دلائل الصلح

تألیف

فاضل جلیل

جناب عزیزاللہ مصباح

مؤسسه ملی مطبوعات امری
۱۲۸ بدیع

فهرست مندرجات کتاب دلائل الصلح

مقدمه — صفحه

دربیان علت تألیف کتاب ومشکلاتیکه در این خصوص موجود بوده — ۱ الی ۳۸

فصل اول

دربیان طبیعت وعقل ـ مشتمل برسه مبحث

مبحث اول ـ دربیان اعمال جسدانی طبیعی وامورعقلی معنوی — ۳۹ الی ۴۵

مبحث دوم ـ دربیان بعضی ازاقوال علماء حسیه درکیفیت تشکل اعضاء حیوانی ومادی دانستن قوه عاقله وبیان مناشی اشتباه ایشان — ۴۵ الی ۶۱

مبحث سوم ـ دربیان عقیده متقدمین راجع به هیولی وصورت وعدم تفاوت آن بانظریه علماء عصرحاضر درمبدئیت اتروانرژی — ۶۱ الی ۷۲

فصل دوم

دربیان نوامیس حیات مشتمل بردومبحث :

مبحث اول ـ دربیان ناموس عام وجود و نوامیس خاصه هریك ازسلاسل آن — ۷۳ الی ۸۸

مبحث دوم ـ دربیان نوامیس خصوصیه ونظام مجتمعات انسان — ۸۸ الی ۱۰۱

فصل سوم

دربیان دین وتکامل ـ مشتمل بردومبحث

صفحه

مبحث اول ــ دربیان غریزه دین درعالم انسان و ضرورت انتساب آن بمبـــــداء حقیقت . ۱۰۲—۱۰۹

مبحث دوم ــ دربیان معنی دین وحصرتشریع آن بمطالع علم و وحی الهی ۱۰۹—۱۲٤

فصـــل چهارم

دربیان شرایع سماوی ــ مشتمل بر دومبحث

مبحث اول ــ دربیان بعثت انبیای عظـــام درجمیع قطعات ارض ۱۲۵—۱۳۳

مبحث دوم ــ دربیان اثرات محیرة العقول شرایع توراة و انجیل و قرآن ۱۳۳—۱٤۵

فصـــل پنجم

دربیان مقایسه ادیان سماوی باعوامل ملکیه مشتمل بر شش مبحث :

مبحث اول ــ دربیان مناهج وثوق واعتماد برصحت روایات تاریخیه ۱٤٦—۱۵٤

مبحث دوم ــ دربیان آنکه منبع حدت ذهن وافکارعالیه مابین همه ملل ادیان سماوی بوده . ۱۵٤—۱۵۷

مبحث سوم ــ دربیان اثرات سامیه دیـــن درملل عتیقه هند ــ مصر ــ کلده وادوار کهنوتی یونان و روم ۱۵۷—۱٦۰

مبحث چهارم ــ دربیان ترقی علوم وآداب درسایه دیانت مسیحیه وشریعت اسلام ۱٦۰—۱٦٤

صفحه

مبحث پنجم ــ در بیان اثرات کتاب آسمانی
اوستا در آثار ایرانیان ۱۶۴—۱۶۹

مبحث ششم ــ در بیان فقرادبیات در عصر
حاضر وبیان اوج وحضیض سخن برحسب
عوامل محیطه وبرهان سرایت عامل دین
در سایر مؤثرات ۱۷۰—۱۸۱

فصل ششم

در بیان شریعت بهائیه ــ مشتمل بردو مبحث
مبحث اول ــ در بیان فجایع ناتجه ازفلسفه
حسیّه واثرات تعالیم الهی در تربیت
وتهذّب امم و اقوام ۱۸۲—۲۰۷

مبحث دوم ــ در بیان فرق وتفاوت تعالیم
حضرت بهاء الله ومبادی زعماء سعادت
بشرومقایسه وسایل اجراء و تنفیذ ونتایج
مترتبه بر هریك از آن دو ۲۰۷—۲۳۶

فصل هفتم

در بیان وحدت ادیان ــ مشتمل برهفت مبحث

مبحث اول ــ در بیان شرایع موجوده در ارض
ومماثلت مبادی اصلیه صحف سماوی ۲۳۷—۲۵۱

مبحث دوم ــ در بیان اعتراضات ناشیه
ازسوء تفاهم درباره اصول عقاید امم
عتیقه و استطراد کلام ببعضی از اقاویل
مادیین و وجوه فساد آن ۲۵۱—۲۷۰

صفحه

مبحث سوم ــ در بیان سوء تفاهماتیکه در مسائل راجعه بتوحید و امور متفرقه برآن نفس امم موحده را بمعارضه یکدیگر برانگیخته ۲۷۰—۲۸۸

مبحث چهارم ــ در بیان مبداء تعظیم اجرام سماوی وآتش موضوع در معابد وعلل اولیه پرستش آن ۲۸۹—۳۰۲

مبحث پنجم ــ در بیان توافق صحف سماوی جمیع ملل در خصوص خلقت سموات و ارض و علائم رجعت ومعانی مرموزه آن ۳۰۳—۳۲۵

مبحث ششم ــ در بیان ادله اگوستکنت در ابطال عقاید دینیه وبراهین مأخوذه از نفس ادله استاد مزبور بعد ازتمهید مقدمات در فساد قضایای مطرحه او ۳۲۵—۳۵۵

مبحث هفتم ــ در بیان وجیزه ونتیجه مباحث مرقومه در این فصل بوسیله چند نکته اساسیه ۳۵۵—۳٦٤

فصل هشتم

در بیان وحدت رجال ونساء ــ مشتمل بر چهار مبحث :

مبحث اول ــ در بیان وظیفه زن در هیئت انسانیه وشرایط و وسایط متلازمه آن ۳٦۵—۳۷۰

مبحث دوم ــ در بیان طرز واسلوب حیاة نساء غرب در عصر حاضر و اختلاف آراء فلاسفه راجع بمساوات حقوق ایشان بارجال ۳۷۰—۳۷۷

صفحه

مبحث سوم ــ در بیان اینکه آنچه در عالم نساء و رجال ایجاد مساوات حقوق نماید نفس ناطقه انسانی است که وسیله تکمیل آن تعلیم و تربیت است ٣٧٧—٣٩١

مبحث چهارم ــ در بیان معنی استقلال ذات و اعتماد بنفس و امتناع تحقق آن بدون قوه روحانیه ٣٩١ — ٤٠٧

فصل نهم

در بیان وحدت ملل ــ مشتمل بر دو مبحث

مبحث اول ــ در بیان وحدت نژاد و وطن وزبان ٤٠٨—٤٢٥

مبحث دوم ــ در بیان میزان اعتبار حدود ملیت . ٤٢٥ — ٤٤٢

فصل دهم

در بیان امتزاج السنه امم و اثرات آن در تقویت علوم و آداب ــ مشتمل بر دو مبحث

مبحث اول ــ در بیان منشاء اشتقاق لغات اهالی اروپ و تغییرات عارضه بآن ٤٤٣—٤٤٩

صفحه

مبحث دوم ــ دربیان مصادر اولیه لغت عرب
وتطورات آن در مر ازمان ٤٤٩—٤٦٠

فصل یازدهم

دربیان بقا و دوام صلح و وحدت در اعصار
مستقبل ــ مشتمل بر شش مبحث :
مبحث اول ــ دربیان نهضت مستمره انسان
درنشئه حیاة ٤٦١—٤٧٤
مبحث دوم ــ دربیان دواعی تنازعات بشر
باوصف تلازم صلح وسلم بافطرت اصلیه او ٤٧٤—٤٩٠
مبحث سوم ــ دربیان ماهیت سعادت و شقا
واختلاف صور واشکال آن برحسب تفاوت
انظار درمعنی ومفهوم حیوة ٤٩٠—٤٩٦
مبحث چهارم ــ دربیان حیات مستقبل
انسان برحسب ناموس تقدم و ارتقاء ٤٩٧—٥١٤
مبحث پنجم ــ دربیان دواعی تفرقات امم و
مناهج تعالیم جمال اقدس ابهی درتبدیل
آن باتفاق و وحدت ٥١٥—٥٥٩
مبحث ششم ــ دربیان قوانین راجعه باقتصاد
وارث وبیان آنکه تعالیم جمال اقدس ابهی
تام الهیة المتضمن جمیع سعادتهای انسانیه است.
٥٥٩—٥٧١

اعتذار

ازسوابق ایام که هنوزدست تطاول زمان پای فکرت رااز سیر درتطورات اوضاع افسوده نساخته و سعی در تناول موائد استقصاء و تحقیق در حدود رزق مقدر مقدور و میسّر بود غالبابخاطر داشتم که بوسیله تألیف کتابی در اثبات آئین مقدس جمال قدم جل اسمه الاعظم خدمتی بآستان الهی تقدیم نمایم و چون درطرز و سبك تنظیم و ترتیب مقال اقتدا بمناهج و اسالیب متقدمین ران مطمح نظرمیساختم گذشته از ملاحظه استغناء حجج و براهین ایشا از مزید بیان این فکر بذهن میگذشت که در دوره وعصری که مجتمعات بشر درهمه قطعات ارض زیبق و قرر گوش خود نهاده و باغواء و اغراء زعماء و اساتده خود ازاستماع لفظ دین نفورو هاربند شك نیست که اقناع آنان بوسایل دلائل نقلیه اعتقادیه قریب باستحاله و امتناع است چه براهل اطلاع مستور نیست که اجلهٔ اصحاب وافاضل احباب در امتداد قریب بیك قرن که از ظهور امر اعظم منقضی گشته کرارا برای دفع اوهامی که بمرور اجیال و اعوام موجب اخماد آتش فکر و احتجاب امم از تصدیق شریعت سمحاء مالك یوم الایات شده کتب عظیمه و مولّفات جسیمه بااستناد بایات صحائف سماویه واستشهاد

باحادیث مأثوره متضافره نگاشته و جریان آن ینابیع عذبه از منابع قلوب مهذبه غیوم راسخهٔ در اذهان را زایل و هزاران هزار نفوس رادر سراپرده ایمان و ایقان وارد نموده است لیکن آنچه امروز مابین همهٔ عوایق بیش از همه موجب تخدیش اذهان گشته و سریان آن آتش دیانت رادر افئدهٔ نوع بشر خاموش ساخته است حصر فکر در امور حسیّه و غمض عین از حقایق روحانیه است و همانقسم که از اوان ظهور مالك ادیان در مملکت ایران مستظلّین در ظلّ شریعت الهیّه امراض اوهام وخرافات از قبیل تصور بقاء شخصی هزارساله در شهری موهوم یا مجیی صفوف ملائکه در سماء ظاهر بادلّه و براهینی که ملائم آن زمان بود دفع کرده وهزاران نفوس را از آفات جهل ووهم نجات دادند امروز تغییر اسقام مقتضی معالجاتی مناسب آنست لهذا تاأمل در هریك از این دورشته سوانح طرح سخن راباظروف زمان وسنخ افکار امری ضروری وجازم بل ازالزم لوازم یافته موجب آن گشت که عنان قلم را از دلائل نقلیه منصرف ببراهین ملائم و موافق باذواق زمان منعطف دارم و هرچند ضعف باصره یعنی نزدیك بینی چشم که بایوم ولادت همراه و درسن کهولت تزاید واشتداد یافته بود اجازت تصدی بچنین امرخطیر نمیداد معهذا تهاون در انجاح مرام را منافی اغتنام فرصت یافته درصدد آن برآمدم که بقیهٔ مایهٔ بینائی را صرف این منظور نمایم لیکن این تصمیم هنوز از عالم تصوّر قدم بعرصه تحقق ننهاده بود که بر خلاف معمول اشغال و غوائلی چند مدتی مدید اجراء این نیّت را نه فقط

دربوتهٔ تأخیر انداخت بل چیزی نمانده بود که بالمّره ازصفحه ضمیر محو شود ــ دراثناء این احوال نائره حروب بین المللی سال یکهزارونهصد و سی ونه میلادی که اخگرآن درتحت رماد بیدینی پنهان بود شعلــه بعنان آسمان کشید و بحکم مثل سائر (الحیة لا تلد الاّ الحیّه) از نطفه شیوع بیدینی فرزندی متولد گشت که باقتضاء مشابهت والد ومولود کاملا ازجنس همان نطفه و پیدایش آن امری منتظر و محتوم بود چه همانقسم که درعالم عنصری توالد وتناسل ازامور مسلمه است عالم عقول و افکــار نیز بهمان نهج مشاهده گردد دراینصورت گذشته ازآنکه هدم ارکان دیانت بنفسه برای منحرف ساختن فکر انسانی از فطرت ذاتیه کافــی است اگرشخص دراین قاعدهٔ کلی علمی قدری تأمل کند که درجمیــع موجودات خلقت تحابب و تنافر برحسب مقدارتجاذب و تدافع اســت تصدیق خواهد کرد که دربین رذائل طبیعت و حقایق روحانی علاوه برعدم سنخیت تباین و ضدیت است اینست که هرقدر این فکر سخیف یعنی سعی درهدم تعالیم شرایع درازهان بیشتر رسوخ یابد بمقدار ازفضائل شدیدتر و سقوط درمهاوی مهالك سریعتر شود و بحکمیــت عقل و تجربه کمال علم درعالم انسان وقتی تحقّق یابد که توجه اهــل علم باصول فلسفهٔ الهیّه و مبادی علوم طبیعیّه هردو معطوف گــردد زیرا که حکم این دوقسم علم حکم روح و بدن است و بسی معلوم که بدن بوسیلهٔ روح حائز حیوة شده و روح بوساطت بدن آثارش بحیّز ظهور میآیــد .

باری حدوث وقایع مهیبهٔ حرب و انهماك آن ازافکاری که اقامهٔ براهین برسخافت آن سبب تألیف این کتاب است دیگربار مهیّج فکر بعدم انصراف ازتدوین این کتاب گردید ولی متأسفانه تجدید این تصمیم وقتی قدم بعرصه ظهور گذاشت که قوه باصره یکباره نفاد یافته وچشم بالمرّه ازخواندن و نوشتن محروم بود درچنین موقف صعب عامل جسد وروح هریك صف مناجزت آراسته وبایکدیگر بمبارزت برخاستند عامل جسد روح راازنیل بمقصد قرین یأس میساخت و عامل روح شمول تائید راسرچشمه امید میدید عاقبت الامر توسل بذیل امدادات غیبیّه که پیوسته معین هرمستمند ضعیف است دل رانیروی امید بخشیده و اعتنا بناتوانی ذره نالایق رادر مقابل آفتاب ساطع تائید ذنبی عظیم یافت و اعتماد بعون ومدد مالك ایجاد مخافت فقدان وسائل تحریر و صحافت را از نظرمحو وزائل و این ذرهٔ بیمقدار را رغما للموانع به نگارش این کتاب ترغیب نمود و چنانکه قبلاً معروض افتاد نظر بآنکه امروز از جهتی افراد انسان بپیروی زعماء خود محو ادیان رااساس سعادت عصریه پنداشته و از جهة دیگرجرثومهٔ بیدینی اروماً از خصومات و ضغائن بوجودآورده که رشته های روابط رااز هم گسیخته وخاك بوارو هلاك برمفارق امم و ملل بیخته برحسب مناسباتی که مابین این دوشته فجایع وفظایع آشکارو هویداست شایسته صواب آن دیدم که وحدت انسانیه و صلح عام راکه اساس تعالیم الهیه دراین عصربی نظیروعدیل است پایه و بنیان تألیف خود قرارداده و ابنیهٔ

آنرا در اثبات وحدانیت الهیه و عوالم ماوراء الطبیعه وحقانیت ادیان و بالاخص شریعت مقدسهٔ حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی وانحصار تعالیم آن برای سعادت عصرحاضر ببراهینی که جالب اعتماد و وثوق صنادید دانشمندان عصر حدیث و متناسب با اذواق ومعلومات زمان معاصر باشد متکی دارم تاسخن بزبان قوم گفته آید و در طرح کلام رعایت مقتضای مقام منظور گردد .

برنویسندگان محترمی که در ایام خود وقتی بتألیف کتابی پرداخته یا در دستورات بارعین سخن و اساتذه این فن غور و تصفحی کرده اند البته این نکته مجهول نیست که برای تدوین یك کتاب در هررشته از مواضیع علمی و اخلاقی و اجتماعی شرایطی مقرراست که تا مجموعهٔ آن رعایت نشود حق کتابت اعطا نشده و برای مؤلف افاده مرام آنطور که منظور اوست میسور نگردد .

شرط اول ــ ممارست تامّ التقاء چشمهٔ فکر از ینابیع مصنفات اساتید استوك و نامی و تنمیه و تقویت آن بموارد و مصادر معانی و الفاظ ساریهٔ در اقلام ایشان است و مجال شبهه نیست که از تصادم افکار علی الدوام و بلا انقطاع بوارقی از مفاهیم و حقائق ساطع شود که بر رونق و طلاوت بیان افزوده روشنائی اذهان مستمعین رامزداد نماید وشواهد این معنی در کلمات ناظمین و ناثرین شرق و غرب از حد احصاء افزون و ازآن جمله بیان افصح المتکلمین سعدی شیرازی است که فرماید :

تمتع ز هر گوشهٔ یافتم زهر توشهٔ خوشهٔ یافتم

شرط دوم ــ تفکر کاتب در موضوعات مقصوده وسعی بلیغ در تنظیم افکار معقوده است چنانکه نظامی گنجوی گوید .

سخن کان از سر اندیشه ناید نوشتن را و گفتن را نشاید

و در مقام دیگر گفته است .

سخن راسر است ای خداوند و بن میاور سخن در میان سخن

و بسی معلوم است که جولان در مضمار فکر برای نویسنده همه وقت مساوی و یکسان نیست و تحول احوال برحسب هریك ازعوامل زندگانی از حزن و نشاط و قبض و انبساط و سائر مؤثرات محیطه بر روح وجسد در اناره و ایقاد فکرو اطفاء و اخماد آن مدخلیت عظیمه دارد وپس ازحضورفکر منقح درصحیفه ذهن امری که بر وضوح و صراحت آن تواند افزود تنسیق آن برنمط و ترتیب طبیعی و منطقی است بر نهجی که هررشته از سلاسل آن در محل خود گفته آید و نتیجه تالی مقدمه باشد وهرمتامل خبیرمیداند که مراعات هریك ازاین دوقضیه مقتضی آنست که اولا کاتب درطرح نقشه فکر و نقل آن بصفحه قرطاس جز بساعات و ایام فسحت حال وفراغت بال مقیّد بهیچ قیدی نباشد وثانیا بمجرد آنکه فکری درذهن وارد آید در تحریر آن مسارعت نماید تاسوانح و خواطر وارده در ذهن و خاطر فراموش نشود وعقود منظومه فکر ازیکدیگر انفصال نیابد .

شرط سوم ــ حذف زواید وجای دادن الفاظ وجمل مفیده بجای

آن و اجتناب از اختصار یا اکثاری که خارج ازحد اعتدال باشد زیرا که کاتب در حکم مصوراست اگر این یك محسوسات را بمشاعرحسیّه انتقال میدهد آن یك معانی رابمدارك نفسیه ایصال مینماید بنابراین همانقسم که مصوررا کمال استادی درفن ترسیم وتجسیم صورت و توفیق آن بااصل است نویسنده نیز باحکام صنع درافاضه معنی باید صورت معانی رابدون اشکال و ابهام منتقش در آئینه عقول و افهام نماید پس باید کاتب قبل از شروع تحریر جمیع جهات و حیثیات مطلب را کاملا در ترازوی فکر بسنجد تا کلام بدون تکلف و تکلیف مانند آب روان از چشمه فهم جریان یابد والّا شك نیست که ازفکر مظلم جز بیان مبهم تراوش نکند و از خارستان جهل گلزارعلم پیدایش ننماید و بنابراین مقدمه درجه تأثیر همیشه متناسب با شدت و ضعف تقریر کاتب در موضوعات سخن است و چون قائد فکر و فهم پیش آهنگ بیان باشد الفاظ برای مستمعین آن بآسانی بزبان خامه جاری شده آفتاب وضوح وصراحت در آستان سخن پرتو افکند و مترجم خامه هرقدر بیشتر در معانی صادره از زبان فکر تدقیق نماید روح آن معانی بیشتر در کلمات او مرتسم شود و بهمان نسبت برقوت تأثیر بیفزاید دیگرآنکه کلك کاتب افکاراورابا نظم و ترتیب طبیعی ومنطقی درسلك بیان آرد چندانکه ازفکری فکر دیگر متولد شده و نتیجه تالی مقدمه باشد بعبارة اخری هرمطلبی بجای خود قرارگرفته ودرموضعی که مناسب آنست گفته آید چه حسن نظام درنوشته کلام بهترین وسیله جلب افکاروافهام است

هرگاه معمار بخواهد اساس بنائی نهد مسلما نباید بی رعایت نظم و ترتیب خشت و گلی رویهم چیده وبدون طرح ریزی و هندسه منظم تأسیس عمارت کند بیان نیز نوعی بنا است که کاتب معمار آنست در ـ اینصورت باید بعد از اقتناء معانی و اجتناء اثمار فکریه هریك از اجزاء کلام را در محل و مقام خود جای دهد تا ذهن سامع بدون تعب فهم مطلب نماید .

علاوه براین موانع مباشرت بنگارش این اوراق در موقعی بود که فرزندان دلبندم که میتوانستم بمساعدت و امداد آنها مستظهر و امیدوار باشم هریك بدیاری بعیده مسافر و یا بمشاغلی وفیره مشغول بودند و ازین جهة نیز امید وامدادی حاصل نبود امر دیگری که لزوم و ضرورت آن برای اجراء مقصود ازشرط اول کمتر حائز اهمیت نیست فرورفتن در دریای تفکر برای فرا گرفتن نقود دُرر عقود کلمات است و بسی معلوم که این هرد و منوط بداشتن چشم برای مطالعه و کتابت است چه تفرس و ممارست کتب موقوف بمطالعه و تصفح و جولان ضمیر در مضمار فکرت محتاج باخذ قلم و تدقیق نظر و بروفق گفته بوآلو ادیب شایع الصیت فرانسه که گوید هزاربار قلم روی نوشته خود برده کلمهٔ بیفزاید و اغلب حذف کند " بسا واقع که نویسنده دائما مجبور بمحو چندین صفحه و تحریر یك سطر بجای آنست و این رعایت نیز بدون اعانت چشم میسور نیست و بالجمله از بدایت عقد این عزم همه روزه عایق ومانعی حائل ورادع ایفاء مرام و استیفاء حق تألیف

وکلام است لکن در عین حال انصراف از نیّت سابقه را مخالف رائی صواب یافته و مقاومت موانع رابرای مداومت عمل لازم دانست وبدیهی است که در چنین مورد چاره منحصر املاء مطالب حاصله درذهن بوسیله کاتب و تحریر اوست و این مساعدت رابسعی و همّت صبیه عزیز و مهربانم اقدسیه عهدیه مصباح مدیونم که وقتی هم خود را بتحریر املائات اولیه و زمانی بتجدید استنساخ و تکرر و تصویص جمل و عبارات و نوبتی بپاک نویسی مسودات مصروف داشته و فی الحقیقه بهمت بی نظیر و اهتمام شایان تقدیر او این کتاب بعون و فضل مالك مبداء و مآب سمت اتمام پذیرفت از خدای متعال اجر جزیل او را با نهایت تضرع و ابتهال مسئلت مینمایم و امیدوارم خوانندگان محترم این صفحات با اعاده نظر بمعاذیر آنفه بدیده فضل و رأفت در آن ملاحظه و از معایب و زلاّت آن صفح و غمض عین فرمایند .

من الافق الزوراء تلألأ شارق
احاطت على الافاق منه البوارق

اتت ساعة الميعاد و الأرض زلزلت
و من روعها دكّ الجبال الشّواهق

لقد خلق السّبع الطباق الّهها
فتّم بناها واستقام الطرائق

على عرشه من بعد ذلك فاستوى
اذا ظهرت آياته و الخوارق

فحّيت به الافاق من بعد موتها
و زالت حجابات الورى و العوائق

تبلّج فجر العلم و العقل ماحيا
رجى اللّيلة اللّيلا و شاع الحقائق

و انشأ فى ارض الوجود حديقة
فضاها باوراد التقّى متأنّق

الى ذروة الافلاك امتّد فرعها
بغض غصون زينتّها الشقائق

دعا الناس نوح الامر فى فلك قدسه
و فى غمرات النفّس او شك يغرق

ففى الارض سيروا و انظروا كيف اهلها
قوى بعضهم عن بعضهم متفرّق

يطنّ رعود الوغى فى كل موطـــن
و يمطر عن جوّ الحروب الصوّاعق

وسهم الاسى من كل شطر فطائر
و سيل الدّماء من كلّ قطر فدافق

تغيّر اطوار الخلائق جلّهـــا
وقد فسدت آدابهم و الخلائـــق

فشاعرهم يمنى برائـــع لفظـــه
مشاعرهم للاعتداء و هو مفلـــق

و عالمهم يسعى ليهـــدم مابنى ال
الّه بايدى صنعه و هو حاذق

فهذا الأعدام القبائل جاهـــد
و ذاك بافناء الفضائل نـــاطق

مدارکهم قد شوّ شتها الفلاسفه
مسالکهم قد خدّ شتها البطـــارق

و لا يترك الانسان اعماله ســـدى
لكل اذى مما يراه ســـوابـــق

احاط بهم من نار بغـــى نفوسهم
كما انذر الربّ الخبير ســـراد ق (١)

١ــ اشاره باين آيه قرآنيه است كه انّا اعتدنا للظالمين نارا احاط بهم سرادقها .

لقد سلّ ايدى الحدل سيف انتقامها
وذاالسّيف بالتّحقيق للدّم مهرق
وايضاح هذا انّ ليل المظالم
لا ُسدل ثوبا حلّ منه الطوارق
تجرّى مطايا النفّس فى محرك الهوى
وفيه عنان العسف و الجور تطلق
فيا غارسا بذر الفظائع قل لنا
من المّر طعم الحلو من هو ذائق
اجل جمر نار فى الرماد ستر تها
تلظّى ولهب النار لا شك تحرق
ولكن ثقوا فالشمس فى وسط السما
ستبدو ومنها تستضيئ المشارق
له فى تصاريف الزمان مصالح
علينا اختفت اسرارها و الدّقايق
يبعّدنا عن فضله سوء حالنا
ولكنّه يدنو الينا و يرفق
و من يك ذافهم دقيق مثقّف
وليس يقيّده الهوى و العلائق
يرى طلعة المحبوب كالشمس فى المثل
لها مطلع فى كلّ يوم و مشرق

ولو انّها بالليل تخفى لحكمـــــة
ابعد انقضاء اللّيل ماهـى تشـرق
حيوة بنى الانسان تشبه معمـــــلا
لربط قواها لا محالـــة نا ســـق
فمن ذالذّى يشرع حدود حقوقهـــا
سوى الله اعنى من لها هـو خالـق
فجاء اله العالمين بمنهـج
قويم لتوحيد الشتّـــات يـــوافـق
وسرّى من الاحكام عقـدا كانّـــه
بحسن انتظامـه لؤلؤ متنـاســـق
واوجد بين الجسم والروح الفـة
ورفقا وبين النشأتين فـــوارق
فهذا سليم مشفق متواضـع
وذاك لمحتـال حقـود منافـــق
اعندك ما من عالم الامـر رتبـــه
بما هو من طين مهين تطـــابـق
حدود هماليست سواء وما ســواه
بهالم يحط يا ايّها المتعـّمـــق
وكل بناء اسسّتـه يد البشّـــر
لهادم مبنى آخـر لو تـــدّقـــق

فيوما يضحى الجسم للروح باغيـــا
ويوما شئون الروح للجسم ينفـــق
وان هو الّا مفرط او مفـــــرّط
وذالك لشأن الجهل و الجهل زاهق
لقد حان للا قـوام ان يتعـرضوا
بنفحة طيب من صبا الوصل تعبـق
له الملك هل منج اذا غير نفسه
اشاهدت من لا يملك الشّى يعتـق
بتدبيره الامر العظيم مـن السـما
تفرزن فى تسيـار هن البيـادق
وكم حبّة تحت التراب خفيّـــة
فيظهرها فيض السّماحين تغدق
وسوف ترى جند البهـاء مظفـرا"
وتشهد رايات الفـلاح لتخفق
وعند ئذ طبقا لروض سمـائـــه
من الصلّح فى الغبرا تصّف النّمارق
الا فاحذر الدنيا وذرها لاهلهـا
وان انت يا خلّى بقولى واثـــق
مصادقه الدّنيا حرام على الذى
يرى انّ معناها اسمها لمصـــدّق

تذيقك جورا كل يوم سمومها
وانت بها جهلا اليف وعاشق

وماهم فى انسان عين تبصّرت
حدائقها الغلباء الا المضائق

وانّ السجون المظلمات بأسرها
لمن خدّمنه الناظران حدائق

يطيع شرود النفس ان هو يعتقل
وان لم يقد عن طوع حكمك مارق

ولم يستحق الا كبول تأدّب
اذا لعبدا مسى عاصيا وهو آبق

وان اسرالدّنيا فوأدك فاعلمن
بأن وثاق الرّق للعبد معتق

وجيد يحبّب العتق من أسر رقّه
على مذهبى ما للسلاسل لائق

وليس بحرّ من يفرّ عن الهوى
ولكن من يهوى الهوى هو عاتق

ومن يدّعى ذكرى الحبيب ويشتكى
عناء تلقّى منه ما هو صادق

الى م تقضّى العمر فى الصّمت فاستمن
بربك يا مصباح وهو الموفق

فقم واغتنم انفاس صبح تنسّمت

وهل ترقد الورقاء والصبح مشرق

بداغصنه الممتاز من دوحة القدم

وفيه سجايا اصله متحقّق

فمن يحيه مّر النسيم لسانه

ليفتح بالشكر الجميل وينطق

فجب في اقاليم الثناء محدثا

بنصحة مولى انّه بك مشفق

بسم الله البهي الأبهى

الحمد لله الامنع الارفع الابهى الذى ركب بسريان روح مشية البسيطة احرف العناصر المتنازعة المتناثرة و الف بمد مداد رحمته المحيطة بين كلمات العوالم المتدافعة المتنافرة و الصلوة و السلام على قائدى كتائب الصلح و الصلاح و فاتحى اقاليم الافئدة والارواح بالقوى النافذة الغيبية و السيوف الشاحذة الروحانية سيما الرسول الامى المصدق الخاتم لماسبق الذى بحث لتأليف قبائل العرب و تثقيف خصائلها اذ كانت احزابا متحزبه و امماغير متهذبه فبذل السعى فى تصليح الحركات و السكنات حتى بدل سيئاتهم حسنات و شملهم العناية حتى شمل ابدان عقولهم ملابس الهدايه و قابل منهم الجور و العدوان بالرفق و الحلم حتى رقيهم بسلم رأفته الى سماء الصلح و السلم و ما انهدن عن العزم و المجاهده فى تبليغ رسالات ربه الغفور حتى استقام الاحوال و تهاون الامور فجمع بشمول الطافه شمل الاعراب المتبددة واطفح اكواب القلوب بعد كابة المشاحنات و الحروب من شمول الهدنة والمودة والتحية و الثناء على الفرع المنشعب من الاصل القويم غصن الله الاعظم العظيم الذى طلع شمس جماله من مشرق الحبودية و استضاء بانوار خضوعه آفاق انفس الانسانيه والروح

والبهاء علی ولّی امرالبهاء مجمع البحرین و فرع السدرتین الغضن الممتازالذی باهتزازنسیم صبح ولایته حان اثمارکلمة التوحید زمن الأنباع. و ارتبط بتاسّس المحافل المرکزیة الملّیة الروحانیه کل الممالك و الأصقاع .

اما بعد چنین گوید اقل و افقر عباد عزیزالله مصباح بن محمدعلی مستوفی غفرالله ذنوبهما که بشارات کتب و صحف سماوّیه مشعر بر آنست که در یوم ظهورکلی الهی و اعظم موعود امم عالم انسانیت روی ازحرب و نزاع بصوب علم واختراع نماید و از اقتناء سلاح باجتناء اثمار فوزوفلاح گراید سیف را مبدل بقلم سازد و درآسمان علم و معرفت علم افرازد عقل سلیم نیز چون در مقام فحص و تحقیق بر آید ومطالعه دقیق در صحائف احوال آدمی نماید آتیه او را متحلّی بمناقب بیشمار یافته و ارتقاء او را بمعارج صلح و سلام محقق ومسلّم بیند لکن امروز گروهی از علماء عصریه نظر باتکه رتبهٔ انسان رادر ترازوی فرض و تصوّر باسایر موجودات خلقت موازنه نمایند صلح عمومی والفت بین الملل راصعب المنال دانسته و گویند تنازع بقا ملازم حیوة طبیعی و مخالفت آن معارضه با قانون طبیعت است و مقصد نگارنده از تحریر این سطور آنست که بوسیله ادله و براهینی منتزع ازسنن و نوامیس وجود وسایل اساسیه ترقی و تقدم این موجود شریف الخلقه و وجوب و تحتّم نیل اورابصلح عمومی باندازه وسع و مقدور مشهود انظارعقول رزینه و صاحبان حصافت رائی دارد .

قبل از شروع بمقصود عطف اذهان قارئین محترم راباین نکته لازم میداند که بزرگترین ممیّزات انسان از سائر موجودات خلقت قوه فکر و اخصّ اوصاف و خواص قوهٔ فکر تتبع علل و فحص دلیل و برهان است و نظر باین خصیصهٔ ذاتیه که از لوازم سرشت آدمی است قائدان عقول و مدارك انسانی ازازمنه قدیمه برای صیانت واعتصام ذهن و فکر او از سقوط در مهاوی زلّت و خطا اصول و قوائدی وضع و ایجاد نموده و آنرا معیار و میزان باز دانستن حق از بطلان قرار داده اند و چون در کلیات موازین مزبوره امعان نظر نمائیم واقف باین نکته گردیم که برای انسان در تحرّی حقیقت دو طریقه وسبك بیش نیست و آن اینست که یا باید از مبادی کلیّه ادراك امور جزئیه نماید و یا آنکه بوسیله استقراء معالیل جزئیه و ملاحظه و اختبار صفات و آثار خاصه اشیاء بقوانین عامه و نوامیس کلیه راه یابد طریقه اولی که عقاید و اقوال حکماء قدیم اغلب مستند و متکی بدان بوده وواضع وموسّس آن ارسطاطالیس حکیم یونانی است بقیاس برهانی معبّر و طریقه ثانیه که بالاخص تکیه گاه فلاسفه عصرحدیث است بمنطق تحلیلی مشتهراست.(۱)

اگرچه هرگاه فاحص متتبع مراجعه بکتب منطقی یونانیان قدیم نماید تصدیق خواهد کرد که طریقهٔ استقراء و تحلیل نیزبرحکماء یونان و پیروان علوم ایشان مجهول نبوده ودرین صورت نمیتوان آنرا طریقی تازه و اسلوبی مستحدث دانست لکن نظربشیوع تام وانتشارعظیمی که طریقه مزبوره دربین علماء عصرحاضراحراز نموده و یابرحسب ارتقاء

---

(۱) منظور منطق تجربی است

و اعتلائی که در قرون اخیره در مناهج و اسالیب آن حصول یافته فلاسفه ملل غربیه آنرا منهجی جدید دانسته و در استقصاء علوم و معارف اتقن میزان شمارند و منشاء این عقیده بنحو اجمال این است که در اوائل قرن هفدهم میلادی دانشمندی انگلیسی موسوم بفرانسواباکن فلسفه باسم فلسفه تجربیه وضع نموده و فحص و تجربه را تنها وسیله کشف حقایق و اتقان تحقیق دانست و بسیاری از فلاسفه شایع الصیت از قبیل دکارت ولك و اگوست کنت و امثال آنان طریقهٔ مزبوره را حمایت و تقویت کرده و آنرا در طی مراحل علم اقوم طرق و اقوی دلیل دانستند .

مطلبی که در این موضوع قابل امعان نظر و دقت است اینست که با آنکه تحری حقیقت از صفات ذاتیّه انسان و واسطهٔ وصول او بمطلوب نیز ازین دو منهج و اسلوب که بیان شد بیرون نیست فحص و تتبع تابعان هریك ازین دو طریقه را در معرض خطا مشاهده نموده و مطالب آنانرا مصون از سهو و اشتباه نیابد و بخصوص متقدمین که اغلب بدون تحقیق در وزن و معیار مقدمات و یا تدقیق در طبیعت اشیاء فروض و تصوراتی ظنیّه را مبادی و اصول یقینیه شمرده برهان و قیاس خود را بر روی آن پایه و اساس بنا نهاده اند واما فلاسفه عصر جدید که از منطق قیاسی سلب اعتماد نموده و ملاحظه و اختبار را برای معرفت روابط موجودات و استقصاء علل و نوامیس وسیله وحیده میدانند هرچند باقتضاء ناموس تقدم و ارتقاء بفهم حقایقی که

هادم بنیان اوهام ازمنه سالفه است نائل آمده اند لکن دراکثری از مطالب مهمّه با وصف دعوی تنزّه از مبادی وهمیه بذیل فروض و ظنون تشبث جسته و تصوّرات خیالیه خود را مکتشفات علمّیه خوانده اند و برای اثبات این مدّعاابین دلیل نفس تخالف و تباینی است که در اقوال وآراء ایشان مشهود وعیان است چنانکه بعضی جهان خلقت را بحکم تجربه و تحلیل در نهایت انتظام یافته نظم رابع آنرا بعدم لزوم صانع تعلیل کرده اند و بعضی دیگر با استناد و استدلال بهمان میزان در عالم وجود تصورخلل وفقدان نظم نموده ازین راه بنفی وجود موجد حکیم قائل و مستدّل شده اند و همچنین جمعی در عالم انسان تجّردعقل و بساطت روح را انکار کرده مبداء آنرا مادّی شمرده اند تا برای خوداز اعتراف و اذعان بامتیازآدمی از حیوان طریق فرار یابند و گروهی در عالم حیوان نیز اثبات عقل وفکر نموده تا بتوانند او رادر جمیع مراتب با انسان متحدالنّوع قرار دهند و بهمین قیاس اگر بمقاولات و محاولات علماء علوم تجرّبیه دقت نظر شود واضح و روشن آید که فلسفهٔ حسیه با وصف آنکه فروض و ظنون را نتیجهٔ ادلهٔ قیاسیه شمرده و موازین تجربیهٔ را منزه از وقوع درورطه تردید و تشکیک و بعبارة اخری مستلزم اتفاق عقاید وآراء دانسته اند در اغلب مباحث علمیه خود سعی درطرح فروض و ظنون نموده و در عقاید و نظریات با یکدیگر مخالفتهای بیّنه ظاهرساخته اند .

بعداز آنکه برحسب شروح معروضه ازطرفی مفطور بودن انسان به

کشف حقایق واسرار واضح و مشهود و از طرف دیگر عدم استیفاء ادّله و براهین قدما و متأخرین برای اعتماد و اطمینان بصحت مدرکات ثابت و عیان آمد مهمترین امری که تبصر در آن واجب و ناگزیر است تحرّی طریق تحقیق و استقصاء وسائل و وسائطی است که موجب فهم حقایق گردد لکن قبل از آنکه وارد در کشف وحلّ این مطلب شویم جلب اذهان مطالعه کنندگان محترم را باین نکته اساسی لازم میدانیم که اگر بانظر علمی فحص و تتبع در هریک از اجناس و انواع موجودات نمائیم خواهیم یافت که هرحال و کیفیت و یا فعل و اثری که بامتداد زمان و در تحت تاثیرات عوامل مختلفه از وجود هر موجودی متحقق و پدیدار گردد مصدر و مرجع اصلی آن مایه و ماده ایست که در کمون آن مستور و پنهان است چنانکه نضج و قوام فلزات و احجار در اعماق زمین و نشو و نماء ازهار و اشجار در اکناف حدائق و بساتین و احساسات و اعمال هیأت جسدی در نشئه وجود حیوانی همه اثر و تابع همان لطیفه و رقیقه مکنونه در آنست ولکل وجهةٌ هو مولیها " در اینصورت این حرص و ولع بی پایان که در کینونت آدمی مستمرّا سائق و محرّک او باقتناء علوم و کشف حقائق است بالضروره و بر حسب میزان عام خلقت دلالت بر آن دارد که در خفایای وجود انسان نیز مایه و جوهری مستور که بالقوه و بالذات متناسب با قوت و ضعف مراتب که مستلزم وجود امکانی است واجد حقیقت است و بهمانقسم که ظهور خواص و آثار کائنات سائره منوط به تربیت

و تصوّن ازعوارض مضّره است انبعاث حقایق علّمیه نیز ازمکامن قلوب انسانی مشروط بتصفیه وتهذیب وتحفظ ازاسقام رذائل ودنایا ازقبیل اوهام واهواء نفسانیه است که برحسب عوامل تربیت ومحیط وظروف حیوة وعادات ورسوم وحبّ وبغض عامیانه برهیکل ارواح وعقول عارض وطاری گشته ومانند امراض جسدیّه سبب شود که انسان بااحساسات سلیمه وقوائی که خالق وجود درسویدای طویّت او تعبیه فرموده ادراك اشیاء نکند وبالمثل اموری راکه باید بابصر وسمع خود ببیند وبشنود برای دیدن وشنیدن آن چشم وگوش دیگری را بعاریت طلبد وهرچند درینجا برای توضیح مطلب ببسط وتشریح دونکته مهّمه که یکی فصول فارقه انسان ازسائر موجودات ودیگر بواعث عروض سقم وفساد درقوالب واجساد غرائز وارواح است محتاج وناگزیریم لکن چون مطالب مزبوره نظرباهمّیت موضوع داعی بیانی اتم واوفی است ودرضمن صفحات این کتاب بعون الله معروض خواهد گشت درینمقام فقط بذکر این مطلب اکتفامینمائیم که اگر جوهر علم ومعرفت چنانکه تجارب یومیّه بدان شهادت دهد اعظم ودایع ربانّی دروجود رایع انسانی است امتن پایهٔ که آدمی کاخ رفیع المبنای حقایق رابرروی آن استوار تواند نمود بصیرت قلبیّه است که درکتب آسمانی بفطرت اصلیه وروح فؤاد معبّر ودلیلیّت آن بقدری متقن وقوی است که مشاهده معانی بوساطت آن متحّری حقیقت را از هربینّه وبرهان مستغنی دارد وایضاح بیان آنکه ادراك هریك

ازمشاعرحسّی وعقلی انسان بردوقسم است ادراك ذاتی موهوبی وادراك اکتسابی یااستدلالی ادراك ذاتی یاموهوبی آنست که مشاعر حسیّه ومدارك عقلیه مرتجلا وبدون رویّه وتفکّر ذاتا امری محسوس یامعقول راادراك نماید وادراك اکتسابی یااستدلالی آنست که نیل بفهم آن منوط باقامهٔ دلیل وبرهان باشد وهمانقسم که انوار خارج برای حاسّه باصره وسیله مساعدت وامداد است ازعوامل دلیل وبرهان نیز جزتقویت وتائید ادراك ذاتی برحسب درجات استعداد وصحّت وسقم آن نیتجه واثری ترتّب نیابد وبعبارة اخری علم ذاتی که ودیعه الهیه وطویّت انسانیه است مانند بذری است که تربیت اکتسابی سبب ظهورشاخ وبرگ وثمر آن شود اینست که مراتب نفوس درادراك حق وباطل بنسبت قوّت وضعف قوای ذاتیه یاتهذب وعدم تهذب ازاوهام ورذائل عارضه برجوهر نفس ناطقه متفاوت میشود چنانکه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم میفرمایند ((بابصار حدیده نظرنمائید وبقلوب فارغه توجه کنید بصر مغناطیس است ازبرای دانش وآگاهی دانائی عقل ازبینائی بصر است طوبی ازبرای نفسی که راه راست راشناخت وباوتمسك نمود)) ودرمقام دیگرمیفرماید " روح چون ازتقیدات عرضیه وشئونات ترابیه فارغ شود جمیع مراتب راسیر مینماید وهرچه فراغتش بیشترسیرش تند تر وثابت تروصادق تراست " ودرمقام دیگرمیفرماید " بنام خداوند یکتا عز توحیده وتفریده " قلم اعلی لازال براسم احبای

خود متحرك وجاری وآنی ازفیوضات لا بد ایات خود ممنوع وساکن نـــه ونسیم فضلیّه ازمکمن احدّیه برکل اشیاء درکل حین درهبوب بوده وخواهد بود فتعالی من هذا النسّیم که اقرب من حین محجوبا ن حجبات غفلت وخمود رابمقّر قدس وحدت وشهود کشاند وعلیلان ــ صحرای جهل ونادانی رااقرب من لمح البصر بمنظراکبرکه مقام عرفا ن منزل بیانست رساند سبل هدایتش ازهیچ سالکی مستور نشـــده وطرق عنایتش ازهیچ قاصدی ممنوع نگشته ولکن چگونه نسائم عنایـــت سبحان محتجبان وادی حرمان رااخذ نماید مع آنکه ازنسیم قـــدس الهیه درگریزند وباجمال عزّ صمدانیه درمحاربه وستیز لحاظ اللـــه درفوق رؤس ناظر واحدی بآن ملتفت نه وملکوت الله مابین یـــدی مشهود ونفسی بآن شاعر نه بسانسائم رحمن که ازمکمن عزّ سبحـــان درسحرگاهان برمحتجبان مرور نموده وکل رادرغفلت ازجمال منّان بـــر بستر نسیان غافل یافته وبمقّر عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربانـــی است راجع گشته هرگز فیض ازمکمن جودم منقطع نشده وفضل ازمخـــزن کرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط ومحیط ودرقبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض واسیر ولکن این فضل لا نهایه وکرم لا بدایـــه کسانی رااخذ نماید که درظلّ تربیت بیده ملکوت کلشئی درآیند ودر فضای روحانی سبقت رحمـــة کلّ شئی مقر نمایند

ملاحظه درحبه نمائید که اگربدست تربیت مظاهراسماء دراراضـــی طیبّه جیدّه مبارکه زرع شود البته سنبلات عنایت واثمار عرفان وحکمـــت

الهی ازاوبنفسه لنفسه ظاهر ومشهود گردد ولکن اگردراراضی جرزه غیر مرضیه مطروح شود ابداثمری واثری ازاوبوجود نیاید کذلك قدّر من لدن عزیز قدیر چنانچه این مقامات برهرذی بصری واضح و مبرهن است وضوح این سبیل محتاج بدلیل نه چه که ببصرمشاهده گردد وبنظر ظاهرملاحظه شود لذا اگرکل ممکنات خود را ازبدایع فضل الهیه وتربیت سلطان احدیه محروم وممنوع نماید بأسی برهبوب ارياح فضلیه نبوده ونخواهد بود چه که خود خودراازسحاب رحمت ومکرمت صمدانّیه ممنوع نموده اند ومحتجب گشته اند پس جهدی باید که خودرادرظل سدره ربّانی کشانی تاازاثمار فضل غیرمتناهی مرزوق گردی)") وحضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه درآخر لوح مبارکی که درجواب سئوال ازکلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام لوکشف الغطاء ماازددت یقیناصادرگشته بعدازبیان نقصان موازین متبادره عند القوم ومیزانیّت تامهٔ مدلول مأکذب الفؤاد مارأی باین کلمه مبارکه ناطق ((اذا "یاایها المتوّجه الی الله طهّر الفوأدعن کل شئون مانعه عن السداد فی حقیقة الرشاد وزّن کلّ المسائل الالهیه بهذا المیزان العادل الصادق العظیم الذیّ بینّه الله فی القرآن الحکیم والنباء العظیم لتشرب من عین الیقین و تتّمتع بحق الیقین وتهتدی الی الصراط المستقیم وتسلك فی المنهج القویم والحمد لله رب العالمین))

بنابرین بیانات متقنه هرگاه قوای عقلیه مقتبس ازانوار روح ومستمد

ازفطرت سلیمه باشد در ادراکات خود مصاب ودلائل وبراهین
خارجیه برای آن وسائل تائیدیّه ووسائط تحلیه وتزئین خواهد بود
واگر بسبب حجبات عارضه ازاستفاضه واستناره محروم وبرای فهم
حقایق طریقی جز التجاء واتکاء بذیل دلیل وبرهان که امورعرضیه
است نجوید شك نیست که درمعرض خدشه وخطاست ونظر باین دو
وجهه متفاوته است که درکلمات مظاهر مقدسهٔ الهی بیانات شتّی در
تعریف عقل وارد آمده ومفترفین بحور کلمات ایشان یعنی حکماء و
فلاسفه نیز درهرمقام عقل رابنحوی خاص تجدید وتعریف نموده اند
وخلاصه مقال آنکه فتاوی واحکام دلیل وبرهان درصورتی قابل اعتماد
واطمینان است که صدور وتراوش آن ازمنبع ضمیرووجدان باشد وبعبارة
اخری لطف سریرت برای بنای قصر شامخ معرفت درحکم پایه
وبنیان وصحّت ادلّه وبراهین تابع ومنقاد آنست واین خود فضلی
عظیم واثری حیرت بخش ازرأفت بی منتهای خداوند حکیم است
که راه تحرّی حقیقت رادرنفس طینت انسانیه ودیعه نهاده تاعالم
وجاهل وشریف ووضیع را قائد ودلیل معرفت مساوی ویکسان وطیّ
طریق برای همه افراد بشر سهل وآسان باشد لکن ازآنجائیکه تعلق
عقول وافئده بوجههٔ طبیعت مانع آنست که آدمی دفعةواحده
بخرق استار جهل وغفلت نائل آید وتمسك بذیل دلیل وبرهان
خود برای اضائه ابصار قلوب و بیدارساختن احساسات عقول یکی
ازوسائل معدّه ووسائط مویّده است وقت آنست که رجوع باصل موضوع

نموده مناهج مطرحه دربین اهل فحص وبحث رابایکدیگربسنجیم و طریقه وشرعهٔ راکه میتوان برای وصول بسرمنزل مقصود اقرب طـــرق وشوارع دانست کشف نمائیم .

چنانکه قبلا معروض داشتیم فرق وتفاوت عمده مابین براهین قیاسیه وادّله تجربیّه جزدرین نکته نیست که برهان قیاسی ازنوامیس کلیه اهتدابامور جزئیه جوید وتجربه بالعکس ازاستقراء آثار وخواصّ اشیاء متوصل بعلل ونوامیس کلیه گردد وبعبارة اخری اتکاء منطق ارسطاطالیس برمبادی عامه واتکاّل منطق فرانسواباکن براختبارخواص افراد جزئیه برای اتصال بامورکلیه است وهرچند علماء عصر حاضر دربین ایـــن دوطریقه تصور بینونت وتباعد نموده اند لکن نگارنده راعقیده آنست که درهریك ازین دوطریقه هرگاه رعایت شرایط لازمه برای کشـــف مجهول که مقصد ازطرح قضایای برهانیه یاتدقیق درخواص اشیاء امری جزآن نیست بعمل آید هردومعاون ومعاضد یکدیگر ند واگرشرایط آن کاملا مراعات نشود هیچیك اعتماد رانشاید وآدمی رابفهم حقیقت که غایة القصوای مقاصد وآمال اواست راهنمائی ننماید وازین جمله که بیان شد مستفاد توان داشت که اگردرمسائل مطّرحه متقدمیـــن یامباحث مطرده دربین فلاسفه مغرب زمین اموری مخالف حقیقـــت مشاهده میشود این عیب وفساد نه دراصول وقواعدی است کـــه ارسطاطالیس وضع وتأسیس نموده یافرانسواباکن بدان قائل ومعتقـد شده بل سهو متقدمین اغلب راجع بصحیح دانستن مقدمات سقیمه

واشتباه متأخرین بیشتر دراکتفاء باستعلام ظواهر وقشورسطحیه است علیهذا امتن وسیلهٔ اعتماد بادلّه عقلیه تشخیص وتمیز مبادی مسلّمه یقینیه ازاصول محتمله ظنّیه واتقن طریقهٔ اطمینان بتجاربط علمیه امعان دقیق درجمیع ظروف واحوال مادّیه ومعنوّیه امور واقعهٔ درتحت بحث وتحقیق است .

هرگاه تدقیق نظری درکتب علمی فلاسفه قدیم یونان نمائیم کلیّات ومبادی برهانیه راازد وقسمت اصلیه خارج نیابیم چه هرامرکلی بنحو اعّم یاازاصول ضروریه ایست که عقل بخلاف آن حکم نتواند نمود ویا از امورتجربیه ایست که احتمال وجه دیگر درآن متصوّر است مثلا احتیاج معلول بعلّت وامتناع اجتماع ضدّین واعظمیت کل ازجزء وامثال این امور ازکلیاتی است که بدون آنکه تعلّم یاتعوّد سبب حصول آن درذهن باشد آدمی درجمیع امکنه وازمنه بمجرد اتّصاف بعقل مضطّربتصدیق آن بوده وهست وبعبارةاخری هریك از اصول مزبوره امرکلی ثابتی است که ضرورت آن بحکم وجوب ولزوم وملهم ومعلم آن غریزهٔ عقل است چنانکه درطیّ کتاب ثابت خواهیم نمود مانند همه غرائز وذاتیات مصون ازخلل وخطاست ودرینصورت مابین جمیع کلیات فقط این قسم ازمبادی است که انسان میتواند بدلیلیّت آن اعتماد نموده وآنراپایه ومبنای علوم وحقایق قرارد هد واما سائر مبادی حتی امورمحسوسه ونوامیس طبیعیه ازمعانی ومفاهیمی نیست که عقل بتواند بدون تأمل واستقصاء بصحت آن مطمئن ومتیقن

گردد لهذا حکم بدان قبل ازفحص جزئیات واستخدام قوانین وضوابط تجربه وتحلیل مجرد وهم وحدس است که ذهن ازطریق تواتر واشتهاربدان تعوّد یافته ومانند دلالت اثر برموٴثر ونظائرآن نیست که قریحه عقل بدون لزوم تحرّی حاکم بدان باشد ونظربهمین مقدمه است که همه روزه میبینیم علماء تجربیه دربحث ازنوامیس طبیعیه بسبب عدم اطمینان بمشاهدات واختیارات یومیهٴ خود غالبا بفرض و احتمالی تکیه نموده ودرباره آن نظربامکان وجوه دیگرمنتظر حکومت تجارب وامتحانات ادّق واکمل میشوند وباوصف این حال علماء متقدمین درین قبیل مطالب که تکررتجربه وفحص نیزازنیل بفهم ودرك آن عاجز وقاصراست اغلب بصرف تصوّر قضاوت نموده ودرحالتیکه نه نسب وروابط موجودات رابایکدیگر موازنه ونه درجزئیات وخصوصیات عوالم وعوامل مرتبطه القوای طبیعت فحص ودقت کرده باشند علوم خود را برروی وهم وتصور خالی ازفهم وتبصرتاٴسیس مینمودند ونتیجه این قسم استدلال بالضروره وقوع درحفره های اضاليل بود .

اماطریقه تحلیلی هرچند موٴید بملاحظه وتحری ومستند بتجارب علمیه ومبتنی براساس وبنیانی رزین وقوی الارکان است وفی الحقیقه ازوقتیکه دیده علم نظرخود رابمطالعه قوانین طبیعت ووقوف برروابط منظمّه اعضاء واجزاء آن متوجه ومعطوف داشته هرروزبکشف سرّی ازاسرار موفق وهرساعت بخرق حجابی ازحجبات جهل نائل آمده است وقتی بانردبان فکرتاعنان آسمان صعود کرده ساحت

میدان افلاك راسیاحت ودوران کواکب وسیارگان را مقیاس ومساحت میکند وزمانی تااعماق زمین فرود آمده ذخائر ودفائن علوم ومعارف راکه از اعصارخالیه درآن مستتر ومدفون مانده کشف مینماید با اینحال اگر ساعتی درکتب علمیه عصر حدیث دقیق شویم باین نکته واقف گردیم که قطع نظر ازعلوم ومعارف خارج ازمیزان حسّ که فلاسفه عصریه ازبحث درآن چشم‌پوشیده اند اکثرمکتشفات طبیّعیه آنان نیز مسائلی احتمالیه ومبنی برفرض وگمان است وهرچند منطق تحلیلی راازین حیث نمیتوان مورد ایراد دانست چه مطلب مزبور فقط دلالت برآن دارد که عقول ومدارك بشری محاط بمجاهیل لاتحصائی است که جزباندازه استعداد ووسع عالم امکان قادربر کشف وحل آن نیست وشأن ووظیفه علم‌فقط سعی دربحث وکاوش و اجتناب ازتهاون درطلب معرفت ودانش است لکن آنچه‌درفلسفه تجرّبیه محل انتقاداست اینست که چنانکه گفتیم قائدان آن مدار علم خود رابرملاحظه‌واختبار ظواهر محسوسه محصور داشته وبحث درامور معقوله رامسکوت‌عنه گذاشته اند وتراوش‌این رأی وعقیده از منابع افکارصاحبان علوم جدیده بوجوهی چندعجیب ومستبعد بنظر آید :

وجه اول آنکه اگرمیزان ادراك انسانی رامحصور درمدرکات حسّیه ـ دانسته وچشم ازشهادت ومداخله امور عقلیه بپوشیم این نظریه مؤدی بتکذیب مکتشفات‌عصرحاضر ازقبیل حرکت ارض وعظمت کرات

سماویه وعدم وجود الوان دراشیاء خارجیه وهزاران امور دیگر ازنظائرآن خواهد بود زیراکه ادراك امورمزبوره فقط راجع بعقل وقضاوت حسّ بالمره منکر آنست .

وجه ثانی آنکه هرگاه مشاعر حسیّه بدون مداخله عقل برای فهم حقایق کافی باشد باید لیاقت اکتشاف علوم واختراع صنایع رابعالم حیوان نیز که درمشاعر حاسه وقوای حساسه باانسان مشترك است اسناد دهیم وحال آنکه فحص وتجربه مکذّب این قضیه است .

وجه ثالث آنکه اگرتأملی دقیق درنوامیس وجود نمائیم خواهیم یافت که کنه وحقیقت اشیاء درحجب ستروا ختفاء محتجب ومستور وادراك انسان نه فقط درمعانی عقلیه بل درامورمحسوسه نیزبحدود صفات وآثار است درینصورت آیا برای متحری حقیقت درملاحظه وتجربه آثار معقوله وتمیز وتشخیص افاعیل آن ازآثارمادیه چه راه عذری میماند زیراکه اگراستشکال فلاسفه حسّیه‌مجهول الکنه بودن حقایق معقوله است کنه وکینونت مادّیات نیز برحسب اقرار واعتراف خود ایشان مجهول ولایدرك است واگر درکشف حقایق بکافی بودن ملاحظه آثار مقر ومعترفند آثارامور معقوله بنحو اجلی وابین ظاهر وباهر وفهم وادراك نتایجی که ازعوامل ومؤثرات آن درعالم بشری ترتّب یافته امری نیست که فحص آن برای متحّری منصف صعب وغیرمیسور باشد .

وجه رابع آنکه مطالعه معالیل محسوسه وافاعیل طبیعت (چنانکه

قریبا معروض خواهیم داشت) خود بنفسهلیاقت ارتقاء فکر بحقایق معنویه بل برای اذعان بوجود قوای ماوراء الطبیعه اقوم دلیل . اقوی وسیله است .

بنا برمطالب معروضه همانقسم که درمنطق برهانی تورط درغلطات غالبا نتیجهٔ سقم وفساد مبادی کلیه است درمنطق تجربی حصول اشتباه راجع بعدم اکمال شرائط فحص وملاحظه است چه جزئی دقت درهریك ازدوطریقهٔ قیاسی وتحلیلی بخوبی مثبت این حکم وقضیه است که اعمال وافاعیل عالم وجود شخصا ونوعا بروفق نوامیس مرتبه ونظامات عظیمه است یعنی هرحکمی که عقل درکلیات اثبات کند درجزئیات نیز مجری است وهرامری که تجربه درافراد مشاهده نماید نتیجهٔ قانونی کلی وعمومی است واین اصل عقلی کاملا دلالت بر آن دارد که عالم آفرینش کلا " وجزئا وصورة ومعنی بایکدیگر درنهایت ارتباط ومبنای اصلی کشف حقایق توجیه نظر بروابط متضامنهٔ وجود من جمیع الحیثیات والوجوه است ودرینصورت بدیهی است که تادر بین افراد درتمام اوصاف واحوال صوریّه ومعنویه وظروفوکیفیات محسوسه ومعقوله مشابهت تامه وموازنهٔ کامله نباشد ازاستقراء جزئیات قانون عامّی که قابل اعتماد باشد بدست نیاید ونوامیس مکتشفه وثوق تام رانشاید .

فرانسواباکن درکتاب (برهان) خود برای اثبات لزوم تعاون دربین دواصل ملاحظه وامتحان میگوید :

ملا حظه کننده میخواند ومیشنود وامتحان کننده استنطاق میکند وقضاوت مینماید " هرگاه دانشمند مزبور وپیروان منطق اوهمین کلمه راکه فی الحقیقه درنهایت جامعیت است میزان ومعیارصحت وسقم مطالب قرار دهند تصدیق خواهند کرد که مشاهده ظواهر محسوسه بدون تعمق درصفات وخواص معقوله اشیاء مباین مفاد ومفهوم بیان سابق الذکر وآنچه میتواند مبیّن وواصف صفا وغش امور وممتحن وکاشف اسرارمستوره درحجاب ظواهر باشد اختبارجمیع ظروف وحالات مادیّه ومعنویه آنست وبهمان منوال که قاضی وحاکم تاخبایا و خفایای امور راازروی تأمل وتدقیق استنطاق وتحقیق ننماید اورامجرد خواندن وشنیدن برای قضاوت وحکومت صحّت وفساد قضایاکفایت نکند باحث اسرار خلقت نیز تاتفکر وتبصّر درامور معنویه راتوام و منضم بمشاهدات حسّیه نسازد حقّ فحص واستقصا راتأدیه واستیفانکرده است وعلاوه برآنکه درطریقه تحلیلی حصرنظر درآثار محسوسه وغض عین ازامور عقلی چنانکه معلوم آمد منافی فحوای کلامی است که فرانسواباکن خود بدان تکلم نموده شهادت ملا حظه وامتحان بخلل وفسادآن حکم نماید چه نفس ملا حظه وامتحان ناطق بوجود دوقسم آثاردرعالم ایجاد است وچنانکه درمحل خود باثبات آن خواهیم پرداخت فاحص دقیق راهی برای انکار هیچیك ازآن دوندارد وعالم انسانی فی الحقیقه وقتی درمواضیع علمیه باکتشافات عالیه نائل تواند شد که فکر رااززندان محصوریّت درحصار محسوسات آزاد

ساخته مشاهده آیات عقلیه و حسّیه و مطابقه آثار و صفات حریک از آندو را وسیله کشف خواص و اسرار آن دیگر قرار دهد و مثبت و مؤید اینمعنی بیان مبارکی است که حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فدا در لوح مستطاب افلاکیه میفرماید .

" فانظر ببصر حدید فی هذا الکور الجدید هل رأیت لشأن من شئون ربك حدا " یقف عنده بالتحدید لا وحضرة عزه بل احاطت شئونه کل الاشیاء و تنزهت و تقدست عن حد الاحصاء فی عالم الانشاء هذه شئون رحمانیّه فی العوالم الروحانیه و کذلك فاستدل بها فی العوالم الجسمانیه لأن الجسمانیات آیات و انطباعات للروحانیات و ان کل سافل صورة و مثال للعالی بل ان العلویّات و السفلیات والروحانیّات والجسمانیات والجوهریات والعرضیّات و الکلّیات و الجزئیات والمبادی و المبانی والصّور و المعانی و حقایق کل شئی وظواهرها وبواطنها کلها مرتبط بعضها مع بعض و متوافق و متطابق علی شأن تجد القطرات علی نظام البحور و الذرّات علی نمط الشموس بحسب قابلیاتها واستعداداتها لان الجزئیات بالنسّبه لما دونها کلیات وانّ الکلیات المتعظه فی اعین المحجوبین جزئیات بالنسّبه الی الحقایق الملکوتیات التّی هی اعظم منها فالکلّیة و الجزئیة فی الحقیقه امر اضافی و شأن نسبی والارحمة ربك وسعت کل شیئی " .

از مطالب سابقه لائح و مشهود گشت که در منهج و اسلوب استدلال متقدمین بأطرز و نظام ملاحظه و امتحان فلاسفه عصر حدیث اگر رعایت

شرایط لازمه بعمل آید هریك ازآن دومکمّلومعاضد دیگری است وهرگاه بالعکس دربرهان قیاسی باصولی غیرازاولیّات مسلّمه عقل ودرطریقه استقراء بملاحظه ظواهر سطحیه اکتفا شود هیچیك در خوراعتماد تام نیست ونظربمقدمات معروضه نگارنده رامقصد ومرام در اثبات مطالب مندرجه درین کتاب آنست که بقدروسع ومقدور درطرح مقدمات قیاسّیه یاتجارب تحلیلیّه ازفروض وظنون احتراز جسته ودلائل وبراهین خودرابمبادی واصولی که عقل وعلم مصدق وموٴیدآنست متکی ومستند دارد هرچند برای اجراء این مقصد چون خردی وحقارت خودرادرمدّ نظر میاورم بایأس همعنان شده وخاطر راقرین حرمان میبابم لکن وقتیکه شمول واحاطه الطاف الهیه رانصب العین قلب وضمیرمیسازم درخود احساس امید نموده ودل بتائیدات رب مجید قوی ومستحکم میدارم وهنا اشرع فی المقصود متوکلاً علی فضله العمیم ومتوسلاً باذیال ولی امره العظیم.

فصل اوّل - طبیعت و عقل

مبحث اول ــ اعمال جسدانی طبیعی وامورعقلی معنـــوی

اشخاصی که تحقّق صلح وسلام رادرعالم انسان مستبعد دانسته‌اند سبب آن اینست که نمیخواهند دراوجز احساسات طبیعیه عواطفی دیگر قائل شوند ونظربانکه رفع این تصوّر متوقّف برتفکر درفوارق ــ ذاتیهٔ اعمال جسدانی طبیعی وامورعقلی معنوی است تقریر ایـــن مطلب رابرای تقریب اذهان بمطالبی که درفصول لاحقه بیان خواهد شد درحکم مقدمه دانسته معروض میداریم که بشهادت علم وتجربـــه اعمال طبیعی عبارت ازسیرمنظم ومتحد النسق اشیاء بوجههٔ مطلوبه بدون تعقّل وتبصّر وفهم وعلم وقصد است واین حرکت درهمه سلاسل وجود بوسیله تفاعلات مرتبطه محکوم قواعد وضوابطی مشاهده شود که بنسبت عادلهٔ مستقیمه متوازن ومتساوی بامقادیر ذرات عنصریه آنست چنانکه سیّارات بالاستمراربانوامیس ثابته مدارات منظمـــه خود راطی نمایند ونباتات علی الدّوام بانظم رابع مطیع وتابـــع قوانین معیّنه اند وحیوانات لاینقطع بامشاعر حسّیه برای زیســـت وبقاء وجود وسائل مضبوطه اتخاذ نمایند وحال آنکه هیچیك ازانواع

مزبوره نه معنی نظم وعقل رامیدانند ونه علت غائیهٔ اعمال وحرکات خود رامیفهمند وسرعت وبطوء وبسط وقبض وزیاده ونقصان وقوّت وضعف اعمال آنان بدون مداخله عقل مطلقا اثر وخاصیت اجتماع ذرات و کمیّت وکیفیت ربط وتألیف آنهاست مثلا درعالم نباتی حبوب وبذور هرگیاه وشجر حاوی وشامل آثار واثماری ازنوع مخصوص است که هریك باحمایت وامداد سایرعوامل طبیعیّه درفصول معینه ثمرات مکنونه خودرا ظاهرسازد آفتاب حرارت خویش را بانماء آن گمارد وسحاب برای ارواء آن افاضهٔ امطار نماید وزمین سینه رامهد پرورش وی ـ قرار دهد حبوب وبذور بافقدان فهم وشعور درخبایاوخفایای ارض درمیان هزاران ازموادّ مغذیه غذائی راکه مخصوص تغذیهٔ آنان ـ است جذب نمایند وریشهٔ خودرابهراندازه که برای حفظ جثّه آنان لازم وضروری است دراعماق زمین بگسترند وشاخ وبرگ خودرابهمان نسبت ممتد ومنبسط سازند وبراندام خویش پوستینی ازقشورکه ملائم مدافعهٔ آنان ازعوارض هواست بپوشند وخلاصه آنکه هریك ازصنوف نباتات بااختلاف صور واشکال وطعوم والوان واجد قوّه وجوهریست که بوساطت آن وظایف واعمال خودرادرنهایت احکام وانتظام استمرار داده وسیله تغذیه وتنمیهٔ انسان وحیوان شوند ودرعالم حیوان هر چند باقتضاء اکملیت ترکیب کمالات طبیعت بنحو ارقی واتّم ظاهر ومشهود لکن همانقسم که درحیوة نباتی واضح گردید اعمال صادره ازآن ناشی از ترکیبات جسدیه وپیوسته بروتیره ومنهج واحد است

چنانکه سلسلهٔ اعصاب ازمرکز دماغ درهمه بدن ساری وبدون هیچ
اراده وتعقل درهریك ازمراکز حواسّ باجراء خدمات مخصوصه مشغو
وشرائین‌بدون آنکه نتیجه عمل خودرابدانند خون راکه مایه تغذیه
اعضاست ازقلب گرفته درمجاری بدن جاری سازند واورده بدون
فهم سبب وغرض آنرادوباره برای تصفیه وتلطیف بقلب برند وهمچنین
سایراعضاء بانظام وترتیب متقن هریك باجراء وظایفی مأمورند وحرکت
وحیوة طبیعی بدن بوسیله معاونت متبادله آنان ادامه یابد
واعمال مزبوره وهزاران انتظامات عجیبهٔ دیگر که علماء طبیعی بعضی
رابنیروی سعی واستقراء کشف نموده اند وبسیاری ازآن باوصف کمال
اهتمام واستقصاء هنوز درحجب استتارواختفاست درعالم نبات وحیوان
باحکمتی حیرت بخش مورث بقاء شخصی ونوعی آنان است درحالتیکه
نه درآثارمذکوره اثری ازتفکر وتعقل موجود ونه نفس طبیعت استشعار
بدان دارد وبالجمله تفرّس دقیق درجزئیات خواص وکیفیات افاعیل
طبیعت بنهایت وضوح مثبت ومصرّح این قضیّه است که قوای حاصله
ازمزج وترکیب ذرات که الهیون آنرابنفس وعلماء طبیعی بقوه حیوة
تعبیرنموده اند بنسبت عادلهٔ منتظمه متناسب ومتوازن بامقادیر
عناصر ونحوه امتزاج آنهاست باینمعنی که مجموعه قوی وخواص طبیعیه
درجمیع موجودات حیّه بدون ذرّه عقل واختیارواقف درحدودی
است که مقتضای ترکیب عناصر است وهرگاه بعد ازتتبّع‌نوامیس طبیعت
امعان نظر دروجههٔ عقلیه نوع انسان نمائیم احوال واطوارآنرا

بشهادت علم وتجربه نه فقط غیرمشابه باآثار وخواص سابق الوصف بل بالمره مباین آن بینیم زیراکه انسان هرچند ازحیث حیوة جسدیه مشترك باسایرموجودات طبیعت است لکن ازجهة احساسات عقلیه واجد صفات فارقه ایست که وجههٔ حیوة مادی اوبهره ونصیبی از آن ندارد وبسی محل تعجب است که آدمی مابه الاشتراك خود رابا مخلوقات دیگر مشاهده کرده وازفوارق ذاتیهٔ که مدارانسانیت است وعلم وتجربه اثری ازآن درسایرانواع واجناس نیافته اغماض نماید .

چنانکه معلوم آمد تفاعلات عنصریه عبارت ازآنست که ازترکیب عناصر مادّیه وارتباط آن باعوامل خارجیه باقتضای نسبتهای حاصل فیمابین آنان آثار وکیفیاتی عاری ازفهم وتعقّل بدون تجاوز ازحدود متوازنه بااعضاء جسیمهٔ حصول یابد مثلا ذرّات مرکّبه باصره بمحض آنکه مرتبط بانور والوان شود این تأثیر وتاثر سبب ابصارگردد وعظیمات دقیقه سامعه چون باتموّجات هوائیه ارتباط یابد این فعل وانفعال مورث استماع شود وهمچنین حیوان چون باعواملی که موجب تحریك جسم اوست مصادف آید فورا بدون آنکه قوه تفکر ومقاومتی برای کظم وتسکین آن داشته باشد مهیای حمله شود وچون امور مخیفه باعث خوف اوگردد فی الحال برحسب شدت وضعف خوف بفراریامدافعه قیام کند لکن سیر وحرکت عقل درانسان علاوه برعدم مطابقه باکیفیّات مزبوره بالکل مخالف آنست زیراکه اولا دراعمال طبیعیّه خواصوآثار نتیجهٔ متعاقبهٔ ترکیب جسمانی است وحال آنکه انسان هرچند

قوی الجسم وکامل الترکیب باشد نفس قوت وکمال جسم دراوسبب ظهور کمالات وترقیات عقلیه نشود بل وسائل ظهور آن عوامل عقل و واختیار است که طبیعت وجها من الوجود بهره ازآن ندارد ثانیا آثار طبیعیه چنانچه گفتیم متوازن باترکیب جسمانی وباین سبب همیشه واقف درحدود معینه است درحالتیکه حرکت عقلیه انسان محدود بحدود عنصریه وواقف درحدّی نیست وهمینکه شروع بعروج در مراقی علوم وفضائل مینماید لا ینقطع ازفکری منتقل بفکری وازفهم حقیقی نائل بکشف حقیقی دیگر شده والی مالا نهایه مراحل ترقی وکمال میپیماید وظهور افکاربسیطه غیرمتناهیه که بهیچوجه مناسبت ومشابهت باعناصر مرکّبه محدوده ندارد بنهایت وضوح دلیل برآنست که روح انسانی اسیر و محکوم طبیعت نیست بل حاکم وآمر برآنست چه گذشته ازآنکه ظهور امور نامحدود ازصقع جسم‌محدود مخالف خواص مجربه درعالم طبیعت است اگر صفات عقل وفکر واختیار راازنتایج طبیعت دانیم لازم آید که معلول واجد مزایائی باشد که علّت فاقد آنست وامتناع این قضیه از اموربدیهیه است .

آیا چگونه میتوان عقل انسان رادرردیف موجودات طبیعت شمرد درصورتیکه حرکت وسیرطبیعت چنانکه مشاهدات متتابعه همه روزه بدان شهادت میدهد بدون اراده وبرنسق واحد وحرکت عقل بالعکس مبنی برفکر وتعقل وبدین سبب اختیارا درمعرض تغیّر وتبدّل است آیا چگونه میتوان فکرانسان رامقهور حکومت طبیعت دانست باآنکه

مستمراقوای طبیعت را باعساکر سعی وهمت اسیر وممالك فسیحةالارجاء آنرا باجنود علوم وصنایع تسخیر مینماید ــ آیاچگونه میتوان اراده ــ انسان راازجنس قوای طبیعیّه خواند وحال آنکه قوای طبیعیّه علی العمیا مقهوربرانقیاد طبیعت است واراده انسان آزاد ومطلق العنان بل اغلب اموری انتخاب واختیارمیکند که بالمره مغایر امیال طبیعیه ومنافی مشتهیات جسدیه اوست وتجربه همه روزه ثابت میکند که یك شخص عادی ونادان بوسیله قوّت عزم واراده میتواند خودرا باوج متعالی فضائل ومعالی ارتقاء دهد ویك شخص عادی وقوّی العقل ممکن است بسبب تهاون وفتور بمهاوی رذائل ومساوی فرود آید آیا چگونه میتوان عواطف معنویه انسان راتابع ترکیب عناصر تصوّر نمود درصورتیکه اعمال ناشیه ازترکیب نتیجه تاثیر وتأثر اشیاء حاضره محسوسه وقوّت وضعف آن متناسب ومحدود بانسب وحدود عناصر مرکبه است اما قوهٔ عقل ممیز صحیح ازسقیم وصفات لازمه آن قضاوت درامور وفحص علل وتوصّل ازاولیات ضروریه بنظریّات وازآن نظریات بدون انقطاع والی مالانهایه کشف مجاهیل واجاله توسن فکر درمضمارعوالم ماوراء الطبیعه وارتقاء بمعارج نامحدود علم واستمرار در استیلا براهواء طبیعت ومنقاد ساختن آن باحکام عقل وشرع است بل حد ونسبت ادراك انسانی علاوه برآنکه باحدود ونسب عناصرمتناسب نیست اغلب متفاوت ومتباین است چنانکه نظائرآن هزاران بارد رافراد انسان بتجربه ثابت شده که بسیاری ازنفوس ضعیف البنیه دارای ــ

روح قوی بوده وباجسم ناحل طی مراحل کمال نموده اند وبسا اشخاص قوی الاعضاء روحی درنهایت ضعف داشته اند وملخّص کلام آنکه کائنات طبیعیه بسبب فقدان عقل واختیارمجبور براسارت درقید طبیعت وانسان بوساطت این دوعطیّه عظیمه قاهر وحاکم برآن است چندانکه قوای متخاصمه طبیعت رابیکدیگرمرتبط ساخته وبانردبان عقل تاعنان آسمان صعود مینماید وباگام فکر ساحت افلاك رامساحت میکند وباجناح لطیف اختراع بدون آنکه طبیعت باو اجنحه شناوری وطیران داده باشد درهواازطیور ودردریا ازحیتان سبقت میجوید وباستعانت بامرهٔ رقیق علم باوصف هزاران ستائرکه طبیعت درجلوی چشم اومنعالکشف السرّائر گسترده حجبات غلیظ راخرق وفهم وادراك اموریکه برحسب طبیعت درتحت نفوذ احکام مختلفه ودربین آنان بینونت تامّه است اوراهرروزمستعدّ کشف حقایق جدیده مینماید .

مبحث دوم ــ بعضی ازاقوال علماء حسیّه در
کیفیت تشکّل اعضاء حیوانی ومادّی دانستن
قوهٔ عاقله وبیان مناشی اشتباه ایشان

مطلبی که درمقابل نظامات محققه وجود وفوارق حاصلهٔ بین طبیعت وعقل قلب مدرك رامایهٔ حیرت بی منتهی است فروض واهیه ایست که محبوسین سجون مادهٔ عمیاراجع بمباحث حیوة طرح ووسیله البقاء شبهه دراذهان پیروان خود داشته اند واگرفریفتگان سطوح الفاظ

تقيّد درشباك تقليد مهلك را بتعقل درمعنى علم كه تنها عامـــل حيوة روح است تبديل مينمودند نفس اين تدقيق مؤيد اناره فكـــر درتحقيق مبادى علل وغايات مترتّبه برآن شده ايشانرا ازاغلال ثقيله وهم مستخلص ميداشت آرى اگرعلم درجماعتى ازمطالعه كتب فلاسفه مادّى بجاى بعث آنان بتمحيص مطالب وتشخيـــص خطا ازصواب سبب خمود شعلهٔ تفهّم اهل تقليد شده جمود برظواهر وعدم غور وتأمل درجميع شرايط ودقايقى است كه تجربه واستقراء بايد بدان متكّى باشد وچون دراصولى كه علماء مادّى راجع بابحاث مربوطه بحيوة وضع وجهد بليغ درتحميل آن برافهام وعقول نموده‌اند تتبع واستقصا شود معلوم آيد كه قضاوت ايشان اغلب حصرنظر دراحوال ظاهره وغمض عين ازملاحظه واختبارخفاياى آنست وازجمله نمونه هاى واضح براى اين ابرام فادح عقايدى است كه لامارك وامثال اوراجع بتشكّل اعضاء حيوانى درمصنفات خود نگاشته اند وخلاصه نظريـــه مزبوره آنكه تنوع شكل وخلقت اعضاء تركيبيه موجودات حيّه بالتمـــام تابع ظروف مساعده وانتخاب طبيعى است باينمعنى كه هريك ازانواع واجناس ذى حيوة رااحتياج بطعمه وغذا تصادفابمحيط ومحلّى از اوديه وصحارى وفلوات وبرارى وشطوط وجداول شواطى وسواحل كشانيده وظروف متجمّعه بتتابع اعوام واجيال دراخلاف وانســـال آنها متناسب باحوائج معيشت ايجاد اعضاء نموده است وحاصـــل رأى مزبور آنكه طيور بحر اگر باجثه هاى سبك وپاهاى غشائيه و

پرهای دمنی مشاهده میشوند خلقت ادوات مزبوره بااین نظم متقن وحکمت میحیّرة العقول دربدایت ایجاد بقصد ومنظورآن نبـــــوده که طیور بحر باقتضاء ظروف حیوتیه یعنی حرکت در سطح آب وغوص ــ دراعماق دریا وتحفظ ازنفوذ سوائل مائیه درجلد بدن بدان محتاجند بل تصادف فاقد الشعورباعث ترادف آنهمه وسائل برای رفع حوائـــج آنان شده است واعجب ازآن اینکه فیلسوف سابق الذکر الهامـات طبیعّیه حیوانات رامتولّد ازاعمالی دانسته که درانسال اولیهّ آنهـا بمقتضای فکر مجری گشته وبعد ازانقضاء اجیال واحقاب متمادی فکـر بغریزه تبدیل یافته است مثلا مسافرتهای سالیانه طیور یامساکنی که بعضی ازصنوف ذوی الحیوة بنامیکنند دراسلاف قدیمه آنان ازروی تّفکر وبناء علیه برحسب موازین علمیّه بوده وبمرور ازمنه فکر ناتج ازعقل ــ بصورت غریزه درآمده است .

هرشخص منصف که تحرّی حقیقت بنفسه مطلوب اوباشد میداند کـــه وظیفه علم فحص امورعلی ماهی علیهاست لاعلی ماتقتضیه الهوسات والاهواء ولی امروز بالعکس نظریات وآراء علماء مادی درمباحـــث فلسفه اغلب بروفق شئونی است که مقاصد وامیال ایشان تقاضای آن نماید چنانکه امعان نظر درقضایای فوق جزئی دواصل مسلّم عقلی که یکی وجود مبدع حکیم ودیگری مخصوص بودن انسان بخصیصه عقل است نیابد . مادراینجا ازمیزان عقل که بجرم دقّت درخفایابواطـــن اشیاء مطرود ومنفور فلسفهٔ عصّریه است دیده رابربسته ازفاحصین منصفی

که با منظار ملاحظه واختبار بحث در امور مینمایند راجع بقسمت اولیّه این رأی ونظریه حل دو اشکال رااستدعا مینمائیم: یکی آنکه قول بتجمّع ظروف وانتخاب طبیعی برفرض تسلیم چه تلازم با نتیجه که میخواهند ازآن اتخاذ نمایند یعنی نفی حکمت که مستلزم وجود علة العلل حکیم وخبیراست دارد ـ چه فراهم آمدن عوامل معده ووسائل مساعده برحسب ظروف احتیاج فقط دلیل برتتابع سلاسل ـ علل واسباب است سلاسل علل واسباب باآن انتظامات رایعه که تتبعات متتابعه علمیه دراحقرجزئی ازاجزاء آن خلل ومنقصت مشاهده نکرده گذشته ازمنافات باکلمه تصادف بنفسها دلیل برصنع صانع حکیم است ودیگرآنکه امتناع جمع ضدّین ازبدیهیات اولّیه ایست که نه تنهاغریزه عقل بل تجارب حسّیه گزیری ازتصدیق آن ندارد درینصورت اسناد اعمال مشحون ازنظم وحکمت بمفهوم کلمهٔ تصادف که موضوع برای امورخالی ازشعوراست جزحکم بتناقض که عقل وحس هر دو معترف بفساد وبطلان آنند چه معنی دارد ؟

بلی کلماتیکه اغلب راجع بسیر وحرکت غریزه حیوانی وسایرنظامات مستحکمه طبیعت دایر درافواه مادیون مشاهده میشود الفاظ شگفت آور احتیاج وانتخاب طبیعی است ومقصد آنان ازین تفوّهات تافهه این است که طبیعت ذاتا مفطور ومجبول برجذب نافع ودفع مضّر است وحال آنکه برای هرصاحب بصری بحکم بداهت معلوم ومسلّم است که انتخاب اصلح وانسب مستلزم قوه متصرفه است وضرورت وحاجت

بدون امداد قوّه عقل وارادہ برای بحث بر انتخاب قادر بر اتخاذ وسایل و ایجاد وسائط منظمّه نتواند بود

اما قسمت ثانویه یعنی اسناد فکر بسلاسل سالفه حیوان مسلّما" اگر فحص علمی بدون هیچ شائبه جز اهتداء بحقیقت مطلوب لا مـــارك و من حذی حذوه بود ازین نکته اغماض نمیکردند که حکم عامّ کلّی درباره اجناس و انواع موجودات ناگزیر از انطباق با جمیع اشخاص وافـــراد آنست و منطق تحلیلی درین قضاوت وجهامن الوجوه چنین توافـق و تطابق مشاهده نکند چه هرگاه برحسب دعوای مزبور فکر در عالم حیوان بفریزه تبدیل یافته انسان نیز که فلسفه عصّریه نمیخواهد فصل فارقی برای او قائل شود بالضروره باید ازین حکم خارج نباشد وحال آنکـه شأن عقل و فکر موافق شرحیکه سابقا بدلائل واضحه مبرهن گردیـــد حرکت مستمره مالا نهایه بصوب کمال و کیفیّت انتقالات آن بالکل مباین بقاء و استمرار در غرایز حیوانی برنمط واحد و نهج معین درجمیع عصور تاریخی است چنانکه در طرح و نقشهٔ خانه های مسدسةالزوایای نحل ولانه‌های منظم طیورو نسائج دقیقه عناکب وسائر صنایع عجیبه حیوانات در ممّر قرون واحقاب احقر تغییری مشاهده نگشته وعلم وتجربه ازازمنه عتیقه تاعصرحدیث یك حیوان نیافته که کمالی برآنچه از بدو خلقـــت واحد بوده افزوده باشد و همچنین درعالم حیوان عوامل توارث طـوری عامّ و موثر استکه تغیّرو تبدّل را مطلقا درآن راه نیست و حال آنکـه در عالم انسان نظربقوه اراده و تعقل که از خصائص و ممیزّات اوست

تغییر احوال چه برحسب تفاوت استعدادات اشخاص ازیکدیگر وچه برحسب سعی وجدیّتی که ازلوازم اختیاراست چندان معرض تحوّل وتطوّر دائمی است که ممکن نیست مانند ظروف احوال حیوان ازمقتضیات علل حاضره باجزم ثابت حکم بنتایج مستقبل آن نمود چنانکه درتحلیل حالا تاشخاص مثبوت ومشهود است که شخص هابط درحضیض جهل وسقوط دفعة واحده درنتیجه یك تأمل وتفکر درونی بهوش آمده بمراقی عالیه فضل وکمال عروج میکند یاآنکه فردی ازافراد بر غم تسلیط واستیلاء ظروف ارث وتربیت ومحیطی که درآن پرورش یافته خارقاً للعاده شخصی کامل الاخلاق وجامع فضائل میشود — باینمعنی که قوه فکر واختیارباعوامل ارثومحیط وامثال آن مدافعه کرده واخلاق جدیده دیگر درانسان ایجاد نماید وتمام این امور معارض وجهه های ساریه درنوامیس طبیعیه است وفضلا عن ذلك تصور فکر درانسان اولّیه مستلزم اعتقاد بوجودآن دربدایت — اعمال منظّمه نباتی است زیراکه اگر حیوان اعمالی راکه دلیل بر مداخله عامل علم وعقل است مجری میدارد انتظامات وکیفیات مزبوره بر حسب شدت وضعفی که متناسب باترکیب عنصری است مشترك دربین همه فصیله های نباتیه است وعلم غرائز حیوانی رابهیچوجه عجیبترا ز وسایل منظمهٔ که نباتات برای زیست وبقاء شخصی ونوعی خود اتخاذ مینمایند نبیند چنانکه خلایای موجوده دراجسام نامیه بوساطت انابیب شعریه ازجهتی مواد تغذّی نبات راباقوه فائق برجاذبه مرکزیه

ازاعماق ارض جذب وبمروق جذوع وفروع واوراق وازهارواثمارمتصاعد داشته ومواد غیر نافعه رادفع میکند وازجهت دیگرعصارات مجذوبه راکه درحال میعان است مبدل بموادّ غیرمایعه مینماید واین سرد وعمل که نمونه مختصری ازاقسام وصنوف اعمال متقنه نبات است اعمالی است که اجراء آن مستلزم اطلاع ووقوف براسرارعلوم مکانیك وشیمی است چه اولا میل طبیعی اجسام برحسب جاذبه مرکزیه سقوط باسفل و بناء علیه حرکت مواد غذائیه ازاعماق زمین بصوب اجزانباتی مانند اجسامی که پرتاب بهوا شود حرکت قسریه ومحتاج بوجود محرك وسائقی مدرك وحاذق است ثانیا مواد مائیه مجذوبه تامبدّل بطبیعت نبات نگردد صلاحیت هضم وتغذی نخواهد داشت علیهذا ماموریت دیگری که ازوظایف خلایای نباتیه است احاله مواد مائیه بمناصری است که قابل تغذیه اجزاء نباتی باشد وامور آنفه نه فقط درعالم حیوان ونبات مبتنی برنهایت متانت واتقان بل این نظام شگرف رایع شامل جمیع اجزاء جهان وجود است مثلا وقتیکه اشعه آفتاب ازدریا جذب ابخره کرده بصورت آب گوارا وشیرین افاضه بزمین نماید این نوامیس چندان عالمانه وبرحسب حسابهای دقیق مجری گردد که گوئی اشعه آفتاب سالها دردارالعلمهای عالی علم جراثقال وشیمی آموخته وبجمیع قوانین آن خبیر وواقفند . خلاصه مقال آنکه جریان نظم بروفق ضوابط علمیه وقواعد معقوله عام بهمه موالید ثلثه است و مخصوص بعالم حیوان نیست تافلسفه عصریه بتواند دربین او وسایر کائنات مادّیه ازحیث انتساب بوجهه طبیعت حدّ فاصلی مشاهده کرده

وبوسیله این سفسطه ازتجرد عقل انسانی ونسبت آن بعالم ماوراء الطبیّعه غمض‌عین نماید .

اما اشتباهی که بیش‌ازهمه سبب انخداع وذهول مدارك وعقول در اسناد قوهٔ عاقله بعالم حیوان شده لیاقت قوی وحواس حیوانات بتقلید وانقیاد حرکات وافعالی است که انسان بآنان‌تعلیم میکند و هرگاه برای کشف مطلب وارد میدان تفحّص واختبارشده اولا درماهیّت فهم‌وتعقل که آنرا ازصفات ممیزه انسان دانستیم امعان وتأمل وثانیا درفوارقی که مابین تعلیم وتعلّم‌حیوان وانسان حاصل است دقت نمائیم بخوبی لائح ومشهود گردد که تعلّم حیوانات فقط مربوط بتأثر جهازات‌عصبیّه ودرآن وجها من الوجوه اثری ازفهم وتعقّل — نیست چه فهم شیئی عبارت ازآنست که ذهن ازعلم بمبادی کلیه منتقل بحل قضایای مجهوله ویاازملاحظه وامتحان امورخصوصیه متوصل به ادراك معانی عمومیّه گردد وعامل مهم فهم فکراست که امور متّحصله عند العقل رادرذهن مرتب ومنتظم ساخته وآنرامستعّد خلع استار ازوجه حقایق واسرارسازد وازلوازم ذاتیه‌فکرآنست که همینکه شروع بحرکت نمود درهیچ مرحله وحدّی متوقف نشده الی مالا نهایه ازعلمی منتقل‌بعلم دیگر گردد و بناء علی ذلك مبادی اساسیّه تعلیم وتعلّم درعالم انسان فهم وفکرونتایج مترتبه برآن انماءملکات عقلیه واقتناء سلاسل علل برای وقوف بحقایق مجهوله است ودرعالم حیوان نه مبادی تعلیم وتعلّم مشابهتی بااصول تفهیم وتفهّم انسان

دارد ونه درنتایج مشارکتی حاصل است چه اگر درعواملی که انسان برای تعلیم حیوانات بکاربرده وفوایدی که ازآن (برحسب مقاصد خود وعلی رغم طبیعت آنان) حاصل نموده دقیق شویم تربیت حیوان رافقط راجع بتاثیر وتأثر عوامل عنصریه یافته ودرآن جزئی علامتی ازخصایص فهم وفکر مشاهده نکنیم.

شبهه نیست که حیوانات علاوه بررتبه نامیه دارای دماغ واعصاب وعضلات وسایر قوای حس وحرکت ونظر بارّق والطف بودن اعضاء ترکیبیه واتّصاف بمشاعر حسّیه بالطبع درمقابل عوامل خارجیه قابل تأثر ومستعد انعطاف باقسام حرکاتند لکن نظر بآنکه این قابلیت تنها راجع بترکیب اعضاء بدنیّه وقوای حساسّه است وسائلی که برای تربیت وتعلیم آنان تعبیه نموده اند مطلقاماديّ و اعمال ناتجه ازآن فقط راجع بمشاعر ظاهره وقوای حسّی است وازلوازم این قسم تأثیر یکی آنست که حذف یاتغییر عوامل موجب محواثر یاتبدّل آن باثری که مقتضی تجدید عوامل است شود ودیگر آنکه جریان آن چون منبعث ازعقل وفهم نیست دائمابریك نسق است و حیوان بهیچوجه درتغییر شکل وطرز آن تصرفی نتواند کرد ودرینصورت هرگاه چنین تأثری را برهان تعقّل وتفهّم شماریم باید نقوش مرتسمه دراجسام برای اجسام اثبات فهم نماید یاتصرفاتی که انسان در اشیاء مصمته کرده وآنان رابرای استخدام اشغال وانفاذ مآرب خود مجری هزاران اعمال منظّمه معقوله قرارمیدهد دلیل برعقل واختیار

عالم جماد شد بنابرشروح معروضه تعلیم وتربیت حیوانات گذشته ازآنکه برای عالم حیوانی اثبات کمالی خارج ازحدود مواد عنصری نمینماید خود یکی ازدلائل عظمت عقل انسانی است که حیوانات راباعمالی مغائر خلقت طبیعیه آنان وادارمیکند معذلك این قدرت واستیلاء که انسان درحکومت برقوای حیوانات ظاهر ساخته مدهش تراز سلطه وسیطرهٔ که بوساطت آن جمادات رامأمور اجراء احکام خود داشته نیست چه درحالتیکه اعجاز عقل آدمی خرقالقوانین الطبیعه صفحات احجار رابتکلم آورده وعناصر بی حس وحرکت رابطرق واسالیب شتّی وبانظم وترتیب متقن بانجام وانجاح خدماتومقاصد خود گماشته چه جای عجب است که بمخلوقات حسّاسه که دارای قوی واعضائی اکمل واقوی ازسائر موجودات طبیعه اند متناسب باترکیبات جسّدیه آنان اعمالی بیاموزد که خود (همانقسمکه درعالم جمادی مشهود ومحقق است) فهم وادراك آن ننمایند .

اگرکسی گوید که عوامل تربیت وتعلیم انسان نیز عوامل محسنه ازقبیل کلام وکتابت وامثال آنست گوئیم گذشته ازعدم تعمیم این حکم بسیار فرق است که مؤثرات خارجیهٔ دردماغ مورث تأثر وانفعالی حسّی شود یاآنکه وسیله انتهاض وتوقّد ذهن برای توصل بمعانی معقوله باشد زیراکه دربین عوامل خارجیّه وتأثرات حسّیه علاقه مشابهت ورابطهٔ تلازم است باینمعنی که اولا مؤثرومتأثر هردو از محسوسات وبناء علیه مماثل ومتحد النوعند ـ ثانیا حدوث اثرات

طبیعیّه بنحو مستقیم متتابع وضروری ارتباط قوای طبیعت باعوامل خارجیه و بهمین دلیل اعمال آن پیوسته دریك نمط جاری است لکن مابین فعل و انفعال عوامل خارجیه و مدارك عقل نه رابطهٔ ملازمه مشهود است و نه علاقه مشابهت موجود زیراکه عوامل خارجیّه مستقیما و بالاستقلال قادر بر القاء معنی وحقیقتی ازمعانی وحقایق در ذهن انسان نیست بل وظیفه آن فقط ابلاغ اوامر و احکام دلیل وبرهان است و دلیل وبرهان قطع نظراز آنکه ازامور محسوسه بشمار نیاید برخلاف انطباعات حسیّه وقتی در دیوانخانه روح محل قبول یابد که قاضی عقل آنرا درمحکمه فکر بامیزان تأمل سنجیده و حکم بصحت و بطلان آن صادرنماید وبدین سبب اگر هزاران عامل و علامت برای ایراد مطلبی در ذهن تعبیه شود قبل ازصدورحکم از دارالحکومه عقل فایدتی برآن مترتب نیست وچون حاکم خرد منتقل بدرك حقیقی گردد حصول آن برای او مدرك و مقدمه انتقالات فکریه و کشف مجهولات لا تحصای دیگر شود وبسا اتفاق افتدکه بمجرد فکر وبدون هیچ وسایط و وسایل بفهم حقایق سامیه فائز ونائل گشته خودرا از هرعامل ومؤثری بی نیاز بیند وشاهد این مقال کلمات حکیم یونانی افلاطون الهی است که دربیان مکاشفات روحانیه خود گوید انی ربما خلوت بنفسی کثیرا عند الریاضات وتأملت احوال الموجودات المجردة عن المادیات وخلصت بدنی جانبا وصرت کانی مجرد بلا بدن عارمن الملا بس الطبیعیّه فاکون داخلا فی ذاتی لا اعقل غیرها ولا انظرفیماعداها

و خارجا عن الاشياء فحينئذ ارى فى نفسى من الحسن والبهاء والثناء والضياء والمحاسن الغريبه العجيبه الانيقه ماابقى عنه متعجبا حيرانا باهتا فاعلم انى جزء من الاجزاء العالم الاعلى الروحانى الكريم الشريف وانى ذو حيوة فعاله ثم ترقيت بذهنى من ذلك العالم الى العوالم الالهيه والحضرة الربوبيه حضرت كانى موضوع فيها معلق بها فوق العوالم العقليه النوريه فارى كانى واقف فى ذلك الموقف الشريف وارى هناك من البهاء والنور مالا تقدر الالسن على وصفه ولا الاسماع على قبول نقشه فاذا استغرقنى ذلك الشأن وغلبنى ذلك النور والبهاء ولم اقر على احتماله هبطت فى هناك الى عالم الفكرة فحينئذ حجبت الفكره انى ذلك النور فابقى متعجبا انى كيف انحدرت من ذلك العالم وعجبت كيف رأيت نفسى ممتليه نورا وهى مع البدن كهئيتها فعندها تذكرت قول مطريوس حيث امرنا بالطلب و البحث عن جوهر النفس الشريف وارتقاء الى العالم العقلى "وگذشته از مطالب سابقه كه مشعر بر تجرد روح انسانى است عوامل طبيعيه خود از مصنوعات انسان و مزايای قوه فكر و اختيار اوست كه آنرا بجهة استخدام قوى و مشاعر ايجاد و اختراع نموده و مثل اودر استخدام عوامل مزبوره مثل مسافری است كه برای سرعت حركت وسير خود تدارك مركوب و مركب نمايد و همچنين حواس ظاهره برای اجراء احكام عقل وسائل فرعيه و بمنزله خدم و عساكرند و قائد اصلی انسان بوجهه كمال همان مدارك عقليه است كه از خصائص محدوده اوستولی

متأسفانه درحالتیکه اساتید علم وصنادید حکمت باپروبال روح به سموات مفارقات محضه عروج کرده وبابصائرکاشفه بمشاهده حقایق بسیطه نائل آمده اند علماء مادی تولّد فکر رااز دماغ بمثابه تولّد صفرا ازکبد فرض نموده وبرآن رفته اند که عقل وقواء آن جز حرکت ماده که ازسریان وسیلان سیّاله اثیّریه دراعصاب تحقق میابد نیست وچنانکه سابقاگفتیم آنچه درحال این زمره ازباحثین علم محل حیرت است اینست که اغلب دربحث ازمسائل راجعه بحیوةاین نکته راازنظرمحو مینمایند که استیناء حق تجربه وتحلیل موقوف بملاحظات دقیقه درجمیع کلیات وجزئیات وظواهر وبواطن اموری است که مطرح فحص وتحقیق است والا اگردرمقایسه دو شیٔ وجوه مشترکه منظور ووجوه فارقه منسی ماند چنین تجربه وامتحان گذشته ازآنکه شایان تکیه واعتماد نیست سقیم ومتهدّم الأساس است وبرفاحص بصیرمجهول نیست که تجربه وحّس صفرا متولده ازکبد رادارای وجود خارجی وکبد را برای آن بمنزله ظرف میبیند اما اگردماغ راتشریح کنند هرگز فکر یا سایر مزایای متلازمه عقل درآن مشهود نیاید وحکم اعمال معنوی دردماغ برحسب هیچ میزان ومقایسه حکم ظرف ومظروف نیست تا دماغ مقایسه باکبد شود یاعقل بوصف صفرا موصوف گردد وازهمه این امور گذشته اگرهمان قسم که مروّجین فلسفه حسّیه خود بدان معترفند میزان معرفت فقط آثاروخواصی است که بوسیله تجربه وملاحظه مکشوف میشود تجربه وملاحظه کاملا منافی رأی بمادّی بودن

مشاعر عقلیه است وهرچند درضمن مطالبی که راجع بحرکت وسیر قوای طبیعی ومدارك عقلی بیان شد تباین اعمال این دورشته با یکدیگربخوبی واضح گردید معهذا مزید اللایضاح مطالب سابقه را درطی چند کلمه تکرارنموده گوئیم هرگاه مدارفهم حقایق فی الحقیقه تجربه یعنی ملاحظه واختیار نوامیس اشیاء ومقایسه نموت ونسب ومقادیر عنصری آنهاست تجربه درخواص ناشیه ازترکیب ومدرکات متحصله ازعقل مطلقا وجه مشابهتی مشاهده نمیکند تابتواند عقل رامادی وناتج ازاعمال دماغ دانسته ویاآنکه فقط اقوی بودن قوای فکر راازسایر آثار وجود مابه الامتیاز آن شمارد چه قائد عقل بمعاونت جنود فکر واختیار بدون تقیّد بانقیاد طبیعت یاافتقار بحضورعوامل خارجیه ادراك امورغائیه ازخواص واسرارمحجوبه ازانظارمینماید وبالعکس ماده فاقد فکر واختیار وبدین سبب درجمیع حرکات مقهور طبیعت ومحتاج بوساطت عوامل خارجیّه است عقل ازاوصاف امتداد وتحیّز شکل ولون منزه ومادّه ازاتصاف بدان ناگزیراست . عقل سائر درعوالم غیرمتناهی است وتحولات شخصیه ونوعیّه اوکه درمحل خود که ببیان آن خواهیم پرداخت دلیل برنامحدودبودن ترقی وکمال اوست درصورتیکه مسیرماده برحسبنسب متوازنه محدود به حدودی است که ترکیب ذرّات داعی ومقتضی آنست وخلاصة القول عقل حائز صفات وخصایصی است که مابین آن وماده بینونت تامه است وواحد دانستن دوشیئی که بالکل مباین یکدیگرند بالضروره منافی

تجارب و قوانین علمی است .

حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعبودیة الفداء در یکی از خطابه های مبارکه از جمله دلائلی که برای اثبات بقاء روح اقامه فرموده اند این دلیل جلی و جلیل است قوله الاحلی .

" هریك از کائنات را در تحقق صورتی مثلا" یا صورت مثلث یا صورت مربع یا صورت مخمس یا صورت مسدس و جمیع این صور متعدده در یك کائن خارج در زمان واحد تحقق نیابد و ممکن نیست که آن کائن بصور نا متناهی تحقق یابد صورت مثلث در کائنی در آن واحد صورت مربع نیابد صورت مربع صورت مخمس نجوید صورت مخمس صورت مسدس حاصل نکند آن کائن واحد یا مثلث است یا مربع یا مخمس لهذا در انتقال از صورتی بصورت دیگر تغییر و تبدیل حاصل گردد و فساد و انقلاب ظهور یابد و چون ملاحظه کنیم درك مینمائیم که روح انسانی در آن واحد متحقق بصور نامتناهی است صورت مثلث صورت مسدس و صورت مثمن روح بکل متحقق و در حیز عقل موجود و انتقال از صورتی بصورت دیگر ندارد لهذا عقل و روح متلاشی نشود زیرا در کائنات خارجه اگر بخواهیم صورت مربعی را صورت مثلث بسازیم باید اولی را بکلی خراب کنیم تا دیگری را بتوانیم ترتیب نمائیم اما روح دارای جمیع صور است و کامل و تمام است لهذا ممکن نیست که منقلب بصورد یگر گردد این است که تغییر و تبدیلی در آن پیدا نمیشود

والی الابد باقی وبرقرار است این دلیل عقلی است. "
این بیان موجز وجامع در اثبات روح وعدم قابلیت ماده برای تحقق ـ
بآثار آن بحدی محکم وعظیم المبنی است که جزفقدان انصاف یاعدم
تعقل چیزی مانع فهم آن نتواند بود زیراکه بشهادت عقل ماده
واحده بسبب تحیّز که ازلوازم ضروریه آنست دریك زمان قبول دو ـ
صورت ننماید ونانقش ازصفحهٔ جسم محو نشود نقش دیگر درآن انطباق
نیابد درینصورت آیابروفق چه میزانی ازموازین علمیّه میتوان تحصیل ـ
آنهمه صورعلوم ومعانی راکه بالاستمرار درتزاید وانسان درآن واحد
واجد وجامع آنست بعالم جسم اسناد داد واگرگویند دماغ دارای
حجرات لاتحصی است که هریك ازآن مخزن نقش وصورتی است
گوئیم هرگاه ازین قول مقصد آنست که حجرات دماغیه مظاهرحقیقت
غیرمادیه ووسائط ادراکند کلامی معقول است وبااصل مقصود یعنی
مبدء ادراك بودن عقل منافات ندارد اماگر منظور آن باشد که
حجرات دماغیّه رااتاومستقلا مدرك دانند این تصور دلیل برعدم
تأمل درضرورت حضور واجتماع مدرکات عقلیه وامتناع تحقق امرمزبور
دراجزاء ماده است وهرگاه درین نکته دقتی بسزامبذول شود
واضح آید که ارتسام صور علمیّه درمواد متعدده کمترازانطباع آن در
ماده واحده مورد اشکال نیست زیراکه مادّه برحسب قوانین ثابته
علوم طبیعی متصف بصفت تحیّز وازخصائص ذاتیه تحیّز تخلخل
وبعبارت اوضح غیبت وتفرق اجزاء آن ازیکدیگراست وبناء علیه بالفرض

که بتوان باوجود عدم مناسبت دربین آثارمعنویه ومبدء مادی نسبت ادراك رادرباره آن صحیح دانست هرجزء وقسمت ازماده عالم بامری است که اجزاء دیگربدان جاهلند وحال آنکه معلومات انسانیه باوصف تکثربل عدم تناهی دروقت واحد بنحو وحدت ومحضردر روح حاضر ومجتمع وبدون حضورواجتماع آن ادراك امورمحال وممتنع است چه ادراك منوط بتحلیل وتحلیل موقوف بتألیف قضایا وتألیف قضایامقتضی حضور واجتماع آن درمبدء ادراك است وهمین دلیل که حس وعقل هردو مؤید آنست اصحاب علم وبصیرت رابرای وقوف بر بطلان رأی فلاسفه حسّیه که ماده یعنی دماغ رامبدء ادراك شمارند کفایت مینماید زیراکه درحجرات دماغیه محل هریك ازقضایاکه دراصطلاح اهل منطق بمقدمتین قیاس معبراست (باقتضای تبدّد وافتراق ذرات اجسام) درحیّز قسمتی غیرازحیز قسمت دیگر واقع وبدین سبب ادراك هرمحل محصور بمفهومی است که حالّ درآنست ودرصورتیکه حکومت عقل بشهادت تجربه تجمع دوقضیه رابرای تحلیل بتوسط مادّه مستحیل داند آیابکدام بیّنه وبرهان حضور مدرکات شتّی وقضایای لاتعدّ ولاتحصی رادرصفحه دماغ تجویزتواند نمود .

مبحث سوم دربیان عقیده متقدمین راجع بهیولی وصورت وعدم تفاوت آن بانظریه علماء عصر حاضر در مبدئیّت (اتر وانرژی)

برارباب علم واطلاع واضح است که درعصر حدیث اقوی سدّی که فلاسفه حسّیه رامایه یأس ازبحث دروجود مبدع حکیم وسائرمبادی

ماوراء الطبیعه شده ومدارك ایشان رابحصر نظر در عالم محسوسات جامد وراکد داشته حیرت درذات الوهیت وکنه روح است چنانکه غالبا متعذر باین عذرند که وجودی راکه خارج ازحیطهٔ حس وشهود است وبجوهر وماهیت آن معرفت نداریم چگونه تصدیق نمائیم وحال آنکه اگرشخص بخواهد عدم ادراك جوهر وماهیت شیئی رادلیل برعدم وجود آن قرارد هد این مقدمه بنفی وانکارجمیع عالم وجود حتی محسوسات منتهی گردد زیراکه فکرآدمی نه فقط از فهم حقیقت آلهیه وماهیت روح عاجز بل حقیقت وماهیت ماده نیز ازحیطهٔ ادراك او خارج است وانسان هیچ شیئی رااعم ازآنکه ازحقایق معقوله باشد یاازامورمحسوسه جز بآثار وصفات آن ادراك ننماید مثلا هرگاه بخواهیم نفس ماده راتعریف نمائیم گوئیم ماده شیئی است که واجد اوصاف حجم وثقل وقابلیت تجزء وخرق والتیام است اما اگر بپرسند موصوف باین صفات چیست ازبیان آن عاجزیم وجوابی برای این سئوال نداریم وحال آنکه بالبداهه معرفت صفت ماهیت موصوف راتبیین نمیکند زیراکه آثارشیئی حقیقت آن نیست بل لوازم وخواص آنست وبرای انسان درادراك امورمحسوسه ومعقوله تفاوتی کهست فقط اینست که افعال وصفات ماده رابوسیله مشاعر ظاهریه وافعال وصفات امور معقوله رابتوسط قوای باطنیه میشناسد لکن ماهیت وجود خواه وجود حسّی مادّی وخواه وجود عقلی معنوی ازباصره ادراك او محجوب ومستوراست.

بلی کیفیت خلق وجعل ازمباحث غامضه ایستکه علماء وفلاسفه همه ملل وامم ازاعصار سالفه تاعصر حاضر ازفکرت درآن فارغ نبوده وامروز باآنکه عصر کشف وتحقیق است واجنحه عقول طائر درأوج عظمت وارتقاست نظرفحص وانتقاد درکشفیات عصر جدید ومعتقدات علماء علوم طبیعی دراین مبحث مطلبی ابین واتقن ازمطالب حکماء متقدمین مشاهده ننمایند چه نظریه فلسفه قدیمه که اساس فلسفه افلاطون وارسطوست بدین نحواست که اجسام متشکل ازدوجوهرند که مابین آنهاتلازم ذاتی است یکی راهیولی ودیگری راصورت خوانند وگویند هیولی محل وصرف استعداد وصورت حالّ درآن وعلت تعین است وبناء علیه هیولی درتمام اجسام واحد وصورت عرضه تکثراست که باعانت هیولی باتعینات غیر متناهیه پدیدار گردد وباید دانست که منظور فلاسفه الهی ازمبدئیت هیولی اصالت واستقلال ذاتی آن نیست بل علیّت آن مسبوق بوجود علة العلل ومبدء المبادی است که مدبر ومدبر اصلی عالم وجود است ودرین معنی آنچه کاشف نقاب از وجه حقیقت است بیانات سامیه ایست که درالواح شتّی ازقلم اقدس ابهی وحضرت عبد البهاء صادرشده ودرینمقام برای اناره عقول ازانوار آن حقایق سماویه این صفحات رابدرج بعضی ازآن مزین میداریم.

ازجمله آن آیات منیعه این کلمات دریات است که جمال قدم جل ثنائه درلوح مستطاب حکمت میفرماید. قوله تعالی

" واما ماذکرت فی بدء الخلق فهذا مقام یختلف باختلاف الافئده

والا نظار لوتقول انه كان ويكون هذا حق ولوتقول كما ذكرفى الكتب المقدسه انه لا ريب فيه نزل من لدى الله رب العالمين انه كان كنزا مخفيا و هذا مقام لا يعبّر بعبارة ولا يشاء باشارة وفى مقام احببت ان اعرف كان الحق والخلق فى ظلة من الاول الذى لا اول لهالّا انّه مسبوق بالا وليّة التى لا تعرف بالا ولّيه و بالعلة التى لم يعرفها كل عالم عليم قد كان ما كان ولم يكن مثل ما تراه اليوم و ماكان تكوّن من الحرارة المحدثه من امتزاج الفاعل والمنفعل الذى هوعينه و غيره كذلك ينبّئك النباء الاعظم من هذا النباء العظيم ان الفاعلين و المنفعلين قد خلقت من كلمة الله المطاعه وانها هى علة الخلق وماسواها مخلوق معلول ان ربك لهوالمبّين الحكيم ثم اعلم ان كلام الله عز و جل اعلى و اجل من ان يكون مماتدركه الحواس لا نه ليس بطبيعة ولا بجوهر قدكان مقدسا من العناصر المعروفه و الاسطقسات العوالى المذكوره وانه ظهر من غير لفظ وصوت و هوامرالله المهيمن على العالمين انّه ما انقطع من العالم و هوالفيض الاعظم الذّى كان علة الفيوضات و هو الكون المقدس عما كان و مايكون انا لا نحب ان نفصل هذا لمقام لانّ اذا ان المعرضين ممدودة الينا ليستمعوا ما يعترضون به على الله المهيمن القيوم لا نهم لا ينالون بسّر العلم و الحكمة ممّا ظهرمن نور الاحدّيه لذا يعترضون و يصيحون والحق ان يقال انهم يعترضون على ماعرفوه لا على مابيّنه المبّين و اتباء الحق علام الغيوب ترجع اعتراضاتهم كلهم على انفسهم وهم لعمرك لا يفقهون لا بد لكل امرمن مبدء و لكل

بناء من بان و انه هذه العلّه التی سبقت الکون المزیّن بالطراز القدیم مع تجدّده و حدوثه فی کل حین تعالی الحکیم الذی خلق هذا البناء الکریم فانظر العالم و تفکر فیه انه یریك کتاب نفسه و ما سطر فیه من قلم ربك الصانع الخبیر و یخبرك بما فیه و علیه ویفصح لك علی شان یغنیك عن کل مبیّن فصیح قل ان الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث و المکّون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب وفی اختلافها الایات للمتفرسین وهی الارادة وظهورها فی رتبة الامکان بنفس الامکان و انها لتقدیر من مقدر علیم ولو قبل انّها لهی المشیّه الامکانیه لیس لاحد ان یعترض علیه وقدّر فیها قدرة عجز عن ادراك کنهها العالمون ان البصیر لا یری فیها الّا تجلّی اسمنا المکّون قل هذا کون لا یدرکه الفساد و تحیّرت الطبیعه من ظهوره و برهانه و اشراقه الذی احاط العالمین

و در لوح دیگر از الواح مبارکه میفرماید قوله جل اسمه :

قلم اعلی در سجن عکا باحبای ارض خا توجّه نموده یعنی نفوسیکه بطراز جدید مزین شده اند و بافق توحید متوجه اند و بحرکت اصلّیه ذاتیه حول ارادة الله متحرکند و این حرکت اگر چه مقابل سکون ذکر میشود لکن مقدّس از صعود و نزول و منزه از تلجلج و ادراك اهل حدود است و اثر آن اسرع از برق و انفذ از ریاح مشاهده میشود بلکه علت و سبب ظهور ریاح است و این ریاح اگر بشهوات نفسانیه ممزوج نشود اثر ربیع از آن در حقایق وجود ظاهر و الّا اثر خریف مشهود

واصل این حرکت ازتجلیّات نقطه اولیّه که درمقامی بسرّ اول وطراز اول ودرّه بیضا تعبیرشده ظاهر وباهر واز او نار احدیّـــــه از شجره مبارکه در فوران و مادّه اشتعال درکل شئی مشهود ومکنون تعالی الله الملك القیوم الذی خلق ماعجز عنه عرفان من فـــــی الملك والملکوت .

وحضرت من طاف حوله الاسماء عبدالبهاء روح ماسواه لعبودیتـــه الفدا درقسمتی ازتفسیر آیه مبارکه غلبت الروم میفرماید قوله الاحلی : فاما النفس الالهیه هی عبارة عن الحقیقة الکلیّة الجامعه للحقایق اللاهوتیه الربّانیّه الدقائق الصمدانیّه الظاهرة بالنورالقدیـــم والباطنة بالسرالاعظم العظیم النقطه الاحدیة التی منها ظهـرت الاشیاء والیها اعیدت و منها بدئت والیها رجعت فکانت احدیة الذات و واحدیه الصفات ثم تکثرت بالظهور والاثار وتشعبت وتفصلت وتفننت و تلئلئت فاستلات و تنورت منهاالانفس والافاق فی یوم المیثاق واهتزّت بها هیاکل التوحید وتحرکت ونشئت منها افنان سدرة التفرید وتقمصت بالطراز الاول والنورالاکمل وظهرت من آیة منهاکل الاسماء المدرکه للحقایق الانسانیه و نشئت من سمة منها کل الصفـــــات الحقیقیه الغیبیه فهی مرکز دائرة الوجود بظهور لااله الاّ الله و قطب فلك البقاء الذی یدور علیه کوکب التفرید والتوحید بحیث یدور کل الحقایق الغیبیه حول هذه النقطة الاحدیةالاهوتیه وتقتبس کل الکینونات للطیفه النورانیّة من هذه النارالمشتعلة الملتهبة الناطقه فی سدره الانسانیه بانه لااله الاهوالعزیزالمقتدرالقیوم .

ازین بیانات ابدع ابهی که مانند شموس لامعه در آسمان معانی تابنده و درخشان است باصرّح و اوضح تبیان مکشوف گردد که حقیقت وجوب من حیث الذات از هراسم وصفت منزّه و مبری است و مرجع جمیع نعوت و اوصاف کمالیه اولین فیض صادر از غیب الغیوب مطلق است که معبّر بنفس الهیّه و عقل اوّل و ساری و سائر در جمیع اجزاء وجود از اعلی جواهر مجرّده تا ادنی طبایع عنصری است وجوهر طبیعت که در ابعد و ادون مرتبهٔ حدود است مبدء مادی موجودات ودر اصطلاح حکماء الهی موسوم بهیولی است بناء علیه مبدء حرکت در جمیع عوالم عقلی و حسی عقل کلی الهی یعنی حقّ حقیقت صادره از هویت غیبیه است که سریان امر او علی حسب الترتیب در هر مرتبه از مراتب باقتضاء استعداد آن تعینی خاص بمعرض شهود آرد .

از مطالب سابقه واضح آمد که نظریه هیولی وصورت قدیمترین نظریه ایست که در تاریخ فلسفه در خصوص کیفیت خلق و جعل مسطوراست و ذهن دقیق هرگاه بعد از تأمل درین عقیده مقاد آنرا با نظریهٔ که نوامغ علماء طبیعت اظهار داشته اند تطبیق نماید در بیان فلاسفه معاصر مطلبی اقرب بفهم مشاهده نکند تا اعتذار ایشان را در استشکال بعدم ادراك حقیقت غیر محسوسه موجّه و قابل قبول شمارد چه مطالع دقیق در مباحث صنادید حکمت طبیعی نتیجه و موجز نظریات ایشان را راجع بتکوین جز آن نیابد که مایه اصلی پیدایش جهان ماده مجهول الکنهی است که به (اتر) یا جوهر اثیر معبّر

۱ــ فعّال

است وحرکت که در عرف علماء طبیعی موسوم به (انرژی) است وعلم بماهیت آن راه نیافته ماده مزبوره رابرحسب درجات سرعت بصور وتعیّنات غیر متناهیه متحقق سازد وبرحسب اعتراف علماء مزبور سیالّه سابق الوصف و(انرژی) خرد وغیرمحسوس ومجهول الکنه وآنچه علم را بوجود آن دلالت نماید آثار ظاهره ازآنست که الطف واخف ازهمه آنها قوای نور وحرارت وکهرباست

درمقدمه این مقال معلوم گشت که عمده استشکال علماء مادی راجع بوجود ووجوب مطلق ومبدء المبادی عجز درادراك کنه ذات و حقیقت آنست بناء علی ذلك هرگاه دراعتقاد بصمدیت واصالت مادّه غیرمدرکه رفع این استشکال رانموده ویامطلبی اسهل ازآنچه معتقد الهیون است اظهارمیداشتند شاید این اعتذار مسموع بود لکن درصورتیکه بادلّه مأخوذه ازاصول تجّربیه مدلل گشت که جوهر اثیر بالذات مجهول الماهیّه وخارج ازادراك حسّ است آیا موافق کدام بیّنه وبرهان میتوان اصالت آنرا باعزازان تکلّف جائز شمرد وازاعتراف بوجود الوهیت وحکمت ربانیه استنکاف ورزید آیادرصورتیکه مبدء حرکت درعالم طبیعت که نحوه وجود آن مادی است وجزبوساطت عوامل جسمّانیه برآن ترتّب آثارنشود قوه معقوله وحقیقت غیرمحسوسه است چگونه سزاواراست که جنبه عالیه عقل راکه طبیعت یاقوه اثیریه راه بعوالم عظیمه وفضائل غیرمتناهیه آن ندارد متحصّل ازمبدء مادّی دانسته ودرحالتیکه مبدء جسم که ادون مراتب وجود است منزّه

ازآنست که جز بآثار وصفات شناخته شود کدام عقل سلیم حکم میکند که مبدء روح که وجود هرکمال رشحی ازرشحات بحرافضال اوست مشهود مشاعر حسّیه گردد بلی حد ادراك آدمی تاآنجاست که ازمشاهده آثاریی بمؤثر برد وازتأمل دربدایع آفاق وانفس بعظمت وقدرت مبدء وجود اذعان نماید والّا محقق است که عقل وفکرمحصور بذات غیر متناهی وکینونت نامحدود راه ندارد واندیشه وتصوّر درآن وادی قدم نگذارد ــ علیهذا بعدازآنکه ببراهین لامعه لائح ومشهود شد که استشکال فلاسفه حسیّه بعدم ادراك مبدء روح ومحسوس نبودن مبدء غیرمادّی عینا درتصوّر جوهراثیر ومبدء طبیعت حاصل است بالبداهه اعتقاد باستقلال ذاتی آن گذشته ازآنکه مطلبی اقرب بفهم اثبات ننماید خود مقدمه هزاران استشکال دیگر است ازجمله آنکه مادّه بی عقل وادراك چگونه موجودی واجد عقل وادراك مانند انسان خلق نموده وعناصر جامده چگونه منشاء انتظامات معقوله درعوالم غیرمتناهیه شده ــ چه توافق وتعادل جهان خلقت امری نیست که عقل وعلم قادربرانکارآن باشد بل نفس علوم طبیّعیه درتمادی اعصار ودهور هرچه بیشترقدم درمراحل استکمال گذارده این امر مسلّم یعنی نظام کائنات رابیشتر اثبات نموده وهرعالم منصفی که همان قوانین تجرّبیه رامأخذ ومدرك کشف حقیقت قرارداد صرف نظری ازتصدیق این مطلب ندارد که هرچه درطبیعت موجود است برحسب قصد لجنّه وارادهٔ ایجاد شده وازاجرام کبیره تاذرّات صغیره وازحیوانات عظیم

تا هوام غیرمرئیّه واز اشجار باسقه تا اعشاب غیر لائقه کلّاً تابع ومطا و ع حکمتهای رایعه ودلیل بروجود صانع مهیمنی است که اسرار جلالت خود را درآئینه طبیعت ظاهر ونمودارساخته است. جماد ونبات با آهنگ دلنواز تمجید وتحمید او گویند جانوران بی زبان مدح وثنای اوسرایند ــ رعد وبرق برقدرت اوناطق وزمین وآسمان برتعظیـــــم وتسبیح او رطب اللسان است چند انکه اگربرای اثبات صانع حکیـم هیچ دلیلی جزآثار منظمّه عالم طبیعت نبود مشاهده آن کفایـت مینمود که طلعت بی مثال ذات نهانی رادرسرّ سویدای آدمـــی آشکاروهویدا سازد وختام این فصل را تزئیناللمقال برشحات آیـات مهیمنه قلم ابهی متحلی میداریم که درمقامات توحید میفرمایند.

قوله جل جلالـه .

" حمد مقدس ازعرفان ممکنات ومنزه ازادراك مدرکات ملیك عزّ بی ــ مثالی راسزاست که لم یزل مقدس از ذکر دون خود بوده ولا یزال متعالی ازوصف ماسوی خواهد بود احدی بسموات ذکرش کما هوینبغی ارتقانجسته ونفسی بمعارج وصفش علی ماهو علیه عروج ننموده وازهـر شأنی ازشئونات عزّ احدیتش تجلیات قدس لا نهایه مشهود گشته وازهر ظهوری ازظهورات عز قدرتش انوار لا بدایه ملحوظ آمده چه بلند است بدایع ظهورات عزّ سلطنت اوکه جمیع آنچه درآسمانها وزمین اســت نزد ادنی تجلّی آن ممدوم صرف گشته وچه مقدارمرتفع است شئونات قدرت بالفه اوکه جمیع آنچه خلق شده ازاول لااول الی آخرلا آخراز

عرفان ادنی آیه آن عاجز وقاصر بوده وخواهد بود هیاکل اسماء لب تشنه درواد ی طلب سرگردان ومظاهر صفات درطور تقدیس رب ارنی برلسان موجی ازطمطام رحمت بی زوالش جمیع ممکنات رابه طرازهستی مزین نموده ونفحه ازنفحات رضوان بی مثالش تمام موجودات رابخلعت عزّ قدسی مکرم داشته وبرشحهٔ ازقلم بحر مشیّت سلطان احدیتش خلق لا نهایه بمالا نهایه راازعدم محض بعرصهٔ وجود آورده لم یزل بدایع جودش راتعطیل اخذ ننموده ولا یزال ظهورات فیض فضلش راوقوف ندیده ازاول لا اول خلق فرموده والی آخرلا آخر خلق خواهد فرمود ودرهردوری ازادواروکوری ازاکوار ازتجلیات ظهورات فطرتهای بدیع خود خلق راجدید فرموده تاجمیع آنچه درسماوات وارضست چه ازآیات عزّ آفاقیه وچه ازظهورات قدس انفسیه ازباده رحمت خمخانهٔ عزّ احدیتش محروم نمانند وازرشحات فیوضات سحاب مکرمتش مأیوس نگردند چقدر محیط است بدایع فضل بی منتهایش که جمیع آفرینش راحاطه نموده درمقامیکه ذره درملک مشهود نه مگرآنکه حاکی است ازظهورات عزّ احدیتاو وناطق است به ثنای نفس او ومدلّ است برانوارشمس وحدت او وبشأنی صنع خود را جامع وکامل خلق فرموده که اگرجمیع صاحبان عقول وافئده ارادهٔ معرفت پست ترین خلق اوراعلی ماهوعلیه نمایند جمیع خود راقاصر و عاجز مشاهده نمایند تاچه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقیقت وآن ذات غیب لا یدرك عرفان عرفا وبلوغ بلغاووصف فصحا جمیع بخلق او

راجع بوده وخواهد بود صد هزارموسی درطور طلب ندای لن ترانی منصعق و صد هزارروح القدس درسماء قرب ازاصفاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم یزل بعلوتقدیس وتنزیه درمکمن ذات مقدس خود بوده ولا یزال بسموّ تمنیع و ترفیع درمخزن کینونت خود خواهد بود متحارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده اند وقاصدان حرم قرب ووصالش جز بوادی عجز وحسرت قدم نگذارده اند چقدر متحیراست این ذرّه لاشئ ازتعمق درغمرات لجهٔ قدس عرفان تو وچه مقدار عاجز است از تفکّر درقدرت مستودعهٔ درظهورات صنع تو اگر بگویم به بصر درآئی بصر خود رانبیند چگونه ترابیند واگر گویم بقلب ادراك شوی قلب عارف بمقامات تجلّی درخود نشده چگونه توراعارف شود اگرگویم معروفی تومقدس ازعرفان موجودات بوده واگربگویم غیرمعروفی تو مشهور ترازآنی که مستور وغیر معروف مانی ،،

فصل دوم - نوامیس حیوة

مبحث اول ــ ناموس عام وجود ونوامیس خاصّه هریك ازسلا سل آن :

برارباب علم واطلاع پوشیده نیست که محکم ترین دلیلی که زعماء جنگ وحامیان نهب وقتل بشر بعنوان بقاء اقوی وفناء اضعف وسیله اعتذار برای اجراء وساوس واهواء خود اتخاذ نموده اند اینست که تنازع بقا بین اجناس وانواع موجودات ازنوامیس ثابته است وبناء علیه انسان نیز که یکی ازموجودات طبیعت است مفطور براین ناموس عام وحروب بین الملل که مبنی بربقاء اقوی وفناء اضعف است ازلوازم قانون رشد وارتقاء وبالنّتیجه ازجهتی ناشی ازفضیلت اقتدار وشجاعت وازجهت دیگر وسیلهٔ ترقیه وتمدین امم منحطّه وتخلیص آنان ازورطه بداوت وشقاست امابرهانی که مدعیان این فلسفه مضحکه برحسب استناد واتکاء بنظریات امثال لامارك وداروین بر ناموس طبیعی بودن غلبه اقوی براضعف ایراد نموده اند تنمیهٔ نبات ازعناصر وتغذیه حیوان ازنبات وهجوم جانوران قویّه برحیوانات ضعیفه که احقرازآنهاست چنانکه اسود برطباء وعصافیر بر ذباب غلبه نمایند وبازوشاهین بصید عصفور وچکاوك پرداخته وبنوبه خود مغلوب مخالب

وانیاب نسر وعقاب گردند وباین معاذیر تافهه انسان راقی که مقام خودرااشرف از همه موجودات میداند استیلاء امم قویّه رابرملل ضعیفه بوسیله اسلحهٔ قتّاله اساس سیاسات بشریه ونظامات اجتماعیّه اختیارکرده وعیش رغید خودرادراقتدا بذئاب کاسره وثعالب ماکره تصوّر نموده است وچون شخص بصیر بنظر تحقیق تفرّس وتدقیق درنظائر این اعتذارات نماید مبنای آنراجز مطامع دنیّه وحصر فکر درمنافع شخصیه نیابد .

هرچند شروع مرقومه درفصل اول این کتاب معقول نبودن مقایسه انسانراباسایرانواع واجناس بدلائل وبراهین قاطعه ثابت ومبرهن میداردمعهذا تحکیما للبیان مقصد ما ازنگارش این سطور اثبات این مطلب است که بالفرض بروفق مسلك محدودین بحدود طبیعت دیده علم درخلقت این نوع اصیل المنشاء فقط ترکیب عناصری عمیا مشاهده نموده وازقسمت عمده وجود اوکه روح پاك وگوهر تابناك است چشم پوشد سیر ودقت درکائنات طبیعت بالکل مباین ومعارض نظریاتی است که زعما وحامیان جنگ دعاوی خودرابدان متکی ساخته اند وآنچه بیش ازهمه درحال این نفوس طامعه وعقول خاطئه مایه شگفت وتحیّراست اینست که در حالتیکه اختباروامتحان را بزرگترین معیارومیزان اقتناء حقایق واجتناء اثمار معارف میشمارند درمطالعه کتاب طبیعت وتدقیق درعبارات واشاراتآن که " ان فی ذلك لذکری لمن القی السمع وهوشهید " است ازاستقصاء مجموعه

رموز ودقایق جلّیه‌وخفّیه آن که اهمّ وامتن شرایط تتبّع علل ومعالیل درکشف وحلّ ستائر ومجاهیل است غض‌عین نموده وبرای اجراء ـ هوسات خود نحاس فظایع ومثالب رابوسیله زخرف قول وادلهٔ کـــه تجربه واستقراء بالکل مبطل آنست درانظار ذهب فضائل ومناقب جلوه دهند ـ مثلا علمای طبیعت که کار ووظیفه ایشان تجربه و مشاهده روابط متبادله عوالم وجود است خود برین مطلب معترف و تجارب ایشان نیز بنفسهابدان گواهی میدهد که درمشاهده اجناس وانواع موجودات باید مطالعات خودرابدورشته تقسیم نمایند یکی ـ مطالعه امورمشترکه بین الاشیاء ودیگر تدقیق دراحوال وکیفیات خاصه بهریك ازانواع وصنوف وبعبارة اخری وجوه فارقه آنان چندانکه برای علم حدیث فی الحقیقه معنی ومفهومی جزتصنیف صفوف وتنسیق طبقات ویافتن وجوه مشترکه وفتمایزه آنان نیست وباوصف این حال آیابرای اغماض فلاسفه حسّیه ازین قانون مطرّد چه محملی جزآن تصورتوان نمود که همینکه درعالم انسان بقصد اجراء هوسات وآراء شخصیّه میخواهند نزاع وقتال راناموس طبیعی بشمار آرند دراستقراآت خود ازشرایط وقواعدی که درنظام واسلوب ملاحظه وامتحان از ضوابـط وطائف ضروریه است صرف نظر کرده بجای استقصاء نوامیس عامـه وخاصهٔ جمیع طبقات وانواع بمحض اختبارات جزئیه رادرمشـــاهده جماد ونبات وحیوان دلیل برقانون کلی بودن تنازع بقا ولـــزوم متابعت انسان باقانون مزبوراتخاذ مینمایند .

بروفق شرحی که مرقوم گشت فاحص اسرارطبیعت درمجموعه کائنات دوقسم ناموس مشاهده نماید یکی ناموسی که سبب ربط جمیع اجزاء کائنات بیکدیگر وعلّم بهمه موالید عنصریّه است ودیگرناموسی که در هرجنس ونوع ازاجناس وانواع صفت ذاتیه ومابه الافتراق آن ازسایر صنوف وصفوف است امانا موس عآم تعاون وتضامن تامّی است که حفظ ووقایه هیکل وجود ازهد هوتلاشی مرهون آنست وامراز نظر علمی گذشته ازآنکه نظام مزبور رامنافی شریعت صلح وسلام نبیند تواد وتعاضد و مشترك وتبادل وتعاطی منافع راباموازین منظمه وتناسبات عادلـــه بزرگترین ناموس عوالم ایجاد مشاهده نماید وعلماء طبیعت ناموس مزبور رادرهرمحل ومورد برحسب مصطلحات علمیه باسم وتعبیری موسوم ومعبر داشته اند چنانکه درترکیب ذراتی جواهر فرده باسم الفـــت کیمیاوی(١) ودرجهان کواکب وسیارّات عظیمه بعنوان جاذبه عامـــه خوانده اند وهمین قوه محیطـه است که درعالم حیوان بغریزه ودرعالم انسان بعاطفه نامیده میشود وعلی ای حال لفظ وتعبیر هرچه باشد نتیجه مطلوبه اینست که اصل ومبدء جمیع سلاسل وجود یعنی ناموس عامی که قوای آنرابانظامات مگّمله اداره نموده واحد ودرصفحـــات کتاب طبیعت چیزی جزعشق ومحبت مکتوب ومستور نیست وبامختصر امعان نظرمشهود گردد که اجزاء کائنات ازاجرام فلکیه ومخلوقـــات

---

(١) شیمیائی

ارضیه بالتمام سلسله منظمه مرتبطه ایست که هرحلقه ازآن بـــرای زیست وحیوة بحلقات دیگرمحتاج وبدون تضامن مشترك بقاء واستمرار آنان مستحیل است ذرّات حقیره ارضیه واجرام کبیره سماویه ــ صخور صما ومیاه رود ودریا ــ هوام وحشرات صغار ومواشی وحیوانات براری وبحار بحدی موٴتلف ومتضامن مشاهده میشوند که شخص بصیر ــ نسبت تنازع رابنوامیس طبیعت ازصقع باحثین اسرارآن بعید یافتــه وجز جوروقساوت امری رامولّد این عمی وغباوت نیابد .

آفتاب بصرف عشق ومحبت اشعه خود رابهمه موجودات ارضیه منتشــر ساخته مایه نضج معادن وانماء گل وریحان واینا ع اثمار لطیفـــه وخضارت ونضارت صحاری وتلال وبراری وجبال گردد . کواکب وسیارات سماویّه باوصف بون وتفاوت شاسع دربعد وقرب فواصل وبزرگی و ــ کوچکی احجام مدارات معیّنه ازروی حساب وهندسه منظم ودقیـــق میپیمایند واگرناموس بقاء اقوی وفناء اضعف دربین آنان مفهومی ــ داشت هجوم وطغیان اعاظم براصاغر بجای نظام مدهش داعـــی خراب وبوارموحش بود وهرگاه هرکوکب اقوی کوکب اضعف رادرهـــم میشکست نتیجه ازآن جز تهدّم وانعدام کائنات حصول نمییافـــت واین مقدار ازتآلف وتجاذب فقط آثاریست که علماء هیئت بعد از ــ هزاران سال فحص وکاوش ازمطالعه ظواهر اعمال اجرام سابحـــه درلجج فضا کشف نموده اند وعلم انسان ازاسرارلا نهایه که درروابط باطنیه وتاثیرات وتأثرات خفیهٔ آنان نسبت بیکدیگر مکنون ومســتور

است درموقف عجز واقف وبالبداهه جولان اودرمیدان حل رموز آن ازاندازه سعی محدود تجاوزنتواند نمود وخلاصه آنکه زبان — طبیعت علی الدوام توافق وتماشق جمیع اجزاء هیئت وجود راکلاً و جزئا باقوت وهیمنهٔ تام اعلان واعلام میکند واگر مسامع قلوب رازیبق اغراض فاسده مانع درك نبود البته صوت غرّا وزبان فصیح وطلیق آنرا بسرعت وسهولت استماع واصغاء مینمود .

چنانکه سابقا گفتیم مطالعه سطور واحرف کتاب طبیعت علاوه بر ناموس عام تعاون که سبب ربط مجموعه اجرام فلکیه وارضیه بیکدیگراست همه روزه درهرجنس ونوع ازاجناس وانواع ناموس خاصی ارائه دهد که ازفوارق جوهریه آنست واجناس وانواع دیگر درفوارق مزبوره باآن — مشارکت ندارند مثلا درعالم نبات ناموس خاص طبیعی برآن جاریست که الیاف نباتیه عناصر ومواد جامده راجذب نموده ووسیله تغذیه وتنمیه خود میسازد ولی برهان حس واضحا وعیانا مثبت این معنی است که دراجراء این ناموس علاوه برآنکه برحسب حکمتهای بالغه الهی زیست وبقاء اوبدان منوط ووابسته است جماد راازحیز ادنی بعالم ارقی عروج داده ازخاك تیره گل وشکوفه رنگارنگ واثمارطیبه پدید میاورد وبنابرهمین حکمت عجیبه اگرحامیان نزاع وقتال اغراض فاسده خودرادرتحلیل مطالب میزان ومعیار اخذ نتیجه قرارندهند درین ناموس مطرّد بجای قانون تغالب آئین فداکاری مشاهده کنند چه حبوب وبذور بعدازجذب عصارات مغذیّه بروفق انتظامات

رایحه اجساد خود رادراعماق زمین منحل ومتلاشی نمایند تافنـاء شخصیت آنان جذوع وجذور رابمعرض شهود وظهور آرد وشکوفـه گل جان خود رافدا میکند تابذوری که درکمون آنست مبدل بازهـار شود وازهار بنوبه خود حیوة شخصیه رانثار نمایند تااثمارقایم مقـام آنان گشته وکائنات ذی حیوة ازآن روزی خواروتمتع شوند وعلـی ای تقدیرنوامیس مزبوره درعالم نبات ازجهتی برحسب احتیاج ضروری بقاء وحیوةوازجهت دیگرموجب تکامل وجود است امادرعالم انسان چنانکه اینک ببیان آن خواهیم پرداخت عوامل فلاح ونجاح ووسائـل ترقیه وتمدین برحسب نوامیس دیگر یست ونوع بشر ازقتل نفوس وتذلیل امم محکومه وملل مغلوبه جز تخریب بنیان سعادت وتحلیل فضائـل انسانیت کاری ازاوصدورنیافته ودراعتذار بتاسی ناموس طبیعـی عملی جز فساد وظلم ازاوناشی نشده است.

اما درعالم حیوان که زعماء فلسفه حسیّه مصّر بلزوم تشبهّ ومتابعـت اعمال آنند هرچند تنازع بقا موجود اما این ناموس عام بجمیع انـواع آن نیست بلکه درهرنوع ازانواع وهرصنف ازصنوف حیوان ناموس خاصی وجود دارد که تصفیفات علمیه برحسب تجارب علماء بامطابقت بـدان ترتیب میبابد واگرنوع شاهین وعقاب باطبقات اسود وذئاب ازطیـور مفترسه وسباع ضاریه برای دفع احتیاجات حیوتیه مجبورازتیز چنگـی وصید انواع دیگری از حیواناتند درعالم طبیعت حمامات الیف و خوشخو وغزالان سلیم وصلح جو وجماعات نحل وکلاب بحر وامثال آن

نیز موجود است که درصحاری وبراری ومجتمعا وجوق جوق با نهایت انس ومهربانی بایکدیگر تمیّش وزندگانی مینمایند طیور موأ لف که ناموس خاص خلقت آنان موأ نست است ازهرناحیه واقلیم ولون ونژاد بایکدیگر خلطه وآمیزش نموده وخود رابدون ادنی شائبه منافرت وبینونت ازیك لون ونژاد وناحیه واقلیم مشاهده کنند وغزالان بهئیت اجتماعیه وباکمال موافقت وموٴالفت درکوه ودشت وصحرازندگانی بسربرند ومخصوصاهرهنگام که بیم خطری احساس کنند غزالان متفرق رااخبارومجتمعادرخلال معابر ومهاوی ضیقّه یااکوام وتلال مرتفعه هزیمت نمایند جماعات نحل خانه های مسدّسة الزوایای خود را به دستیاری یکدیگر بانهایت اتقان وانتظام بناکرده و هیچ امّتی ازامم آنهاهجوم باهتی ازجنس خود نبرند وبسلب وغارت مسکن ومأوای آنان قیام نکند تعاونات ومساعدتهای متبادلهکلاب بحردربنای برکه وسدّ طغیان آب وعمارات چندطبقه درسواحل شطوط وجداول وتهیه آذوقه وتوزیع کار دربین افراد چندان مثبت صلح وسلم ومعارضه غریزه آنان باشعائرمنازعه وعدوان است که مایه عبرت هرشخص بصیر ودانا ست والبته اگرهریك ازاجناس وانواع حیوانات مزبوره بیش از آنچه ضرورت طبیعیه حیوة بآنان الهام میکند محتاج بتعاون نوع بودند کلاّ درهرموطن واقلیم که سکنی داشتند بامداد واستمداد یکدیگر برمیخاستند ولی بحکم قانون خلقت (برخلاف نوع انسان که همه افراد آن موافق شرحی که بعدا معروض خواهیم داشت محتاج

بمعاونت یکدیگرند ؛ برای ادامه واستمرارحیوة آنها همین مقدار از استیناس ومعاضدت دافع حوائج حیوتیه است وعلی ای حال هیچوقت دیده نشده که جماعتی ازانواع این حیوانات بمنازعه ومحاربه بامم دیگر ازافراد نوع خود صفوف بیارایند وبه نهب وسلب قوت ولا نه آنان پردازند وبالعکس درامکنه که این حیوانات سکنی دارند هرجماعت معدودی درگوشهٔ ازارض مساکن خودرا بنا میکنند وهمه جماعات باوصف اختلاف قبائل ومساکن نسبت بیکدیگر درنهایت رأفت وودادومتنفراز رسوم جنگ وعنادند وامثال ونظائر این قبیل حیوانات در جمیع اقالیم واصقاع باتنوع اجناس وانواع لاتعدولاتحصی است که اشغال خودرابکمك یکدیگربدون هیچ ضنّت ومنّت انجام داده وبوسیله مساعدت یکدیگر بی آنکه هرگز ضرروخسارتی ازفردی بفرد دیگر یاجماعتی بجماعت دیگر وارد آید برمشاکل حیوة فائق آیند واین جمله دلیل برآنست که درکتاب عظیم طبیعت وسطور وعبارات آن معانی ومفاهیم تعاون وتضامن مندرج واغراض انسانی که حاجب وحاجز ابصارازمشاهده وابصاراست باغمض عین ازهمه آن تعاونات غلبه واستیلاء صنفی ازسباع ضاریه ووحوش ضاره را برانواع اضعف برای اجراء مطامع دنیّه ومنافع شخصیهٔ خودراه اعتذار جسته وعوامل طبیعت راکه جز تعاضد وتوادد کاری ندارند بتنازع وتخاصم متهم داشته است ومؤید عرائض مزبوره درعدم تعمیم تنازع مابین صنوف حیوان وتخصیص هریك ازانواع واجناس آن به

بناموس خاّص ومشخّص بیانات سامیه حضرت عبد البهاء ارواحنا لکلماته السامیة فداست که درمطاوی لوح مصدّر بدو بدء فلاح ونجاح میفرمایند قوله الاحلی :

" ای احبای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی دروحدت ویگانگی نوع بشر است ترقیات جسمانی وروحانی مرد ومشروط ومنوط بالفت ومحبت عمومی بین افراد انسانی ملاحظه درکائنات ذیروح نمائید یعنی حیوان جنبنده وچرنده وپرنده ودرنده که هرنوع درنده از ابناء وافراد جنس ونوع خویش جدا وبتنهائی زندگانی نمایند وباهم درنهایت ضدیّت وکلفتند وچون بیکدیگررسند فورابجنگ وجدال پردازند وبدرندگی چنگ باز ودندان تیزکنند مانند سباع ضاریه وگرگان خونخوار که حیوانات مفترسه اند که جمیع بتنهائی زندگانی نمایند وتحرّی معیشت خویش کنند اما حیوانات خوش سیرت نیك طینت صافی فطرت ازپرنده وچرنده درنهایت محبت بایکدیگر الفت نمایند وجوق جوق ومجتمعا زندگانی کنند وباکمال مسّرت وخوشی وشادمانی وکامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که بدانه چند قناعت کنند وبایکدیگر بانهایت سرور والفت زندگی نمایند ودردشت وچمن وکوهسار ودمن بانواع الحان وآواز پردازند وهمچنین حیوان چرنده مانند اغنام وآهو و نخجیر درغایت الفت وهمدمی درچمن ومرغزار بسرور وشادمانی ویگانگی زندگانی نمایند ولی کلاب وذئاب وپلنگ وکفتار خونخوار وسائر حیوانات درنده

'زیکدیگر بیزار وبتنهائی سیر وشکارکنند حتی پرنده وچرنده چون بآشیان ومقارهٔ یکدیگر آیند تعرض واجتنابی نه بلکه نهایت الفت ومؤانست مجری دارند بعکس درندگان که هریك بمقاره ومأوای دیگری اگرتقرب جوید بدریدن همدیگر پردازند حتی اگریکی ازکوی دیگری بگذرد فورا هجوم نماید واگر ممکن شود معدوم نماید پس واضح ومعلوم شد که الفت ومحبت درعالم حیوان نیز ازنتائج سیرت خوش وطینت پاك وصافی فطرت است واختلاف واجتناب ازخصائص درندگان بیابان است "

چنانکه معلوم آمد هریك ازصنوف وصفوف مخلوقات برحسب حکمت خداوند متعال واجد ناموسی خاّص بآن است وبدین سبب اگرفاحص خبیر قدری بیشتر درمطالعه آثار طبیعت تأمل نماید دربعضی ازکائنات حیّه علاوه براستحکام قانون رأفت ومساواة آئین فداکاری ومواساة مشاهده کند مثلا درعالم حیوانی حیوانات حیه جان خودرا درمعرض فدا وفناگذاشته بدونصف متجزّی شوند تا حیوصلات دیگر ازآنان بنشئه وجود آید واعمال حیوته دربسیاری ازکائنات ذی حیوة بااسالیب متنوعه بدین منوال مشهود ومتحقق وبازبان بلیغ ومنطلق بدین معنی متکلم وناطق است که افراد واشخاص حیوانی ذات وحیوة شخصی خودرابطیب خاطر وشعف وافر برای ذات وحیوة نوع برطبق اخلاص نهاده تسلیم وتقدیم مینماید واین ضرر وزیان راسرمایه نفع وسود بی پایان میبینند چنانکه

حضرت مولی الوری درضمن لوحی از الواح راجع باین ناموس مستحسن و ممدوح میفرماید " حال قضیه بر عکس است جمیع ملل عالم در فکرترقی خویش و تدنی سایرینند بلکه درفکر جلب منفعت خود و مضرت دیگرانند و این را تنازع بقا شمرند وگویند اساس فطری عالم انسانیست ولی این بسیارخطاست بلکه خطائی اعظم ازین نه سبحان الله ربعضی ازحیوانات تعاون وتعاضد بقاست ملاحظه میشود که درمورد خطر بریکدیگرسبقت میگیرند روزی در کنارنهری صغیربودم ملخهای صغیر که هنوز پر بر نیاورده بجهت تحصیل رزق ازینطرف نهر بطرف دیگر عبور میخواستند لهذا آن ملخهای بی بال و پر هجوم نمودند و هریك بردیگری سبقت گرفتند وخود رادر آب ریختند تا مانند پلی ازینطرف نهر تا آنطرف نهر تشکیل نمودند و ملخهای دیگر ازروی آنها عبورکردند و از آنسمت نهر بسمت دیگر گذشتند ولی آن ملخهائیکه درروی آب پلی تشکیل نموده بودند هلاك شدند ملاحظه کنید که این تعاون بقاست نه تنازع بقا مادام حیوانات را چنین احساسات شریفه است دیگر انسان که اشرف کائنات است چگونه باید باشد و چگونه سزاواراست ."

نکته که در نوامیس وجود قابل امعان نظر است آنکه هرچند درعالم حیوانی علاوه بر ناموس تعاون وتعاضد و تفدیه و تضحیه موافق شروحی که بیان شد قانون تغالب نیزموجودلکن باجزئی تتبع استقراء درکمیات و کیفیات آن بیش ازد وقسم تنازع درعالم حیوان مشاهده نشود

قسم اول تنازعی است که داعی وباعث آن ضرورت طبیعی ووقایه حیات است باینمعنی که خلقت بعضی ازانواع حیوان درعالم طبیعت طوری تقدیرشده که معاش وانتعاش اوجز بوسیله صید صورت نبندد وبقاء هرنوعی ازآنان منوط بافناء نوع دیگراست شیر وپلنگ اگر درندّه وتیز چنگ نباشند ازنعمت حیوة متمتع نگردند وسمك وحوت اگرحشرات آبی راغذا وقوت قرارند هند ادامه زندگانی آنان ممتنع باشد بناء علیه تحاربی که تکرارتجارب دربین بعضی ازصنوف حیوانات مشاهده نموده برحسب نظم وقانون خلقت ناگزیر وملازم وملائم ظروف احتیاج است چه بمقتضای قانون ایجاد برای شیر وپلنگ ووحوش خونخوار وتیز چنگ طعام وغذائی جزصید انواعی دیگر ازجانوران تقدیر نشده ومعهذا حیوانات مفترسه وقتیکه باقتناص فردی ازافراد حیوانی ظفر یابد ازاقتناص افراد دیگرصرف نظر نماید وباهلاك نوع آن تن درندهد اماانسان صف جنگ بیاراید وترتیب جیش دهد وبرخلاف آداب وطباع همان وحوش وسباع که بتقلید آنان افتخار میکند بافناء واعدام هزاران تن ازنوع خود قیام نماید .

قسم دیگر ازتنازع بقادرعالم حیوان مدافعه حیوة ومثل محسوس آن حویصلاتی است که جسم انسانی ازآن مؤلف ومرکب است وجماعت مزبوره بانهایت اتقان دست بهم داده وبجهةصیانت حیوة جسد لحظه ازپای ننشینند وچون حیّاتی سامّه باقلیم بدن حمله آورند این حافظان غیور وپاسبانان بیدارخانه بدن درمقابل دشمنان —

بنیان کن صف جدال بیارآیند وبمیدان مبارزه وقتال درآیند وبنابرآنچه عرض شد حکمت این تنازع اماتهٔ احیاء موذیهٔایست که‌اگر بحال خود گذاشته شوند سبب هلاکت نفوس شده بنیاد حیاتبر یاد دهند وهمچنین دربین طیور خواطف بمضی انواع ازقبیل‌صقور بواسق هستند که کلا لاشه خوار واغلب جز اجساد میتّه را مأکول ـ خود نمیسازند وحکمت آن درنظم خلقت افناء وازالهٔ عفو ناتی است که بقاء آن سبب حدوث امراض‌ساریه مهلکه شده ذیحیوتی درروی زمین باقی نخواهد گذاشت ومختصرا آنکه ناموس تنازع بقا گذشته ازعدم تعمیم درکائناتی هم که مفطور بدانند برحسب حکم ومصالح منظمه ایست که نوامیس‌عالم انسان بالمرّه خلاف آنراایجاب نماید باینمعنی که ازجهتی این تنازع مستلزم احتیاج طبیعی وازجهت دیگر مبنی بردفع مواد مهلکه وسموم ناقمه برای دفع آفت ومهلکه ازعناصر مفیده ومواد نافعه است ودرانسان هیچیك ازین دواعی وموجب باعث وجالب مجادله ومقاتله نیست زیراکه نه برای حرب وقتال پنجه وچنگال دارد ونه بجهت زیست وبقا احتیاجی بمنازعه واراقهٔ دماء علیهذا برفرض‌هم که وفقا للفلسفة الحسّیه مابین نوع انسان وسایر موجودات بفصل فارقی قائل نشویم درعالم طبیعت گذشته ازآنکه تعاون وتعاضد رابیش‌ازتحارب وتماند یابیم تنازع بقارانیز برحسب نظامات ونوامیس عادله بینیم تاچه رسد باینکه‌درین اعجوبه اصیل المنشاء بدیده حقیقی دیده وفائقیت وحاکمیت او را

برعوالم وعوامل طبیعت بانظر وقاد مشاهده نمائیم چنانکه کلک میثاق در لوحی ازالواح مبارکه میفرماید قوله الاحلی :

حضرت کبریا درانسان چنگ ودندان سباع درنده خلق ننموده بلکه وجود انسانی باحسن التقویم وبنهایت کمالات وجودی ترکیب وترتیب شده لهذا سزاوارکرامت این خلقت وبرازندگی این خلعت این است که بالفت ومحبت نوع خویش پردازد بلکه بکافهٔ حیوانات ذیروح بعدل وانصاف معامله نماید وهمچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت وشادمانی وراحت وکامرانی نوع انسان الفت ویگانگی است ونزاع وجدال اعظم سبب عسرت وذلت واضطراب وناکامی ولی هزار افسوس که بشر غافل وذاهل ازاین امور وهرروزبصفت حیوان وحشی مبعوث وممسوخ میشود دمی پلنگ درنده گردد ووقتی مار وثعبان جنبنده ولی علویّت انسان درخصائل وفضائلی است که ازخصائص ملائکه ملاء اعلی است پس چون صفات حسنه واخلاق فاضله ازانسان صادر شود شخصی است آسمانی وفرشته ایست ملکوتی وحقیقتی ربانی وجلوه رحمانی وچون نزاع وجدال وخونخواری نماید مشابه بارذل حیوان درنده گردد تابدرجهٔ رسد که اگرگرگ خونخوار درشبی گوسفندی بدرّد او دریك شب صد هزاراغنام رادرمیدان حرب افتاده خاك وآلودهٔ خون نماید ."

ازمطالب سابقه واضح آمد که متتبع آثار طبیعت اعم ازآنکه مجموعه نوامیس رابرحسب ارتباطات منظمه آنان مطمح نظر قرار دهد یادر

ناموس خاص بهریك ازاجناس وانواع تفرس کند قانون تعاون وتضامن رابیش ازتخاصم وتزاحم مابین کائنات ساری وسائر بیند وباوصف این تفصیل حامیان پیروی وتقلید طبیعت هرگاه نظر خود را برای اعتذار ازسبعیّت وخونخواری درحیوانات ذوات القوائم فقط باسود وذئاب ودرحیوانات ذوات الاجنحه تنها به شاهین وعقاب معطوف داشته وازمشاهده احوال مواشی وطیور سلیم الطبع ازکبوتران سپید وسیاه یانماج مختلفة الالوان که باوصف اختلاف جنس ولون واقلیم بین آنان نهایت صلح وصفاست صرف نظر راجائز شمرده اند سزاوار آنست که درپیروی سباع ضاریه ووحوش مفترسه این دأب وسجیّه رانیز مطمح نظرسازند که هیچیك ازجانوران مزبوره بنوع خویش حمله نکنند وبحیوان مماثل خود ظلم وستم روا ندارد بلکه انواع دیگری ازحیوانات رابدست آورده طعمه خود سازد وحیواناتی که ازنوع واحد ند درصحرا وبیابان بکمال انس والفت زندگانی ومعیشت نمایند .

مبحث دوم ــ نوامیس خصوصیه ونظام مجتمعات انسان

آنچه درحال علماء حسیّه مایهٔ تعجب ومثبت آنست که همیشه مسامع انسانی برای اجراء اغراض شخصیه باطل رابلباس حق آراسته ونحاس فظایع رابوسیله قیاسات سفسطیه درانظار ذهب مناقب جلوه میدهند اینست که درعالم فلان فصیله نبات یافلان نوع ازانواع حیوان با آنکه نوامیس حیوة آنان بالکل نوامیس طبیعیه است تجزیه وتحلیل آثار وکیفیات مختصهٔ بهریك ازآنراچنانکه درمبحث اول این فصل

معروض داشتیم در تصفیف و تنسیق صفوف وصنوف وجوه فارقه اختیار کرده و ازآنهمه فصول محدوده و نوامیس ادبیه واخلاقیه که در صفحات کتاب وجود انسان مسطورو منطوی است غمض عین را مغایر منطق علم و عقل نشمارند .

با چنین ظروف حیوة که اقتداء انسان رابحیوان سرمایه سعادت او پنداشته اند چه خوب بود در بین نوامیس طبیعت این ناموس عظیم را نیز ملحوظ و منظور نظر فکرت و دیدهٔ عبرت میساختند که هر فرد و نوع از افراد و انواع موجودات بالطبع ساعی و جاهد است که ودایع مودعه در کینونت خود را علی حد شأنه و مرتبته بمعرض ظهور آرد تا لایق مقامی که برای او تقدیر شده است باشد اما انسانیکه بمنطوق کریمه " و اذا زاغوا ازاغ الله قلوبهم " عوارض زیغ و هوی او را از فطرت اصلیه دور داشته بجای آنکه همت خود را مصروف سعی و مجاهدت در نیل بمقامات عالیه انسانیت و اغتنام کنوز مکنونهٔ درنفس خود دارد تشبّها سود و ارانب و قرود وثعالب را مدار افتخارقرار داده و در حالتیکه بواسطه مزیّت عقل و اختیار و خصیصه فکروحرّیت (برخلاف سایر موجودات که مجبور و مجبول بر عدم تجاوز وعدول از دائره حدود معینه اند) قوه و قدرت انتخاب و اختیاراشرف و ارقی تشکیلات اجتماعیه را واجد و حائز است و قتیکه میخواهد برای تبریر نفس از اعمال شنیعه نوامیس طبیعت را مقیاس و قسطاس شئون خود قرار دهد از مطالعه مجموعه نوامیس خلقت و تطبیق و توفیق دربین وجوه

مشترکه وفارقه آن غمض عین کرده بجهت سعادت حیوة خود ناموسی رامیزان عمل قرارمیدهد که مقصد ازآن چیزی جز نسیان نشئه عالیه وجود نیست وازین روی هنگامی برای اعتذار ازتشبث بحبال واهیه تحزبات ملیه وجنسیه وتعصبات وطنیه ولغویه وتفرق مجتمعات حیوانی راماًخذ ومدرك اختیارنموده وزمانی باتمذر باین برهان که درعالم طبیعت تنازع بقاموجب تحول وانتقال ادون بارقی است غلبه برامم ضعیفه راموجب ترقیه وتمدین واصلاح وتمدیل عقاید وعواید ورائیهٔ ایشان شمرده ونوبتی حرب رادلیل شجاعت وبااستدلال باین سفسطهٔ عجیبه که شجاعت شریفترین فضایل اخلاقی است قیام بجّرعساکر و تشهیز سلاح راازخصائل سامیه محسوب داشته است ونوع انسان بعدازآنکه برحسب این تصورات و همیه مطوف بشهوات بهیمیه شده قوه راقیهٔ عقل اوکه بزرگترین خصائص ومیزات ذاتیه آن حرکت بصوب لانهایه وعدم قناعت واکتفابحدی ازحدود سعادت است اسلحه طایره اورا ازاجنحه طیور وتسیارات مدافع اورااز مخالب ذئاب وشعالب اشّد واقوی ساخته وعالمی رابمخاطرومهالك انداخته است .

برای دفع این معاذیر که شمه ازاوهام وترّهات فلسفه عصریه است گوئیم شبهه نتوان نمود که درعالم حیوان حیوة اجتماعی محدود به بحدود معینه ایست که حوائج طبیعی مقتضی آنست لکن حامیان حرب وقتال درین مقایسه وخیم المآل گذشته ازآنکه صلح وایتلاف

طیور الیف وسلیم راکه باوصف تفاوت الوان واوطان بایکدیگر بنهایت موافقت ومسالمت رفتار نمایند ازمد بصر دور داشته اینقدر فکرنمیکنند که درعالم نمل ونحل یاظباء وکلاب بحر تفاوتات متبادله متناسب بامقدارحوائج معیشت آنهاست واگرتشکیلات اجتماعیه بیش ازآنچه دربین آنان مشهود ومرسوم است ضرورت داشت جمیع امم وطوایف حیوانات مزبوره بکمك ومساعدت یکدیگر متفق ومتحالف میشدند اما درعالم انسان که امروز همه مانند اعضاء یك بدن بیکدیگرمحتاج وسوء حال هرامتی ازامم درسایراعضاء وعناصر موثراست وحوائج ادبی وعلمی وصناعی وزراعی وتبادلات فکریه ومساعدتهای عقلیه کلا ایجاب وحدت مشترکه مینماید البته‌تحزب ملل واقوام منافی موجبات ودواعی حیوة اجتماعی ومجتمعات امم واحزاب ناگزیر ازانتقال‌وتحول بمجتمع واحد است وبهراندازه که مدنیت بشرمراحل تقدم میپیماید ضرورت تعاون و حیوة‌مشترکه رابیشتر الزام وایجاب مینماید ــ آیا حال بعضی ازافراد یاامتی ازامم چه بود اگرد راحتیاجات حیوتیه ازحاصل صنع وتجارت و محصول زرع وفلاحت سایرافراد وملل متمتع نمیشد ــ آیاجمود ذهن وخمود فکر یکنفرانسان تاچه حد بود اگرازنتایج افکارعلمی وادبی وعقلی واخلاقی دیگران استفاده نمیکرد وشبهه نیست که نفس این مشارکت حیوتیه وروابط تبادله دلیل برنفس‌واحده بودن انسان ومتابعت نقشه طبیعی خلقت مستلزم توادد ومواساة ومنافی تنازع و معاداة است .

ایضا حالما سبق من الکلام ازارباب علم وبصیرت یك سئوال میکنیم وانصاف رابحکمیت میطلبیم وآن اینست که درین عصر عظیم وجلیل آیاملل وامم موجوده بروفق شرحی که مرقوم گشت خود رادرجمیع عوامل مادی ومعنوی محتاج بمعاونت ومساعدت یکدیگرمیدانند یانه جواب نفی درمقابل این سئوال گذشته ازآنکه بشهادت حس وشهود معارض نفس روابط موجود است دلیل برعدم مطالعه اوضاع اجتماعی این عصر حضارت وارتقاست ودرصورت اعتراف بضرورت این احتیاج محل تردید نیست که ضرورت امداد واستمداد مباین ادامه خصومت وعناد وابراز مغایرتهای ازمنهٔ سالفه است وعلاوه برمباینت حاصله دربین این دوامرآیاکدام ناسپاسی وکفران نعمتبالاتر ازآنست که اعضاء خانواده ازتعاون وتعاضد یکدیگرعلی قدرمراتبهم وشئونهم منتفع شوند اماقلوب آنان نسبت بیکدیگرمشحون ازنفرت وعدوان باشد امروز اگربدیده تامل دراحوال بشر مداقه وامعان نظرشود ملل وامم دنیا ازشدت ارتباط حکم یك خانواده پیداکرده وهمانقسم که ماوقتی که حروب واقعه دربین اقوام وعشائر کوچك ایران ویونان یاشعوب و قبائل سائر ممالك وبلدان رادرتاریخ میخوانیم فی الحال ازاطلاع برجهل وبداوت آنان غرق دریای حیرت میشویم دیری نخواهد گذشت که امم مستقبل درباره حروب ملل عصرمابهمان نظر بل بنظری شگفت انگیز تر ناظر خواهند بود زیراکه تنافرات وتحاربات اقوام سابقه چنانچه درفصول آتیه مدلل خواهیم داشت باقتضای سمن بشری

وظروف حیوتیه آنها امری طبیعی وناگزیر بوده اما اوضاع مدنیت عصر حاضر بزبان حال ومقال فریاد میکند که سعادت مجتمعات ملل وامم جز بمبادله ومعاوضهٔ محصولات وعواید نامیسر وملت وامتی که وجوب وضرورت این وحدت رانمیتواند احساس کند شبیه بشخص بی تجربه است که سعی وجهد خود رابدون استعانت واستمداد ازاعضاء خانواده ووطن خویش برای زیست وبقاء خود کافی میداند وبناء علیه خصومات وتنازعات ملل معاصر جز دنائت طبع وآرزوی تفاخرات وهمیه وبعبارة اخری نسیان شئون وازیاء ذاتیه خود مملّل بملل دیگرنیست.

چنانکه سابقاگفتیم کلمه بقاء اقوی وفناء اضعف کلمه ایست که غالبا سبیل اعتذار وتعلیل ارباب رعونت وطمع برای تبرئه وتبریرازسیئات حرب وقتال است وحال آنکه برفرض این تعلیل درعالم حیوان قابل تسلیم باشد مطالعه نقشه خلقت انسان وتحلیل خصائص عقلیه ونوامیس فطریه او بزبان تجارب هزاران ساله کاشف وواصف آنست که وسیله وحیده برای ترقیه وتمدین بشر تعلیم وتربیت اوست ولشکر جهل راجز بقوت عساکر علم مقهور ومغلوب نتوان ساخت ودرخالتیکه بحکم حس وشهود وتصدیق وشهادت ازمنه تاریخی ملل ضعیفه زامیتوان بمدد تربیت وتعلیم تقویت وتحکیم نموده ضعفشان رامنتقل بقوت وتهاونشان رامتحول بسعی وعمل ساخت چه موجبی جز مطامع اصحاب اغراض داعی انحلال واضمحلال آنان میتوان تصور نمود.

آیا ترقیات عظیمه ملل چین وژاپون که سیاسیون اروپ قبل ازنهضت

حیرت افزای آنان در علم و مدنیت برحسب بعضی قیاسات وهمیّه ازقبیل شکل بینی وترکیب دماغ ترقی آنان رامحال میپنداشتند اعظم دلیل برین نکته مهمه نیست که جوهر انسان باعانت تعلیم وتربیت قابل نوال بجمیع انواع فضیلت وکمال است آیا ملل متمدنه امروزی اروپا خود غیراز اقوام وحشی وبرابره تاتار هستند که بسبب علوم ومعارف واجد آنهمه مناقب وعوارف شده اند ــ درکتاب مدنیّه ازیراعه مقدّسه حضرت مولی الوری ارواحنا فداه مرقوم ــ قوله الاحلی :

" الآن بین قطعات خمسه عالم بحسب نظم وترتیب وسیاست وتجارت وصناعت وفنون وعلوم ومعارف وحکمت طبیعیه قطعه اروپ واکثر مواقع آمریك شهرت یافته وحال آنکه درازمنه قدیمه متوحشترین طوائف عالم وجاهل وکاهلترین قبائل وامم بودند حتی بلقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده اند وازاین گذشته ازقرن خامس میلاد تاقرن خامس عشرکه بقرون متوسط تعبیرگشته درمیان دول وملل اروپ وقایع عظیمه وامور مغایره شدیده وحرکات موحشه وحوادث مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحش میشمرند بناء علی ذلك فی الحقیقه اساس مدنیت واصلاحات وترقی دراروپ ازقرن خامس عشر میلاد تأسیس شده وجمیع تمدن مشهود بتشویق وتحریص خردمندان وتوسیع دائره معارف وبذل سعی واظهار غیرت واقدام وهمت حاصل ومیسّر گشته " وهمچنین درلوحی ازالواح مبارکه این بیانات ازکلك میثاق

مسطور " اگر درممالك واقالیم آفاق سیرنمائید ازجهتی آثارخراب ودمار مشاهده کنید وازجهتی مأثر مدنیت وعمار ملاحظه فرمائید اما خراب وویرانی آثار جدال ونزاع وقتال است ولی عمار وآبادی نتایج انوارفضائل والفت ووفاق اگرکسی درصحرای اواسط آسیا سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیارمدائن عظیمه معموره مانند پاریس ولندن مطمورگردیده وازبحر خزر تانهرجیحون دشت وصحرا وبروبیابان خالیه خاویه تشکیل نموده مدن مطموره وقرای مخروبه آن صحرا راراه آهن روسیه دور رزو وشب قطع نماید وقتی آن صحرا درنهایت مدنیت ومعموریت آبادی بود وعلوم ومعارف منتشروفنون وصنایع مشتهر وتجار تفلاحت درنهایت کمال وحکومت وسیاست محکم واستواربود حال اغلب آن ملجاء وپناه طوائف ترکمان وبکلی جولا نگاه حیوانات وحشی گردیده مدن آن صحرا ازقبیل جرجان ونسا وابیورد وشهرستان که درسابق بعلوم ومعارف وصنایع وبدایع ثروت وعظمت وسعادت وفضائل معروف آفاق شد حال درآن صحرا صدائی وندائی جزنعره حیوانات وحشیه نشنوی وبغیر ازجولان گرگان درنده نبینی واین خرابی ومطموری بسبب نزاع وجدال وحرب وقتال درمیان ایران وترکان شد که درمذهب ومشرب مختلف شدند وازتعصب مذهبی رؤساء بیدین فتوی برحلیّت خون ومال وعرض یکدیگر دادند این یك نمونه ایست که بیان میشود " ــ ودرمقام دیگر کلك مطّهر میثاق باین بیان مبارك ناطق .

قوله الأحلى : چون بکشتزاری مرور نمائی ملاحظه کنی که زرع ونبات وگل وریاحین پیوسته است وجمعیتی تشکیل نموده دلیل برآنست که آن کشتزار وگلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است وچون پریشان وبی ترتیب مشاهده نمائی دلیل برآنست که ازتربیت دهقان ماهر محروم وگیاه تباه خود روئیست پس واضح شد که الفت والتیام دلیل برتربیت مربی حقیقی است وتفرق وتشتّت برهان وحشت ومحرومیت ازتربیت الهی "

بنابرشروح سابقه منحهٔ عقل نعمتی است که بجمیع امم اعطا شده وتفاوت فقط در ظهور وخفاء آن بسبب تربیت واهمال است ودر صورتیکه انتقال ادون بارقی بوسیله عدل وسلم ممکن الاجراء است تمسّك بقانون بقاء اقوی وانحلال اضعف جز عدول ازعدل بظلم وازسلم بنزاع وازصلح بحرب مثبت هیچ امر دیگرنیست ــ مامنکر این قضیه نیستیم که ثبوت ورسوخ عقاید وراثیه ورسوم وشمائرناتجه ازتراکم اوهام اسلاف وظروف زمان ومکان وتتابع حوادث درفساد وردائت احوال افراد وامم درنهایت درجه تأثیراسئت لکن مهیبتر ظلمی که ملل قویه باعتذار بقاءاصلح یااصلاح احوال ادبیه ومدنیه امم مقهوره برآنها وارد میآورند اینست که آتش هوش واستعداد ایشان راخاموش کرده وبعکس فلسفه که دعوی میکنند انسب رابادون تبدیل مینمایند ــ شبههٔ نیست که تمدن وتوحش وصلاح وفساد وعلم وجهل آباء واجداد درانسال واخفاد تأثیرات شدیده دارد امادرعالم

انسان عامل علم و عقل فائق وغالب برجمیع عوامل وموثرات است و برحسب شواهد تاریخی چه بسیار واقع که مدارمفاخرامتی اسلاف آنان بوده واخلاف سعادت و منقبت موروثه رابسبب اکتفا بفضیلت نسب وعدم سعی در اکتساب فضائل مبدل بشقا و نکبت ساختهاند و بسا امم که اجداد آنها درهاویه های سفاهت و بلاهت میزیسته و احفاد آنان رابارقهٔ تفکری موجب بعث همم عالیه و عزائم ثابته شده ارواح نیاگان خودرا احیانموده اند وبذور فضائل ایشان درملل وقبائل لاحقه خرمنها تشکیل داده است و از ینروی سرمایه انسان در تجارت حیوةتعقل وتفکرودرجات سود وزیان او متناسب باقوّت ونقصان آنست وترقیه و تمدینی که حامیان جنگ و جدال بامعاذیربی اساس بحروب مربوط و منسوب میدارند ازحیث مبادی علمی و فنی چیزی جزتوجیه اذهان و افکار باختراع و اصطناع اسلحه هلاك ودماروازحیث اقتصاد و توفیر ثروت منتج اثری جز تعمیلات روزافزون بربود جه حرب وقتال و ازحیث نوامیس اخلاقی امری جزتأصل ریشه نفرت وعناد درافئده و قلوب نیست . آری انسان درین عصربراثرسعی و جهد باکتشافات محیرةالعقول نائل شد ولی مقصد ازهمه آن کشفیات وصناعات از قبیل سفائن غاطسهٔ دریا وسفن مدرعه و مناطید جوّیه تحکیم وتوطید عوامل حرب وقتل واجراء شهوت حیوانیّه است وهمچنین عایدات دسترنج بشّر که کلا صرف مصارف حروب و تجهیزات جنگی است بین هریك از ملل عالم محلی از برای بود جه های پرنفع وحاصل تجارت وفلاحت

وصنایع ومعارف باقی نگذاشته اگراین معنی ترقی ومدنیت است
وای بحال انسان که ازعلوم ومناقب سامیه مودعه درنفس خود کمسعی
دراظهار آن سبب احیاء عواطف است غافل وذاهل مانده ومفخرت
خود رادرتشبه حیوان یافته است ودرصورتیکه علت غائیه فنون وصنایع
بشر وترقیات عصر ذهبی توغّل درسبعیت وحیوانیت است بچه
دلیل آنراترقی انسانی توان خواند .

اما مضرات ومفاسدی که تمسك بکلمه شجاعت درعالم اخلاق واردآورده
اوضح ازآنست که محتاج بشرح وبیان باشد چه اصول ومبادی اخلاقیه
رحم وعدل وصدق وصفا وورع وتقوی ودعائم وقوائم حرب وقتال جور
وظلم ومکر وحیله وخدعه ونمیمه است بلی چنانکه سابقا معروض افتاد
سفسطه محصوران محوطه طبیعت حرب رادلیل برشجاعت وبایـن
اعتذار آنرافضیلت شمرده غافل ازآنکه نزاع وخصام ازنتایج قوای
غضبیه وبناء علیه شجاعت درعالم انسان سعی ومجاهده دراماته
وامحاء آنست لهذا صفت شجاعت وقتی ازفضائل شمرده میشود که
باميزان ومعیار تعالیم دینیه ونوامیس اخلاقیه مطابق وموازن آید
واگر بالعکس منافی ومغایر آداب وشعائر آن باشد بالبداهه درشمار
رذائل است .

آری شجاعت فضیلت است اماشجاعتی که باقسطاس شرع وعقل موافقت
نماید ومعارض میزان عام اخلاقی " اجبب لغیرك ماتحب لنفسك "
که السنه جمیع انبیا ومرسلین بدان ناطق بوده نباشد شجاعت

ممدوحه شجاعت اتباع واصحاب حضرت مسیح بود که برنفس غلبه کرده ودر مقابل هجوم اعدا ازهیچ قسم فداکاری مضایقه نکردند ـ شجاعت مستحسنه شجاعت اصحاب سید الشهدا علیه الآف التحیة والثنا ست که صدور مطهره را هدف سیوف ورماح اعداء دین وخصماء شریعت حضرت سید المرسلین ساخته بمیاه دماء خود شجرهٔ طیبهٔ شرع منیف اسلام راسقایه فرمودند شجاعت عظیم الشأن شجاعت اهل بهاست که سنین متوالیه درتحت سلاسل واغلال ومدافع ظلم وبغضاء معارضین مقاومت نموده وبذل مال وجانرا درسبیل اطاعت کلمهٔ مبارکهٔ " ان تقتلوا فی رضاه خیرلکم من ان تقتلوا " عظیم ترین رغائب ومناقب دانستند والاّ عملی کهازاقدام بآن منظوری جز حقد و عناد وظلم واضطهاد نیست ومغلوبیت ومقهوریت درپنجه نفس وهوی است چگونه آنراشجاعت توان نامید ـ حضرت عبد البهاء دریکی ازالواح مبارکه خطاب بیکی ازاحباء موسوم بپور رستم میفرمایند . " مانند تهمتن سپاه ظلمانی بشکن وانجمن نورانی راخدمت کن صف ظلمانیان رابشکن وبزمی رحمانی بیاراو رزمی روحانی آغاز کن شجاعت اینست ودلیری آن والا اسیرعالم طبیعت ذلیل است ولوجهانگیر است درزیرسلسله وزنجیر است ولوغضنفر دلیراست "

انفع دستور واشفق مربی برای نظامات اجتماعیه تلاوت کتاب طبیعت است (اذا تلی حق تلاوته) اماافسوس که زعماء وسوّاس امم تنها درسی که ازآن آموخته اند مشاهده قوه غضبیه وشهویه درسباع ضاریه

است وتدرّب وتمرّن این درس وتلقین وتعلیم آن بوسیله علمای مادی وخطباء طامع درمدارس ومجامع نتیجهٔ که درمجتمعات امم بخشیده تغطیه رخساره عقول بغطاء شهوات واماته عواطف رحم وشفقت درصغیر وکبیر ووضیع وشریف است وملخص مطلب آنکه حامیان جنگ باتشبث باین قیاس باطل که درعالم طبیعت تنازع بقا سبب تحول ادون بارقی است غلبه واستیلاء برامم ضعیفه رامایهٔ ـ نیل آنان بمفاخر شریفه درانظاروانمود کرده واین نکته واضحه را از نظر دور داشته اند که خصیصهٔ کائنات طبیعیه طبیعت عمیا و ـ خصیصه انسان قوه تعقل است طبیعت واجد فکر وفهم نیست تا بوسیله آن اضعف رااقوی وادون راانسب سازد اما درعالم انسان که خرد ذاتی عامل عروج بمعارج مناقب ومعالی است تربیت وتعلیم ضعیف راقوی ووحشی نادان راحکیم دانا میسازد وچنانکه معلوم آمد تاریخ شاهد آنست که وحشی ترین ملل بحون ومدد سعی وهمت بارفع مقام علم ومدنیت عروج نموده اند وجوهر انسانی فردا ونوعا از ـ هرملت ونژاد وهرموطن واقلیم باشد بدون تفاوت مستعد تربیت است بناء علی ذلك ملل قویّه اگر بجای عوامل قهروغلبه متسلح بسلاح رأفت ومحبت شده وبنشر واشاعه علوم وفضائل ومعاونت ملل ضعیفه درانشا مدارس ومعاهد علمیه ساعی وجاهد میگشتند ضعیف بدون آنکه محکوم بترك حیوة شود قوی میشد وترقیاتی که بتصورات باطله درقتل نفوس وتسخیر بلاد وایجاد وحشت درقلوب وافئده یافته اند بدون

اهلا ك نفوس واراقه د ماء بنحو احسن واكمل حصول ميافـــت .

+ + +

فصل سوّم - دین وتطامل

مبحث اول ــ غریزه دین درعالم انسان وضرورت انتســـــاب آن بمبـــدء حقیقـــت :

ازجمله موضوعات محضله که درمیدان علم وتحقیق مطمح نظر ارباب بحث وتدقیق است موضوع اعمال وآثارمدهشه ایست که مظاهـــــر وحی باتفاوت طرزواسلوب مرتجلا ومن تلقاء الذات صدورمییابـــد وهرچند علماء علوم طبیعی ومتتبعیّن علل ومبادی درمنشاءپیدایش آن هریك عقیده ونظریهٔ مباین قول ورأی دیگری اظهارداشته اند لکن آنچه تجارب مستمره واستقراآت متکرّره برای احثین اسـرار طبیعت مجال تردید وانکارواختلاف آراء وافکارباقی نگذاشته ایـــن است که صدور وجریان افاعیل ذاتیه درهریك ازسلاسل مبدعـات چندان برمدارنظم وصحت است که تجربه واستقراء حتی دراعمـال طبیعیهٔ کائنات مصمته ادنی خللی مشاهده نکرده چنانکه جمیـــع قواعد علمیه که علماء عصر حاضر برشته ترتیب وتنظیم آورده انـــــد فی الحقیقه بیان همان اساسهای منظمه ایست که مأخود ومنـتزع از کینونات وطبایع صائبه اشیاست واین قوه معنویه همان لطیفه‌ایست

که در کلمات الهیه پایه عرفان وفطرت اصلیه وروح (وبیده ملکوت کل شئی) وامثال آن معبّر است چنانکه جمال قدم جل اسمه الاعظم میفرماید .

" چه قدر غنی ومستغنی بوده ذات منزهش ازعرفان ممکنات وچه مقدار عالی ومتعالی خواهد بود ازذکر سکّان ارضین وسموات ازعلوجود بحت وسمو کرم صرف در کلشئی مایشهد ویری آیه عرفان خود راودیعه گذارده تاهیچ شئی ازعرفان حضرتش علی مقداره ومراتبه محروم نماند واین آیه مرآت جمال اوست درآفرینش وهرقدر سعی ومجاهده درتلطیف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء وصفات وشئونات علم وآیات درآن منطبع ومرتسم گردد "

بنابرین قاعده مسلّمه که مجمع علیه علماء علوم الهیه وطبیعیه ومثبت بتجارب دقیقه تحلیلیه ومؤید بنصوص مصرّحه کتب سماویه است ببیان مقصود پرداخته گوئیم نفس وجود غریزه دین درعالم انسان برای اثبات صحت وحقانیت عقاید روحانی وضرورت انتساب آن بمبدء ومنهل حقیقت اعظم بیّنه واحکم تبیان است ــ چه اگرشخص درحال صفاء ذهن باوجدانی فارغ ازاعوجاج آراء فاسده وتربیتهای اکتسابیه درسرّ ضمیر وکینونت فؤاد خویش تجسس وتفتیش نماید اعتقاد بمبادی دینیه راچندان ملازم فطرت بیند که درمقابل آن خودرا ازهردلیل وبرهان مستغنی یافته وبخوبی ادراك کند که معمارقدرت این بنای رفیع المبنی یعنی قصر شامخ وجود انسانی رااصلا واساسابراعتقاد

دینی مخمّر ومفطور ساخته واحساس حق پرستی رادرصفحات روح وقلب اوواضحا وعیانا مکتوب ومسطور داشته ونظر بمصوّنیت این ادراك ذاتی ازهفوه وخلل است که خدای حکیم درمصحف مجید راجع باین آیه مودعهٔ درانسان بکلام " فطرةالله التی فطر الناس علیها ذلك الدینّ القیّم " تعلیم حقیقتفرموده است واگر مطالعه وممارست دقیقی درتواریخ ملل ونحل ازاقدم ازمنهٔ دنیا تازمان معاصر نمائیم کاملا مکشوف گردد که اعتقاد واعتراف بمبادی و اصول دینیه ازقبیل مبدء وجود وبقاء نفس ولزوم اتبّاع ادیان ونظائر واشباه آن معانی ومفاهیم مشترکه ایست که درجمیع ازمنه وامکنه ملاصق طبیعت اصلیه نوع بشر بوده وتجربه واختبار چندان بتعمیم غرائز مزبوره درهمه اجیال تاریخی وتلازم وتلاوم آن باخلقت انسان متکلم و ناطق است که انکار آن نه فقط مخالفت احکام وشعائر سنن وشرایع بل معارضه بااوامر ونواهیس ذاتیات وطبایع است چه هرگاه این ادراك فطری راامری موهوم وخالی ازصحت ولزوم دانیم ناچاریم بگوئیم طبیعت درینجا سهوی عظیم کرده واحساس عبث وبی معنی در سرشت آدمی ایجاد نموده وحال آنکه تجربه وملاحظه درکائنات طبیعت خلاف این مطلب راهمروزه برعلماء عصریه مشهود ساخته وبنهایت صراحت مثبوت ومبرهن داشته است که امور ذاتیه که درهر یك ازسلاسل آفرینش عرفا واصطلاحا باسمی خاص ازقبیل عوامل طبیعی واحساسات داخلی والهامات فطری وغرائز جبلی خوانده

میشود (در صورت عدم عروض فساد وبقاء برصحت اصلیه) هرگز بخطا نرود مطلقا برنهج صواب وسداد و شایان وثوق واعتماد است وسابقا" در بیان حیات حیوانی و نباتی بل عوالم معادن واجرام سماویه که علماء طبیعت عاری ازحیوة تصور نموده اند معروض داشتیم که اعمال هریك از آنان برحسب مراتب و انحاء وجود چندان بروفق صحت حصول یابد که برای عقل مفرّی ازاذعان بر کمال اتقان آن نیست و بعد ازآنکه در موجودات جامده مصمته جریان امور بدین متانت موفوراست آیا بکدام بینه و برهان توان گفت که این شعور ذاتی یعنی غریزه دینیه که ملازم فطرت انسان است بخطا رفته و مبتنی براساس صحت نیست و تصور نرود که این مسئله یعنی ملازمت غریزه دینیه با نحوه وجود انسان فقط متخذ از قیاسات عقلیه است تا آنرا خارج ازمیزان تجربه که تنها ماخذ ادراك علماء عصرحاضر است شماریم بل چنانکه درمحل دیگر این کتاب مبرهن خواهیم داشت هرقدر علم رو بارتقاء گذاشته و پرتو انوار حقیقت از ستائر رموز و سرائر کشف نقاب نموده این قضیه بیشتر بثبوت پیوسته که شعور دینی طبیعی ترین عواطف افئده و عقول بشری وازمطالبی است که گذشته ازنصوص قاطعه صحف الهی مکتشفات علمیه عصر حدیث بشیوع و استمرارآن درجمیع عصورواد وارشهادت داده و کتب معتبره ملیّه وآثارمعابد ومشاهد عتیقه ساطع ترین دلیل براثبات این معنی است که غریزه دینیه عامّ بجمیع اعصارو اصقاع عالم و مشترك دربین افراد انسان ازاجهل نفوس اعصاربوبریت تااعلم حکماء عصر علم و مدنیت است .

هرچند درطی مقال اشارتی بدین مطلب رفت که عدم خطاء اعمال جوهریه مشروط بربقاء آن برحال صحت است معهذا بملاحظه آنکه شاید قارئین این سطور نظر درسطوح وقشور ادیان رثیثه وشکوک وشبهات مولده ازفلسفه امم حدیثه راممارض بیان ماراجع بتعمیم عقاید دینیه وغریزی بودن آن تصورنمایند رفع این استشکال رانیز بحکمیت تجارب علمیه محول داشته گوئیم بهمان نحوکه موازین تجربیه عدم خطاء ذاتیات راازامور محققه دانسته این نکته نیز ازمسلمیات فحص وتجربه است که حدوث عوارض وانقلابات سبب تقلیب خواص وخصائص اشیاء بل اغلب موجب محو وزوال آن است. درصورتیکه عوارض وانقلابات طاریه درموجودات غیرعاقله که واجد حرکتی جز حرکت عنفیه نیستند سبب تحول احوال ذاتی گردد درعالم انسان که بواسطه اتصاف بعقل وارادہ درانتخاب واختیار امور مخیّر ومطلق العنان است پیداست که بمفاد آیه قرآنیه (واذا زاغوا ازاغ الله قلوبهم) عروض سقم واختلال وعدول ازمیزان حق واعتدال تاچه درجه بنیان فطرت اولیه راخراب وآثار مدرکات صحیحه رامنهدم ونابود میدارد بنابرین همانقسم که محافظه نفس ازمشتهیات باطله ومجاهده درمتعابعت اصول ومبادی سلیمه موجب تثقیف عوامل مودعه درآو تفویض مشاعر عقل باهواء فاسده وپیروی اقوال وآراء سقیمه بهمان نسبت باعث تزییف بل امحاء آن خواهد بود ومختصر کلام آنکه احیاء وامانه غریزه هردو درعالم انسان بیش ازسایر موجودات نافذ و

ومو ثراست ونظر باین اصل محقق اگرشخص باقلبی مبرّی ازحجاب زیغ وهوی مراجعه بکتب سماویه نماید خواهد یافت که اقوم طریقی که جمیع شرایع الهیه وبالاخص شریعت مقدسه حضرت بهاء الله جل ثنائه برای عروج بمراقی حقیقت مقررفرموده یکی تشبث بذیل طهارت قلب وتقوی ودیگر تحریر روح ازسلاسل تقلید اعمی است چنانکه درکلمات مکنونه عربیّه میفرماید :

یاابن الروح فی اول القول املك قلبا جیدا حسناً منیرا لتملك ملکا دائما باقیا ازلا قدیما

ودرلوحی ازالواح مبارکه لسان قدم باین بیان احلی ناطق قوله تعالی " یاایهاالسائل اذا قصدت حظیرةالقدس وسیناء القرب طهّر قلبك عن کل ماسواه ثم اخلع نعلی الظنون والاوهام لتری بعین قلبك تجلیّات الله رب العرش والثری لان هذاالیوم یوم المکاشفة والشهود قد مضی الفصل واتی الوصل وهذا من فضل ربك العزیز المحبوب دع السئوال والجواب لاهل التراب اصعد بجناحی الانقطاع الی هواء قرب رحمة ربك الرحمن الرحیم "

ودرمقام دیگر میفرماید : ای احمد " دیده راپاك ومقدس نما تاتجلیّات انوارلا نهایات راازجمیع جهات ملاحظه نمائی وگوش رااز آلایش تقلید منزه کن تانغمات عندلیب وحدت وتوحید راازافنان باقی انسانی بشنوی ای احمد چشم ودیعه منست اورا بغبار نفس وهوی تیره مکن وگوش مظهر جود من است اورا باغراض مشتهیه نفس

ازاصفای کلمهٔ جامعه بازمدار قلب خزینه من است لئالی مکنونهٔ آنرا بنفس سارقه وهوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آنرا ازاخذ الواح مستورهٔ محفوظه محروم منما بگو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم ازسماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل درنزول وجریان است بادیدهٔ مقدس وگوش منزه واستقامت تمام باین رحمت سبحانی وفیض رحمانی بشتابید بگوای بندگان من بتحدید نفس وتقلید هوا خود رامقید ومقلّد نسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه درواد ی مهلکه است که لم یزل تشنگان راسیرآب ننموده ولا یزال سقایه نخواهد نمود .

ازسراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لا زوال بی مثالم درآئید .»

نکته دیگری که بیان آنرا برای مزید ایضاح لازم میدانیم اینست که تجربه واستقصاء درتتبع واستقراء الهامات غریزیه دوقسم کیفیت مشاهده مینماید که یکی ازآن عام بجمیع انواع واجناس ودیگری مابه الامتیاز غریزه عقل ازسایرغرایز وذاتیات است وجه مشترك واعم حال ارتجال وعدم مسبوقیت بتعلم واکتساب ووجه فارق واخص که ازنعوت واوصاف ضروریه عقل آدمی است رشد وکمال دائم ومستمّر آن درحیوة شخصی ونوعی اوست وبدین سبب ازآن وقت که نطفهٔ وجود انسان دررحم ارض انعقاد یافته علم بمعانی ومفاهیم کلیه واعتقاد بمبادی ونوامیس دینیه واخلاقیه بدون تعلّم وتعوّد درسرّ ضمیر اومکنون ومضمرلکن

ظهور وبروز درجات کمال آن در هر عصر وزمان محدود بحدود ـ تکامل اوبوده است وامعان نظر در نکتهٔ مزبوره داعی وموجبی دیگر ازداعی وموجبات حدوث خطا وزلل رادرمدرکات انسانیه مکشوف میدارد وآن اینست که ازجهتی اقتضای ذاتی عقل برحسب تقدیر رب قدیر حریص بیحصر درخرق ستائر وتنقیب حقایق وسرائراست و ازجهة دیگر وصول باین مأمول اولا متوازن بامدارج تهیؤ واستعداد وثانیا موقوف برورود درظل تعالیم الهی است وافکار محدوده آدمی درطی مسافت این بحربی پایان جز براهنمائی کشتیبان الهی درمعرض غرق وهلاکت است ومنحصر وسیله اوبرای عدم وقوع دروطهای شکوك وشبهات وهاویه های اوهام وترّهات استمداد ازروح شرایع وپیروی تعالیم سماوی است .

مبحث دوم ـ دربیان معنی دین وحصرتشریع آن بمطالع علم ووحی الهی :

نظربآنکه فحص رابطهٔ جوهریه مابین عواطف انسان ودین منوط وموقوف بغور دقیق درنقشه آفرینش این نوع جلیل است مزید التحقیق معروض میداریم که اگرفاحص اسرارخلقت در تحلیل حالات آدمی تفکر بسزانماید کشور وجود اورامیدان تنازع ومحاربهٔ عوامل مختلفه بیند که بسبب تباین وتعارض مقاصد ومأرب وجهه حرکت هریك بصوبی مخالف منهج ومسیر دیگری است وتاریخ اقوی شاهد است که درمیان هرقوم وملت تکاملات خارق العاده همیشه مرهون اعصار وقرونی بوده

که نوع بشر بتأسیس تعادل و توافق در بین جمیع عوامل حیوتیه خود موفقیت حاصل نموده و ادا و اجبات هریك را بروفق حدودی که عمارت وجود او داعی و مقتضی آنست از وظایف حتمیهٔ خود دانسته است وبالعکس هرصدمه و لطمهٔ که بترقیات بشریه وارد آمده باعث اصلی آن تجاوز عوامل حیوة از حدود عادله و ظلم و طغیان آنان بحقوق یکدیگر بوده و ازاین روی نوع انسان بالذّات بشرایع و نوامیس محتاج است که موجب تعدیل فضائل و کمالات او شده و بین عوامل متضادی که براو مستولی و محیط و افراط و تفریط در تأدیه و اجبات آن منافی حکمت خالق و هادم نظام وجود است ایجاد الفت و اتحاد نماید و عقل و علم هردو مثبت آنست که حصول این تعدیل حصر بقسطاس رب جلیل یعنی تعالیم دینی است و چون اثبات این قضیه باقتضاء رابطه ذاتیه مستلزم وقوف بمعنی دین است برسبیل مقدمه گوئیم اعرف و اجلی کلام در تعریف آن بیان مبارك حضرت عبدالبهاست که میفرماید " دین روابط ضروریه ایست که منبعث از حقایق کائنات است .

و بنابراین تعریف جامع و وافی عقل سلیم و تجارب ازمنه و اعصار حدیث وقدیم برین مطلب شهادت دهد که ادراکات بشریه و عقول اعتیادیه برای تحیین فرائض و وظائف سابق الوصف کفایت ننماید چه بر اصحاب بصائر لطیفه پوشیده نیست که علم تام حقیقی عبارت از حضور حقایق در مرآت ذات وچنین علم ازلوازم حقیقت مجرده است که صور

مفاهیم ومعانی وروابط متبادله آنان درساحت عظمت اوبسبب
بساطت محضه بدون غشاوه وحجاب موجود وحاضرودرینصورت تعیین
حدود وحقوق متنازعهٔ جسم وروح برحسب شؤن ومراتب متنوعه آن منحصر
بعقل محیط وعلم بسیط اوست وبرای افراد ناس وماهیّات ممکنه که
محتجب بغواشی وحجب نقائص واعدا مند چنین احاطه علمی
ممتنع ومستحیل است .

عالم غیرمتناهی وجود برحسب تصویر وتمثیل شبیه بدستگاه ماشینی
است که صانعی قوی العقل ومخترعی وفیرالعلم آنرا انشاء واحداث
نموده وآلات وادوات آنرا باحذق تام ومهارت کامل طوری بیکدیگر
مرتبط ساخته که جز اواحدی واقف ومطلع براسرار کامنه وروابط متضامنه
آن نیست ـ علیهذا تنها دستی که قادر برتنظیم امور وبراه انداختن
اعضاؤ اجزاء مرتبطه آن تواند بود دست مبدع عظیم الشأن آنست
واگر دیگری که ازکیفیت صنع وکمیّت ادوات ومقادیرتأثیر وتأثر آنان
دریکدیگرجاهل وبیخبراست مباشرت تنسیق وتمشیت آن نماید
بالضّروره ازاقدام اوکاری جز تخریب روابط وهدم اساس آن متمشّی
نخواهد بود وچون تصور حال بتصدیق عقل وحس درماشینی حقیر
که مصنوع مخلوقی عاجز وضعیف است بدین نحو باشد آیا حکومت
انصاف درباره دستگاه محیرالعقول خلقت که مقیاس عظمت جزئی
ازاجزاء وذره ازذرات آن ورای فهم محدود بشری وحساب روابط
نامحصور آن خارج ازمیزان ادراك اوست چه قضاوت تواند نمود

بخصوص آنکه باتفاق واجماع همه فلاسفه وحکماء علم انسانی نسبت باسرار نامحدود عالم وجود چندان محقراست که بهراندازه خرق ـ حجاب جهل کند قابل آنکه اسم علم بآن اطلاق شود نیست بناء ـ علیه مصدقین اینرأی ضروری الاذعان رامخاطب ساختـــه معروض میداریم آیاعقلی که نه نوامیس اولیهٔ این کارخانهٔ عظیم المبنی رامیداند ونه علل غائیه آنرامیشناسد چگونه میتواند شرایعی برای زندگانی شخصی واجتماعی بشر وضع نماید که هم مراتب ومقامات عوامل متعاندهٔ مسلطهٔ برکینونت اورامحافظت کرده مانع تعدی آنان بحقوق یکدیگر بشود وهم روابط اورابافراد بشر وسائر موجودات میزان گرفته مابین هیئتهای اجتماعیه تشکیل انتظامات عادله وتعاونا متبادله نماید وآیا علمی که همه روزه طرح لاحقش مخرب بنیان سابق وبعبارة اخری جهلی مصوربصورت علم وعدمی ملبس بلباس وجوداست چگونه پی بروابط دستگاه حیرت افزای حیوةبرده عالم انسانیـــت رامنتظم خواهد داشت .

محل شبهه نیست که نوع بشر درطی سفرزندگانی که محاط بهاویههای مخاوف ومخاطراست بمتابعت طریقه ومنهاجی مفتخر ومحتاج اســـت که اورا موصل بمطلوب باشد وضرورت متعابعت طریقه ومنهاج " (کـه درالسنه علماء غربیه بکلمهٔ متد تعبیر شده) بحدیست که اغلـــب فلاسفه عصر حدیث باوصف سعی درامحاء جمیع احکام ونظامـــات اتباعخود را دراستقصاء علوم بوجوب اتباّع آن ترغیب نموده ومجـــال

توسن علم رابدون لجام منهج معین عرضهٔ ریب وضلال دانسته اند وبرارباب نباهت مستور نیست که اعمال حیوتیه درموقف عوامل علم بمنزله حاصل وثمراست وبناء علیه هرگاه انسان دراکتساب علوم عادی ناچار ازمطاوعت قواعد ومبادی است بطریق اولی دراجتلاب سعادت حیوة که علت غائیه علم است ازآن بی نیاز نتواند بود اما بطالبی که درین موضوع شایان تدقیق وعقل مراعاة آنراازنفس قواعد ومبادی اهم والزم میداند حزم ورزانت درانتخاب آنست چه بهمان نسبت که اصول صحیحه مورث حصول اثرات مستحسنه است ازمناهج سقیمه جزبغی وعدوان وهدم فطرت سلیمه انسان نتایجی ظهور نخواهدیافت واصول منطبقهٔ بانقشه وجود آدمی چنانکه گفتیم عبارت ازضوابطی است که روابط وجهه های متباعده وقوای متعانده اورابایکدیگر موازنه وحدود هریك راباندازهٔ مقدار ومرتبه آن تعیین نماید .

برای تأکید مطالب سابقه وتزئید ایضاح راجع بامارات وعلائم مناهج سائقه طرح این مقدمه رالازم میدانیم که هرگاه درباره اشیاء مخلوقه بموجب نظمی که مقتضای نوامیس حیوة است حکومت نمائیم خواهیم یافت که سعادت هرموجودی مطابق نعوت وحقایقی است که درذات اومکنون ونهان است وبرحسب این اصل مسلم امرار نظر درماهیت انسان متحری وسائل فوز ونجاح اورااز تصدیق ومطلب اساسی ناگزیر دارد یکی آنکه هرچند روح انسان ازمفارقات محضه ومتصّف

بتجرد ذاتی است لکن بروفق ترتیب ایجاد عوامل استکمال آن قوای بدنیه حیوة طبیعیه است وباین سبب ظهور کمالات روح درعرصه شهود بدون اعطاء حقوق ضروریهٔ بدن صورت نپذیرد ودیگر آنکه شأن ومقام عوامل حیوة بدن درمقابل عوامل حیوة سامیه روح شأن ومقام مأمور درپیشگاه آمر ومحکوم درمحضر حاکم است درینصورت همانقسم که تأدیه حقوق عادله جسد برای بازنماندن ازوظایف خدمت مالك وصاحب خود محتوم وواجب است ترفیع شأن وتجلیل مقام آن بیش از حدود ضروریه نتیجه اش جز آن نیست که خادم را مخدوم ومخدوم راازحقوق خود محروم دارد چه اگربنظر دقیق تفکر درنظم عجیب جهان ابداع نمائیم قوای مودعهٔ درهررتبه ازمراتب را برای نیل سلاسل مادون بسلسله مافوق درحکم مرکوبی یابیم که باید بتوسط آن سیر درمراحل ذاتیه خود نماید چنانکه نبات موجودی است که علاوه برمرتبه جمادیه دارای مزیت رشد ونماست واگر درمرتبه خود مدارج کمال نپیماید یعنی برگ وشکوفه وثمر ازآن بمعرض ظهور نیاید وجودش بی فایده وعبث است وحیوان که علاوه برمراتب متلو خود واجد رتبه تالی یعنی قوهٔ حساسه است اگرسعادت دیدن وشنیدن وسائر مشاعرحسیّه رافاقد باشد رجحان وفضیلتی برنبات نخواهد داشت ودرصورتیکه نظام وجود در موجودات طبیعیه بدین نمط است بالبداهه انسان که عامل ماوراء الطبیعه درسرشت اودیعه است هرگاه زمامداری راکب

عقل راازنظر محو كرده وعنان مركوب طبيعت راازكف كفايت آن رها نمايد هيچ شبهه نيست كه بسرعت تمام مالك مطاع راملوك مطيع وقائد لازم الاتباع رامنقاد اسيرخواهد ساخت اين است كه حضرت عبد البهاء روح الوجود لفيضان امطار بياناته المباركة فداء دربيان مراتب سمّو ودنوّ نفس انسانى درتفسير آيه غلبت الروم ميفرمايند .

" واما النفس الانسانيه عبارة عن النفس الناطقه اى الجوهرالذى به تقوم قوى الانسان والحواس الظاهره والباطنه والكمالات والمعارف الربانيه والعلوم الالهيه والفنون الصمدانيةوالحكم الغيّبيةوكذالك معرض لشئون الشهوات الظلمانيه والنقائص الناسوتيه فسبحان الله من هذه الآيه العجيبه والنقطة العظيمه والكلمة الجامعه فى صحيفة الامكان بحيث ترى لها شئونا مختلفه ومراتب متنوعه متضاده ودرجات متعددة مما لانهايه لها ولها استعداد ان تكون مرآة لظهور حقائق لاهوتيه ومجّلى لبروز صفات كامله ربانّيه ولها تنزلات فى ظلمات كونية واحتجابات بحجب كثيفه ناشئة من حدودها وتعيّنها مانعة لوصولها الى مبدئها ومرجعها وساترة عنها آيات موجدها المودعة فيها بفضل بارئها ولاجل ترقياتها الى مراتب القرب والوصال وتنزلاتها فى مهالك البعد والضلال تتقمص فى كل مرتبة ومقام بثياب اخرى غيرالاولى لذا تعبّرفى كل مرتبة بعبارة مثلا فى مقام تنزلاتها فى اسفل مراتب الشهوات الحيوانيه واشتغالها

بزخارف الدنيا الدنيه وشغفها فى مشتهياتها الخبيثة الفانية وانجماد ها من برودة الامكان وانخماد ها عن حرارة حب ربها العزيز الوهاب وسقوطها وهبوطها فى ورطة الضلال وغلوها وانهماكها فى المنكر والطغيان (فاعتبرت بنفس امارة) كما قال وقوله الحق (ان النفس الامارة بالسوء الا مارحم ربى) ثم تترقى من هذا المقام الهائل والدرك السافل الى مقام يأتيها احيانا نباء خوضها فى ورطة المهالك وانغماسها فى لجج الغفلة وسلوكها فى تلك المسالك وانحجابها عن الله ربها وغفلتها عن بارئها وحيرتها فى تيه الضلالة والهوى ونسيانها ذكر الله الملك العزيز الاعلى تارة تمر عليها نسيم التبصر فى امرها وتتيقظ اقل من الشئى فتلوم ذاتها بما تراها خائضة فى غمرات الغفلة والغى و تشمتها بما تشهدها عائمة فى بيداء المنكر والبغى وتتأسف لدنوها وسقوطها وهبوطها فى اسفل درجات الذل والشهوات المهلكة وانحجابها خلف حجبات متراكمة التى تمنعها عن الصعود الى الدرجات العالية الروحانية وتشغلها عن ذكر الله بهذه الوساوس الباطلة الشيطانية فلأسفها وندمها فى هذا المقام ولومها ذاتها (تعتبر بنفس لوامة) كما قال جل اسمه (ولا اقسم بالنفس اللوامة) ولما ارتقت من هذا المقام الادنى الاذل الاوحش و صعدت الى مكمن الاعز الاقرب الاوفر وأيدت بتائيد الله والهمت مضمون كتابها كما قال (اقراء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا) و أتتها آيات الالهام وظهرت لها حقيقة الليل من النهار ودعيت الى

شاطئ بحر العرفان و رزقت بموائد القدس من جنة الرضوان و جنت من اثمار شجرة الاحسان و سقيت من انهر الفضل و الاكرام و تنعمت بنعم البقاء و ذاقت حلاوة الالاء و عرفت علوها و دنوها و صعودها و هبوطها و طلوعها و افولها كما هو حقه و تبصرت في امرها و تيسرلها عسرها و صارت تميل من الفانيات الى الباقيات و تغمض النظر عن الموجودات و تقلبه الى ساحة العزيز الجبار و ترتقب النداء من الملاء الاعلى و تلتفت الى الشئون التي ترقيها حتى توصلها الى عرش الاطمينان و كرسي الامتنان فتصير مهبطا لموارد الالهام بين الانام و تجد من سعيها و مجاهدتها الفوائد التي توصلها الى مقصدها و مطلبها (اذا تعتبر بنفس ملهمة) لانها الهمت بفجورها و تقواها كما قال تبارك و تعالى (و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها (وفي مقام) تنبهها بذكر ربها و تيقظها بنداء بارئها عن رقد الاوهام و تذكرها بذكر الله العزيز العلام و صعودها و عروجها الى مقامات القرب و الاطمينان و انغماسها في طحطام الايقان و مشاهدتها آيات الله من مشارق الامكان و آفاق الاكوان و انفس الرحمن و ظهور آيه التوحيد من مطلع الجنان و دخولها و خلودها في بحبوحة الجنان و فورانها من حرارة حب ربه العزيز المنان و سيرها و سلوكها الى الله المقتدر الملك الحنان و جلوسها على عرش السكينة و الاستقرار و شربها من كأوس الاستقامة و الثبوت في كل الاحيان (تعتبر بنفس مطمئنة) لانها اطمئنت في الايمان

وسكن اضطرابها وقلقها ورويت غلتها وبردت لوعتها ورقت وانكشفت حجباتها وتبدلت بالنور ظلمتها وزالت بطالتها وكمل نقصانها وخرقت استارها وهتكت اسبالها وظهرت اسرارها وزلزلت ارضها واخرجت اثقالها وحدثت اخبارها بان ربك اوحى لها فسبحان الله هاديها وناجيها ومنورها ومصورها عن كل مايقول الجاهلون واذا وصلت الى هذ المقام الاعزالا وفى والمورد الاعذب الاصفى الاحلى وشربت من هذ المنهل الارق من الصباتفوز بمقام التسليم والرضى وترك الطلب والاقتضاء وتفوض الامور الى الله الملك العزيز القيوم وتتوكل عليه وتتكاء على وسادة فضله واحسانه ولا ترى فى هذ المقام مايخالف رضاها ولا تختار الراحة الكبرى على المصيبة العظمى بل انها راضية بكل ماقضى الله لها فتراها فرحة مسرورة عند نزول البليات وشاكرة ممنونة لدى تموج ابحر المصيبات والرزيات ولو يأتيها من سحاب القضاء سهام الشدائد والباء ساء وتنزل عليه امطار البث والضراء لتراها رطب اللسان بشكر ربها المستعان وفصيح البيان فى ذكر الملك المنان وهذا مقام لوفزت به لتصل الى سرور لا يتبعه الاحزان وفرح لا يتلوه الاكدار وفرج وسعة لا ينتهى الى الضنك والشدة ويسر لا يعقبه عسر ومحنة لان ازمة الامور فى قبضة قدرة ربك والارض جميعا قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون بحيث لا تتحرك ورقة على شجرة ولا تسقط ثمرة الا بارادة ربك الرحمن الرحيم والسالك فى ذلك المقام الاعلى لا يبقى له ارادة

وسكون وحركة وقد روقضاء الا بالله بل تفنى ذاته وصفاته وكينونته وانيته كلها بسطوات آيات التوحيد كما تزول الاظلال عند شروق شارق القديم فمتى فنت واضمحلت ارادته فى ارادة الحق فصارت ارادته عين ارادته ورضائه عين رضائه وارتفع الحجاب وزال النقاب و اضمحل الشرك فى حقيقة الفؤاد ظهرت فى النفس آية الرضاء اذ ألرضائها بقضاء بارئها وتسليمها لا مرخالقها (اعتبرت بنفس راضية) فيما ادركتها سوابق الفضل والرحمة واحاطتها الآلاء والنعمة وشملتها ثياب الجود والاحسان واقصها الله قميص الانقياد والرضوان يخاطب من الملاء الاعلى طوبى لك بما قطعت السبيل وطويت الطريق حتى وردت شريعة الوفاء وشربت زلال التسليم والرضاء وتركت هواك ورضيت بقضاء مولاك وانفقت مالك وعليك وفديت روحك وقلبك وفؤادك فى سبيل مولاك وهذا قرة عينك وبذلك تنال الى المقام الاعلى و و الرفيق الابهى وتصير مرضية مقبولة عند الله ربك ومستظلا فى ظل فضل مولاك مستبشرة مسرورة مهتزة بمنه واحسانه ان فضله بعباده المخلصين عظيم — فلاجل صعودها بوسائط الرضا الى المعارج المرضية عند الله ربها ومقبوليتها فى فناء موجدها (اعتبرت بنفس مرضية) ولما طارت باجنحة القدس فى فضاء هذا الفردوس وذاقت حلاوة مقامات الانس فى حديقة الافريدوس واجتمع فيها هذه المقامات العلية النورانية وتصاعدت الى هذه المراتب الرفيعة الروحانيه وتفجرت من شواهق حقيقتها ينابيع حكم الصمدانية وصارت مهبط الموارد الالهية

و مطلعا لسطوع انوار هذا الاشراق و اطمائنت بذكرالله المهيمن المنان وصارت راضية بقضائه ومرضية فى فنائبابه (لذا عبرت بنفس كاملة) لا تصافها بهذ ه الكمالا ت الروحية الرحمانية و اشتمالها لهذه الصفات الجوهرية الربانية اذ ا استحقت واستعدت للد خول فى حد يقة ملكوت اللهالتى كانت جنةالا براروماؤى الا حرارالذين استنارتوجوههم ببشارات الله و ظهرت فيها نضرة الرحمن و آية المنان و الى هذه المقامات اشاره بقوله عز كبريائه : (يا ايتها النفس المطمئنه ارجعى الى ربك راضية مرضية فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى لا ن جنة الماؤى و حد يقة الكبريا و الروضة العليا و الفردوس الاعلى هى رياض ملكوت الله التى فتحت اليوم ابوابها و انبسطت ارضها و اشرقت انوارها وأثمرت اشجارها و تفتحت ازهارها و جرت انهارها و تموجت بحارها و تفجرت ينابيعها و رق نسيمهاود ق اد يمهاوغنت ورقائها و تبسمت ثغورها و تبلج سحورها و سطح بروقها وانارشروقها و سجعت طيورها و تزينت قصورها و آن حبورهااذ اقم بقوة من الله و قل باعلى النداء فاسرعوايا ايها المشتاقون الى مطلع هذا النيّر الساطع اللامع القديم وأقصد واهذ الملاذ الشامخ المنيع و النفس اذ ادخلت هذه الجنة العالية والحد يقة الباقية و استهدت الى فجر هذا اليوم الا نور و وردت هذا المورد الاعذب الاصفى الا طهر و اكتسبت الكمالا ت و اقتبست انوار جواهرالا سماء والصفات و شربت من هذه الكأس التى كانت مزاجها كافوراو ساحت خلال هذه الديار

وخاضت عمق هذ ه البحار واهتدت الى هذ ه النار الموقدة المشتعلة في فاران الحب تثبت في حقها كلمة التوحيد و تستقر في ذاتها آية التجريد و تفوز بحياة ابدية و عيشة سرمدية و تتلذذ من النعماء التي لم ترعين مثلها و ما سمعت اذ ن شبهها وتشرب من الينابيع الصافية التي تجرى عن يمين عرش الحقيقة وتذ وق من اثمار الشجرة المنبته في بحبوحة الفردوس المهتزه من نفحات التي تاتي من شطر الجمال ويحيى بها قلوب الموحدين و تهتز منها اوراق افنان افئدة المخلصين و تفوز وتصل الى مركز البقاء في ظل وجه ربها الاعلى بحيث لا تواريها شائبة الفناء ولا يطرق عليها طوارق الا نعدام والا ضمحلال كما قال و قوله الحق (كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذ والجلال والاكرام) والنفس اذ انشرت اجنحة الروح و انجذبت من جذبات الله و طارت الى الافق الاعلى وقصدت رفيق الابهى ترتقى الى مقام الجبروتيه الرحمانيه و تؤيّد بالقوّة القاهرة والقدرة الباهرة و السر المنمنم القديم والرمز المكرم العظيم و تطلع على خفيات الحقائق المكنونة المستورة الغيبية التي احترقت في حسرتها قلوب العارفين و تنطبع من الاشعة الساطعة من شمس الحق وآثارها و تحكى عن ظهورها وانوارها في كل الشئون والاطوار و تتعارج الى مقام جعله الله منزّها عن ادراك المدركين لان هذا المقام خلق من اركان القدرة والقوة والعزة والسطوة والسلطنة و الاقتدار و الهيمنة و الاستقلال لا يشوبه شيء من الحدود و الكثرات بل هو جوهر التوحيد وسانح التفريد

والتجريد و نورالا نوار و سرّالا سرار و سدرة المنتهى والدرجة العليا والمركز الاعلى والمسجد الاقصى وغاية القصوى فى عالم الخلق ولـــو ان الكمالات لا بداية لها و لا نهاية ولن تحدّ بحدّ فهنيئا لمن دخـل هذا المقر المقدس المكرم العظيم .»

ودر لوح ديگر از الواح مقدسه ميفرمايند .

" و اما الفصل و الوصل و المفارقة واللقافهذه امور جسمانيه فا لروح مقدس عن المقارنه و القرب و البعد و الاتصال و الانفصال هذه شأن الاجسام و من لوازم الحقائق العنصريه واما الروح لا زال فى مركـــز سموّه و علوّه كالشمس المستقره دائما فى فلكها انما غيابها وحضورها عباره عن صفاء المحل و لطافه الجسم المتقابل لها و بمجرد تصيقـل الصفحه المتقابله تظهر فيها انوار الشمس و بمجرد تكثّف الصفحـــه تغيب عنها انوارها اذا" عرفنا القرب و البعد عبارة من الصفاو اللطافه والصداو الكدرو الكثافه و نحن انشاء الله بسبب صفاء القلوب دائمون فى محفل الالفه ومستمرون فى الصومعة الروحانيه الملكوتيه عابـــدون ساجدون لله و راكعون موٴتلفون بنفحات القدس و منجذبون بمغناطيس محبةالله وشاكرون على هذه الفضل العظيم والفوز المبين ."

حاصل مقالات سابقه آنكه اگردر قلمرو وجود انسان مانند سائرموجودات آمرى جز قواى طبيعت نبود طبيعت درحوزه حكومت خود بدون مانـــع ومعارض كامرانى مينمود واگر حاكمى غيراز عوامل عقل وجود نداشـــت عقل در عاصمه تجرد بى مصادمه مدعى و طلبكارحقوق بساط آزادى و

ونشاط میگسترد اما ملك الملوك آفرینش نقشهٔ این مملکت را طوری ریخته که سعادت آدمی جز بتعیین حدود وثغورمتداعیین تحقق نیابد وفرامین آن حد وسدّ شرایع وقوانین الهی است وگذشته ازآنکه عقل تعیین حدود مزبوره راموافق براهین واضحه که بیان نمودیم ازصقع مدارك محدودهٔ بشری ممتنع میداند استقراء صفحات تاریخ واستنباء احوال امم ازاسبق عصور عتیقه تازمان معاصربرای ادراك این حقیقت ابیّن بیّنه واجلی گواه است که درجمیع اجیال تاریخیّه شعائر واصولی که آراء وعقول فلاسفه برای جولان نوع بشر درمضمار حیوة باو تلقین نموده هیچوقت ازدوعیب افراط وتفریط که هریك سمّی مهیب ومهلك برای هیاکل ارواح وافئده است خالی نبوده باین معنی که جماعتی ازایشان حیوة جسد راکه برحسب تقدیر رب قدیر جناح استکمال روح است مانع نجاح تصور کرده ضعف وانحطاط آنراوسائط تعظیم وتکریم الوهیت وتقرب بمبدء وجود پنداشته اند ومبالغه درین عقیده منشاء پیدایش انواع ریاضات وتقشّفات وبدبختیهای مجتمعات ملل شده است وجماعتی دیگر تمام سعادت رادرمنافع دانیهٔ دنیویه واهواء ومشتهیات حیوة طبیعی دانسته‌کمالات عالم روح را که غایة القصوای سعادت انسانی است موهوم وواهی شمرده اند واثرات وخیمه که درهمه ازمنه بشریه برین دو رشته فلسفه ترتّب یافته امری نیست که هیچ عقل سلیم قادر برانکارآن باشد چه هرمنصفی که امعان دقت دراعصار حیوة انسان نماید برأی العین میبیند که فلسفه

اولیه که مبداء آن خرافات علماء متقشّفه است آدمی را در هیئت اجتماعیه عضو فالج ساخته وموجب حدوث اقسام خلل وفساد در انتظامات ملکیه شده است وفلسفه ثانویه که نتیجه اوهام فلاسفه عصر حدیث است رخساره زیبای انسانیت را باد ناس وادران فجایع ومفاسد اخلاقی گریه وبد منظر نموده ودر مجتمعات امم اثری جز مکر ونفاق وحیله وشقاق وکذب وخیانت وقتل وجنایت باقی نگذاشته است وموجب هریک ازین دو قسم آفات اجتماعیه جزآن نیست که زعماء متباغضه باوامر ونواهی متعارضه برسریرسریرت آدمی مسلط وحکمرواست وغریزه او در میدان تنازع وتدافع آنان پیوسته منتظر حکم وفرمان غالب واقوی وازین روی هیچ موجودی برای تصوّن وجود ازمضرات افراط وتفریط مانند انسان محتاج بتهذّب والزام حدود عدل در اعمال خود نیست وتعادل مزبور چنانکه ببراهین واضحه مثبوت گردید جز بوسیله دین مستحیل الحصول است .

فصل چهارم - شرایع سماوی

مبحث اول ــ بعثت انبیاء عظام درجمیع قطعات ارض

استقراء تاریخ شارح این حقیقت عام المنطوق است که درهمه ازمنه واعصار درموقع مهیب وهائلی که اغراض جماعتی خود خواه فطرتهای سلیمه راخراب وتباه ساخته وبجای گلهای حقایق خارهای اوهام درآن افشانده نفوسی کامل العقل ومنقطع ازجمیع شئون ارضیه باجنود عون وتائید سماوی قیام باصلاح مفاسد یعنی قلع بذور فاسدهٔ جهل وفجایع نموده وحدیقهٔ انیقهٔ ازفضائل علمی وعقلی واخلاقی تأسیس کرده اند وهرچند درا وائل حال سلاطین وامراء وعلماء ومحاکم قضائی بتهمت کفر وزندقه واقسام افترائات آن عقول راقیه ومظاهر انقطاع خارق العاده رامحکوم بهزاران عذاب وشکنجه نموده اند لکن بعد ازمدت زمانی اصول تعالیم ایشان دراراضی قلوب ثابت شده وفروع آن سربعنان آسمان کشیده وبرامم وملل متنوعه واضح ومحقق گشته است که نوع بشر جمیع ترقیات ومناقب خود را باثرات تربیت آن بزرگان که (بافداکاریهای حیرت انگیز بنجات عالم انسانیت ازظلمات حالکه وفظایع مهلکه پرداخته اند)

مدیون ومرهون است .

ازجمله نکاتی که بیان آن درین مقام ضروری است آنست که درازمان عتیقه بسبب تفرقات عظیمه امم واقوام وتباعد قطعات ارض ازیکدیگر وعدم امکان استطلاع درظل شریعت واحده خدای متعال چنانکه صفحات تاریخ ومعالم ومعاهد مشهوده برآن گواهی دهد تمشیت احوال واصلاح امور معاش ومعاد برایا وعباد رادرهرنقطه ازنقاط دنیا بسلسله معینی ازسلاسل انبیامفوض داشته وآنان راباصحائف آسمانی واوامر واحکامی متناسب بامشاعر ومصالح ازمنه وامکنه بدعوت شعوب واحزاب مبعوث ومامور فرموده وعقل سلیم نیز مثبت این معنی است که اقتضاء رحمت محیطهٔ الهیه منافی آنست که هیچ امتی ازامم راازسعادت عظمای دین واستضائه ازانوار مواعظ ونصایح مرسلین محروم ومنوع گذارد ومؤید این مقال نصوص قاطعه جمال قدم جل اسمه الاعظم است که درلوحی ازالواح مقدسه میفرمایند :

" بدانکه لم یزل خلق بوده ولا یزال خواهد بود لا لاوله بدایة ولا لاخره نهایة اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق وکذلك اسم الربّ یقتضی المربوب واینکه درکلمات قبل ذکرشده کان الهاولا مألوه وربّا ولا مربوب وامثال ذلك معنی آن درجمیع احیان محقق واین همان کلمه ایست که میفرماید کان الله ولم یکن معه من شیئ ویکون بمثل ماقد کان وهرذی بصری شهادت میدهد که الان رب موجود ومربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدس است ازماسوی وآنچه دررتبه ممکن

ذکر میشود محدود است بحدود ات امکانیه وحق مقدس ازآن لم یزل بوده ونبوده بااواحدی نه اسم ونه رسم ونه وصف ولا یزال خواهد بود مقدس ازکل ماسویه مثلا ملاحظه کن درحین ظهور مظهر کلیه قبل ازآنکه آن ذات قدم خودرابشناساند وبکلمه امریه تنطق فرماید عالم بوده ومعلوم ونبوده وهمچنین خالق بوده ومخلوق باونه چه که درآن حین قبض روح ازکل مایصدق علیه‌اسم شیئ میشود واینست آن یومی که میفرماید للّه الواحد القهار لذانفی وجود ازکل میشود چه که تحقق وجود دررتبه اولیه بعدازتحقق عرفانست وقبل ازبقای آن ذات قدم محقق وفنای‌کل شئ ثابت وقبل ازتجلی ظاهری برکل شئ کان ربا ولا مربوب وبعداز اظهارکلمه واستوای میکل احدیه برعرش رحمانیه من اقبل الیه فهو مربوب ومخلوق ومعلوم ادراك اینمقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیرلم یزل یشهد بانّه موجود وغیره مفقود اله ولا مألوه معه ورب ولا مربوب عنده کان ولم یکن معه من شئ وتکون بمثل ماقد کان قسم بنقطه‌اولیه که طلعة احدیّه ازاحزان وارده وسدسبیل باغوای انفس مشرکه ازذکرمقامات خفیه مستورهٔ عالیه مرتفعه ممنوع شده وبشأنی بلایا وارد که احدی جز حق محصی آن نه‌وارض‌سّر سرّا دراضطراب واحدی برآن مطلع نه الّا ربك العزیز الوهاب وزود است که ازسّر بظهور آید لا یعلم ذلك الا من عنده علم الکتاب واینکه سئوال شده بود که چگونه‌ذکر انبیای قبل ازآدم ابوالبشر وسلاطین آن‌ازمنه درکتب تواریخ نیست‌عدم ذکر دلیل بر

عدم وجود نبوده ونیست نظر بطول مدت وانقلابات ارض باقی نماند
وازین گذشته قبل ازآدم ابوالبشر قواعد تحریر ورسومیکه حال مابین
ناس است نبوده ووقتی بود که اصلا رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول
بوده واگرتفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه دراختلاف
بعد از آدم نمائید که درابتدا این السن معروفه مذکوره درارض نبوده
وهمچنین این قواعد معموله بلسانی غیراین السن مذکوره تکلم مینمودند
واختلاف السن درارضی که ببابل معروف است ازبعد وقوع یافت
لذا آن ارض ببابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلف
وبعد لسان سریانی مابین ناس معتبربوده وکتب الهی ازقبل بآن لسان
نازل تاایامیکه خلیل الرحمن ازافق امکان بانوارسبحانی ظاهرو
لائح گشت آنحضرت حین عبور ازنهر اردن تکلم بلسان وسمی عبرانیاً
چون درعبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد
وکتب وصحف الهیه بعد بلسان عبرانی نازل ومدتی گذشت وبلسان
عربی تبدیل شد واول من تکلم به یعرب بن قحطان واول من کتب
بالعبرانیه مرامر الطائی واول من قال الشعر حمیربن سبا وبعد رسوم
خطیه ازقلمی بقلمی نقل شد تاآنکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه
نمائید بعد ازآدم چه قدر لسان وبیان وقواعد خطیّه مختلف شده تا
چه رسد بقبل ازآدم مقصود ازاین بیانات آنکه لم یزل حق درعلو
امتناع وسموارتفاع خود مقدس از ذکر ماسویه بوده وخواهد بود
وخلق هم بوده ومظاهر عز احدیه و مطالع قدس باقیه درقرون اولیه

مبعوث شده اند وخلق رابحق دعوت فرموده اند ولکن نظر باختلافا
وتغییراحوال عالم بعضی اسماء واذکارباقی نمانده درکتب ذکر
طوفان مذکور ودرآن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده
چه ازکتب تواریخ وچه غیره وهمچنین انقلابات بسیار شده که سبب
محو بعضی امور محدثه گشته وازاین مراتب گذشته درکتب تواریخ
موجوده درارض اختلاف مشهود است ونزد هرملتی ازملل مختلفه ازعمر
دنیا ذکری مذکور ووقایعی مسطور بعضی ازهشت هزارسال تاریخ
دارند وبعضی بیشتر وبعضی دوازده هزارسال واگر کسی کتب جوک
دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است
انشاء الله باید بمنظر اکبر ناظر شد وتوجه رااز جمیع این اختلافات
واذکار برداشت الیوم حقائق مظاهر امریه بطراز ابهی مزین ومشهودند
وجمیع اسماء دراسم بدیع ظاهر وجمیع حقائق درحقیقتش مستور
من آمن به فقد آمن بالله وبمظاهرامره فی کل الاعصار ومن اعرض
عنه فقد کفر بالله وبمظاهر امره فی کل الاعصار ومن اعرض عنه فقد
کفر باله المقتدرالعزیزالمختار واگرنفسی تفکر نماید درآنچه مذکور
شد بمقصود فائز میشود اگرچه باختصار نازل شده ولکن صدهزار
تفصیل دراومستور وعند ربك علم کل شئ فی لوح مسطور "

ویراعه مبارکه مرکزمیثاق حضرت عبد البهاء ارواحنافداه درجواب
سئوال ازنامهای پیغمبران باینکلمات سامیه ناطق قوله الاعز
الاجلی :

" در خصوص نامهای پیغمبران سئوال فرموده بودید که باوجود کثرت انبیا در قرآن معدودی قلیل عبارت از هشت نفر مذکور حتی حضرت مه آباد و زردشت مذکور نه و حکمت این چه چیز است .
بدان که در قرآن بیست و هشت پیغمبر بظاهر مذکور ولی فی الحقیقه کل مرموز زیرا از برای مظاهر مقدسه دو مقام است مقام توحید ومقام تحدید در مقام توحید حقیقت واحده هستند در اینمقام میفرماید (لا نفرّق بین احد من رسله) مثلش مثل شمس است هرچند مطالع و مشارق متعدد است ولکن شمس واحد است که مشرق ولائح ازکل است در اینمقام ذکرهریك از انبیا ذکر کل است نام احمد نام جمله انبیاست و مقام دیگرمقام تحدید است وآن بحسب مراتب و شئون مظاهرمقدسه است در اینمقام میفرماید . (تلك الرسل فضّلنا بعضهم علی بعض) مثل اینمقام مثل بروج است که آفتاب را در هریك از آن تاثیری خاص و درجاتی از حرارت مختلف است چنانکه آفتاب را دربرج اسد نهایت حرارت حاصل ودربرج دلو وحوت حرارت معتدل پس معلوم شد که ذکر بعضی از انبیا عبارت از ذکر کل است در اینمقام چیزی بخاطر رسد که مادام چنین است چرا کفایت بذکر یك نفر از انبیا نشد و بس حکمت ذکر بیست وهشت چه چیزاست این معلوم است که نظر بحکمتها بالغه الهی درزمان ختمی مآب روحی له الفداوقوعاتی دست میداد و بمقتضای وقت و اقتضای حال وقوعات پیغمبران سلف نازل میشد و بیان میگشت لهذا ذکر بعضی از پیغمبران و وقوعات ایامشان

نظر بحکمت بالغه در قرآن عظیم شد وچون مقام نبوت مقام افاضه واستفاضه است ودر عالم خارج مثال مجسمش کوکب قمر مکرم است وماه را در دور فلکی بیست وهشت خانه محقق اما حضرت مه آباد وحضرت زردشت در قرآن تلویحا مذکور ونفسی تا بحال پی نبرده چنانچه اصحاب رس وانبیائشان ذکر نموده واین رس رود ارس است واین پیغمبران ذی شأن متعدد بودند وازجمله حضرت مه آباد وحضرت زردشت بود."

تصفح تواریخ امم همانقسم که بعثت مطالع وحی والهام را مابین همه امم واقوام ازلوازم عدل الهی یابد ابیّن بیّنه صدق دعوای هریك ازآن سلاسل نبوات رانیز نتایج جلیّهٔ مشاهده نماید که تعالیم مقدسهٔ آنان در تهذیب عقول واناره صدور ارزانی داشته است باین معنی که اساس ومبنای سعادت ومنقبت نوع بشر در همهٔ ازمنه واعصار ادیان سماویه بوده وهریك ازآن ادیان درحالتی که همیشه خارقاللعاده در بین ملل وقبائلی جاهل ومتوحش تأسیس شده باوصف وسائل ومعدات ظاهریه موجب نشوء وارتقاء امم واحزاب عالم گشته ونوع بشر راازاسفل درکات جهل وهمجیت باعلی درجات علم ومدنیت انتقال داده است چنانکه اگر باتفکری خالی ازتعصب وتقلید سخافت معتقدات امم رادراوان ظهورات الهیه درصفحه ذهن مرتسم ساخته وتاثیر تعالیم دینیه رادرتوحید اقوام وتشیید روابط الفت والتیام وتهذیب افکاروتطییب آثار درمد نظر آریم فرق وتفاوت تأسیسات ـ

خدا وخلق رابنهایت سهولت دریافته اذعان واعتراف خواهیم نمود که مصدر ترقی ومنبع نظام اجتماعی درهرعهد وعصر فقط روح دیانت بوده واگر رحمت سابقه هیاکل مظاهر مقدسه رابرای مداوای آفات عارضه برانجمن انسانی مبعوث نمیفرمود هرگز عقول ومدارك بسط ورشد نمییافت وفکرت انسانیه درمیدان علوم ومناقب سامیه بنای جولان نمیگذاشت وبرای آنکه صحت این قول درمرایای تاریخ که محسوسترین نماینده موجبات ترقی وتدنی است معلوم وآشکار گردد بیان شمّه و شرذمهٔ ازفوائد ورغائب مترتبه‌برادیان رالازم میدانیم تابرأی العین واضح وعیان گردد که پیوسته نصب قسطاس عدل مابین سموات ارواح واراضی اشباح دراعیان تجدد ادیان وسریان روح دیانت بوده وهرهنگام که آفتاب کلمه الهی ازآسمان ظهورات کلیه برآفاق عقول وافئده پرتوافکنده عالم انسانیت درمریك ازمراتب وجود بمواهب عظیمهٔ که فوز بدان برحسب استعداد زمان نهایت رتبهٔ سعادت و کمال بوده موفقیت حاصل نموده است لکن نظربآنکه هرقدر برمدت اعصار تاریخیه انبیاء عظام گذشته تقادم ازمان بهمان نسبت پرده ظلمت درمقابل آن گسترده وموجب تعذر وصعوبت اطلاع برشرایع آنان گشته است وعلاوه برآن درضمن فصول آتیه بمناسبت مقام تاحدّی که اطلاعات عصریه بوسیله تراجم صحف دینی وبقایای آثار امم دنیا واکتشافات مورخین ملل غربّیه کشف استار ازستائر معتقدات انبیاء عصور خالیه نموده ببیان مجملی ازآن پرداخته آید مبحث ثانی این فصل رابشرح

بعضی ازاثرات شرایع راجعه بسلاله اسرائیل محصورمید اریم .

مبحث د وم ــ اثرات محیرة العقول شرایع

توریة وانجیل وقرآ ن

ازجمله ادیان قدیمه عالم دیانت موسویه است که بتوسط حضرت کلیم درمیان قوم اسرائیل تأسیس وتشکیل یافت وخلاصه وقایع تاریخیه آن اینست که اسرائیلیان بعد ازمهاجرتازکنعان بمصر سالیان متمادی درپنجه ستم وعدوان فراعنه اسیر وبانواع صدمات ومتاعب مبتلی بود ند ودرجه تعدی وظلم نسبت بقوم مزبور بحدی بود که افراد مصریـــان برایشان تسلط یافته شکنجه وتعذیب آنان راازفرائض محتومه خـــود میدانستند وعلاوه برآن جهل وعمایت وظلم وغوایت درآن زمان بقسمی اقطار عالم رافراگرفته بود که درقطعه ازقطعات جهان رائحه از ــ پرستش حقیقت استشمام نمیشد ودرهیچیك ازصفحات ارض محلی نبـود که آلهه عجیبه ایجاد نکرده وحقد وعناد آنان رانسبت بخود داعی وباعث تفدیه نوع بشر تصور ننموده باشند هرچند بعد ازظهور حضرت ابراهیم باثرتعلیمات آن پیغمبر عظیم اهالی فلسطین ومصر عبادت اصنام رابپرستش ملیك علاّم تبدیل کرده بودند لکن درواخر ایـــام یعنی درقرب ظهور حضرت موسی علیه السلام عبادت صانع چندان منسی ومتروك بود که خالق جهان‌بین اهالی آن سامان باسم خـدای اسرائیل خوانده میشد اسرائیلیان نیز بمرور ایام احکام وشرایـــــع ابراهیم رافراموش نموده منقاد وطایع عقاید وعوایدِ مالکین خود بودنـد .

در اثناء این حال هائل که محن و مشقات عبرانیان بحد نهایت رسیده و فجایع و غوائل باحال تعمیم محیط بجمیع ممالك واقالیم بود الطاف شامله الهی هیکل مقدس موسوی را دربین قوم اسرائیل بسر انگیخت وآن شارع بزرگوار بعد از تحمل مصائب کثیره و مقاساة بلایای وغیره بقوة تائید سماوی برجنود ظلم و طغیان غالب و فائق آمد سلاله اسرائیل رااز سلاسل رقیّتو عبودیت مصریان نجات داد و قوم مزبور باوجود مقاومتهای شدید که فرعون و اتباع او برای ابقاء آنان درقید اسارت و استعباد بظهور رسانیدند درسایه دیانت موسویه بموطن قدیم یعنی ارض کنعان که امروز بفلسطین مشهوراست مراجعت نموده ودرآن دیار با کمال شوکت و اقتدار ساکن و متوطن گشتند مدتی نگذشت که در مراتب مدنیت بر جمیع اقوام و احزاب افضلیّت جسته و در علوم و حکم برهمه ملل و امم مزیت یافتند چنانکه بموجب تواریخ معتبره مشهوره حکماء یونان در زمان داود و سلیمان اغلب معارف خودرااز قوم مزبور اخذ و تلقی نمودند و خلاصه القول ملتی که دربین آنان امری جزتفرقه و قساوت و توحش وبداوت وجود نداشت اختلاف و تبددشان مبدّل بایتلاف و تودّد شد واشجاروجودشان باثمار صلح وسلم بارورگردید و قریب ششصد سال یعنی تا زمان رحلت سلیمان بن داود بمیامین پیروی احکام تورات رشته روابطشان منتظم و بنیاد دادشان مستحکم بود و چون سلیمان وفات نمود مملکت یهود بسبب اختلاف امت بدو قسمت انقسام یافته رحبعام بن سلیمان بسلطنت

یهودا و یا ربعام بن نباط به پادشاهی مملکت اسرائیل تعیین گشت و ازهمان تاریخ حروب متتابعه بین الحزبین شروع شده قرون متوالیه استمراریافت آنچه علاوه برین تجزّء و افتراق برانصرام حبال وحدت و اتفاق کمك نمودان بود که یاربعام و سایر ملوك افرائیم برحسب اغراض دنیویه و مقاصد سیاسیه عوائد بت پرستی را که باثر تعالیم موسویه بکلی محو و منسوخ شده بود تجدید کرده رعایای خود را به پرستش اوثان ترغیب نمودند و ظهوراین اختلافات و مفاسد سبب سقوط یهود بمهاوی هوان و خذلان شده قوتشان را بضعف و منقبتشان را بنکبت مبدل ساخت تا آنکه اخیرا مملکت اسرائیل محصور ملوك آشور و مملکت یهود نیزمدتی بعداز انقراض دولت اسرائیل مغلوب سلاطین بابل گشت و عبرانیان جمعی عرصه شمشیر و گروهی در دست دشمنان اسیرشده بممالك آنان انتقال یافتند تا آنکه هفتاد سال بعداز انتقال ملت یهود بارض بابل مساعدت ملوك ایران ایشان رابموطن قدیم معاودت داده ودرزمانی قلیل ظلمهای وارد برآنان را تلافی و جبران نمود اسرائلیان نیز مصائب سابقه خودرا که نتیجه نافرمانی و مخالفت احکام و اوامرسبحانی بودغالبابیادآورده ودر محافظه و صیانت شرایع تورات و اطاعت و انقیاد نصایح و مواعظ انبیای مشفق و رئوف خود که الطاف رب مجید پیوسته برای بیان وعد و وعید درمیان ایشان مبعوث میفرمود ساعی و جاهد بودند وباین سبب دوباره مشمول تائیدات الهیه شده و امورشان صلاح وسداد یافت

وممالك مطمورشان معمور وآباد گشت وسنين متماديه باكمال آزادی وآسايش روزگار ميگذرانيدند اما چندی نگذشت كه اغراض ومطامع كهنه واحبار مجددا احكام مقدس توريهٔ رابرسومات خرافيه وبدعتهای جزافيه تبديل نموده مورث اختلافات مذهبيه وحدوث محاندت ومباعدت مابين قوم يهود شد وازآن ببعد جناح نجاتشان مقطوع گشته وبانهايت مذلت دراقطار عالم متفرق وبگيفركفران خود گرفتار شدند .

چون ذلت وحقارت اين قوم بسرحد نهايت رسيد فضل عميم الهی برای اعاده روح حيوة دراجساد ميته نفس مقدس مسيحائی رامبعوث فرمود وآن روح مجرد باوجود استقبال مخاصمات شديده ومعاندات متتابعه تن اززيربارماموريت درنداده بااستقامت تامه قيام بردعوت خلق بشريعه احديه فرمود ودرآنزمان نه فقط بنی اسرائيل دچار چنين حال اسف اشتمال بودند بل تمام اهالی اروپ درشعائر ورسوم وثنيت نشو ونمايافته وعادات قبيحه واعتقادات فضيحه بسر ميبردند اهالی كلده وفينيقيه ومصرباآنكه درآن ايام متمدن تر ازسائر ملل بودند بجهت تعظيم وتكريم اصنام وتماثيل حفلات وولائم تشكيل داده وبرای تقرب بخالقان مخلوقه خود ذبائح بشريه تقديم مينمودند شهرآتن باآنكه اقوی ممالك يونان وبمدينةالحكماء معروف بود اشخاصی راكه درمباحث الوهيت صحبت ميداشتند محكوم بقتل ميساخت چنانكه سقراط حكيم بهمين جرم مسموم گرديد وباين سبب

فلا سفه هم که بوجود صانع واحد معتقد بودند ازخوف ووحشت جرئت تنطّق وتفوّه ببیان حقیقت نداشتند وخلاصه آنکه جهان معبد اوثان ونوع بشر چندان مغلوب اوهام بود که گوش ضمیر او از استماع صدای حقیقت امتناع داشت وبهیچ وسیلتی نجاة واستخلاص ازآن همه فظایع ومخاوف میسر ومتصور نبود حضرت مسیح درچنین وقت بین اسرائیلیان بتعلیم اسرار لاهوت وبیان حقایق توحید پرداخته ایشان رابملکوت آسمانی وسعادت روحانی دعوت فرمود لکن تعالیم او بالبداهه درزائقه فریسیین که جز حب دنیا دینی وجز اضلال ملت یهود آئینی نداشتند مطبوع وگوارا نیآمد وازاینروی بمداوت آن منجی عالم قیام نموده ودرقتل اومتحد القول ومتفق المرام شدند وبعد از صعود آن جوهر وجود بملکوت الهی عیسویان مظلوم مدت سیصد سال باغواء وتفتین یهودیان شدید المناد درجمیع ممالک وبلاد معرض قتل وحرق وحبس وامثال آن بودند معذلك باثر تأئیدات الهیه افئده وقلوبشان چندان سرمست باده حقیقت بود که اهمیتی بویرانی جسد نداده بل تتابع اتعاب وترادف مصائب صعاب اشتعال ایشان رادراشتغال بنشر واشاعه کلمة الله مزداد و مضاعف مینمود تاآنکه دراوائل قرن رابع فوز قسطنطین بفیض ایمان وقیام اوبترویج دیانت مسیحیه موجب قوت وغلبه مسیحیان شده ودیری برنیامد که تعالیم انجیل علی رغم عبده اوثان وتماثیل برشرق وغرب مستولی وغالب گشت .

سبحان الله آیا کدام سلطه وقدرت جز قوه مهیمنه الهیه برچنین امور محیرة العقول قادر وتواناست فلا سفه عظیم الشأن باآنهمه جلالت قدر ونبالت مقام چون خود ضعف وعجز بشری را درخرق خرافات خلق بخوبی احساس میکردند ذهن سلیم راتابع اکاذیب واباطیل قوم قرار داده واز بیم هجوم عام جرأت دم زدن درخود نمییافتند واگرهم معدودی قلیل ازقبیل سقراط وافلاطون درتحت استاررمز واشاره بیانی ازحقیقت مینمودند درقلوب تأثیری نداشت آری هیچ شبهه نیست که تقلیب ماهیت تنها کار خداست وسرسام اوهام رامتابعت اوامر واحکام اومنحصر دوا وکدام برهان محسوستر ازآن که حقایقی راکه حکمای بزرگ عالم بمساعدت ادله عقلیه وقیاسات منطقیه نمیتوانستند درازهان جای دهند چند نفر ازقبیل صیاد ماهی باوجود فقدان وسائل واحاطه اقسام موانع درجمیع جهان منتشر ساختند وصوامع عقول وافهام راازتماثیل واوثان اضالیل واوهام بپرداختند وچنانکه تاریخ شاهد مقال است درآن ایام علاوه برشیوع عوائد وثنیّت قبائل اروپ همه درحال جهل وبدویت وتفرق و معاندت بسر میبردند ودربین ایشان اثری ازعلم ومدنیت وایتلاف و مودت نبود وهمینکه دیانت نصرانیه دراصقاع عالم انتشار یافت علاوه بردلالت نفوس بشاهراه هدایت وصراط المستقیم توحید عالم علم وحکمت رامرهون هزاران شکر ومنت داشته قبائل وحشی اروپا راازدرکات بداوت بدرجات حضارت ارتقا داد ودرمیان ملل متنافره

وامم متمادیه روابط روحانیت والفت ووحدت معنویه ایجاد نمود وقطعه اروپ رابانواع مناقب وفضائل فائز ونائل ساخت وجمال قدم جل اسمه الاعظم درلوح مبارکی که بافتخار یکی ازقسیسین نصاری نازل باینکلمات سامیه ناطق . .

" ثم اعلم بان الابن اذا سلم الروح قد بکت الاشیاء کلها ولکن بانفاق روحه قد استمد کل شیئ کماتشهد و تری فی الخلائق اجمعین کل حکیم ظهرت منه الحکمه وکل عالم فصلت منه العلوم وکل صانع ظهرت منه الصنایع وکل سلطان ظهرت منه القدرة کلها من تائید روحه المتعالی المتصرف المنیر ونشهد بانه حین اذ اتی فی العالم تجلی علی الممکنات وبه طهر کل ابرص عن داء الجهل والعمی وبرء کل سقیم عن سقم الغفلة والهوی وفتحت عین کل عمی وتزکت کل نفس من لدن مقتدر قدیر "

اساقفه وقسیسین دیانت مسیحیه درابتداء امرهمه درحکم مساوی وبا نهایت روحانیت متحد القلب ومتفق الکلمه بنشر دین مسیح وتکمیل علوم وترویج معارف مشغول بودند وبدین سبب اقوالشان دراعلاء کلمه الهیه وهدم عقاید باطله وبسط مدنیت حقیقیه درقلوب ملل وامم تأثیر ونفوذ شدید داشت تاآنکه دربین ایشان نیز طمع رجحان و تفرق مورث حدوشعدوان وتفرق شده واخیرا منجر بانشقاقات کنائسیه وافتراقات مذهبیه گشت واساقفه هریك ازآن کنائس برحسب اغراض شخصیه چندان جهد واهتمام درجعل اکاذیب واوهام نمودند

که تعالیم روانبخش انجیل بالمره ازقلوب محو شد وازشریعت وآئین حضرت مسیح جز رسوم وتقالیدی جاهلانه باقی نماند .

اما دیانت اسلامیه درمیان امتی ظهور یافت که صحاری مجدبه جزیره العرب باعبادات همجیه‌واعتقادات وثنیه وتفرق قبائل وتنافرقلوب و ضغائن متوارثه ومحاربات دائمه اوقات میگذرانیدند وازحیث عادات وصفات وافکار ومعتقدات متوحش‌ترین امم بائده بودند نه احکام وقوانینی داشتند که ممهد آسایش ورفاهیت آنان باشد ونه مقتضیات جغرافیه اراضی ایشان بسبب ردائت هوا وقلت امطار ومیاه استعداد ولیاقت هیچ قسم حیوتی جز بداوت محضه داشت ــ حضرت رسول اکرم بین چنین قومی مبعوث وبی ناصر ومعین بتعلیم شرع مبین مأمور شد واعوام متوالیه بادستور " ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظة الحسنه " بوعظ ونصیحت پرداخته وباکمال مهر ورأفت اهل مکه رابدین الهی دعوت فرمود لکن نسائم لطیفه مواعظ ونصائح اوکه مبطل عتاید وعواید سخیفه قریش وسائر طوائف وعشائر عرب بود در قلوب قاسیهٔ ایشان که ازازمنه عتیقه متوغل درهمجیت بودند تأثیری نداشت وجز معدودی ازنفوس طیّبه که بصدق نبّوت اوگواهی دادند سائرین بانهایت سبعیّت وقساوت ببغضاء وعداوت قیام نمودند وبهراندازه که امر اسلام رو ببسط وانتشار میگذاشت وعلائم استحکام اصول ودعائم آن هویدا وآشکارمیگشت حقد وحسد قریش اشتداد یافته بر بغی وخصام ایشان میافزود چندانکه آنحضرت بحکم اضطراربعضی

اصحاب خود رابحبشه وبعضی رابمدینه امر بجلاء وطن فرمود وخود درمقابل ظلم واضطهاد سباعی ضاریه بدون آنکه درانجام وظیفه وادای مأموریت خویش ادنی تهاون وفتور ورزد باعزم وثبات کامل بتبلیغ امر حضرت سبحان مشغول بود تاآنکه قریش برای قلع اساس شریعت الهیه برقتل وی اتفاق نمودند واین قصد سوء باعث هجرت حضرت رسول بمدینه معظمه شد ومقاصد دنیه قریش بعکس نتیجه بخشید ـ چه گذشته ازآنکه قوت وغلبه اراده واقتدار الهی ـ بنیان مکرو کید ایشان راویران ساخت تحکیم وتائید امراو بسبب این هجرت کمال وتزئید یافت باینمعنی که ورود آن حضرتبمدینه ـ مورث اعلاء کلمه الهیه شده وحضرت رسول اکرم بمنطوق آیه مبارکه

" وان کذبوك فقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ماکذّبوا و اوذوا حتی اتیهم نصرنا ولا مبدل لکلمات الله "

بعد ازتحمل بلایا ومصائب موفوره برمشکلات فائق آمده وامر او یوما فیوما سائرد رمنهج تسامی وتعالی بود تاآنکه نفوس کثیره بمواهب ایمان ازغیاهب بغی وضلالت استخلاص یافتند وجماعتی وحشی ونادان که اضّل وارذل ازبهائم مضّره بودند برحسب وعود الهی برملل وامم عظیمه استیلا جسته موسسین فضائل انسانیه شدند ودر عصر وزمانی که بشهادت مورخین بین ملل اروپا اثری ازعلم وتمدن نبود صیت معارف ومدنیت آن قوم چندان درآفاق جهان شایع گشت که طلاب علوم ازاوطان بعیده بممالك عرب مسافرت کرده ودرمدارس

ایشان علوم وحکم عالیه تحصیل مینمودند وهمچنین بین مسلمین نوابغی ظهور یافت که در هرفنی ازفنون کتب وتصانیف مهمه تدوین و تالیف کردند وکتب مزبوره که هنوز درجمیع اقالیم متحضره مورد استفاده ارباب علوم راقیه است اغلب درقرون حضارت اسلام ومخصوصا بعد ازحروب صلیبیه بالسنه غربیه نقل گردید وتعلم ومطالعه آن ملل اروپ را باقتناء هزاران عجائب علمیه وصناعیه وقوانین مدنیه واجتماعیه نائل ساخت چنانکه حضرت مولی الوری ارواحنالرمسه الاطهر فداه میفرماید .

" اما تری بانه ظهر بین امة متوحشة ذلیله وطائفة جاهلة منقوتة بین کل الامم وکان جهلهم علی درجة ماکانوا یمیّزون الیمین عن الیسار ویکبتون علی صفحات الماء ویأتون کل فاحشة ویعملون مایتنفر منه الحیوان فکیف الانسان ولکن لماظهر بینهم الحبیب الاعظم والنور الافخم وآیة القدم والصبح الابسم وآوی فی کهف تربیته مامضی ایام معدوده وسنین محدوده الّا وترقت هذه الطائفة الجاهله من حضیض الجهل الی اوج العلم والحکمه وبرعت فی الفنون والمعارف وفرعت علی اعلام العلوم والعوارف واشتهرت بین الخلایق بخصائص الانسانیه وصفات الرّحمانیه حتی صارت معدن الکمال والعرفان ومحور دائرة المفاخر والاحسان وبذا انتصرت علی الآفاق وتسلطت علی کل القبائل والشعوب من البرایا فصارت الناس یأتون من کل فج عمیق الی بلادهم حتی یتعلموا العلوم والحکم ویتزیّنوا بحلل الفضل والکمال وکل ذلک

ماكان الّا بفضل الله ورحمته بما بعث فيهم خيرالبريه بقوة عجزت عنها الخلائق اجمعون "

حال درين امور حيرت افزا اندكى امعان نظر وامرار فكر لازم است كه آيا شخص امى بى حشم وجاه وبدون تكيه وپناه تامستمد ازعون ومدد سماوى نباشد چنين سلطه ونفوذ چگونه تواند داشت كه بتنهائى وانفراد امتى بادیه نشين راخيرالامم وقبائلى جامع الرذائل راسروران عالم نمايد وآيا اراده شخص واحد تامؤيد بتائيدات غيبيه نباشد چگونه متصوّر ومعقول است كه برجميع ارادات بشريه غالب آمده باوجود مقاومت اعدا ومخاصمت اقويا مشارق ومغارب راتابع و طايع سازد .

بارى هرگاه شخص بصير بادیده تحقيق درين نكته تامل نمايد كه بزرگترين ميزان براى معرفت هر امرى ازامور ملاحظه آثارى است كه برآن مترتب است ازمشاهده تاثيرات محيرة العقول انبيا ومرسلين درتلطيف ارواح وتثقيف اذهان وتحسين اخلاق وتمدين امم بر عظمت مافوق الطبيعه آن مصالع علم وقدرت گواهى داده و روح صدق وحقيقت را دراثرات ناتجه ازظهورات ايشان زنده ومتكلم بيند چه اين قضيه ازبديهيات اوليه است واحدى انكار آن نتواند نمود كه ايجاد مستلزم واجديت است وفاقد هستى قادر براعطاء هستى نيست درينصورت نفس همان كمالات كه ظهور شارعين مقدس درهمه مراتب وجود بعث وخلق نموده اعظم برهان است كه آن ـ

مظاهر اسماء وصفات رب العالمین واجد ومستجمع جمیع نعوت کمالیه بوده اند ــ آیا ازبرای تصدیق علم محیط وعقل کلی آن ــ مهابط وحی کدام دلیل محسوستر ازفضائلی است که درهرعصر وزمان متناسب باظروف ومقتضیات آن درعالم بشر جعل وایجاد نموده وملل متوحشه واقوام بائده را باقصی مراقی علم وانسانیت ارتقاء داده اند ــ آیا برای اثبات سلطه واحاطه آن ارواح ملکوتیه برهیکل عالم چه برهان مشهود تراز وحدت وتألفی است که دربین عناصر متهد مه واعضاء متلاشیه آن ظاهر ساخته ودرپیکر وجود بعد از موت وتشتیت اجزاء بعث حیوة کرده اند ــ آیا برای اعتراف بشهامت نفس وارتباط آن مظاهر مظلومیت باعالم ملکوت چه بینه واضحتر ازصبر واستقامت مافوق التصّور ایشان در مقابل اقسام زوابع وبلا یاست که یأس ازمساعدت خلق ومحرومیت ازهرقسم تسلی در عالم ارضی وهن وضعفی درقوت ورزانت ثبات واستقامت ایشان ظاهرنساخته ومشاهده عوالم ابدی تلخی های این جهان رادرذائقه جان ایشان شیرین نموده است ــ آیا برای اتکاء آن مشارق انقطاع بتائیدات الهیه وعدم اعتنا بوسائل مادیّه چه حجتی لائح تر ازآنست که درعین مغلوبیت خود را غالب وفائق ودربحبوحه مقهوریت خود راقاهر بر جمیع خلائق مشاهده مینمودند وخلاصه آنکه درهریك ازاثرات اقوال واعمال آن منابع حقیقت وکمال معاجزی مشهود است که جمیع قوای عالم ازاتیان بمثل عاجزند وسیطره وسطوت معنویه ایشان

باوصف مقاومتهای ملوك مقتدر ومخاصمتهای علماء نافذ الحكـــم چنان تأثیری درتملیك وتسخیر افئده وقلوب پدیدار ساخته كـــه انكار عظمت آن انكار احسّ محسوسات وابده بدیهیات است .

فصل پنجم - مقایسه ادیان سماوی با عوامل ملکیه

مبحث اول ــ مناهج وثوق واعتماد برصحت روایات تاریخیه

اگر منتقدی بعد از مطالعه عنوان این فصل برحسب آنچه در افواه متبادر ومشتهراست مدرك تاریخ وروایت رانظر بآنکه مدرك حواس ظاهره نیست محل وثوق واعتماد ندانسته وگوید ادراك حقیقی آنست که مبانی آن مانند قوانین ریاضی ثابت وبلا تغییر یاموافق مباحث طبیعیه محسوس حواس ظاهره و متفق علیه جمیع ملل ونحل دنیا باشد گوئیم سبب این استشکال عدم رعایت طریقه ومنهجی است که درکشف صحت وسقم مدارك اخبار قدیمه باید پایه وبنیان تحقیق اتخاذ شود چه نوامیس عامه ومبادی کلیه که مقصد للعلوم حدیده ازاستقصاء آت خود وصول بدانست امری جز روابط حاصله بین الاشیاء واثرات متحصله ازآن نیست ودرینصورت اگرمتتبع بصیر درتحلیل احوال واوضاع شرایع سماوی ومدنیّتهای امم وملل وتربیتهای مختلفه الاشکال دینی ولغوی وسیاسی ونظائر آن همان موازین تجربیه معتبره درتحری اسرار علوم راباشرایط ومناهج لازمه معیار

حل مشاکل اجتماعی قرار دهد قواعد ونوامیس هریك ازعوامل مزبوره رادرترقی وتدنی امم چندان عام الاسلوب مشاهده نماید که کلیت ومسلمیت آن کمتر ازکلیت ومسلمیت قواعد ریاضی ونوامیس محسوسه طبیعی بشمار نیاید .

بلی حقایق واسرار معتقدات وآثارازمنه ماضیه هرچند برحسب مفهوم اخصی که منظور فلسفه حسّیه ازکلمه تجربه وملاحظه است البته درعداد مباحثی که علماء معاصر ازعلوم تجرّبیه اراده دارند محسوب نتواند بود معهذا هرگاه فاحص دقیق کتب سماوی ادیان ومطالب مندرجهٔ درمؤلفات مؤالف ومخالف راجز فجزء تحت مطالعه وفحص آرد ازمقایسه مبادی واصول شرایع وکیفیت تاثیر هریك ازعوامل ومؤثرات درروح امم واقوام ناقل بکشف کلیّات مسلّمه شود که باصره عقل آنراکمتر ازاولیات ریاضی وتجارب علوم حسّیه ثابت ولن یتغیر نیابد .

فلسفه حسّیه چنانکه معلوم آمد بزرگترین فارقی که برای حقایق علمیه بیان مینماید مقبولیت عامه است وبموجب این تحدید مبادی دینیه راازتحدید درعداد علم معتمدعلیه خارج میشمارد وعجب آنکه اگر انسان بنظر دقت درکلیات مباحث علمی وتاریخی نظرکند تنها اصولی راکه منطبق بااین میزان یابد مبادی دینیه است که ازازمنه جاهلیت تااین عصر رایج علاوه برآنکه تغییری درآن حادث نشده بنسبت ارتقاء علم وعقل ترقی نموده است وبالعکس علوم حسّیه تاوقتی

حائز مقبولیت بوده که تجارب دیگری اساس اول آنرا منهدم نساخته است .

مثلا درقرن نوزدهم میلادی باعتراف جمیع علماء عصریه مباحث فیزیك باوج عظیم جلال ومنقبت سر برافراشت ودرقرن لاحق اکتشاف اشعه رنتگن (۱) وظهور رادیوم بسیاری ازمسائل مکتشفه سابق رابالمره ابطال ومبانی دیگری برای علم ایجاد کرد اینست که اساتید بزرگ علوم طبیعی اکتشافات خودرا همیشه موقت دانسته وتاوقتی آنرا قابل اعتماد شمرده اند که تجربه دیگر سبب تغییرآن نشده باشد وبطورکلی علوم عصر حاضر واکتشافات جدیده باآنکه ارتقا بمراتب ومعارج باذخه یافته همه روزه عرضه تغیر وتبدّل دیده میشود وبنابرین اعتبار مبادی ادیان رادرادامه واستمرار برنهج واحد فائق برجمیع علوم توان یافت وهرگاه علماء طبیعت اقاویل خرافیه و اباطیل جزافیه راکه درآراء وافکار جمیع امم بصور واشکال متنوّعه شایع است مباین رأی مزبور یعنی مقبولیت عامه علم صحیح شمارند این مباینت ومنافاة بین اوهام عوام وعقاید خواص علماء عینا موجود وراینصورت همانقسم که جهل توده های ملل دلیل بربطلان مبادی علمیه نیست مبادی دینیه نیز اگرمقبول جهّال نباشد عدم صحت حقایقی راکه محل اتفاق جمیع انبیاست ایجاب ننماید برای تثبیت مطالب سابقه تمهیدا للمقدمه معروض میداریم که چنانکه براولی الابصار مستور نیست منطوق خبر وروایت مفهوم اعمّ است که شامل جمیع

اقسام وقایع و حوادث مخبر عنهاست بناء علیه هروقت شخص کتبا یا شفاها بلاواسطه یا بتوسط رواة برامری وقوف میابد برای سنجش صحت و سقم آن در ترازوی عقل از موازنه چند اصل کلی ناگزیراست

اصل اول وحدت روایات منقوله ومطابقت معانی ومفاهیم آن بایکدیگر

اصل ثانی غوردرهویت قائل از حیث اتصاف بصدق و کذب وعلم و جهل و فطانت و بلادت و غرض و بی غرضی وامثال آن .

اصل ثالث تأمل درظروف و مقتضیاتی که استیلاء تاثیر آن باعث عدول از صدق نتواند بود

اصل رابع امعان نظردر الفاظ باعتبارارادہ معانی حقیقی یامجازی و استعمال در معرض جد یاهزل و سایرنکات و دقایق ادبی و مصالح زمان و مخصوصا تبصر درینموضوع بینهایت مهم است زیراکه اشتباه در قصص و روایات دینی و عدم انتباه بمقاصد و معانی مرموزه آن بیشتر بسبب قصور در تفهّم این زمره از الفاظ و عبارات حصول یافته ودر معتقدات بشر موجب آنهمه اختلافات و انشقاقات گشته است ،

اصل خامس که فی الحقیقه آنرا اصل الاصول و الزم از همه تدقیقات باید شمرد موافقت مطالب بامعیار علم و عقل است .

محل شبهه نیست که رعایت اصول مزبوره راجع بروایات مسموعه در جمیع سلسله های رواة یعنی از مخبری که خود بلا واسطه شاهد قضیه بوده تامخبرین سابق واسبق الی ان ینتهی الی المخبرالاوّل برای قضاوت دربین اخبارصحیحه وسقیمه از فرایض محتومه است .

بعد ازتأمل درشروح وشروط سابقه هر متتبع خبیر ومستطلع بصیر که مطالعه وتفحّص در صحائف سماوی ملل وامم وروایات دینیه منتشرٌ در اصقاع عالم نموده وآنها را بایکدیگر تطبیق وباموازین علم وعقل وملاحظه درجات اعمار واستعدادات بشری موازنه کند بفهم دونکته مهمه که اقوی دلیل برمسلّمیت حقایق دینیه وانسلاك آن در سلك اولیّات عقل است نائل آید یکی وحدت واتفاقی است که نصوص صحائف سماوی ملل دنیا دراصول ومبادی ادیان ارائه دهد ودیگر تاثرآت خارق العاده ایست که درهمه آثاربشهادت تواریخ امم وبقایای معاهد وآثار موجوده درقطعات ارض چنانکه درمبحث دوم این فصل مثبوت گردید برهمه شرایع موٴسسه ترتّب یافته است.

هرچند مجال تردید نیست که درازمنه عتیقه صحف منزله برانبیا قبل ازآنکه ازاسلاف منتقل باخلاف شود بیانات شفاهیه بوده سپس عصرا بعد عصر بوسیله رؤساء روحانی بیانات مزبوره که متضمن اصول اخلاقیه وطقوس دینیه وقصص تاریخیه وحقایق حکمیه وعلائم یوم آخراست دربرگهای درخت خرما مکتوب گشته بناء علیه البته مقصود ماازانتساب صحف مرسلین سابق بمبدء الوهیت آن نیست که محتویات آن حرفا بحرف بهمان سبك واسلوب که امروز بین الأمم موجود است برشارعین عظام نازل گشته ــ چه گذشته ازآنکه تغییرات عارضه براصل زبان یکی ازموانع عظیمه برای حسن تفاهم دربین امم است تراجم مترجمین بالبداهه ازرونق اصلی ومقصد حقیقی آن کاسته

است معهذا چنانکه سابقا اشاره نمودیم روایات دینیه ملل وتواریخ متعارض الاسناد اگر بامنهاج عالمانه ونظری منزّه ازشائبه تعصب وتقلید مطالعه شود موازنه وتحلیل جزئیات آن قواعد کلیهٔ تأسیس نماید که آنرا کمتر ازمدرکات حسیه مصون ازخدشه وخطا نتوان دانست وهمانقسم که درعلوم تجربیه باحث امور قبل ازامتحانات شخصیه مبادی مکتشفات علمیه متقدمین را (ولوآنکه همه فروض واحتمالات باشد) مقبول ومسلم شمرده وبعد از تجارب وملاحظات خود رامیزان تمیز صحت وفساد آن قرار میدهد هرگاه فاحص خبیر درتحلیل وتحقیق صواب وخطاء روایات راجعه بادیان واوضاع مدنی عالم باصل ومبداء هریك ازآن رجوع ومنشاء پیدایش وآثار متحصله ازآنرا برای استطلاعات خود پایه وبنیان اتخاذ نماید صحیح ازسقیم وحق ازباطل طوری تفریق وتفکیك گردد که گوئی عالم کیمیاوی درلابراتوار خود جواهر کیمیاوّیه راتجزیه وتحلیل مینماید آیا باچنین اسرار علوم حسیّه که علم رابحقایق مشترکه تعبیر کرده وگفته اند مبادی صحیحه آنست که دربین همه ملل مورد اتفاق وعدم تشکیك باشد ازروی چه برهان اصول مشترکه ادیان ازقبیل مبدء ومعاد ولزوم اتصاف بفضایل اخلاقیه نظیر شجاعت وسخاوعفت نفس وورع وتقوی وعدل وشفقت وسایر معانی عمومیه راکه صحائف دینی هند وچین وایران ویونان ومصر وکلده وفینیقیه کلا بالهجه واحده بدان ناطق است ازمیزان علوم موثّقه خارج توانند شمرد.

چنانکه سابقا بدان اشارت رفت متتبّعین اسرار طبیعت مقبولیّت عامه رایگی ازفوارق ومیزات علوم تجربیه دانسته اند واستقراء معتقدات امم وتفکیك روایات صحیحه ازاخبار سقیمه انطباق این تعریف رابا مبادی اصلیه صحف دینی بمراتب موکّدتر ازمکتشفات طبیّعیه ارباب علوم یابد چه اگر مقصود ازمقبولیّت عامّه عدم عروض تغیّر وتشکیك در مطالب مکتشفه باشد موافق شرحی که سابقا معروض افتاد بسا مطالب که اهل علم دیروز خود رانسبت بصحت آن درعالم یقین میدیده اند امروز اساس آن یکباره عرضه تزعزع وانهدام شده است وحال آنکه حقایق نفس الامریه حقایقی است که زمان گذشته وحال واستقبال برای مقبولیت آن درحکم واحد وتقدم ازمنه فقط بسبب ارتقاء عقول موجب تکامل آن شود وبعبارة اخری معانی مشترکه مانند بنیانی است که یوما فیوما عمارت موسّسه بر روی آن اکمال یافته وبررفعت وجلال آن می افزاید واین اوصاف برخلاف تصور فلسفه حسیّه خاص بحقایق روحانیه است وازاعصار ماضیه تاعصر حاضر که قرن اعتلاست هرگز علوم بشریّه دارای چنین توافق عامی نبوده چه گذشته ازآنکه هیچیك ازعلماء متقدمین که دررأس آنها مدرسه اسکندریه بوده تصوری ازعلوم شایعهٔ درعصر حدیث بخاطر خطور نمیداده اند برحسب اعتراف نفس علماء عصریه اعتناق مکتشفات یومّیه برای فاحصین علم همیشه تاوقتی است که کشف مبادی دیگر بنای آنرا خراب نکرده وعقاید دیگر قائم مقام آن نشود درینصورت بنا

براساسی که فلسفهٔ حسیّه خود عمارت علم رابرآن استوار داشته تنها حقایقی که ازاعصار قدیمه تاعصر مامبتنی برین بنیان رزین مشاهده گردد حقایق دینیّه است وبسی معلوم که نظر انصاف اجماع وموافقت جمیع امم راباوصف تفاوت اعصار ومباعدت اقالیم وتخالفات السنه وسیاسات وتباین اغراض اقوام ونحل وفقدان وسائل ارتباط وعدم معرفت واستحضار براحوال وافکار یکدیگر مملل بهیچ علتی جز حقیقت محضه نتواند یافت بحدی که اگرعوارض تعصب مایه احتجاب بصر ازمشاهده نشود میزانیّت وحدت مبادی بین الادیان ونتایج مترتبه برآن باوصف موانعی که امتناع آراء وعقایدرا ایجاب نماید چندان شایان تکیهٔ واعتماد است که حاکم عقل وتجربه گریزی ازتصدیق واعتراف بصحت آن ندارد .

بروفق اصولی که آنفا مرقوم گشت یکی ازمعظم ترین مناهج سنجش صحت وسقم روایات تاریخیه موازنه وموافقت آن بامعیار ومیزان عقل است وازینروی مجال تردید نیست که هرقدر فحص مطالب بیشتر مؤیّد بقواعد علمی وعقلی وخلّو ذهن ازاغراض شخصی باشد اعتماد باتقان روایات ازدیاد یافته واطلاع برحوادث ماضیه اسهل واوثق خواهد بود زیراکه درینحال برای موازنه تواریخ دوطریقه استقراء وقیاس ممدّ ومعاون یکدیگرگشته وازتحلیل وقایع چنانکه قبلا معلوم آمد قواعد کلیه بدست میآید وازقیاسات عقلیّه که ذهن سلیم ممهدّ آنست صحت وبطلان مطالبی که تحلیل علمی باقتناء آن

نائل شده مکشوف میگردد وایضاح مطلب آنکه اولیّات عقل کلیّات بدیهیه ایست که سابق برهرعلم ومعرفت پایه معارف ومکتشفات بشری است وابدو ابین آن امتناع جمع نقیضین واصل مماثله وعلت ومعلول است اصول ثلاثه مزبوره متفقّ علیه جمیع علماء ودو اصل اخیربالاخص مدار ومبنای تحقیقات علمای ریاضی وطبیعی است ومطالبی که برحسب شواهد تاریخی راجع بعظمت صروح ادیان بیان شد مؤیّد بهریك ازین اصول ثلثه ومخصوصاد واصل اخیر یعنی ناموس علیت و مماثله است وتجارب علماء عصریه وملاحظه وحدت نسق کائنات مقرّر برای عالم علم دراعتراف باین نکته باقی نگذاشته که اولا هراثریّ تابع سببی است وثانیا اسباب مماثله موجد آثار مماثله است درینصورت وقتیکه تجربه وملاحظه اعصار تاریخی برهمه قرون وسائل تقدّم وتاخّر ملل دنیا رادرعلم ومدنیت مماثل یافته ودین واخلاق راچه درهیئت اجتماعیه وچه درعالم افراد بزرگترین عوامل سعادت وارتقاء ارائه میدهد شبهه نیست که مطالعه احوال اعصار ماضیه ومماثلت حوادث وآثار ناتجه ازآن ازجهتی برای قضاوت وتحقیق اسناد ومدارك تاریخی وتفکیك وتفریق صحت وسقم آن وازجهته دیگر برای عبرت ازحوادث ماضیه وفهم ودرك موجبات سعادت وشقا ازاهمّ وسائل است.

مبحث دوم — دربیان آنکه منبع حدّت ذهن وافکار عالیه مابین همه ملل ادیان سماوی بوده

شریفترین فضیلتی که درساحت وجود انسان ترجمان سموّ شأن و عظمت مقام اوست اوج وپرواز عنقاء بلند آشیان روح باسمان حکم وحقایق عالیه ماوراء الطبیعه وجولان توسن فکر درمضمار سخنوری است چند انکه برای ادراك ترقی وهبوط احساسات وعواطف هرقوم وملت اوثق وسیله مشاهدهٔ ظروف احوال وصنوف افکار درآئینه سخنان ایشان است وازینروی وقتیکه شخص سائر درمنزهات تصانیف ودواوین حکمیّه وادبیّه اقوام وملل دنیا شده ومطالعه آنرا میزان تبصّر واختبار عوامل مؤثّره اختیار مینماید قرائح فلاسفه وکتّاب را درهرعصر وزمان حائز سبك واسلوب وشأن وکیفیتی متناسب با بواعث وحوادث عصریّه ودرجات قوت وضعف آن یابد وهمانقسم که درمبحث اول این فصل منهاج اهتدا بقواعد کلیّه معلوم آمد درین رشته ازفحص وتدقیق نیز ناقد حقایق آثار وکیفیّاتی را که هرنوع ازانواع موثرات مادیه ومعنویه علی ممّر الدهور درصفحات تاریخ باقی گذاشته بحدی متحد النسق ومتماثل الاسلوب بیند که مطابقه وموازنه دواعی ونتائج جیدّه ورديهٔ آن نمیتواند برای او درقضاوت علل فاعلیّه وغائیه وتناول قوانین ثابته که فی المثل روح فلان عامل واجد چه قسم تأثیر وسریان فلان عامل دیگر منتج چه سبك وکیفیت ازپرورش دراذهان واخلاق توده های ملل است مجال شبهه وتردید گذارد وبدیهی است که بیان این معنی واتیان شواهد وامثله در ایفاء مقصود واعطاء حق آن داعی بسط کلام وخارج ازموضوع این

کتاب است همینقدر گوئیم چون انسان از خلال تصانیف ومؤلفات حکماء وفلاسفه وادبا ونوابغ جلیل الشأن که بین هریك از ملل عالم ظاهر ومبعوث شده اند نفوذ دراعماق وسرائر وجود آنان مینماید ومطلب مهّم ازمطالعه افکار واقوال برای اوحصول میابد یکی آنکه منبع وسرچشمه حدّ تحسن وجودت فکر بشر درهمهٔ ازمنه صحف سماویّه وتعالیم انبیاء عظام بوده ودیگر آنکه مراتب ومقادیرنبالت وجزالت نظم ونثر درهریك ازقرون تاریخی متناسب بادرجات تأثیر فضایل نفس درروح متکلم ورفعت وسمو موضوعاتی مشاهده شود که الفاظ وعبارات حاوی وشامل آنست وبطور کلی امری که درجمیع اصقاع ونواحی ارض بیش ازهمه درفارسان رزمگاه سخن سبب فسحت ذهن واجاده معانی درمیادین بیان شده توجهی است که اذهان ایشانرا بصوب مباحث معنویه انعطاف داده است وتواریخ ملل در جمیع اجیال مهّمه علمی وادبی نویسندگان نامی وشعراء بزرگ ازقبیل فردوسی طوسی وحکیم سنائی غزنوی وجلال الدین مولوی بلخی ونظامی گنجوی وناصر خسروعلوی ومسعود سعد سلمان جرجانی وهمروارفه یونانی وسیسرن وشکسپیر و گوتّی وراسین ویکتور هوگو وهزاران نظائر ایشان اشخاصی راارائه دهد که باتنها باعثتهییج عواطف آنها عوامل دینیّه ومؤثرات معنویه بوده ویااگر بواعث دیگر نیز احساسات ایشان راامداد کرده عوامل روحانیه وفضائل

نفس الأ مرّیه همیشه در رأس آن قرار داشته است چنانکه راما کریشنا گوید " وقتیکه آب باران ازمجاری رود خانه ها میگذرد ماآنرا برود — نسبت میدهیم وحال آنکه ازآسمان است تعالیم حکما وقدیسیّن همین حکم را دارد ماایشانرا واضع وموٴسس آن تصور میکنیم درصورتیکه از خدا است.

مبحث سوم — اثرات سامیه دین درملل عتیقه هند ومصر وکلده وادوار کهنوتی یونـــان و روم

برحسب مکتشفات علم آثار عتیقه وتائید استاد علوم اجتماعی ـــــی گوستاولوبن منشاء امم ماقبل التاریخ قوم آریا بوده که درازمنه بسیار قدیم درناحیه آسیای وسطی سکنی داشته وقبل ازظهور ملـــل یونان ولاتن وژرمن مهاجرت وجلاء وطن اختیار کرده وجزر ومد سیر وجولان آنان اقطار عالم رافراگرفت بمضی که بعد باسم هند وموسوم شدند بسمت مشرق هند وستان آمده وگروهی نواحی اروپارا متصرف شدند وجماعتی در باکتـریـان وافغانستان وایران وارمنســـتان ومدی منتشر گشتند وخلاصه کلام آنکه درممالـــك مصر وکلده وهند ازازمنه قدیمه جمیع عوامل طبیعی ودینی وسیاسی برای ذکاء قریحه وحدّت ذهن دست بهم داده تهییج عواطـــف عالیه وجودت ذوق وقریحه نموده است وبنحو ایجاز منهاج نهضت و انتقالات علمیه وادبیّه اقوام وامم اززمان نزول کتاب آسمانی هند — موسوم به (ودا) بدین نمط است که کتاب مزبور منشاء ومبدء ادبیات

هند شده وهمینکه ترقی ومدنیّت ملل مزبوره درسایه تعالیم کتّاب ودا باندازه استعداد زمان اوج وکمال یافت قرائح کتّاب وشعرا درجمیع صنوف سیاسی ومذهبی واخلاقی متعارج وسائر درمناهج ومصائر اوج ورشاد گشت ومشاطه صور وتخیّلات رونق وزیبائی ادبیات آنرا مزداد نمود ولی حوادث زمان که ازلوازم ذاتیه عالم امکان است بعد از انقضاء اجیال وآجال نوبت ترقی وشوکت ملل مشرق راسپری وافکاروعقول رادرآن نواحی هابط درحضیض خمود و خمول داشت وعلوم وادبیات مصر وهند وکلده باقالیم غربیّه انتقال یافت اولین اقوامی که ازبین ملل غربیه برحسب قرب جوار بمشرق نائل باخذ علوم ومعارف ازبلاد شرقیّه شدند ملل یونان ورومان بودند واین دوملت یعنی یونانیان ورومانیان پایه وبنیان عمارت فضائل ومعارف بجهت سائر ممالك اروپ گشت ادوار اولیّه این انتقال بادوار کهنوبّی موسوم وموصوف واشعار شعراء عتیق ایشان ازقبیل ارفه ولینوس که مربیان روحانیه ملل عتیقه بشمار آیند وأموریت آنها دربین خلق مانند انبیاء بنی اسرائیل صیانت عقاید دینیّه وتزکیه ارواح وعقول بوده دارای روح تسبیح وتهلیل وتوجه وانعطاف بآثارعظیمه خلقت است که باقتضاء ظروف حیوتیه بیشتر آنرا درکواکب وسیارات وسایرعوامل طبیعت مشاهده میکردند بعد از دوره مزبوره که دوره صلح وسلام وشعر محصور درهمان سبك وروح بود حروب یونان شروع وسبب بعث ذوق حماسی گشت همریونانی مانند فردوسی

یکی ازمفاخر بزرگ تاریخ وکتاب اوموسو م به ایلیاد نماینده عقد اتفاق واتحاد بین المللی قطعات یونان است چشمه های عذب ولطیفی که ازجد اول سیّال کتاب همرمنهمروجاری است اغلب مغترف ومستفیض ازمنابع کتب سماوّیه است وچون سائح دربساتین کتاب مزبور که سراپرده عظمت دراعلی قلل تاریخ افراشته دیده تأ مل بگشاید اثراتعظیمه ملکات فاضله وعواطف اخلاقیه رادرآئینه مصیقل الفاظ ومعانی آن برأی العین مجسم ومنتقش یابد .

بعد از دوره همر وآشیل ازقرن چهارم قبل ازمیلاد عصر پریکلس شروع شد درین عصر مباحث عالیه حکمت الهیه ومطالب سامیه ماوراء الطبیّعه بحکما وفلاسفه مانند افلاطون وارسطوو سقراط برای جولان توسن بیان درمضمار فصاحت فسحت ذهن ووسعت فکر مبذول داشت ومقاصد مهمّهٔ سیاسی واصلاح امورملکی خطبائی نظیر کزنفن ورستن برای بعث نفوس بصیانت ومحافظه وطن درمقابل خطرات وارده بر استقلال مملکت وتحذیرامم ازذهول ورقود برانگیخت وانتباه بلزوم تجسس بواعث ترقّی وتدّنی مؤرخینی مانند سیسرن وپلوتارك بظهور رسانید وعلی ای حال تدبر تام هریك ازعوامل مزبوره رابمثابه شجری که نشو ونماء اورمه آن مرهون جرثومه محکمه است فرع یك اصل اصیل وبنیان جلیل یعنی روح دیانت مشاهده کرده وبخوبی دریابد که روائح گلهای افکاروقرائح این عصر درجمیع موضوعات اخلاقی وعلمی ومدنی منبعث ازپرستش حقیقت بوده است گواه این مقال

گذشته ازتراجم احوال فلاسفه وکتّاب عصر مزبور نفس تألیفات ایشان است که مطالعه آن بعد ازاحقاب بیشمار هنوز روح مستمع را باعلیٰ ذروهٔ وجد وشور عروج دهد وجام جان راطافح وسرشار از صهبای شعف وسرورسازد .

مبحث چهارم — ترقی علوم وآداب درسایه دیانت مسیحیه وشریعت اسلام

بعد ازآنکه موجبات ترقی وتدنی مصر وهند وکلده وانتشار علوم ومعارف ازآن نواحی بیونان وروما ن واضح ومعلوم گردید مطالعهٔ تاریخ ملل یونان وروما ن ارتقاء وانحطاط آن دوملت عظیم الشأن رانیزمفلل بهمان علل یافته وامتداد اعصار علموحکمت آنان راتا آواخر سلطنت اسکندرمشاهده نماید واززمان وفات اوتا دوره قسطنطین بالعکس اذواق فصحا والسنه متکلمین بسبب فساد اخلاق وتوغّل دراهواء نفسانیه ومظالم حکّام ومتنفذّین وهلاك روان حرّیت فکر وقلم ازطلاقت بیان وابانه حقایق محروم وممنوع گشت وبسطت ذهن وبلاغت کلام اهالی یونان رابدرود گفت واین هبوط وانحطاط مستمرا دراشتداد وازدیاد بود تاآنکه تعالیم جان بخش دیانت مسیحیّه ازحدود فلسطین بممالك روم ویونان انتشار وسریان یافته وآتش فصاحت ودانش راکه بسبب عواصف سقم وبیداد درشرق انطفاء وانخماد بود دوباره مشتعل ساخت ونشر ونفوذ دین جدید حیوتی تازه درهیاکل ارواح وقلوب دمیده طیور خوش الحان راباسلوبی

بلیغ وآهنگی بدیع بنغمه وآواز آورد ودرعصری که فصاحیت روم و یونان بسبب عوارض طاریه روبزوال واضمحلال گذاشته وقابلیت اناره عواطف راازدست داده بود صلای مسیحائی بتوسط اساقفه وآباء کنیسه که واجد روح انجذاب وانقطاع وموضوع مقالاتشان اثبات امر حضرت مسیح وبیان حقایق سماوی وبحث برفضائل نفس وسوق نفوس بصفات رحمانیه ومکارم اخلاق بود درحسن بیان ولطف کلام آثاری پدیدار ساخت که نشانه ازآنرا درادبیات اعصار سابقه آتن وروم نمیتوان یافت.

ازخصائص اینگونه ادوارمهمه تاریخی آنست که بسبب عظمت واهمیت عصر ظهورپرتو انوار کلمات قدیسین درسایرنویسندگان نیز بدون آنکه خود بدان واقف ومخبربابمنبع ومطلع فیض ملتفت ومستشعر باشند انعکاس وانطباغ یافته افکار عالیه درنفوس مستعدّه ایجاد میکند وبسخنان ایشان قوت ومتانت بذل واعطاء مینماید چنانکه درعصر مزبور نفحه روح الهی بعدازآنکه بتوسط قدیسّین نفخه زندگی بجسد افسرده ادبیات رم ویونان دمید ازبین مشاهیر کتاب ایشان نیز بسائر ممالك اروپ سرایت نمود ومبدء این نهضت ادبی راکه درتواریخ غرب اسم رنسانس موسوم ومعبّر است مورّخین ازتاریخ جلوس قسطنطین بتخت قیصر یعنی قرن چهارم میلادی ذکر نموده وآنرا دوره احیا ادبیاتیونان دانسته اند لکن نظر بآنکه طریان ضعف وانحلال بربنیه وجود ازلوازم عالم حدوث است دوره توحّش

ممالك یونان وروم از بدایت قرن ششم میلادی مجدداً شروع و اشجار علم وادب که سرباوج سما کشیده و باثماریانعه بارور بود منجربذبول گشته و ازثمرباز ماند واین تدنی وتقهقر که درآن اعصارجمیع ممالک اروپ رافراگرفت کاملا" متارن طلوع آفتاب علم وادب ازافق ممالک شرقیه بتوسط شریعت سمحاء حضرت رسول اکرم صلّ الله علیه وآله وسلم بود وازین زمان تطوّرات عجیبه دراوضاع واحوال قبائل متوحشه عرب ازحیث علوم وآداب وسیاست مدن وطرز واسلوب نظم ونثروسایر اموراجتماعیه حصول یافت چنانکه اگرشخص باشعارشعرای جاهلیه عرب تدقیق نظر نماید روح غرور وخشونت وتفاخروتعنت راکه ناشی از حروب متتابعه قبائل عرب قبل ازاسلام وحاکی از تعصبات ومنافرتها شدیده است درآن مشهود ومهویدا یابد ودرحالتی که مقصد اصلی اعراب از انعقاد سوق عکاظ واجتماع سالانه فصحادرآن تهذیب کلام وتحکیم بنیان فصاحت بود ناقد سخن مضامین شعریه آنرا محصور بحماسه وارجوزه وحمیتهای قومیه ووصف حرب وکفاح وسیوف ورماح وسایرمطالب متناسبه باظروف حیوتیه آنان یافته ورونق ادبیات و ظهورمعانی رشیقه وحقایق رقیقه رادرلغت عرب ازهنگامی مشاهده کند که انوارا سلام آفاق قلوب راازظلمات بداوت آزاد ساخته ونیسان حقایق قرآنیه درحدایق افکاررقت وطراوت مبذول داشته است هرچند در بدایت ظهور شریعت غراء نظر باینکه هم مؤمنین محصورد راعلاء کلمهٔ اسلامیه بود نظم ونثر مدتی مدید در زوایای نسیان

مانده واز رتبه اولیه خود نیز انحطاط حاصل نمود ولی همینکه کلمهٔ اسلام در اراضی افتده استقرار یافت تربیت عرب در ظلّ لواء آن سبب نفخ روح در قالب کلمات شد وتراکیب الفاظ واسالیب معانی زیب وزینتی تازه یافت ولغت عرب ازحال همجّیت وسذاجت بتجلّی وتهذّب متحوّل شده ودورهٔ تألیف وتدوین پدیدار گشت واثرات مزبوره بعد از انتهاء ایام خلفا شروع شده ودر دورهٔ دولت بنی عباس استکمال یافت وارتفاع رایت دولت عباسیان سبب ارتقاء الویه علوم وآداب درجمیع ممالك اسلامیه گشت وبهمان منوال که سابقا راجع بسرایت وانتقال علوم ومعارف ازکلیسای رم باقالیم مجاوره اروپ شرح داده شد درین عصر نیز بعد از نموّ نهالهای ترقی وحضارت درمزارع عقول مسلمین آثار واثمار آن اجساد امم غیر مسلمه رانیز بنحو غیرمستقیم موجب حیوة عظم رمیم شد چنانکه ازجهتی ممالك ایران که درآنزمان دستخوش حوادث عظیمه وحکومات اقطاعی وسقوط از اوج رفعت بحضیض تدّنی بود بسبب ورود درسایهٔ شریعت اسلامیه ازحیث علم ومدنیت سر افتخار باوج سما افراشت وازیگر اقالیم اروپ که چنانکه سابقا بیان شد ازهرحیث بسبب سلطه مظالم واضطهاد السا قفه وحکام هابط در اسفل درکات توحش بود پس از حروب صلیبیه طوعا وکرها سرازخواب غفلت برداشته وباوصاف احفاد وضفائن شدیده نسبت بدیانت جدیده مشاهده سعیهٔ ممالك وغزارت علوم وعظمت قوانین اسلامیه مدارك وافهام ایشانرا

مهیّای تشکیل مجتمعا تی غیراز هیأت اجتماعیه سابق ساخت ــ چندانکه نه تنهاافکار فلسفی ومباحث علمی وادبی ومطالب راجعه بحقوق وسیاست مدن راازتمدن اسلامی اخذ واقتباس نمودند بل علوم یونانیه نیز که بعدازظهور اسلام بتوسط مسلمین بزبان عرب ترجمه وافکار صافیه دانشمندانی ازقبیل شیخ الاشراقیین شهاب الدین‌سهروردی وخواجه نصیرالدین طوسی ومحمد غزالی وابوعلی سینا وابونصر فارابی وابن رشد آندلسی وکثیری‌ازامثال ایشان سبب تهذب آن شده ولباس‌جدید بدان پوشانیده بود درآن ــ اعصار بوسیله تراجم مسلمین انتقال باروپا یافت ومنشاء ترقیات علمیه وادبیه ایشان گشت.

ازجمله‌قضایائی که تجارب تاریخی بدان شهادت دهد نفوذ وتاثیر عبارات فکریه امم بنسبت درجات قرب وبعد روابط دریکدیگراست وازاینروی افکار وآداب بشری ومخصوصا حقائق دینیه بسرعتی انفذ ازبرق دربین امم مستعده نشر وسریان میابد وبنابرهمین اصل مسلم قوانین شرعیه ومعارف مدنی وادبی اسلام دراکثر اصقاع ازهندوچین وایران‌وافغانستان وترکستان وارد وتغییرات‌عظیمه درافکار وعقاید وسیاسات وآداب ایجادکرد.

مبحث پنجم ــ اثرات کتاب آسمانی (اوستا) درآثار ایرانیان

یکی ازملل عظیمه که بلندی مقام او درنسج سخن درجمیع قرون

واعصار حیرت بخش عقول وافکار بوده ملت قدیمهٔ ایران است ودر موقعیکه ممالك غربیّه درحال توحش وسبعیت بمخاصمات داخلیه مشغول وازعالم ادبی فقط بقصص وروایات هجائیه قانع ومحدود بودند شکوفه های علم و ادب درنواحی ایران شروع بشکفتن نمود وقریحه لطیف الحسّ ایرانیان در هوای معانی وفضای بیان اوج وپرواز داشت وچون درمقام کاوش وجستجوی علل واسباب برآئیم ودر ادوار مختلفه تاریخی غوری بسزانمائیم دریابیم که آن بساطت فکر وفسحت ذهن ازحیث اثرات طبیعی نتیجه آب وهوای عبیر آمیز وازحیث اثرات معنوی مرهون عواطف روحانی ودینی ایران وایرانیان بوده که آن یك توسن فکر رادروصف وبیان لطائف وبدایع طبیعت جولان داده واین یك مایهٔ عروج سخن بسموات حکم عالیه وحقایق سامیه گشته وتفاوتی که ازحیث ترقّی وتدّنی وقوت وضعف وتنوّع اسالیب ادبی آن دیده میشود مصدر ومنشاء آن چنانکه راجع بادبیات سایرممالك شرقیّه وغربیّه بیان شد بشواهد وادلّه تاریخی اوج و حضیض احساسات دینیّه واخلاقیه واختلافات اوضاع مدنی وسیاسی است .

هرچند حوادث وانقلابات عظیمه آثار قدیمه ادبیات ایران رابالمرّه ازمیان برده فقط آنچه ازتواریخ باستان برمیآید اولین دوره ادبیات زبان مزبور از زمان کتاب آسمانی اوستا شروع وتااواخر دورهساسانیان متعارج درمعارج ارتقا بوده است ولی درزمان سلطنت خسروپرویز

رقود درمهد غفلت وتن پروری واسارت درپنجهٔ نفس وهوی نشانی ازعلم وادب دربین اهالی باقی نگذاشت واین انحطاط مستمرا برخمول قرائح وعقول ایرانیان بیافزود تاآنکه بارقه سعادت ایشان ازآسمان حجاز درخشیده وآفتاب علوم وآداب اسلامیه ازآن اقلیم برمفارق ایرانیان سایه‌افکند عظیمترین اثری که دراقلیم ایران ترجمان شهامت روح متکلم وشأن وقوت باعث وموجب نظم میان ومعانی جزیله آن است کتاب شاهنامه فردوسی است این کتاب که بعد ازقرون متمادیه هنوز صیت وطنطنه رشاقت وطلاقت آن درآفاق ادب مشتهر ومنتشر است چه ازحیث مصدر ومنهل اغتراف وچه ازجهت عوامل مهیجّه وچه باعتبار متانت اسلوب واناره ضمیر مستمع بمواطف سامیه عینا شبیه بکتاب ایلیاد همریونانی وواصف تأثیر دوعامل مهم مادی ومعنوی درروح ناظم شایع الصیت آنست که یکی درآن‌شاعر سترك قریحه حماسیهٔ ایجاد کرده ودیگری نماینده احساسات شریفه ایست که روح دینی ومباحث ماوراء الطبیّعه موجد ومولّد آن بوده بطوریکه درضمن بیان رموز واسرار مستوره درزیر سرپوش استعاره وتمثیل .

قلب انسانی رابفضای رحیب صفات عالیه وخصائل جمیله پرواز میدهد واقتباس مضامین کتاب مزبور ازکتاب اوستا بنفسه شارح این نکته است که مطالبی که درآن بصورت افسانه تلقی شده مقصود ازآن ظواهر غیرمعقوله‌نیست بل مانند مرموزات صحف آسمانی حاوی معانی مؤسّله وحقایق مجلّله است وقول فردوسی علیه الرّحمه درین معنی

خود معیار دقیقی است که درضمن بعضی ازافسانه ها گوید .

تواین را دروغ وفسانه مدان بیکسان روش درزمانه مدان

ازاو هرچه اندر خورد باخرد دگر بررہ رمز ومعنی برد

اززبان رسمی ایرانیان قدیم برحسب قرائنی که نقوش وخطوط قبور پادشاهان هخامنشی ارائه میدهد وکتاب اوستا بدان زبان بوده اثری باقی نمانده وزبانی که ازدوره سلاطین هخامنشی تاهنگام فتوحات اسلام قائم مقام آن شده وزبان طی بوده است زبان پهلوی است وزبان موجود که تاعصر حاضر دائر ومتبادر درالسنه وافواه است تقریبا دوقرن بعد ازاستیلاء اسلام شروع شده علوم وآداب ایران بعد ازتفرقه وپریشانی دوباره سروسامان یافت ودر دوره سامانیان وغزنویان ظهور اساتده وصنادیدی ازقبیل ابوالحسن رودکی وابوالقاسم فردوسی وحکیم سنائی غزنوی وحکیم ابوالنجم منوچهری دامغانی وحکیم ناصر خسرو علوی وحکیم نظامی گنجوی وجلال الدین محمد مولوی معنوی وشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ونظامی عروضی سمرقندی وبسیاری ازامثال آنان شاهد مدّعای ماست ولی چون زمان غزنویان وسلاجقه سپری شد ودوره استیلاء تراکمه وتاتار فرا رسید دوره دورهٔ دیگر گشت ودراخلاق واطوارتغییر کلی حاصل آمد بخصوص دراواخر سلطنت قاجاریه که فضل وکمال رو بهبوط وزوال گذاشت وهمت وهنروری به پی مبالاتی وتن پروری مبدل گشت چندانکه درقرون اخیره اگرشاعری هرزه درای بهزل

وهجا یاتملّقات ومداهنه های بیجا زبان میگشود بصلات وجوائز حکام ورؤساء کشور انحصار داشت واگر سخنوری رافطرت پاك ببیان حکمت وتحقیق حقایق سوق وانعطاف میداد منفور طباع بزرگان مملکت ومتقلّدین زمان ملت بود وبناء علیه هر دانائی سربگریبان خمول فرو برد وهر ژاژ خائی سخنانش موقع قبول یافت ــ هرفاضلی زاویه نشین شد وهر جاهلی عزّ وتمکین یافت هرسخن آرائی درخلف سحاب خاموشی مختفی گشت وهریاوه سرائی آفتاب حقیقت راپنهان دیده شب پره وار بازیگر میدان شد وسخن راکه مایه تربیت نفوس و تقویت عقول است چون چراغی که بدست اعمی افتد وسیله سوزاندن خانمان فضائل ساخت بیان حقایق معنویه وسجایای اخلاقیه که مورث احیاء عواطف شهامت واعتماد بنفس وبسط وتقویت احساسات فضیلت وتقوی بود بالمرّه متروك ماند ومضامین سخیفه قائم مقام معانی شریفه گشت وچون جهل وشقاء ایرانیان بسرحد کمال رسید رحمت منبسطه بار دیگر تارك آنان رابدیهیم سعادت ونجاح سرافراز داشته وپارسیان ستم دیده رامظاهر " ونرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثین فرمود وابین واصف این معنی بیان جامع حضرت عبد البهاء روح من فی الوجود لبیانه الاحلی فداست که درخطاب بانجمن بهائیان فارسی میفرماید " پاك یزدانا خاك ایران راازآغاز مشکبیز فرمودی وشورانگیز ودانش خیز وگوهر ریز ازخاورش همواره خورشیدت نور افشان

ودرباخترش ماه تابان نمایان کشورش مهر پرور ودشت بهشت ـ آسایش پرگل وگیاه جانپرور وکهسارش پر ازمیوه تازه وتر وچمنزارش ـ رشك باغ بهشت هوشش پیغام سروش وجوشش چون دریای ژرف پر خروش روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد واختر بزرگواریش پنهان درزیر روپوش باد بهارش خزان شد وگلزارد لربایش خار زارچشمه شیرینش شورگشت وبزرگان نازنینش آواره ودربدر هرکشور دورپرتوش تاریك ورودش آب باریك تاآنکه دریای بخششت بجوش آمد وآفتاب دهش دردمید بهار تازه رسید وباد جان پرور وزید وابربهمن بارید وپرتوآن مهر پرور تابید کشور بجنبید وخاکدان گلستان شد وخاك سیاه رشك بوستان گشت جهان جهانی تازه شد وآوازه بلند گشت ودشت وکهسار سبز وخرم شد ومرغان چمن بترانه وآهنگ همدم شدند هنگام شادمانیست پیغام آسمانیست بنگاه جاودانی است بیدارشو بیدار شو ای پروردگار بزرگوارحال انجمنی فراهم شده وگروهی همداستان گشته که بجان بکوشند تاازباران بخششت بهره بیارند ودهند وکودکان خرد رابه نیروی پرورشت درآغوش هوش پرورده رشك دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند وبخشش یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان توپشت وپناه باش ونیروی بازوبخش تا بآرزوی خویش رسند وازکم وبیش درگذرند وآن مرز وبوم راچون نمونه جهان بالا نمایند .»

مبحث ششم ــ فقراد بیات د رعصرحاضروبیان اوج وحضیض سخـــــن
برحسب عوامـل محیطه وبرهان سرایـت
عامل دین درسایر موٴثـــرات

اما عواملی که بنحوکلی ازاواسط قرن ماضی برعقول وافهـام محیـط ومسلط گشت تیارات فکریه است که د رتحت نفوذ فلسفه حسّیه وحسّ نفوس بقطع علایق دینیّه ازاصقاع اروپ شروع وازآن اقالیم د رتمامت کره ارض تعمیم وشیوع یافت ونتایج قطعیه آن د رعالم علـم بجـــای ایجاد وسائل سعادت ونجاح اختراع آلات وادوات هادمه ایست که تالهیب شرار آن شعله بعنان آسمان نیفکند وجهانی راخراب وویران نسازد امم متخاصمه ازسوء اعمال متنبه و بعوالمـــــی که شایسته مقام انسانیّت است متوجه نخواهند گشت وبهمین قیاس وترتیب د رعالم ادبیات قصص غرامیه ومراسح مضحکه ومطالب فکاهیه وتألیفات مشحون ازسخریه واستهزاء قائم مقام معانی عالیه وحقایق رقیقه ومسائل حکمیّه ومباحث الهیّه وعواطف معنویه ونوامیس اخلاقیه است واگر ازبعضی مقالات سیاسیه وپرزدهای تاتر که عظمت واهمیت موضوع یعنی عواطف سامیه استقلال مملکت وبذل سعی درانتباه از مضرات جهل وغفلت روح وحرارتی بدان بخشیده وحسن معانـــی مایه لطف عبارات واوانی شده صرفنظر شود عالم ادبی درنهایـت فقر ومسکنت وآتش ذوق وهوش منخمد وخاموش مشاهده گردد ــ اگر شعرا متأخرین شعری گفته اند فاقد متانت وشکوه وخالی ازرونـــق

و طراوت است و اگر نثری نوشته اند سست و غیر مستحکم و بعبارة اخری لفظ بسیارو معنی کم است اگروصف طبیعت کرده اند طبیعتی بی روح وحقیقت است که آنرانشناخته و بی بمهارتدست موجد و صانع آن نبرده اند اگراز انسان سخن گفته اند انسانی استکه آنرا دررتبه ستوران قرارداده ودر تخطّی از شهوات طبیعیه با آنان شریك و سهیم شمرده اند و چگونه چنین نباشد درحالتیکه حامیان سعادت امم مجرّد حس رادلیل و راهنمای خود ساخته وفکررا دراغلال مدرکات حسیّه و مطالب سطحیه محصور و مقیّد داشته اند حقایق عالیه دینی و موضوعهای سامیه مباحث الهی راکه مایه تلطیف و تهذیب احساسات ارواح وعقول است از میان برده و سینه دین و فضائل انسانی را هدف حملات شدیده و ضربتهای منکر نموده اند اثرات این حالات وخیمه راهرعاقلی بمجرّد فکر استنباط تواند کرد که درعالم اخلاق چه تیرگی و خمودتی ودر جهان افکارچه سردی و جمودتی احداث میکند زیرا که لفظ وعبارت بمنزله صورت و بدن ومعنی و مفهوم بمثابه حیوة و روح است آیااز صورت بی روح چه آید و ازبدن بی حیوة چه زاید هیچ شبهه نیست که چون الهامات فطریه و عواطف طبیعیه درحجب سحائب بیدینی وغیوم اهواء نفسانیه مختفی و محجوب ماند سرچشمه فکر که جریان انها رمعانی از اوست مسدود خواهدبود و رشحات طبع متکلم مستمع را تسکین عطش نخواهد داد.

ملخص کلام آنکه جزر ومد واوج وحضیض ادبیات وصور واشکال آن برحسب عوامل واسباب محیطه وعلّو عزائم وخمول همم مدارج مزایای دینیّه وسجایای اخلاقیه عصور وازمنه ازیکدیگر متفاوت ومتمایز وطرز واسلوب قصاید حماسّیه وغزلیات غنائّیه ومعانی ومضامین شریفه یاسخیفه که در هر عصر وزمان سائق اقلام شعرا ونویسندگان بوده درین معنی برهانی ناطق است وبناء علی ذلك تأثیر هیچیك ازعوامل نافعه ومضره را درروح متکلّم وقالب سخنان او محل تردید وانکار نتوان دانست فقط سخن ما درینجاست که مابین نفس موثّرات جیدّه درجات سلطه وقوت هریك ازآن باندازه ومقدار رفعت وعظمت شأن ومنزلت آنست آیا چگونه میتوان منکر اینمعنی شد که هوای آزاد و طراوت ربیع ولطافت حدائق پرگل وشکوفه‌مهیج نیمان فکر برای اجادهٔ کلام وجولان خامه درمضمار بیان نیست یاچگونه میتوان نفی این مطلب نمود که ظهور هراحساس وکیفیتّی ازحزن وسرور وسایر ظروف واوضاع اقلیم ومدنیت درسبك ومنهج ادراك ونطق مدخلیت ندارد یاآنکه عوامل تسریر وتکدیر ذهن اثراتی ازبسط وقبض درپیکر سخن ظاهر نمیسازد این امور همه مؤیّد ومثبوت بدلائل عقلی وحسّی است اما غرض مامبدئیّت دین واخلاق واشد واقوی بودن تأثیرآن ازاثرات سایر عوامل شریفه است بحدیکه ممارست تصانیف کتّاب وشعراء هیمنه وقوّت آنرا درجمیع ازمنه بنفسها قائم مقام همه عوامل سامیه مشاهده نموده وسایر عوامل مؤثره رامستغنی

از امداد وتائید آن نیابد وبرهان آن اینکه اناره روح بشعله درونی بواعث فوران و آثاره معانی رادرنفس ناثر وناظم موجود ساخته واغلب اوراازمؤثر خارجی بی نیازمیدارد. چنانکه مطالعه اوضاع ادوارمنحطّه ادبی وطلوع بعضی ازستارگان ادب درازمنه مظلمه و شرح احوال بسیاری ازنوابغ عظیم الصیّت مثبت این معنی است که اولا فقدان همه عوامل بل حبس وفقر واستهزاء واستخفاف هیچیك مانع انسداد ینابیع افکار واحساسات نویسندگان بزرگ که دارای روح قوی وعواطف معنویه بوده اند نشده واورا د واثمار حقایقی که ازبساتین عقول وافهام آنان انبات گشته بدون مساعدت عاملی ازعوامل مادیه بالتمام نتیجه محرك داخلی وملهمث ازعالم ورع وتقوای آنان بوده ــ وقتیکه جلال الدین مولوی بلخی رانشأه شراب الهی سرمست میکند وآنهمه معانی بدیعه که درخزائن طبع او ــ ودیعه است نثار مستمعین میدارد نفس بیانات اوگواهی میدهد که منهل آن چشمه های زلال امری جز جذبه عشق حقیقت نیست وقتی که ناصر خسرو علوی مناعت وغناء طبع خود رادرمرآت کلمات نمودار میسازد حسّا وعیانامشهود میدارد که اغراض فانیه دنیا وشئونات ارباب جاه وثروت درترازوی فکرت معنی سنج اووزن وسنگی نداشته وحافظ شیرازی درعصر وزمانی که علم وادب اعالی ایران را وداع ــ گفته ومنفور طباع بوده سعی تند باد جهل دراخماد آتش هوش و دانش شعله پرضرام شور وهیام اورا خاموش نکرده وپای وپایه بلندی

فکر رابرطارم هفت اختر نهاده است ومسعود سعد سلمان جرجانی
درحالتیکه سعایت واغواء رقباء حسود اورابمحبوسیت چندین ساله
قلعه نای گرفتار ساخته احساس دینی که درموارد بلا یا وشدایـــد
بهترین مایه تسلی است بآن حکیم بارع طماء نینه واست قامتی مبذول
داشته که درموقع شکایت ازروزگار وشرح شکنجه های حبس وزندان
سخنانش چون آئینه صافی نماینده شهامت نفس وسمّو همت اســت
ثانیا هریك ازموضوعات مادیه ومعنویه متناسب بادرجه واندازه ــ
خل
حقیقی که شامل ومتضمن آنست دراحیاء عواطف مستمع مرتبط وذیمد
است ــ اگر تحقیقات ملای رومی روح رابرقص واهتزاز میآورد ازآنروست
که شارح ومفسر حقایق ماوراء الطبیعه است ــ اگرافسانه هـــای
فردوسی طوسی موجد وموجب خصائل شجاعت ودلیری است ازآن ــ
جهته است که چهره دلربای ثبات عزموشهامت نفس درمرایای کلمات
اومرتسم وهویداست ــ اگر تصنیفات بوسوئه مفرح مشام عقل آدمـــی
است بسبب آنست که ازخداسخن میگوید ــ اگرمقالات دکارت ذائقـه
جان راشیرین میکند بواسطه آنست که راه حقیقت میپوید ــ اگرافکـار
شاتوبریان نافذ دراذهان سلیمه است برای آنست که درضمن مدافعه
دین حضرت مسیح ازحملات اعدا انعطافات قلبیه ورسوخ عقیـــده
خود رادرحضرت الوهیت وعظمت تعالیم تورت وانجیل آشکارمیسازد ــ
اگر کتب الکساندر دوما تا اعماق قلب نفوذ مینماید علت آن این است
که برای اصلاح مفاسد بشراخلاق سیئه واوضاع ناهنجار زمان خودرا

تشریح مینماید ــ تاثیر اشعار حکیم سنائی غزنوی درمدایح سلاطین وامراء عصر خود بپایه قصایدی نیست که درآن قائد او به سخنوری وصف ساکنان حظیرة قدس وعندلیبان گلشن انس است ــ مبالغه های عنصری بلخی درمدح سلطان محمود همان روح را ندارد که درقصاید توحیدیّه اوموجود است ــ بوفن فرانسوی یکی ازنویسندگان قرن هیجدهم میلادی بوده روحی که دربیانات اوراجع برشته های علوم طبیعی جلوه گراست درتصانیف سایرعلمای معاصر اونیست سبب این است که مانند ایشان برآن نبوده که علوم طبیعی معارض دیانت است ــ کتب منتسکیو شهیرترین علماء حقوق درتشحیذ افکار حائز متانت وسموشأنی است که مقالات سایر مؤلفین عصر او فاقد آنست برهان آن تکیه اوبدیانت وثبات برین رأی است که هرکس بخواهد عمارتی شامخ ازعلوم ومعارف بنانهد باید بنیانی برای آن تأسیس کند که محکمتر ازین جهان خاکی باشد و چون اندکی بیشتر دقیق شویم خواهیم یافت که معارضین حقیقت نیز اگردرجائی خوب ازعهده ادای مطلب وبیان کلام برآمده اند درهمان قسمتی است که خواهی نخواهی سخنی بسزا گفته ورمیته من غیر رام راه حقیقت پیموده اند واز آنچه گفته شد معلوم توان داشت که درهررشته ازرشته های کلام حق وحقیقت دررتبه اولّیه واقع وسایر امور مانند رعایای مطیع ومنقاد حکومت وفرمان آنست وازاینروی هرقدر موضوع سخن سامی تراست عظمت ورفعت مقام آن بهمان

نسبت اجل واعلی است.

درینجا بیان این معنی رابرسبیل استطراد بیفایده نمیدانیم که اند کلمه ادب رادرلغت بمعنی حسن اخلاق وریاضت نفس ضبط نموده وبمعنی علم نیز اطلاق شده ازمعانی مزبوره ووضع لغوی این کلمه مستفاد توان داشت که سخنوری وفصاحت کلام تقاضای مکارم اخلاق وفضائل نفس نماید وبدون وجود آن متکلم هرچند بلیغ ونطاق باشد تنفیذ قول وتأثیر بیان که اصل واساس بلاغت است نخواهد داشت و سخنان اوبی هیمنه وخالی ازوقع خواهد بود لهذا متکلمی که اورادر خوراین اسم سامی توان دانست ادیبی است که فکر راجز درمعانی عالیه اعمال ندهد وسخن راجز برای بیان حقیقت طرح ننماید ــ چه اگر بنظری عالی درفن فصاحت نگریم خواهیم دید که این فن اجل واعظم ازآنست که نویسنده آنرا برای متابعت اذواق سرمایه معاش وارتزاق قرار دهد ووجهه خاطرش درآن معطوف بکسب وتجارت وربح وخسارت باشد بلکه سخن رارتبه ومقامی شریف وعظیم وفایده ونتیجه اصلی آن تعلیم نفوس وتصحیح افکار وتصلیح مفاسد است واین خود پیداست که گوینده تاخود حقیقتی رااحساس نکند دیگری راازآن متأثر نتواند نمود وتاخود دارای فضائل نباشد ــ موهبت فضیلت بمستمع مبذول نتواند داشت ومجمل بیان آنکه راه گم کرده رهبری نداند وفاقد کمال معطی آن نشود ــ سخن سرای شریر النفس هرگز برقلوب وارواح سلطه واستیلا نیابد و متکلم

رذیل الطبع درهیچ موقف ومورد کلا مش جالب اذهان وقلوب نگردد ــ یك تصنیف ادبی وقتی محیی جان ودل ومقوی عقل وروح است که آثار معنویه وافکار عقلیه ادیب رادرلباس موزون ومتناسب عرضه دارد بناء علیه کذب وخطا وآنچه مباین ومغایر شیوه وشیمه ادب ومحامد اخلاق باشد درتصانیف ادبا مذموم ومایه نفرت عقول سلیمه وطباع مستقیمه است .

ازمباحثی که درطی این فصل راجع باوضاع واحوال اعتلاء وتدنی معارف وآداب اقوام واجیال بیان شد عقل سلیم باقتناء یك سلسله مطالب که درحکم قواعد کلیه وضوابط عامّه است واطلاع برآن پایه وبنیان تقرّب بوسائل سعادت وتباعد ازبواعث شقاست نائل آید .

مطلب اول مبدء ومنشاء بودن تعالیم انبیاء ومرسلین درتلطیف ارواح وتثقیف عقول وتنشیط قرائح واحیاء عواطف وبسط معارف وسوق اذهان بکشف رموز واسرار ماوراء الطبیعه واهتدابعلم و مدنیت وتفجر ینابیع علوم وحکم ازمنابع قلوب وظهور جواهر نفیسه وحقایق ازمخازن افئده مستمده است .

مطلب ثانی اثرات نافعه ومضره ایست که هریك ازعوامل محیطه به نسبت جودت ورداءت خود دراحیاء واماته روح فضیلت درمجتمعات انسانیه ایجاد نماید وچون برای ادراك اصالت وتابعیت عوامل مؤثره بیشتر تأمل ودقت شود روح دیانت فائق برجمیع مؤثرات جیدّه بل موجود ومولدّ آن مشاهده گردد بخصوص دراوان طلوع

شموس حقیقت که اشاعه اشعه آن آفاق مظلمه امم جاهل وممقـــوت راتابناك ساخته واثرات آن بنحو غیرمستقیم برسایر ملل پرتوافکند وبعبارة اخری همانقسم که هبوب نسائم ربیع معلق حیات جدیـــد درعالم طبیعت است وزش روائح معطّره ربیع ادیان مبشّر شکفتـــن

شکوفه های فضائل مادیه ومعنویه وروحانیه دربساتین فطرت انسانیه است وبطور کلی دین واخلاق برای تلطیف افکار وبعث احساســات سامیه وتأسیس وسائل ارتقاوتمدین بمنزله مرکز مشترکی است که جمیع دوائر محیطه طائف حول آنست .

مطلب ثالث آنکه دراوان طلوع مطالع حقیقت علوم وادبیات بمثابـــه صور تحضیریه پرده های نقاشی ودرحکم مقدّمه برای تکمیل قـرون آتیه آنست ودرین قسم ادوارمطالب ومباحث اصحاب علم وادب بـــر حسب شعله معنویه که نفخه دیانت موقد ومضرم آنست محصور در ــ دائره مباحث الهی است ودرقرون بعد باقتضای جریان تعالیم شرایع واحتیاجات متولده حدود آن بسط وتوسعه یافته اقسام مصنفات علمی وادبی وفلسفی واجتماعی ومدنی درپرتو اشعه آن نشو ونما میبابـــد

مطلب رابع آنکه پایه وبنیان کاخ ادبیات عفاف نفس وفضائل اخلاق است ونظم ونثر نویسندگان وشعرائی که احساسات پرستش حقیقت درپیکر کلمات آنان سریان دارد حامل نفحات معطّره ایست کـــه آثار قلمیه محصور آن حصار طبیعت بالمرّه ازآن محروم است وهیچ

عقل سلیم منکر این مطلب نتواند بود که چون الهامات فطری و عواطف طبیعی درحجب ابرهای بیدینی وبی حسی مختفی وپنهان شود منبع وسرچشمه فکر که جریان انهار معانی ازاوست مسدود خواهد بود ورشحات طبع متکلم مستمع راتسکین عطش نتواند داد .

مطلب خامس آنکه درجات تاثیر کلام متناسب بامعانی وموضوعاتی است که سخن حاوی ومتضمن آنست .

ازمطالب مفصله فوق کشف این نکته توان نمود که همانقسم که ظهور کمالات سامیه درجمیع اعصار تاریخیه انسان مرهون دوعامل مهم دین واخلاق بوده دورماندن ازمناهل عذب شرایع بهمان نسبت سبب مسدود شدن آن چشمه های فیاض بخاشاکهای جهل وتن پروری شده وربیع مدنیت سامیه رابخریف بربریت مبدل خواهد داشت بناء علی ذلك درین عصر جلیل که هنوز قرن اول آن بپایان نرسیده وفقا لماسبق من الازمان ظهور جواهر علم وادب ازمعادن وجود انسانی بمدد طلوع نیّر اعظم ازامورمحتومه است ودرصورتیکه بزوغ شموس حقیقت درازمنه که هنوز عالم وجود استعداد آنرا نداشت که جز امت واحده یاامم معدودی مقتبس ازانوار آن شوند سبب ظهور آنهمه حقایق عالیه ازمنابع عقول شد عقل امروز ازتصور این مطلب عاجز است که درامتداد این عصر عظیم وتحقق تام کلمهٔ مبارکه " واخرجت الارض اثقالها چه اثرات عظیمه از اراضی عقول ظاهر خواهد گشت وتحقیقا للکلام ختام این مبحث رابیانات

صادره از قلم ابهی جل اسمه الاعلی و یراعه مرکز میثاق ارواحنا فداه مزیّن میداریم .

جمال قدم جل اسمه الاعظم در سورهٔ مستطاب هیکل میفرماید :

" قل الیوم قد هبت لواقح الفضل علی الاشیاء و حمل کل شیی بما هو علیه ولکن اکثر الناس عنه معرضون قد حملت الاشجار بأثمار البدیعه و البحور باللئالی المنیره و الأنسان بالمعانی والعرفان والاکوان بتجلّیات الرحمن والارض بما اطّلع علیه احد الا الحقّ علاّم الغیوب سوف تضع کل ذات حمل حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الذی احاط بالاشیاء کلها عما ظهر و عمّا هو المکنون کذلک خلقنا الاکوان بدعا فی هذا الیوم و لکن الناس اکثرهم لا یشعرون " و حضرت عبد البهاء روح ماسواه فداه در لوح مبارک افلاکیه میفرماید "

" و ان فی کل کور و دور رزقا مفسوما و شأنا معلوما و ان الحنین لها ظهور و بروز بالنسبه الی المراتب و الدرجات والاستعداد و القابلیات " (مثلا) فانظر فی الحقیقة الانسانیه و الکمالات النفسانیه و الفضائل الروحانیّیه و الشئون الوجدانیه انها لها اشتهار وظهور و انبعاث و سنوح بتتابع التدّرج فی معارج النشاء الاولی من مقام النطفة الادنی الی اعلی مدارج البلوغ الاعلی فبمثل ذلک شأن کلیه الوجود من الغیب و الشهود اذا تفرّس فی هذا الکور البدیع والدور العظیم المنیع تعالی الله رب العرش الرفیع بما اظهرت الشمس الوحدانیه و الحقیقة الصمدانیة من هذا المطلع

الشامخ الباذخ القوى القديم بحيث لما سطعت اشعتّها النافذ الحامية على الاكوان الخاويه والاراضى الخاليه انبعثت حقائق كل شئ والمعانى الكليه بقوتّها الناميّه واشتهرت مكنونات العلوم الكاشفه لحقايق المعلوم وظهر السّر المصون المخزون والرمز المكنون لأن فى هذ الكور الكريم والطلوع العظيم ورالحقائق والأسرار و حشر الشئون الرحمانيه فى مركز الانوار وظهور الكنوز المستترة فى هوية عوالم ربك العزيز المختار بحيث فى حقيقة القطرات تتموّج بحور الآيات وفى هويّه الذرات تتجلى شموس الاسماء والصفات ويكتشف المعاصرون فى صفائح الاحجار اسرار لم يكتشفوا السابقون فى لوائح مرايا الانوار لأن فى هذ الظهور الاعظم دون النظر والاستدلال قد فتح ابواب المكاشفة والشهود وتخلصت ذوات الاجنحه من الافكار من شبكة الاوهام وانكشفت السبحات وانشقت الحجبات وهتكت الاستار من سطوة الاسرار .

ولما كان الأمكان شأنه الضعف والاضمحلال لم يستطع ولم يتحمل ظهور آثار هذا الظهور المشرق على أعلى الطور الا تدريجا فلاجل ذلك ستنظرون باعين الفرح والابتهاج آثار هذا النير الاعظم الوهّاج وتجتلون انوار الحكمة مشرقة على كل الأرجاء من الافاق وتلتقطون دراری النوراء التى يقذفها هذا لطلطام المتلاطم المتهيج المواج وتشربون من الينابيع الصافيه الفذبة النابعه من فيضان هذا الغمام المدرار بالماء الشّجاج .

فصل ششم - شریعت بهائیّه

مبحث اول ــ فجایع ناتجه ازفلسفه حسیّه واثرات تعالیم الهی در تربیت وتهذیب امم واقوام ــ .

هرچند امروز صور ظاهریه مدنیت عصریه ومساعی وهمم قائدان ــ سعادت وترقی امم برای نفوسی که درفحص مطالب بمشاهدات سطحیه اکتفا نمایند رایج وممدوح بنظر آید لکن ناقد خبیر چون بصر را از ملاحظه قشور بتدقیق درحقایق امورمطلوف دارد درهریك ازعوامل ارتقاء دوقرن اخیرازآراء اجتماعیه وشئون ادبیه ومباحث فلسفیّه آثار انحطاط وعلائم انحلال مشاهده کند ــ اگر درافکار احزاب سیاسیه دقیق شویم همه تدابیر وقوای عقل وعلم رامصروف ترویج وتهییج حمیّتهای مرعبه وسفك دماء وتمهید آلات قتاله وایجاد وحشت درقلوب وضیع وشریف بینیم ــ اگر بظروف احوال مجتمعات ملل عطف نظر نمائیم شهامت نفس وسمو همت وثبات عزم رابحصر فکر درمنافع حاضره وفوائد مادّیه منتقل ومتحول یابیم ــ اگربعوامل تربیت نظر افکنیم مشاهده کنیم که هریك ازمربیّان بشری ازآباء وامهات

ومعلمین وخطباء عواطف اقوام ونحل را بآداب نزاع وحرب وقتل واهلاك وافناء ابناءنوع متأدّب سازند بحدی که آسایش ورفاهیت ازعالم مسافرت کرده وامارات دشمنی ومنافرت روابط انجمنهای انسانیه راازهم گسیخته است علیهذا مثل مدنیت عصر حاضر فی الحقیقه مثل عمارتی است که درودیوارآن بنقوش وتصاویر زیبا ودلپذیر مزین ومنقوش وپایه وبنیان آن خراب وویران ومنذر بسقوط وهبوط است واگرهم معدودی ازطالبان صلح وسلام وفاحصین طرق فلاح ونجاح برای رفع مصائب وآلام محیطه قدم درمیدان سعی ومجاهده گذاشته اند نظر بحقیر شمردن عالم رحیب روح ازاجراء مقاصد قاصر ودرموقف عجز واقفند این است که حضرت من اراده‌الله ارواحنالرمسه الاطهر فدا درطی لوحی ازالواح میفرمایند .

" ترقیات مدنی وکمالات جسمانی وفضائل بشری تامنضم بکمالات روحانی وصفات نورانی واخلاق رحمانی نشود ثمر ونتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد زیرا ازترقیات مدنیه وتزئین عالم جسمانی هرچند ازجهتی سعادت حاصل وشاهد آمال درنهایت جمال دلبری نماید ولی ازجهات دیگر خطرهای عظیم ومصائب شدیده وبلایای مبرمه نیزحاصل گردد لهذا چون نظر درانتظام ممالك ومدن وقری وزینت دلربا ولطافت الاء ونظافت ادوات وسهولت سیر وسفر وتوسیع معلومات عالم طبیعت ومخترعات عظیمه ومشروعات جسیمه واکتشافات علمیه وفنیه

نمائی گوئی که مدنیّت سبب سعادت وترقی عالم بشریست وچون نظر دراختراعات آلات هلاك جهنمی وایجاد قوای هادمه واکتشافات ادوات ناریه که قاطع ریشه حیاتست نمائی واضح ومشهود گردد که مدنیت باتوحّش توام وهمعنانست مگرآنکه مدنیت جسمانیه مؤید بهدایت ربانیه وسنوحات رحمانیه واخلاق الهیه گردد ومنضّم به شئونات روحانی وکمالات ملکوتی وفیوضات لاهوتی شود حال ملاحظه میکنید که متمدن ومعمورترین ممالك عالم مخازن موادّ جهنمی گردیده واقالیم جهان لشگرگاه حرب شدید شده وامم عالم ملل مسلحه گردید ودول سالار میدان جنگ وجدال شده وعالم انسانی درعذاب شدید افتاده پس باید این مدنیت وترقی جسمانی رامنضّم بهدایت کبری کرد وعالم ناسوت راجلوه گاه فیوضات ملکوت نمود وترقیات جسمانی راتوأم بتجلیات رحمانی کرد تاعالم انسانی درنهایت جمال وکمال درعرصه وجود ومعرض شهود شاهد انجمن گردد ودرغایت ملاحت وصباحت جلوه نماید وسعادت وعزت ابدیه چهره گشاید " .

بالجمله انکار این مطلب نتوان نمود که سرعت سیر علوم طبیعیه وفوز اصحاب فنون وصنایع بکشفیات مهمه وخدمات مخترعین عصر حدیث بتسهیل وسائل حیوتیه قابل مقایسه باهیچ عصری ازعصور قدیمه نیست اماآنچه مایه تأسف وتأثراست این است که انحصار نظر فلاسفه درامور حسیه وغمض عین ایشان ازحقایق عقلیه درعالم

علم جز قوالب وسطوحی بی روح باقی نگذاشته است چند انکه بـرای محصور داشتن سعادت انسان در امور مادّی گاهی رتبهٔ اورابعالم ستوران فرود آورده منقبت عقل رادراوانکارمینمایند وزمانی حیـوان رابعالم انسان متعارج ساخته باواسناد عقل میدهند وهرذهـن صائبی میداند که باعث جعل این قبیل خرافات واضالیل چیزی جز پیداکردن راه معذوریت ازانجام وظایف انسانیت نیست والّا چگونه تعقل توان نمود که عالمی که خودرامنجـی پیکر علم حدیث ازجامه های رثیث فروش واوهام میخواند بتلقین وتعلیم مطالبی ساعـی وجاهد باشد که عقل وتجربه آنرامتکی ومستند بهیچ بیّنه وبرهانی جز فرض ووهم نیابد وبصرد قیق دراوضاع مزبوره ازطرفی رشد ونمـو قوای فکریه انسان واستعداد عظیم اورا باستمداد از تربیت مربـی معنوی برای فوز وعروج بترقیات لا تحصی وازطرف دیگر عود و رجوع اورابربریت محضه درصورت حرمان ازفیوضات تربیت الهیه محسوسـا مشاهده نمایدـ چه نوع بشر برحسب دوکیفیت متضّاده که درسریرت او مستتر ومکنون است لیاقت ارتقاء بکمالات عقلیه وتدنی برذائـل بهیمّیه هردو را دارد بخصوص آنکه امروز بدایت ورود سنین حیـوة او بدوره بلوغ است ومحل تردید نیست که جمیع عواطف واحساسات مودعه دروجود آدمی اعم ازآنکه آنرا بوسیله تهذیب واکمال بملکـات عالیه ورود دهد یاآنکه بسبب غفلت واهمال بدرکات سافله فرود آرد بالتمام درسن جوانی متولد گردد بناء علی ذلك ریمـان

شباب همانقسم که موقع نبحان قوای معنویه وفضائل سامیه است بهمان نسبت استعداد مخاطره آن بیش ازسنین گذشته ودر ـ حقیقت موقعی است که نجاة آن ازطوفان حوادث جز بدستیاری ومادکاری کشتیبان استاد ماهر ممکن نیست آری بهمان مثابه که رهبر امواج پیش آهنگ قافله طوفان ومنادی هجوم وطغیان آن ـ است سن شباب که بادی تولد قوای عقلی است طغیان طوفان شرارت وشراست راازپیش اخبارمیکند وقرب وقوع آفات واخطار را اعلام واخطار مینماید ودرین حال شراره این آتش اگر لحظه باختیار تند باد قوای طبیعی گذاشته شود آبروی انسانیت بریزد وخاك ـ دمار وبوار برمفارق آفاق بیزد وازینروی درین عصر که هیئت بشر بسن رشد رسیده وزمان ظهور وپیدایش جمیع حواس وقوای اوست پیداست که عدم اهتمام درتعدیل احوال چه مفاسدی پدیدار میسازد وغلبه قوای طبیعت برعوامل روحانی چگونه برضرام هوسات دنیه دامن میزند چنانکه این مسئله درحیوة افراد واضحا مشهود است که اشخاصی که درسن شباب بسبب حرمان ازفیض مربی یااساتذه تربیت دردام نفس وهوی افتند چندان ازصفات فاضله بی بهره ونوا شوند که ازانسانیت نشانه واثری درآنان نماند ـ نه خصائل شهامت ومروت شناسند ونه ازعواطف صدق وفتوّت خبری جویند ـ هرفکر واندیشه راجز غرور وخود بینی برطاق نسیان نهند وتمام عالم حتی عائله وخویش رافدای ادنی آمال خویش نمایند وسبب آن اینکه حدّت

جوانی داعی ومقتضی جوش وخروش نیل بمقاصد وامانی است و کیفیت ذاتیه آن این است که بانهایت شتاب بطلب سعادت مطلوبه عنانتاب شود وبرای فوز بمقصود باکمال حرارت وعطش خود رابآب وآتش زند واگر این ثورت وهیجان طبیعی چنانکه سابقا گفتیم برای وصول بمآرب ومواهبی جلیل وسامی بآدمی مبذول شده اورابسوق فساد سوق دهد علت آن فقدان تربیت معنوی وگم کردن راه سعادت است لکن چون همان قوای فکریه در دارالفنون حکم ومعارف ربانّی تربیت شود کمالات وجود حقیقی خود رااد راك کرده براهواء عرضیه غالب آید وازمطالبی که منبعث ازجهل ودنّو همّت است مستخلص گشته بمناقبی که شایان عقل وسمو فطرت است گراید .

ازبیانات مفروضه بسهولت توان یافت که آنچه درعصر حاضر امم وملل راکه مدعی حضارت تامّه اند بمحاری هوان وخذلان انحطاط داده وقاطع حبال وحدت وارتباط شده حصر سعی در اقتناء سعادتهای مادّیه وعدم اعتناء بمواهب عقلیه است وهمانقسم که دراعصار سالفه تألیف عناصر منحله مرهون شرایع الهیه بوده درین عصر جلیل نیز اعاده روح حیوة درهیکل انسانی منوط باطاعت ومتابعت تعالیم سبحانی است وامروز هرمنصف خبیرکه امعان نظر دراحتیاجات عصریه کرده وآنرا بااصول ومبادی ادیان موجوده تطبیق نماید خود راازتصدیق اینمطلب ناگزیر یابد که دربین جمیع شرایع تنها شریعتی که تعالیم آن مؤسس بنیان سعادت بشریه تواند بود شریعت بهائیه است

وقوانین ادیان سابقه هرچند هریك درعصر خود ملل قدیمه رابترقیات عظیمه نائل ساخته است لکن ازآنجائیکه عالم وجود درتکامل مستمر وهردوری ازادوار حیوة نوعیه بمثابه سنین مختلفه شخص واحد معرض ظهور جلوه وآثاری ارقی واکمل ازدور سابق است بالبداهه مقتضیات زمان حاضر راکه عصر بلوغ عالم وروز ظهور حقایق واسراراست با اوضاع ازمنه ماضیه نمیتوان درصقع واحد دانست وعظمت قوانین الهی درهرعصر وزمان متناسب بادرجه استعداد وقابلیت ومرتبه کمالات ومدارك عقلیه آن است .

اگر شخص درتواریخ ملل وامم وحوادث دینیه وسیاسیه واجتماعیه بنظر تحقیق تفحص وتدقیق نماید واقف باین نکته گردد که محن ومتاعب نامحصوری که نوع بشر ازازمنه بادئه تااین عصر ارتقا وحضارت همیشه درپنجه آن مغلوب ومقهور بوده همه ناشی ازتعصبات مختلفه الاشکالی است که پیوسته برهیکل بشری عارض ومایه تفرّق وتلاشی اعضاء وجوارح آن شده است لهذا قلب مدرك احساس تواند نمود که جز روح ایتلاف ووحدت هیچ قوه وقدرتی عناصرمتبدّد آنرامجتمع ومتحد نتواند ساخت وجز درپرتو اتحاد واتفاق هیچ داروی فائقی امراض وآفات مزمنه آنراافاقه نتواند داد .

کیست که ازفسادهای حروب ومنازعات متنوعه نوع بشر که ازاعصار ماضیه تازمان معاصر سلب آسایش وامنیت ازجامعه بشریت نموده مطّلع ومسبوق نیست این کینه های دیرینه که تعصبات توهّمیه درقلوب

وصدور کامن ومستور ساخته چه بنیانها که ویران نکرد وچه خونها که بهدر نداد هزاران سال است که عرصه زمین میدان محاربات شدیده وجولانگاه مقاتلات عدیده است ــ ملل واحزاب عالم هر روز بعنوانی تشهیر سلاح نمایند وخون یکدیگر رابرحسب خصومتهای دینی وسیاسی وجنسی ونظائرآن حلال ومباح شمارند ــ سبحان الله روح آدمی باآن همت قوی وعزم راسخ اگر باعمالی اجل واسنی ازآنچه مشاهده میشود بکارمیرفت وبجای این امور وخیم العاقبه که بناء مجتمعات متمدنه راازبنیان برانداخته باشغالی که موجب رفاه وآبادی است اشتغال میجست چه کارهای بزرگ که نمیکرد وچه نتایج عظیمه که ظاهر نمیساخت .

مختصر تأمل دراوضاع عالم کشف این حقیقت تواند نمود که آنچه امروز برای تطییب حیوة وتهذیب نوع بشر الزم واهم اموراست افناء حس جنگ ومخاصمت واحیاء عاطفه صلح ومسالمت است ــ هرچند همه شرایع وادیان برروی اساس محبت واتحاد تأسیس یافته لکن جلوه وظهور آن بنا برقاعده مسلّمه تکامل تدریجی درهرعصری ازعصور تاریخیه مناسب باترقیات نوع بشر درمراتب مدنیت وشئون انسانیت بوده وهرقدر فکر انسانی بیشتر ارتقاء وکمال یافته سمّو همت او در ــ تحکیم بنیان وحدت نوعیه مزداد شده ــ این است که دراعصار غابره یعنی ادوارجاهلیت صرفه اولین اساس ارتباط آدمی رابطه قرابت وقومیّت بوده باینمعنی که عده قلیله باسم قوم وقبیله بایکدیگرمتفق

ومتحد گشته وباسائر طوائف وقبائل درنهایت خصومت سلوك ـ مینمودند ومتدرجا بهراندازه که برترقی ومدنیت افزود روابـــط بشریه روبفزونی گذاشت تاآنکه درقرون اخیره هرملتی ازملل محبت خود را محصور درمیان افراد یك ملت ومملکت داشته وتمام سعی واهتمام رامصروف قوت وشوکت خود وضعف واضمحلال دیـــگران نمود وچون دور مزبور نیز بسرآمده ووقت آن رسید که برحسب سیـــر تکاملی که ازلوازم ذاتیه وجود است امم عالم امت واحده شده ودر هیئت بشریه وحدت وایتلاف تام حاصل آید نسائم الطاف ربوبی آمد وعلائم بامداد امید آشکار شد وشمس جمال معبود ازمطلع آفاق طلوع واشراق نموده نوع بشر رابصلح وسلام وترك تعصبات دینیه وسیاسیّه وجنسیّه ووطنیّه وامثال آن امر ودعوت فرمود وازجمـــله بیانات مبارکه اش درموضوع وحدت عالم انسان این کلمات مهیمنـــه است قوله جل شأنـــه":

"عاشروامع الادیان کلّها بالرّوح والریّحان لیجدوا منکم عرف الرحمن ایاکم ان تأخذکم حمیّة الجاهلیه بین البرّیه کل بدء من الله ویعود الیه انه لمبدء الخلق ومرجع العالمین" ودرکتاب طرازات میفرمایـــد:

"طراز دوّم معاشرت باادیان است بروح وریحان واظهارما أتی به مکلّم الطور وانصاف درامور اصحاب صفا ووفا باید باجمیع اهـــل عالم بروح وریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و

اتفاق بوده وهمست واتحاد واتفاق سبب نظام عالم وحیات امم است طوبی ازبرای نفوسی که بحبل شفقت ورأفت متمسکند وازضغینه وبغضاء فارغ وآزاد این مظلوم اهل عالم راوصیت مینماید ببردباری ونیکوکاری این دودوسراجند ازبرای ظلمت عالم ودومعلمند ازبرای دانائی امم طوبی لمن فاز وویل للغافلین " ودرمقام دیگرمیفرماید . وجه حق ازافق اعلی باهل بها توجه نموده میفرماید درجمیع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید همت رادرتربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق واختلاف از مابین امم به اسم اعظم محو شود وکل اهل یك بساط ویك مدینه مشاهده گردند قلب را منور دارید وازخاروخاشاك ضغینه وبغضاء مطهّر نمائید کل اهل یك عالمید وازیك کلمه خلق شده اید نیکوست حال نفسی که بمحبت تمام باعموم انام معاشرت نماید درجمیع ایام عباد الله را به معروف امرنمودیم وازمنکر نهی کردیم قسم بآفتاب ظهور که ازافق سجن مشرق است فساد ونزاع و جدال شأن انسان نبوده و نخواهد بود باید کل بمایحب اللّه ناظر باشند وبما امر وابه فی الکتاب عامل ." ودرمقام دیگر میفرماید :

قلم اعلی درهریك ازآیات ابواب محبت واتحاد بازنموده قلنا وقولنا الحق عاشروا مع الادیان کلها بالروح والریحان ازاین بیان آنچه سبب اجتناب وعلت اختلاف وتفریق بود ازمیان برخاست ودر ارتقاء وجود وارتفاع نفوس نازل شد آنچه که باب اعظم است ازبرای

تربیت اهل عالم آنچه ازلسان وقلم ملل اولی ازقبل ظاهرفی الحقیقه سلطان آن دراین ظهور اعظم ازسماء مشیت مالك قدم نازل ازقبل فرموده اند حبّ الوطن من الایمان ولسان عظمت دریوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحب العالم باین کلمات عالیات طیورافئده راپروازجدید آموخت وتحدید وتقلید را از کتاب محو نمود امروز جنودی که ناصر امرند اعمال واخلاق است طوبی لمن تمسك بهما وویل للمعرضین ــ یاحزب الله شما رابادب وصیت مینمایم واوست درمقام اول سیدّ اخلاق طوبی ازبرای نفسی که بنور ادب منوّر وبطراز راستی مزین گشت دارای ادب دارای مقام ــ بزرگ است امید آنکه این مظلوم وکلّ بآن فائز وبآن متمسك وبآن ــ متشبث وبآن ناظر باشیم این است حکم محکم که ازقلم اسم اعظم جاری ونازل گشته امروز روز ظهور لئالی استقامت است ازمعدن انسانی یاحزب العدل باید بمثابه نور روشن باشید ومانند نار سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه رادریك بساط جمع نماید ونارِبغضا سبب وعلت تفریق وجدال است نسئل الله ان یحفظ ــ عباده من شرّ اعدائه انّه علی کل شیئٍ قدیر.

الحمد الله حق جل جلاله بمفتاح قلم اعلی ابواب افئده وقلوب را گشوده وهرآیه ازآیات منزله بابی است مبین ازبرای ظهور اخلاق روحانیه واعمال مقدسه این ندا واین ذکرمخصوص مملکتی ویامدینه نبوده ونیست باید اهل عالم طراً بآنچه نازل شده وظاهر گشته تمسك نمایند

تا بآزادی حقیقی فائز شوند گیتی بانوار نیّر ظهور منور چه که درسنه ستین حضرت مهشر روح ماسواه فدا بروح جدید بشارت داد .
در سنه ثمانین عالم بنور جدید و روح بدیع فائز گشت .
و حضرت مولی الوری ارواحنالسطوع کلماته المشعشعة فدا میفرماید :
" ای احبای الهی الیوم یوم اتحاد است و روز روز یگانگی در عالم ایجاد (ان اللّه یحب الذّین یجاهدون فی سبیله صفّا کأنهم بنیان مرصوص) ملاحظه فرمائید که صفّا میفرماید یعنی جمیع مرتبط و متصل بهم و ظهیر یکدیگر مجاهده در این آیه مبارکه در این کور اعظم بسیف و سنان و رماح و سهام نبوده بلکه بنوایای صادقه ومقاصد صالحه و نصائح نافعه و اخلاق رحمانیه و افعال مرضیه و صفات ربانیه و تربیت عمومیه و هدایت نفوس انسانیه و نشرنفحات روحانیه و بیان براهین الهیه و اقامه حجج قاطعه صمدانّیه و اعمال خیریه بوده و هست و چون نفوس مقدسه بقوت ملکوتیه براین شیم رحمانیه قیام نمایند وصف اتحاد بیارایند هریك از این نفوس هزارماند و امواج این بحر اعظم حکم افواج جنود ملاء اعلی یابد این چه موهبتی است که کل چون سیول و انهار و جداول و سواقی و قطرات دریك صقع واحد جمع گردد بحر اعظمی تشکیل گردد و چنان وحدت اصلیه غالب و فائق شود که آثار و احکام و تعیّنات و تشخصات وجود و هم این نفوس چون قطرات بکلی محو وفانی شود بحروحدت روحانیه موج زند قسم بجمال قدم که دراین وقت و حال فیوضات اکبر .

چنان احاطه نماید وقلزم کبریا چنان فیضان کند که وسعت خلجا ن
چون دریای بی پایان گردد وهرقطره حکم قلزم بی کران ماند ا ی
احبای الهی بکوشید تاباین مقام بلند اعلی فائز شوید وچنین نورا نیتی
دراین اکوان ظاهر وعیان کنید که اشراقش ازمطلع آفاق جاودان —
مبذول گردد این است اسّ اساس امرالهی این است جوهر شریعت
ربّانی این است بنیان رزین رصین مظاهر رحمانی این است علت
ظهور شمس جمال الهی این است سبب استواء رحمن برعرش جسمانی
ای احبای الهی ملاحظه کنید حضرت اعلی روح العالمین له الفدا
بجهة این مقصد جلیل صدر مبارك راسپر سهام بلایا فرمودند وچون
اصل مقصود جمال قدم روح ملاء الاعلی له الفدا این مقصد اعظم
بود حضرت رب اعلی دراین سبیل سینه مبارك راهدف هزاران —
رصاص اهل ضغینه وبغضا نمودند وبمظلومیت کبری شهید شدند
وهزاران دماء مطهره نفوس مقدسهٔ رحمانیه دراین راه برخاك ریخته
وبسا اجساد مبارکه احبای خلّص حضرت ربانیه بدار آویخته نفس
مبارك جمال ابهی روح ملکوت الوجود لاحبائه الفدا حمل جمیع
بلا یا فرمودند بواشدّ رزایا قبول کردند اذیتی نماند که برآن جسد
مطهر وارد نیامد ومصیبتی نماند که برآن نازل نگشت بسا شبها که
درتحت سلاسل ازثقل اغلال نیارمیدند وچه بسیار روزها که
ازصدمات کند وزنجیر دقیقهٔ آرام نیافتند ازنیاوران تاطهران آن روح
مصوّر راکه دربالین پرند وپرنیان پروش یافته بود سروپای برهنه

باسلاسل وزنجير دواند ند ودرزندان تنگ وتاريك درزيرزمين با قاتلين وسارقين عاصين وياغين محشور نمودند ودرهردقيقه اذيت جديدى روا داشتند ودر هر آنى وقوع شهادت يقين كل بود بعد از مدتى ازوطن بديار غربت فرستادند سنين معدودات درعراق هر آنى سهمى برصدر مبارك وارد ودرهرنفسى سيفى برجسد مطهّر نازل ابدا دقيقهٔ امنيت وسلامت مأمول نبود واعداء باكمال بغضاء ازجميع جهات مهاجم بنفس مبارك فرداوحيدا مقاومت كل ميفرمودند بعد از جميع بلايا وصدمات ازعراق كه قارهٔ آسياست بقارّه اروپا انداختند ودرآن غربت شديده ومصيبت عظيمه اذيّات شديده ومهاجمات عظيمه ودسائس ومفتريات وعداوت وضغينه وبغضاى اهل بيان ضميمه صدمات وارده ازاهل فرقان شد ديگر قلم عاجز ازتفصيل است البته شنيده ومطلع شده ايد وحال مدت ٢٤ سال بود كه دراين سجن اعظم باعظم محن وبلايا اوقات مبارك گذشت مختصر اينست كه مدت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلومية الفدا دراين جهان فانى يااسير زنجير بودند يادرزيرشمشير ويادرشدت آلام ومحن بودند ويادرسجن اعظم هيكل مطهّر ازشدت ضعف ازبلا چون آه شده بود وجسد مكرّم ازكثرت مصائب بمثابه تارى گشته بود مقصود مبارك ازحمل اين ثقل اعظم وجميع اين بلايا كه چون دريا موجش باوج آسمان ميرسد وحمل سلاسل واغلال و تجسم مظلوميت كبرى اتفاق واتحاد ويگانگى من فى العالم بود

وظهور آیه توحید الهی بالفعل بین امم تاوحدت مبدء درحقایق موجوده نتیجهٔ خاتمه گردد ونورانیت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کند حال ای احبآی الهی وقت کوشش وجوشش است همّت بگمارید وسعی کنید وچون جمال قدم روحی لتراب مقدم احبائه الفدا شب وروز درمشهد فدا بودند مانیز سعی کنیم وجانی ننار نمائیم ووصایا ونصایح الهی رابگوش هوش بشنویم وازهستی محدود خود بگذریم وازخیالات باطله کثرات عالم خلق چشم پوشیم واین مقصد جلیل ومقصود عظیم راخدمت کنیم این شجری راکه دست موهبت الهیّه نشانده باوهامات خود قطع منمائیم واین انوار ساطعه ملکوت ابهی رابغمام تیره اغراض واوهام مستورنکنیم وامواج بحر کبریا راسدّ حائل نشویم ونفحات قدس ریاض جمال ابهی راحاجز ازانتشار نگردیم فیضان نیسان فضل رادر این یوم وصل قطع ننمائیم وشعاع آفتاب حقیقت رازوال نجوئیم هذا ماوصّی الله به فی کتبه‌وزبره والواحه المقدّسة الناطقة بوصایا علی العباد المخلصین .

ودرمقام دیگر میفرماید :

" ای احبای الهی دراین دور مقدس نزاع وجدال ممنوع وهر متعدی محروم باید باجمیع طوایف وقبائل چه آشنا وچه بیگانه نهایت محبت وراستی ودرستی کرد ومهربانی از روی قلب نمود بلکه رعایت ومحبت رابدرجهٔ رساند که بیگانه خودراآشنا بیند

ودشمن خود را دوست شمرد یعنی ابدا تفاوت معامله گمان نکند زیرا اطلاق امری است الهی وتقیید ازخواص امکانی لهذا باید فضائل وکمالات ازحقیقت هرانسانی ظاهر شود وپرتوش شمول بر عموم یابد مثلا انوار آفتاب عالمتاب است وباران رحمت پروردگار مبذول برعالمیان نسیم جانبخش هرذی روح راپرورش دهد ومائده الهی جمیع کائنات حیّ رانصیب شود وهمچنین عواطف والطاف بندگان حق باید بنحو اطلاق شامل جمیع بشر گردد دراینمقام ابدا تقیّد وتخصیص جائز نه پس ای یاران مهربان باجمیع ملل وطوائف وادیان بکمال راستی ودرستی ووفا پرستی ومهربانی وخیر خواهی ودوستی معامله نمائید تاچهان هستی سرمست جام فیض بهائی گردد ونادانی ودشمنی وبغض وکین از روی زمین زائل شود ظلمت بیگانگی ازجمیع شعوب وقبائل بانواریگانگی مبدّل گردد اگرطوائف وملل سائره جفا کنند شما وفانمائید ظلم کنند عدل بنمائید اجتناب کنند اجتناب کنید دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید زهر بدهند شهد ببخشید زخم بزنند مرهم بنهید هذا صفة المخلصین وسمة الصادقین .

وحضرت ولی امرالله غصن ممتاز ارواح الوجود لعظمته الفدا دریکی ازتوقیعات مبارکه میفرماید :

وازجمله فرائض حتمیّه احبای الهی تبیین واثبات عمومیت وجامعیت وعلویت آئین حضرت بهاء الله است باید بمشورت وصوابدید محافل

روحانیه بوسائل فعالّه تشبث نمود وباجراآت متینه توسل یافت تابیگانگان ازتمام فرق ونحل اقناع شوند واذعان نمایند وشهادت دهند که پیروان حضرت بهاء الله فی الحقیقه قلبا وفعلا ولسانا عالم بینند نه خود بین خادمان حقیقی نوع انسانند ودرخیرخواهی وخدمتگزاری ومهربانی هیچ ملت وفرقه وطبقهٔ راترجیح بردیگری ندهند ومستثنی وخارج نشمرند ازقیود وسلاسل تعصّبات فارغ وآزادند وازحمیّه جاهلیّه دور ودرکنارولی باید این مقصد عالی درمعاملات و مخالطه ومعاشرت با عموم ازتمام طبقات فعلا اثبات گردد وبقول وادعا اکتفا نشود هذه سجّیه اهل البهاء بشری للعاملین .

برمطلعین حوادث عصریه مجهول نیست که این صلای جانفزا وقتی درممالك ایران اشاعه وانتشار یافت که ابرهای تیره جهل وفساد آفاق مدن وبلاد آنرا فراگرفته ودرمیان امم واقوام مختلفه آن اقلیم امری جز تنازعات قومیّه ومظالم استبدادیه وجهالات متراکمه رایج وشایع نبود وبعد ازارتفاع ندا وتتابع بلایای لاتحصی که اطلاع برآن موقوف بمراجعه کتب تاریخیه است مواهب جلیله آن صیت اعظم درمدتی قلیله اثراتی درترقیهٔ عقول وتنشیط افکار وتهذیب اخلاق وتلطیف عواطف ظاهر ساخت که اقلام وصحائف امکانیّه بوصف شمّه ازآن قادرنیست چندانکه اشخاصی جاهل وعامی که درهیچ مدرس ودارالعلمی وارد نشده ورایحه ازعلوم وفنون استشمام ننموده

بودند بوسیله استفاضه ازرشحات آن بحر بیکران فارسان مضمار تحقیق وبیان ودلیران رزمگاه دلیل وبرهان شده ینابیع حکم وحقایق ازمجاری ومنابع افئده وقلوبشان جاری ونابع گشت واقوام واممی که بحکم تعصبات متأصّله درذهن خصومت هردین ومذهبی غیرازاوهام کیشان خود رامورث تقرّب رب العباد میشمردند بقسمی موئلف ومتوافق شدند که گوئی روح واحد دراجساد متعددند وواسیران مقیدی که ازیك خردل فائده واعتبار شخصی نمیگذشتند بآزادگی وانقطاعی مبعوث گشتند که تقدیه جسم وروح رادرسبیل رفاهیت وسعادت بنی نوع خود حقیر ترین هدیه دانستند وخلاصه آنکه میامن تربیت وخلاقیّت تعالیم الهیه درهیاکل ملتی وحشی ونادان خرقاللعاده روح قوت وطمانینه افاضه نمود که جهل آنان رابعلم وعنادشان رابوداد وتفرقشان راباجتماع واختلافشان رابایتلاف تبدیل کرد وسّر آیه‌قرآنیه ثم انشأناه خلقا آخر" رابطرزی معاین ومحسوس مرئی ومشهود اولی الالباب داشت ودیری نگذشت که انوار ساطعه آن امراعظم ازبلاد ایران وممالك شرق برآفاق اقالیم شاسعه‌امریك واروپ پرتو افکنده سرعت سیر وحرکت وقوت نفوذ وتأثیر آن چنانکه مصنفات ومقالات مطبوعه دانشمندان ملل غرب خود بدان ناطق است عالم علم ومدنیت رامبهوت ومتحیرساخت وامروز باآنکه تاریخ ظهور این امرمبارك هنوز بالغ بیك قرن نشده هزاران هزارنفوس ازملل وامم متنازعه واجناس واوطان متعانده ومذاهب وادیان متخا

صفحه

که قرون واعصار متمادی در اقصی درجهٔ تنافر وتعادی بودند ببرکات آن تعالیم مقدسّه چندان بایکدیگر الفتوارتباط جسته اند که اگر نفسی بیخبر ازحقیقت احوال درمحافل ومحاضر آنان وارد وحاضر آید گمان برد که سالها دریك عائله پرورش یافته ودرسایه یك وطن نشو ونما نموده اند واجلی وابین بیان راجع بعظمت واعتلاء آئین مقدس حضرت بهاء اللّه جلّت قدرته وخلاصهٔ حوادث جسیمه آن کلمات سامیه ایست که ازیراعه حضرت ولی امراللّه ارواحنافداه دراختتام قرن اول این ظهور اعظم شرف صدور یافته وعین آنرا زینت بخش این اوراق میداریم قوله الاحلی

" ای اهل بها ملاحظه نمائید چگونه ید قدرت الهیّه مشتی ازمستضعفین عباد راکه بطائفه شیخیه منشعبه ازفرقهٔ شیعهٔ اثنی عشریّه منسوب ودرسلك طلّاب محشور ودرانظار جمهور هموطنان ازعلماء وفقها وادبا وفضلا ومتشرعین وارباب مناصب عالیه بنظر حقارت منظور وازمضلّین ومنحرفین ازصراط سید المرسلین محسوب ودر چنگ ملتی جاهل ومتعصب ومتوحّشی گرفتار وبقهر وسخط سلطانی معذب وازاسباب ملکیه وزخارف دنیویه وشوکت وعزت ومکنت وثروت ظاهره بی بهره ونصیب مبعوث ومؤید فرمود ونصرت وبرکتی عنایت کرد وعزّت وسطوتی بخشید که در اندك زمانی متدرجا باوجود هجمات عنیفه سلاطین وامرای سلسله قاجاریه وتعرضّات شدیده ملوك وخلفای اسلام ولطمات وارده ازعلما وفقهای ملت فرقان ودسائس و

مفتریات حزب شیطان ورؤسای بیان وتحریکات ودسائس ناقضان
وناکثان عهد وپیمان وتزویر وتدلیس متمردّان وبی وفایان واعتراضات
ودسائس مبشّرین ملت روح این فئه قلیله آوازه اش درسبع طباق منتشر
گردید و صیت عظمتش جهانگیر گشت امتی قوی البنیان ثابت الارکان
ممتده الفروع درهشتاد اقلیم از اقالیم جهان ایجاد نمود وبتأسیس
آئینی جدید ونظمی بدیع وجامعه مستقّل مؤیّد وموفق گردید
درآغاز انتشارش این امر مبین ازخطّه فارس مهد آئین نازنین
بممالك مجاوره عراق وهندوستان سرایت نمود ودرممالك عثمانیان
خیمه وخرگاه برافراخت درمدینه کبیره مرکز خلافت عظمی وارض سرّ
ربّه ملکوتیش مرتفع شد وزلزله بارکان دولت جائره بیندا خت
سپس درارض میعاد لانه انبیا ومرسلین مقر ومأوی جست ودرصرح
عکّا ملحمه کبری وادی النبیل مادبة اللّه مدینه محضه بقعه مبارکه
بیضا است قراریافت ازسجن اعظم ندای مهیمنش گوشزد ملوك وسلاطین
گشت وپرچم هدایت کبرایش دربرّیة الشام واقلیم مصر وقفقازیا و
ترکستان منصوب گردید سراپرده عظمتش درجبل کرمل درقرب مقام
حضرت ایلیا مرتفع گشت وشریعه غرّایش ازصهیون جاری شد صیحه اش
ازمکامن قرب بلند شد وهیکل موعود بایادی قدرت حضرت قیوم بنا
گشتاندك اندك انوار الهیه اش درممالك فرنگ سطوع یافت ودر
قطب آمریك مهد مدنیت الهیه جلوهٔ حیرت انگیز نمود ودرعواصم
قاره اروپ قلوب شیخ وشاب ووضیع وشریف راباهتزاز آورد وقبائل

بعیده متباغضه رابوحدت اصلیه دعوت نمود ودرظل سراپرده میثاق مجتمع ساخت چین رابحرکت آورد ودراقلیم ژاپان واقصی جنوب قاره آفریك وبلاد شاسعه استرالیا وجزائر نائیه محیط اعظم نفحه جان افزایش رابگوش خاص وعام برسانید درآفاق غربیّه واقالیم شمالیه وممالك جنوبیه بساطی جدید بگسترانید وقلوب جمعی راازامیر وحقیر بمغناطیس حبّش بربود برخصم لدود عاقبةالامر غالب گشت وازقیود اسالت وذلت برهید وصفوف دشمنان داخل وخارج وقدیم وجدید ودینی وسیاسی رامتفرق ومتشتت ساخت چندی نگذشت عرش مطهر مبشر فریدش دردامنه کرم الهی استقرار یافت ودرمعبد عظیم الشأنش درقلب قاره آسیا وآمریك بهمت فدائیان بی نظیرش باحسن وجه واتقن وضع تاسیس شد علم هدایت کبرایش رفته رفته درشصت مملکت ازممالك مستقله عالم درخاور وباختر مرتفع شد وکتب نفیسه وزبر قیمه اش بچهل لغت ازلغات شرقیه وغربیّه ترجمه وطبع ومنتشر گشت دشمنان دیرینش ازاهل سنت وجماعت دراقلیم مصر بحکم رؤسای شرع حجاب ستر رابدست خویش بدریدند وحقائق خفیه واسرارمکنونه شریعت مقدسه الهیه راعلی رؤس الاشهاد اعلان نمودند وبانفصال واصالت واستقلال شرع مبین خود بنفسه شهادت دادند وحکم صارم قاطع صادر نمودند ومتعاقب این قضیه نظم بدیع جهان آرایش نقاب ازرخ برانداخت ودعائم قصر مشیدش بید حامیان دلیرش درنهایت استحکام برحسب وصایای محکمه متقنه مرکزعهد

اقومش مرتفع ومنصوب گردید درخلال این احوال مروجین مبادی
سامیه اش دربسیط غبراء بعزمی آهنین وانقطاعی بی نظیر متشتّت
گشتند وبا بعد مدن عالم مهاجرت نمودند ودرجزائر بعیده
دو محیط اعظم متوکلا علی الله متوطن گشتند قلب ممرّد اصفای
علیا حضرت ملکه معظمه رابمغناطیس محبّة الله بربودند ودر اعلی
المقامات کوس استقلال شرع بها رابکوفتند ودرتشریح وتبیین اصول
مدنیّت الهیه واقامه شعائر دینیّه وتنفیذ احکام الهیه واعلان انفصال
جامعه واثبات اصالت شریعت سماویه وتشکیل وتسجیل وتزییدعدد
محافل روحانیه ووضع دساتیروقوانین وانظمهٔ محکمه متینه وتشییید
حظائر قدس ومعاهد دینیه وتوسعه دائره مشروعات متنوعه مفیده
وتألیف وترجمه وطبع کتب ورسائل نفیسه وتعیین وابتیاع بقاع متبرکه
ومشاهد مقدّسه واماکن تاریخیه وتأسیس اوقاف امریه درمدن وقری
درممالك مختلفه چنان همتی بگماشتند وشهامت وبسالت وتعاون
وتعاضد وثبات واستقامتی بنمودند که عاقبة الامر سراج الهی مشتعل
گشت وحبّه صغیره خردلی عظیم تشکیل نمود وحزب مظلوم بزرگوارشد
وفئه مقهوره قلیله مبدّل بهیئت جامعه وموفق ومفتخر بوضع نظمی بدیع
واعلان آئینی مستقل وتشریع شرعی مبین وتأسیس مدنیتّی جدید
گشت تعالت هذه القوة القدسّیة الدافعه الماّریه فی حقائق
الکائنات تعالت هذه القدرة الأزلیة الصمدانیة والسلطنة البارزة
الالهیة المهیمنة علی من فی الارضین والسموات تعالت هذه الشجرة

المباركة المنبتة المرفوعة ثابتة الأصل غليظه الدوحة منشعبة الفروع ممتدّه الاغصان كثيرة الاثمار سبحان من انشأها سبحان من غرسها وانبتها وسقاها وحفظها ورفع شأنها ومقامها وجعل ظلّها الظليل ملجاء وملاذ اللعالمين "

ونيز در همان توقيع مبارك اين بيانات متعاليه مرقوم :

" حال كه ختام قرن اول ذهبى عصر بهائى وهنگام احتفال اعظم در جامعه پيروان امر الهى است وازحسن تصادف پنجاه سال بالتمام ازسنه تأسيس اولين مركز امر الله در ديار غربيه منقضى گشته جنود مجندّه ابهى در آن قاره واسعه الأرجاء بتدارك اولين مؤتمر مجلّل بين المللى بهائيان كه مسك الختام قرن اول عصر مشعشع ربّ الانام است مشغول ودعوت رسمى ازطرف امناى محفل مركزى ايالت متحده صادر تا نمايندگان به بيست ويك جمهوريت ازجمهوريات شمالى ومركزى وجنوبى آمريكا در ليل بعثت حضرت نقطه اولى در اشرف نقطه جهان فرنگ در ظلّ قبه بيضاى اولين مشرق الاذكار رفيع البنيان جديد التأسيس ياران غرب مجتمع شوند ودوقطعه شمال وجنوب دست در آغوش يكديگر گردند ودر وضع اساس مدّنيت الهيّه در آن قارّه مستعده جسيمه عظيمه مذاكره ومشورت نمايند ودر اين ليلة مباركه كل متفق وهم عهد شوند كه باوجود بعد مسافت واختلاف جنس ومشرب ولغت كنفس واحده قيام نمايند ودر قرن ثانى عصر اعظم مراحل باقيه راطى نمايند وكما امرهم محبوبهم ومولاهم امرمبين را —

اعلان وشرع قویم راتأسیس در اقالیم باقیه عالم نمایند طوبی لهم بشری لهم من هذ الفوز العظیم والشرف المبین "

اصحاب علم وبصیرت ومخصوصاً حکماء فلسفه تجربیه که اختبارات شهودیه رابرای کشف حقایق مأخذ وحید ومدرك وطید میدانند هرگاه صرفنظر ازاحاطه وعظمت ماوراء الطبیعه وسائر وجوه فارقه شریعت حضرت بهاء اللّه جلّ اسمه الاعلی فقط ظهور وتحقّق آثار ومزایای سابق الوصف را دربین متربیان تعالیم اودرمختصر برهه اززمان وسیله ومیزان ادراك امور مستقبل قرارمند همین نمونه رابازبان بلیغ ببیان این مطلب متکلم وناطق خواهند یافت که پزشك مؤاخاة ومواساة عنقریب پیکر سقیم گیتی راازامراض مزمنه ضغائن واحقاد مستخلص وآزاد واسرافیل صلح وسلم اجساد متفرقة العناصر نوع بشر رابروح وحدت تامّه زنده خواهد ساخت وبرای مزید ایضاح حقیقت این معنی رادرقالب مثالی محسوس افراغ نموده گوئیم اگر معماری موافق هندسه متین نقشهٔ عمارتی طرح نماید ودرامتداد چند یوم قسمتی ازعمارت رابنهایت اتقان بنیان نهاده بمدعویین خود ارائه دهد تحتّم اکمال آن علی رؤس الاشهاد مشهود وآشکار گردد واحدی رادراتمام بنامجال انکارنماند ــ حال معمار الهی با هندسه محیرة العقول صرحی رفیع که پایه‌واساس آن وحدت انسانیه است تأسیس واهل عالم رابوفود درآن دعوت فرموده وباآنکه بیش از سنین معدوده ازموقع آن وعود نگذشته آثار آن علی رغم موانع و

مشاکل فزون ازاحصا ظاهر وهویدا شده ونفوس بیشمار ازجمیع
ملل ومذاهب واجناس واوطان که درهمه اعصارواجیال بایکدیگر
درنزاع وقتال بودند درظلّ لوای تعالیم واوامر اوازصحاری وبراری
دهشت افزای حقد ونفرت خلاصی یافته ودررزیرسقفهای مستحکم و
مؤتمن انس والفت مأوی ومسکن گرفته اند ودرعصری که نوع بشر
بتحاربات قاسیه مشغول ومشعوفند بساط نزاع وعداوت رابرچیده
ودرایوانهای رصین البنیان دوستی ورأفت آرمیده اند قوای طبیعت
رادرتحت فرمان اراده مخذول ومقهور داشته وجزطیران درفضای
رضای الهی هرشأن وتفاخری راموهوم وواهی شمارند ــ اگر
بینوائی ازپااوفتاده بینند بمعاونت ودستیاری برخیزند واگر خاطری
مجروح وحزین مشاهده کنند درتضمید وتسریرآن کوشند ــ درمعرض
حدّت وخشونت نرمی وملایمت کنند ودرمقابل خیلاء ورعونت تواضع
ومسالمت نمایند ــ سمّ جفا درکام جانشان درياق سَفاست وحنظل ــ
بلا درمذاق روحشان عسل مصفّی واین مثال محسوس خود برای
تحتّم حصول صلح وسلام درزمان مستقبل اعظم میزان واقوم برهان
است چه بحکم تجوبه وعقل اثمار حیوة نوع بشر درهرعصر لاحق
فی الحقیقه نتیجه درجات نشو ونماء اعصار سابق درخت وجود
اوست واراية وی سرعت نشو ونماء این عواطف واحساسات سامیه
که تازه اصول وجراثیم آن بمدد باغبان حقیقت درحدایق عقول وافکار

بهائیان غرس شده بنفسها شارح مثبت آنست که در آتیه نزدیک فروع باسقه آن تا عنان آسمان سرکشیده ومفاد آیهٔ مبارکهٔ «الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها» راکاملا متحقق خواهد ساخت .

مبحث دوم ــ دربیان فرق وتفاوت تعالیم حضرت بهاء الله ومبادی زعماء سعادت بشر ومقایسه وسائل اجراء وتنفیذ ونتایج مترتبّه برهریک ازآن دو :

هرچند مقایسه تعالیم وقوانین مبدء المبادی وحقیقة الحقایقی که جمیع معانی وصور بپرتوی ازلوامع کلمه اومخلوق ومصوّر است باافکار محدوده بشری شبیه بمقارنه اضواء ساطعه افتاب بااشباح یاموازنه ــ امواج رایعه دریاباقطرات است چه هرگاه درینمعنی استرشاد از ــ برهان عقل نمائیم عقل سلیم بمنطوق آیه مبارکه قرآنیه " وفوق کل ذی علم علیم"که ازاصول محققّه است برین قضیه شهادت دهد که مصدر ــ فیضان هرحقیقت وکمال درمرایاومجالی افئده وعقول کلمات صادره از صدور والسنه مطالع وحی ومنابع علم الهی است وبرحسب همین اصل مسّلم قاعده کلیه است که شیخ طریحی اعلی اللّه مقامه درمجمع ــ البحرین دربیان آیه مزبوره مینویسد .

«ای ارفع منه درجة حتی ینتهی الی الله تعالی " واگر طریق تحقیق رابروفق فلسفهٔ تجرّبیه محصور درمشاهده واختبار امور داریم

استطلاع واستخبار ازمبدء ومنشاء افکار سامیه عصرحاضر بنهایت وضوح کاشف این مطلب است که جمیع سوانح فکریه وطلوعات عقلیه که ازاواسط قرن نوزدهم میلادی درمیدان مدارك مطرح بحث وتنقیب است مرجع اصلی آن بحرمفیض کلمات واوامر جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الأعلی است وقبل ازانتشار آثارقلم اعلی هیچیك ازمباحث مزبوره تحظّر بخاطری ننموده وآنچه سبب انارهٔ اذهان واثارهٔ عواطف بطرح شده ازمبادی واصول جدیده راجع بسعادت هیئت های اجتماعیّه شده نتیجه انعکاساتی است که ازسطوع و اشراق انوار تعالیم الهیه درآفاق قلوب انطباع یافته وخلق این استعداد عظیم ازمواهب ومناقبی است که لسان وحی قبل ازتحقّق دراغلب الواح مقدسه بدان اخبارفرموده وازآنجمله این کلمات دریات است قوله جل ثناهُ :

" کلمه که حق بآن تکلم میفرماید درآن کلمه روح بدیع دمیده میشود ونفحات حیوة ازآن کلمه برکل اشیاء ظاهرا وباطنا مرور مینماید دیگر تاچه زمان وعصر آثارکلمه الهیّه ازمظاهر آفاقیهّ وانفسیه ظاهر شود

ودرمقام دیگر میفرماید :

" درحین ظهور کل اشیاء حامل فیوضات واستعدادات لا تحصی شده وخواهند شد وباقتضای وقت واسباب ملکّیه ظاهر میشود .

ودرمقام دیگر میفرماید :

" ازحرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر آمر حقیقی دراجساد الفاظ دمیده شد وآثارش درجمیع اشیاء عالم ظاهر وهویداء "
ودرمقام دیگر میفرماید .
" براقتدار قلم اعلی ونفوذ کلمه علیا احدی آگاه نه مربیان که ازافق سماء ارادهٔ مقصود عالمیان ظاهر میشود عرفش عالم را اخذ مینماید ومعطر میسازد طوبی ازبرای نفوسی که ببینند وبیابند "
ولسان مرکز میثاق درضمن یکی ازالواح مقدّسه باین بیان مبارک متکلّم
" خلاصه درنزد جمهور اهل وفاق مسلم شد که امروز روح این عصر وسلامت این قرن بتعالیم صادره ازقلم اعلی است حتی رئیس جمهور امریك چهارده مسئله رااساس جمعیت امم نهاد ودوازده ازآن اساس ازقلم ابهی صریحا پنجاه سال پیش صادرشد ودرآفاق بواسطه جرائد و رسائل انتشار یافت واعاظم اروپ وامریك مطلع برآن گشتند . "
اگرچه این دو دلیل عقلی وتجربی که امریك میزان ومعیار طبقه از طبقات علما وفلاسفه درفحص حقایق است ناقد خبیر رابرای اعتراف بخلاقیّت کلمهٔ سماویّه وعدم تناسب مقایسه آن بااقوال مصنوعات کلك قدرت اوامتن بیّنه واتقن برهان است معذلك نظربآنکه تفاوت وفرق دربین تأسیسات خدا وخلق بابیانی اوضح وابین برطالبان حقیقت لائح ومشهود گردد مروض میداریم که اگرانسان درین قرن علم وتحقیق طرز واسلوب تعالیم این ظهور اعظم رابانظریات وآراء

فلاسفه وعلماء ملل راجع بمبادی واصول صلح تطبیق نماید بر محصوربودن طریق تحصّل آن بتعالیم الهیّه مذعن گردیده و بوجوهی چند اجراء این مقصد رفیع ورفع مشکلات مانعه ازتحقق آنرا جزبوسیله اتبّاع اوامر واحکام حضرت بهاء اللّه مستحیل خواهند یافت :

وجه اول آنکه تحقق ارتباط کلی عمومی درعالم انسان منوط ومتوقف بقوتی خارق العاده وقدرتی ماوراء الطبیعه است وبعث وبثّ چنین روح قویّ التأثیر دراعضاء واجزاء متبدّده العناصر هیکل بشری بوسائل قوای مادّیه وقوانین ملکّیه ممتنع است ـ چه گذشته ازآنکه بشهادت تجربه واستقراء نوع بشر درهیچ عصر وتاریخ چنین سیطره ونفوذ قولی نداشته که قانونی عاهتمام افراد انسان تشریع نموده وآنرا بتساوی دربین جمیع اهل عالم استقرار دهد حکومتعقل نیز ظهور چنین امری راازحیطه قوت واستیلاء بشری خارج دانسته واجتماع ملل متنافره وامم متغایره رادرتحت حکم واحد باوجود تعارض وتباین اغراض ومقاصد بدیهی الامتناع شمارد ـ چه اولا صلح ووحدتی که جهت جامعه آن امور ملکیه ومصالح دنیویه باشد دوام آن بمدت بقاء سبب محدود وچون شأن امورملکیه بحکم ضرورت تغیّر وتبدّل است شك نیست که بمحض تغیرسبب رشته ربط واتحاد مقطوع وخضوع وعناد قائم مقام آن گردد ـ ثانیا حرص وولع ارباب مظالم ومطامع درجلب ذخائر ومنافع وتخالف وتفاوت اهواء وآمال آنان منافی بقاء

واستمرار چنین قانون در تمادی اعصار وقرون است اما صلح ووحدتی که تعالیم حضرت بهاء الله موجب آنست جهت جامعه آن محبة الله ومقصد ازآن وحدت روحانیه وایتلاف صمیمی نفس الامری است واگر کسی اندك تفکّر درمعنی وحقیقت سعادت ورفاهیت جامعه بشریه نماید میداند که آسایش حقیقی جز درسایهٔ اتحاد جان ووجدان صورت نبندد واتحادّ جان ووجدان جز بتائید قوهٔ معنویه وعامل ماوراء الطبیعه حصول نیابد وهمانقسم که اجتماع عناصر متخالف بدن درشخص واحد متوقّف براخضاع آن بارادهٔ روح است تعاون وتجاذب نفوس انسآنیه نیز درمتابعت وانقیاد قوهٔ نافذه اوامر وتعالیم ربانیّ است وتابصائر ضمائر ازاضواء آفتاب حقیقت استمداد نجویدوالواح ارواح بصیقل محبّت الهیّه از تعلق بشئون ومفاخر وهمیّه پاك ومصفّی نشود نه نفوذ وتأثیر صلح ووحدت میسّرونه بقا واستقامت آن متصوّر است چنانکه جمال قدم جلّ اسمه الاعظم درییکی ازالواح مقدسه میفرماید :

" قوّه وبنیّه ایمان دراقطار عالم ضعیف شده درياق اعظم لازم سواد نحاسی امم رااخذ نموده اکسیراعظم باید یاحکیم آیا اکلیل غلبه دارای آن قدرت بوده که اجزای مختلفه درشئ واحد راتبدیل نماید وبمقام ذهب ابریزرساند اگرچه تبدیل آن صعب ومشکل بنظرمیآید ولکن تبدیل قوهٔ ناسوتی بقوّهٔ ملکوتی ممکن نزد این مظلوم آنچه این قوّه راتبدیل نماید اعظم ازاکسیراست این مقام واین قدرت مخصوص است

بکلمهٔ الهٔ اوست جوهری که خوف راباطمینان وضعف رابقوت تبدیل فرماید یك قطره ازبحرحکمت الهی بربدیع زد بمثابه کرهٔ نار قصد فدا نمود رطوباتش بحرارت وضعفش باقتدار وبطوءش بسرعت تبدیل شد دراین حین آنچه لازم طلب شفاست ازقادر بیچون ازبرای امراض مزمنهٔ غالبه "

وجه ثانی آنکه هرجامعه وهیئتی که درعالم وجود تشکیل وتأسیس یابد سبب وحدت وایتلاف عناصرواعضاء آن بحکم عقل وتجربه وجود جاذب ورابطی است که دربین آنان ارتباط وحیوة مشترکه ایجاد نماید مانند عقیده دینی ووحدت وطنی ومسلك سیاسی ومشارکت لسانی وامثال آن وبطورکلی هرقدر عدّه جهات جامعه بیشتر باشد تفرقه وتشتت دربین اجزاء واعضاء آن بیشترخواهد بود زیراکه تفاوت اغراض ومقاصد روابط مزبوره راباتعصّبات مهلکه بمنازعه ومدافعه یکدیگر برانگیخته وتدابیر وقوای هریك رابانحصار سعی دراستحصال منافع خصوصیّه که مستلزم عدم اعتنا بل مصادمه بمنافع عمومیّه است مصروف دارد ودرچنین موقف صعب وحال هائل گذشته ازآنکه تصور صلح اندیشه بی اساس وباطل است ازطیاّره های آمال ملل قوی الأسلحه جزجغض اخنجهٔ سلم وودادوجّر عساکر جورو بیداد منتظر ومترصدّ نتوان بود .

بلی درین سنین اخیره معدودی اززعماء وحماة سعادت وآسایش بشر برحسب پرتوی که ازاشعه کلمات وبیانات الهیه درمرایای عقول

انعکاس یافت برای محاولات فکریه درتأسیس وحدت ووفاق محافل ومجامعی منعقد ساخته وازمزایای صلح ومضرات حرب سخن پیوستند لکن بدین نکته التفات ننمودند که تادرمیان امم متنازعه وملل متداعمه تباین عقاید وآراء وتخالف ادیان واوطان واشباه این تقالید وهمّیه موجود تنازع وتدافع ملازم عناصر واعضاء هیکل بشری وصلح وسلام تصوّری نامعقول است امروز هیکل عالم بمثابه شخص بیماری است که دربستر اغماء بحال احتضار افتاده وجمعی اطبّا بربالین اوحاضر شده بجای تشخیص مرض واتحاد آراء درتعبیه وتدبیر علاج ودوا بمجادله ومعارضه برخاسته ـ این یك رائی دهد که دیگری آنرا سقیم شمارد وآن یك دستور العملی فرماید که دیگری خلاف آنرا تجویز کند وبالبداهه چنین عیادتی گذشته ازآنکه صحت رااعادت ندهد برمرض بیفزاید ومریض بیچاره رابدروازه مرگ راه بنماید ـ حال این روابط مختلفه وجوانب متعددهٔ دینی وسیاسی وجنسی وامثالها که هرقسمتی ازآن خود شامل انواع وصنوف لاتحصی ازهذا وهب ومسالك وآراء وعقاید است همین حکم را دارد چه هریك برحسب منفعت ومصلحت خصوصی خود بهیئت عمومی حکمی فرماید که اطاعت یکی مستلزم مخالفت دیگری است وتخالفات حاصله بنا گزیراعضاء بشری را ازیکدیگر متفرق ومتشتّت ساخته وتفرّق وتشتّت آنان موجب ضعف وتحلیل بنیّه گردیده وضعف تحلیل بنیه بالضرورة مورث موت وهلاك است وچون این معنی ببراهین عقلیّه وتجربّیه واضح

ومدللّ گشت معروض میداریم که امروز تنها تعالیمی که روابـــط متمدّده رابرابط واحد تبدیل فرموده تعالیم حضرت بهاء اللّـــه جلّ اسمه الاعلی است لهذا هرشخص مطلّع وبصیرکه دیده عقـل رابمبادی مقدسه این ظهور اعظم منعطف داشته وآنرا بانظریات فلاسفه امم مطابقه نماید بعدم کفایت افکاروآراء بشریّه درتأســیس دعائم ومبانی صلح ورفاه معتقد ومعترف شده وشریعت بهائیـــه را بمنزله نقطه محیطه ومرکز مشترکی یابد که حیوة وسعادت کل اعضا وعناصر درحول آن دائر وطائف وبدون سریان این روح مهیمن در هیکل انسانیّت بعث شخصّیت کلیّه وحیوة مشترکه که برای صلـح عمومی معنی ومفهومی جزآن نیست ممتنع الحصول است وجمال اقدس ابهی جل اسمه الاعلی درسورهٔ مبارکه هیکل باینکلمات مبارکـــه ناطق ــ قوله الامنع الاعلـی :

" انظروا العالم کهیکل انسان انّه خلق صحیحا کاملا فاعترتـــه الأمراض بالاسباب المختلفه المتغایره وما طابت نفسه یوما بل اشتدّ مرضه بماوقع تحت تصرّف المتطببیّن الذین رکبوا مطیّة الهوی وکانوا من الهائمین وان طاب عضو من اعضائه فی عصرمن الاعصار بطبیب ــ حاذق بقیـت اعضاء اخری فیما کانت کذلك ینبئکم العلیم الخبیر ــ والیوم نراه تحت ایدی الذّین اخذهم سکر خمرالغرور بحیث لا یعرفون خیرانفسهم فکیف هذا الامر الأوعر الخطیران سعی احد من هؤلاء فی صحتّه لم یکن مقصوده الّا ان ینتفع به اسما کان اورسما لذا لا یقدر

على برئه الاّ على قدر مقدوروماجعله الله الدّرياق الاعظم والسبب الأتمّ لصحتّه هو اتحّاد من على الارض على امرواحد وشريعة واحدة هذا لا يمكن ابدا الاّ بطبيب حاذق كامل مؤيدّ لعمرى هذا هوالحق ومابعده الاّ الضّلال المبين كلمّا انى ذلك السبب الاعظم واشرق ذاك النوّر من مشرق القدم منعه المتطببّون وصارواسحابابينه و بين العالم لذا ماطاب مرضه وبقى فى سقمة الى الحين انهّم لم يقدروا على حفظه وصحتّه والذّى كان مظهر القدرة بين البريه منع عماّ اراد بمااكتسبت ايدى المتطببيّن انظروا فى هذه الأيام التّى اتى جمال القدم بالاسم الاعظم لحيوة العالم واتحّاد هم انهّم قاموا عليه باسياف شاخده وارتكبوا مافزع به الروّح الأمين الى ان جعلوه مسجونا فى اخرب البلاد وانقطعت عن ذيله ايادى المقبلين "

وجه ثالث آنكه اگر ذمن وقاّ د بعد ازاطلاع ازاد واء وآلام مستوليه برجسد عالم د راد ويه و معاجينى كه طبيب الهى واطباء بشرى دراين عصر خطير براى مداوا ومعالجه ارواح وعقول تركيبوتعبيه نموده اند دقيق شود ترتيب علاج رادرشفاخانه حضرت بهاء الله ملائم وموافق بنيه ومزاج انسانى واسلوب معالجات فلاسفه وقائدان سعادت اجتماعيه رامنافى ومغاير طبيعت ذاتيه اين نوع اصيل يابد ــ چه برمدقّق خبير مجهول نيست كه مجبول بودن انسان بقواى عقل وحاكمه مقتضى آنست كه فكر ورأى اورا درانتخاب واختيار

مباحث عقلیّه وحیوتیّه آزاد گذارند تاهر امری رابوسیله فهم فطری خود ادراك واتخاذ نماید وتلقی وقبول آن ازروی جبروعنف وبحکم تعبّد وتقلید نباشد وچون انسان رجوع بتاریخ کند ازبدایت اعصار جاهلیه تااین عصر علم وارتقاء جمیع آفات عارضه براجساد عقول راناشی ازمرض تعصّب یابد که بااختلاف مناهج واسالیب دربین همه امم سبب تفرّق مجتمعات وتنازعات عائله واراقه دماء شده است وچون مفهوم کلمه تعصّب امری جز اصرار انسان درصحیح دانستن رأی وفکر خود وتحمیل آن بردیگران نیست نه تنها ترهات واوهامی که علماء روحانی عقول راتعبّدا بقبول آن مجبور میسازند موجب سدّ سرچشمه فهم ونباهتوتسدید بنیان وهم وبلاهت آدمی است بل اجباری هم که امروز ازطرف رؤساء احزاب مادّی تحمیل بر افکار وافهام نوع بشر میشود همان حکم رادارند ــ فرقی که هست فقط درشکل وصورتتعبّد ورقیت است باینمعنی که متقلدّین ازمّه ادیان مقلدین نادان را ازتحقیق مطالب مانع شده وهم رادراذهان باسم دین جلوه میدهند ومروجیّن فلسفه مادّیه سعی درممانعت اذهان ازتوجه بمباحث روحانیه نموده دین رابنام وهم گوشزد میسازند ابصارند آنان تلقین عقاید بالیه خرافیه راوسیلهٔ اجراء اغراض شخصیّه قرار داده نفوس راازقوانین عالیّه علم دور میدارند واینان القاء آراء باطله وجهد درانسداد مناهل حصافت ورشاد رابجائی رسانده انبید که معلمین درمدارس متعلمین راازتفکر درهرموضوعی که عقلی وخارج

ازموازین سطحیهٔ طبیعیّه است منع مینمایند وعلی ای حال افراط وتفریط هریك ازین دو زمره متعصبیّن سبب سلطه واستیلاء جنود جهل برمملکت وجود انسان شده قوهٔ حاکمه راکه تنها سرمایه سعادت اوست مختل الوظیفه داشته است وحال آنکه شرط انصاف ووظیفه ایفاء حق عوامل فکریه تقاضای آن نماید که متصدیان تربیت وتعلیم مطالب راچنانکه هست نه چنانکه خود میخواهند درعرصهٔ انظارعرضه دارند تاقوه حاکمه بنفسها صحت وبطلان آنرا قضاوت نماید وتصدیق وتکذیب ازروی جهل وجبر نباشد وبرای آنکه این مطلب ببیانی اصرح مکشوف گردد معروض میداریم که بشهادت تاریخ وعقل اقوی عاملی که درجمیع ادوار حیوتیه انسان تأثیرات عظیمه درقوای عقل وفکر اوظاهر ساخته دوعامل مهم دین وعلم است ونظربا قوی بودن آن دو ازسائر عوامل تربیت اصعب واتعب ازهمه تفرقات موجوده اختلافات دینیه وعلمیه وانظع واشنع ازآن تجزیه وتفکیك آن دو ازیکدیگر است واطبّاء بشری یعنی فلاسفه عصریه که مفاسد موفوره آلام وعلل مذکوره رااحساس نموده وازموجبات پیدایش آن بیخبرند معتقداتدینیه راکه مبدء ومنشاء تمام فضائل انسانیه است معارض ترقی وتقدم نوع بشر دانسته فوز بفلاح ونجاح رادرالغاء وامحاء آن یافته اند وآنچه این فکر هائل رادراذهان ایشان متمکّن ساخته وآنرامانند سمّ قاتل درعروق وشرائین جسد علیل هیئت بشریه سریان داده یکی جهل بمعانی وحقایق کتب سماوی ودیگری مشاهده اباطیل

غیرمعقوله ایست که بتتابع قرون وتمادی اعصار برهیاکل ادیان مهاجم شده ودرآن اثرازحقیقت نگذاشته است ودرین صورت همانقسم که طبیب حاذق درامراض جسمانیه اول باید بواعث عروض مرض راکشف نموده وسپس بمعالجه پردازد درین مرحله نیز تنها طریقه علاج سعی درد فع عللی است که سبب حدوث آن شده ــ چه بدیهی است که تاموجبات مرض باقی است ازمداوافائدتی پدید نیاید وبعبارة اخری تادواعی نزاع واختلاف موجود است حصول صلح وایتلاف متصور نیست حال بعد ازتأمّل درمقدمات معروضه مختصر امعان نظر دراد ویه که طبیب الهی واطباء بشری برای تداوی این رنج مهیب ومرعب تعبیه نموده اند کافی است که راه نجات راارائه دهد ونوع بشر راازین همه شکوك وشبهات استخلاص بخشد . "

چنانکه گفتیم تخالفات شدیدهٔ که امروز ازجهتی دربین علم ودین وازجهته دیگر دربین نفس ادیان مشاهده میشود سبب عمده آن یکی اختفاء معانی واسرارکتب مقدسه آسمانی ازانظارودیگر مساعی علماء روحانیه درجعل اوهام وابطاء حرکت افهام است ودرحالتیکه بحکم عقل وتجربه آسایش وسعادت بشر جز بتعاون وتضامن علم ودین حصول نیابد اغراض شخصیه ایشان بقسمی آن دوعامل متلازم وضروری الاتباّع راازیکدیگر متباعد ساخته که درفضای معتقدات جز قضایای متنازع فیها یافت نشود این است که شریعت الهیه

درین ظهور اعظم چنانکه درفصل آتی معلوم آید ازجهتی بسبب کشف وحل مشاکل چند هزارساله دینیه که علت خصومات واحقاد بین الملل بوده عقول ومدارك راازمرض تنازعات دینیه وعلمیه مستخلص ساخته وازجهته دیگر اهل عالم راازتعبد وتقلید نهی اکید وبتبصر در امور بنظر فهم وتحقیق ووجوب موافقت ومطابقت علم ودین وتعلیم مطالب وحقایق بدون تعرض ومزاحمت بآزادی ضمائر وافکار امروتاکید فرموده است چنانکه جمال قدم جل اسمه الاعظم درمنع ازتقلید باین کلمات مبارکه ناطق قوله‌جل جلاله :

" بگو ای بندگان من بتحدید نفس وتقلید هوی خود رامقیدّ ومقلّد مسازید چه که مثل تقلید مثل‌سراب بقیعه درواد ی مهلکه است که لم یزل تشنگان راسیراب ننموده ولا یزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لا زوال بی مثالم درآئید »

ودرتحریص بردانائی وخردلسان قدم باین کلمات مبارکه ناطق "

«راه راست راهی است که انسان رابمشرق بینائی ومطلع دانائی کشاند وبآنچه سبب عزت وشرف وبزرگی است رساند رجاآنکه ازعنایت حکیم دانا رمد ابصاررفع شود وبربینائیش بیفزاید تابیابند آنچه راکه ازبرای آن بوجود آمده اند امروزآنچه ازکوری بکاهد وبربینائی بیفزاید آن سزاوارالتفات است این بینائی سفیر وهادی دانائی است نزد صاحبان‌حکمت دانائی خرد ازبینائی بصراست اهل بها باید درجمیع احوال بآنچه سزاواراست‌عمل نمایند وآگاه سازند "

وهمچنین میفرماید .

" براستی میگویم هرچه ازنادانی بکاهد وبردانائی بیفزاید اوپسندیده آفریننده بوده وهست "

وهمچنین میفرماید .

«عطیه کبری ونعمتعظمی دررتبه اولی خرد بوده وهست اوست حافظ وجود ومعین وناصر او.»

خرد پیك رحمن است ومظهر اسم علاّم باو مقام انسان ظاهر و مشهود اوست دانا ومعلم اوّل دردبستان وجود واوست راهنما ودارای رتبهٔعلیا ازیمن تربیت او عنصر خاك دارای گوهر پاك شد وازافلاك گذشت اوست خطیب اول درمدینه عدل ودرسال نه جهانرا بشارات ظهور منوّر نمود اوست دانای یکتا که دراوّل دنیا بمرقاة معانی ارتقاء جست وچون بارادهٔ رحمانی برمنبر بیان مستوی بد وحرف نطق فرمود ازاوّل بشارت وعد ظاهر وازثانی خوف وعید واز وعد و وعید بیم وامید باهر وباین دو اساس نظم عالم محکم وبرقرارتعالی الحکیم ذوالفضل العظیم "

وهمچنین میفرماید" زبان خرد میگوید هرکه دارای من نباشد دارای هیچ نه ازهرچه هست بگذرید ومرابیابید منم آفتاب بینش ودریای دانش پژمردگان راتازه نمایم ومردگان رازنده کنم منم آن روشنائی که راه دیده بنمایم ومنم شاهباز دستبی نیازکه پربستگان بگشایم وبپرواز بیاموزم "

وراجع به بیان مطالب بدون تعرّض بآزادی افکار ونهی ازتعرّض وجدال میفرماید . »

«ای دوستان باجمیع اهل عالم بروح وریحان معاشرت نمائید اگر نزد شماکلمه ویاجوهری است که دون شما ازآن محروم بلسان محبت وشفقت القا نمائید وبنمائید اگرقبول شد واثرنمود مقصد حاصل والّا اورا باوگذارید ودرباره اودعانمائید نه جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است ومائده روح وبمثابه معانی است ازبرای الفاظ ومانند افق استازبرای اشراق آفتاب حکمت ودانائی .

وهمچنین میفرماید ایاکم ان تسفکوا الدّماء اخرجواسیف اللّسان من غمد البیان لانّ به تفتح مدائن القلوب انّا رفعناحکم القتل عن بینکم انّ رحمتی سبقت الممکنات ان کنتم تعلمون انصروا ربّکم الرحمن بسیف التبیان انّه احدّ من السنان واغلی منه لوکنتم فی کلماتربکم تتظرون کذلك نزلت جنود الوحی من شطراللّه المهیمن القیّوم وظهرت جنود الألهام من مشرق الامر من لدی الله العزیزالمحبوب . »

وهمچنین میفرماید

" من اعتاط علیکم فابلوه بالرفق والذی زجرکم لا ترجروه دعوه بنفسه وتوکلوا علی الله المنتقم العادل القدیر . "

وحضرت مولی الوری جل بیانه الاجلی میفرماید .

" درهردوری امربالفت بود وحکم بمحبت ولی محصور درد ائره

یاران موافق بود نه با دشمنان مخالف اما الحمد للّه که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود بحدّی نه ومحصور در طائفهٔ نیست جمیع یاران را بألفت ومحبت ورعایت وعنایت ومهربانی بجمیع أمم امر میفرماید حال احبای الهی بموجب این تعالیم ربانّی قیام کنند اطفال بشر را پدر مهربان باشند وجوانان انسان را برادر غمخوار گردند وسالخوردگان را اولاد جانفشان شوند مقصود اینست که باید باکل حتی دشمنان بنهایت روح وریحان محبّ ومهربان بود در مقابل اذیت وجفا نهایت وفا مجری دارید ودر موارد ظهور بغضا بنهایت صفا معامله کنید سهم وسنان را سینهٔ مانند آینه هدف نمائید وطعن وشتم ولعن را بکمال محبت مقابلی کنید تا جمیع امم مشاهده قوت اسم اعظم نمایند وکل ملل معترف بقدرت جمال قدم گردند که چگونه بنیان بیگانگی برانداخت وامم عالم را بوحدانیت ویگانگی هدایت فرمود وعالم انسانی را نورانی کرد وجهان خاك را تابناك فرمود این خلق مانند اطفالند وبی باك وبی پروا باید بکمال محبت این اطفال را تربیت کرد ودر آغوش رحمت بمحبّت پرورش داد تا شهد روحانی محبت رحمانی بچشند ومانند شمع در این عالم ظلمانی بدرخشند وواضح ومشهود ببینند که اسم اعظم وجمال قدم روحی له الفدا چه اکلیل جلیلی وتاج وهاجی بر سر احبای خویش نهاده وچه فیوضاتی بقلوب یاران خود فرموده وچه محبتی در قلوب بشر انداخته وچه الفتی در بین عالم انسان ظاهر

فرموده " . اما قائدان احزاب سیاسی نظر باشتباه درتشخیص مرض وعدم انتباه بتفاوت وفرق دربین اصول ادیان الهی واضالیل ـ مختلفه بشری معالجهٔ آفات مستولیه برجسم رنجور عالم رادرهم ارکان شرایع تصور نموده وتنازعاتی راکه ازالهٔ آن جز بدفع عوارض جهل ورفع سوء تفاهمات ممتنع است بوسائل مادّیه ممکن الحصول پنداشته اند وشخص بصیر هرگاه نسبت این دوقسم معالجه راکه یکی تشحیذ اذهان بتفکّر درحقایق امور ازروی حرّیت ضمیر ودیگری دعوت بهتك نوامیس شرایع بوساطت وسائل جبر وقهراست باعواطف ذاتیّه انسان سنجیده وبراثرات مترتّبه برهریك ازآن دودرترقی وانحطاط عقول غور وخوض نماید میبیند که استعلاج اول موافق بنیه و مزاج ذاتی انسان ومورث حصول صحت وعافیت ومداوای ثانی مخالف احساسات وجدانیه وجالب موت وهلاك اوست ـ چه خلقت این نوع جلیل درعالم ایجاد طوری تقدیر شده که سائق ترقیه وتکمیل او تفکّر وتفّهم است وتامطلبی راباستادعقل عرضه نداشته وازاو در تصدیق وتکذیب آن استشاره ننماید آن مطلب سبب ارتقاء عقل وذکاء اونگردد لکن چون بمساعدت عامل دلیل وبرهان وقبول وامضاء قاضی عقل وادراك فهم حقیقی کند غلبه وقدرت آن بحدیست که آنا فانا برمعلومات اوبیفزاید وهیچ قوّه قهریّه مانع درك او نشود وبالعکس مطلبی که بجبر وعنف بدوتلقین گردد برفرض آنکه بظاهر خودرامجبور وملزم بقبول آن بیند چون تعلّمی تعبدّی ومنافی خلقت مجبوله ـ

اوست موجب خمود وخمول غریزه عقل اوشده واورا منحّط بمالم حیوان که دارای قوهٔ حاکمه ومدرك دلیل وبرهان نیست نماید .

هرفکر صائب وسدید که بررسوخ وتقرّر اوهام وتقالید دراد مغه واذهان وصعوبت تحویل وتغییر معتقدات دینیه مستحضر است ـ میداند که توافق وتألفی که امروز تعالیم این ظهور اعظم بعد از آنهمه تنافرات مهیبه دربین ادیان مختلفه تأسیس کرده امری نیست که بدون کشف غطا ازمعانی کتب مقدسه ومستعدّ ساختن عقول بفهم حقایق وادراك امور ازروی حریّت فکر وضمیر ممکن الأجراباشد واگر درین عصر عظیم بدریاق تربیت وتعلیم کشف رموز وحلّ معضلات کتب سماوی وسیله معالجه وتداوی مرض جهل ومحو دواعی تفرقات دینیّه نمیشد ـ آیا چگونه متصوّر بود که ملل متقاتله روی زمین که جمعی بسبب توغّل دراوهام جز اباطیل راسخهٔ درذهن هردین وکتابی راباطل شمرده وگروهی بعلت تباین مبادی علم ودین از اسم دیانت بیزار وبرکناربود ندعداوتهای قدیمه رابمحبت ووداد تبدیل نمایند واگراز تجلی واشراق بیانات الهیه انوار علوم ومعارف درزجاجات افئده وقلوب ساطع ومنطبع نمیگشت کشف غوامض کتب آسمانی که قرون واعصار متمادیه درپرده استتار پنهان وچهره حقیقت آن ازانظارپوشیده ونهان بود برای افهام بشری باکدام قوه معرفت حصول مییافتواگر آثار کلمات رحمانیّه افکار واذهان را به وحدت مبدء ادیان آشنا نمیفرمود بواعث منازعه ازبین ملل وامم

بچه وسیله زائل میگردید ــ خصوصاً آنکه تنازعات مزبوره راجع بمطالب وجدانیّه‌واختلافات علمیّه وعقلیّه است وشبهه نیست که تنازعات وجدانیّه جز بوسیله تبیین حقایق مرتفع نشود واختلافات علمیّه وعقلیّه جز باماحاء علل وموجبات آن مندفع نگردد .

وجه رابع آنکه اگرفاحص بارع درحالات تاریخیّه نوع بشر امرار نظر ودرآثار متفاوتهٔ احساسات‌وعواطف‌اقوام وامم غوری بسزانماید اثرات علل واسباب رادرمشاعر وآداب هرقوم وامت بی نهایت عظیم ومهم یافته ومنتقل باین نکته شود که همانقسم که عوامل بقا وارتقا درعالم جسم امور عدیده ازقبیل آب وهوا واقلیم وامثال آن است قائد تنمیهٔ ملکات عقلیه انسان نیز درهمه اعصار وادوار عوامل مختلفه ازقبیل ادیان وسیاسات والسنه‌ونظائر آن بوده‌وشبهه نیست که درجه قوت وعظمت هریك ازمؤثرات مزبوره متناسب بامقادیر نفوذ وتاثیر ووسائل متخذه برای اجراء وتنفیذ آنست وهرگاه متحریان حقیقت تحقیق احوال امم وادیان قدیمه راباعتذار بعدازمنه تاریخیه متعذر دانند حوادث زمان معاصر مشهود ابصار واطلاّع برآن درنهایت سهولت است ــ در قرن وعصری که مدارك ومشاعر بترقیات عظیمه نائل ونوع بشربسبب تحکیم روابط برای استخبار حالات یکدیگرواجد همه قسم وسائط ووسائل است نمیتوان فحص وقایع واخبار راصعب وبعید المنال دانست ودرفهم مطالب بعذر جهل اعتذار جست و اگر تشنگان منقبت عالم انسانی صرفنظر ازهمه امور وشئون فقط

مطالعه صحف اعمال متربیان ومتأدّبین هریك ازمبادی ومسالك عصرحاضر رامیزان درك حقیقت قرار دهند برانحصارعلاج الام و مصاعب عالم باتبآع تعالیم حضرت بهاء اللّه اعتراف نموده وتحصّل سعادت بشر را بحکم‌تجربه واختبار جزبوساطت آن تصوری ممتنع ومحال خواهند دانست ـ چه هرگاه بعد ازتامل درین مقدمه اساسیّه استقصا درتأسیسات‌عصر حدیث نمایند خواهند یافت که امروز اگر الفاظ وکلماتی مبنی بروجوب صلح وسلام درالسنه واقلام متبادر وجاری است قطع نظرازتباینات آراء درمناهج اجراء که خود چنانکه مصروحی داشتیم محکمترین مانع نیل بمقصود است الفاظ وکلمات مذکوره مطالبی است که فقط درمتون کتب ومقالات مسطور وازحیّز فعلیّت وعمل فرسنگهای شاسعه‌دوراست چندانکه ناقد بصیر بنای اعمال رابالمرّه منافی ومکذّب نقشه اقوال مشاهده‌کرده درعرصه عقاید امری جز تخالف وتغایر ودرساحت قلوب اثری جز تخاصم وتنافرنیابد وکدام‌برهان ابین واوضح ازآن که درعصر حاضر افکار عالم متحضّر باوصف دعوی حمایت صلح بالتمام باختراع اسلحه قتاله مصروف ومجهودات قائدان علم ومدنیت باوجود ابراز تنفر از جنگ باشد مابتو طئه وتمهید مخاصمات فظیعه وابادة واعدام نوع بشر معطوف است رعد مدافع خروق مسامع راخرق کرده وبرق حرب آتش‌بجان شرق وغرب زده طبیعت بشری بامورشرسه تربیت یافته ودرحالتیکه دعوی تأسیس امنیت ورفاهیت بجهت ابناء نوع خود

مینماید همه سعی وجهد رادر بغی وجدال ووغی وقتال قرارداده است نتایج این مخاصمات مشهود ترازآنست که اثبات مضرّات آن بدلیلی محتاج باشد وخسارتهای وارد برقوی وضعیف محسوستر ازآن است که زبان خامه ببیان آن پردازد .

خلاصه درچنین عصر وزمان ودرمقابل مشروعات وعواملی که وجیزه ازآن معروض افتاد عامل خارق العاده دیگری درحیّز شهود جلوه ظهور نموده که واصف شؤن واحوال آن این کلمه جامعهٔ مهیمنه است که ازقلم ابهی صادر قوله جل جلاله :

" امروز کیش یزدان پدیدار جهاندار آمد وراه نمود کیشش نیکوکاری وآئینش بردباری این کیش زندگی پاینده بخشد واین آئین مردمان رابجهان بینیازی رساند این کیش وآئین دارای کیشها وآئین هاست بگیرید وبدارید "

این نغمه وآهنگ آسمانی که بدوا درممالك ایران مرتفع وسپس درسایراقالیم واصقاع منتشّر وشایع گشت برخلاف همهٔ تأسیسات ملکیه بدون استناد والتجاء بهیچ قسم ازوسائل ووسائط مادیه ودرمعرض ظلم وشحناء اعداء ملوك وعلماء جمیع قطعات ارض وابتلاء بسلاسل واغلال وسجن وحبس چهل ساله خلقی جدید مبعوث فرمود که قدم درمیدان فداگذاشته بمحض استماع کلمه مبارکه " سراپرده یگانگی بلند شده بچشم بیگانگان یکدیگر رامبینید همه بار یکدارید وبرگ یك شاخسار . "

ازبیفوله های بیگانگی وعداوت درفضاء فسیحة الارجاء یگانگی و محبت نزهت خاطر یافتند وقوت تأثیر ونفوذ آن روح ثبات واستقامتی درنفوس پدید ارساخت که بمجرد صدور امر " ان تقتلوا فی رضاه خیرلکم من ان تقتلوا »جامه صلح وسلم دربر کرده مدتیك قرن است که دربلاد ایران بانهایت صبر ووقار جام شهادت نوشند و امتثالا لامرمولیهم المطاعاوصف قوت انتقام وقدرت دفاع همیچگاه درمقابل حملات اعدا درمقام مدافعه برنیایند بقسمی که‌وفور صبر وتمکینشان ارباب عقول سلیمه رابشگفت آورده وجهال مغرور را درظلم وعدوان نسبت بآن جمع مظلوم دلیر وجسور ساخته است وشمّه ازبلا یای وارده برهیکل مقدس جمال اقدس ابهی ارواح الوجود لمظلومیته العظمی فدا مفاد بیاناتیست که ازکلك قدرت وخامهٔ مشیّت صادرگشته واز آنجمله این آیات مبارکه است که درلوح مستطاب خطاب بناصر الدین شاه میفرمایند :

" یاملك الارض اسمع نداء هذ المملوك انّی عبد امنت باللّه وآیاته وفدیت بنفسی فی سبیله ویشهد بذلك ماانافیه من البلا یاالتّی ما حملها احد من العباد وکان ربّی العلیم علی ماقول شهیدا مادعوت الناّس الاّ الی اللّه ربّك ورّب العالمین وورد علّی فی حبّه مالا رأت عین الأبداع شبهه‌یصدّقنی فی ذلك عباد امنعتهم سبحات البشر عن التّوجّه الی المنظر الأکبر ومن عنده علم کلشیٔ فی لوح حفیظ کلّما امطر سحاب القضاء سهام البلا فی سبیل اللّه مالك

الاسماء اقبلت اليها ويشهد بذلك كلّ منصف خبيركم من ليـــال فيها استراحت الوحوش فى كنائسها والطيوّر فى اوكارها وكـــان للغلا م فى السّلاسل والاغلا ل ولم يجد لنفسه ناصرا ولا معينـــا" ودرلوح مبارك خطاب بنا پلئون اين كلمات مهيمنه مرقوم ورقد اشتّد علينا الأ مر فى كلّ يوم بل فى كـلّ ساعـة الى ان اخـــــرجونـا من السجّن وادخـــــلونا فى السجّـن الاعظم بظلم مبين اذا قيـل باىّ جرم حبسوا قالوا انهّم ارادوا ان يجددوا الدينّ لوكان القديم هوالمختار عندكم لم تركتم ماشرع فى التوّراة والانجيل بينـوآ ياقوم لعمرى ليس لكم اليوم من محيص ان كان هذا جرمى قد سبقنى فـى ذلك محمّد رسول الله ومن قبله الروحّ ومن قبله الكليم وان كان ذنبى اعلاء كلمة اللّه واظهار امره فانا اولّ المذنبين لا ابدلّ هذا الذنّب بملكوت ملك السموات والارضين انّا لمّا وردنا السّجن اراد اين نبلّغ الى الملوك رسالات ربهّم العزيز الحميد ولوانّا بلغّنا اليهم مـــا امرنابه فى الواح شتّى هذه مرّة اخرى فضلا من اللّه لعلّهم يعرفون الرّبّ اذا تى على السّحا ب بسلطان مبين كلمّا ازداد البلاء ازداد البهاء فى حب الله وامره بحيث مامنعنى ماورد علىّ من جنود الغافليـــن لويسترونني فى اطباق التّراب يجدوننى راكباعلى السحابّ وداعيا الى الله المقتدر القديرانّى فديت بنفس فى سبيل اللّه واشـــتا ق البلا يا فى حبّه ورضائه يشهد بذلك ماانا فيه من البلايا التى مـــا حملها احد من العالمين وينطق كل شعرمن شعراتى بمانطق شجرالطّور

و كلّ عرق من عروقى يدع اللّه و يقول ياليت قطعت فى سبيلك لحيوة العالم واتحاّد من فيه كذلك قضى الا مرمن لدن عليم خبير))و در سوره هيكل ميفرمايد :

((سبحانك يا الهى ترانى بين ايدى المشركين من خلقك والمعرضين من بريتّك و تعلم انىّ ما اردت الاّ ما اردت و لا اريد الاّ ما تريد بلغّت امرك الى شرق الارض و غربها و بذلك ورد علىّ ما ناح به سكاّن جبروتك و ملكوتك الى ان ادخلونى وسبعين نفسا فى هذا السجّن الاعظم فلمّا ورد نا اردنا ان نبلغ الى كلّ مرة اخرى ليعلموا ان البلاء ما منع مظهر نفسك عن اظهار سلطانك واعلاكلمتك

وبلغنا الى مظاهر قدرتك فى ارضك

ما امرتنى به بامرك وسلطانك و ما داهنت احدا فى سبيلك وقبلت البلايا كلهّا فى حبكّ و اظهار امرك اسئلك يا مالك الابداع ومليك الاختراع ان تقلّب احاس الوجود باكسير بيانك و حكمتك ثم اظهر لهم من كتابك الجامع ما يجعلهم اغنياء بغنائك اشهد يا الهى انّ عندك علم ما كان و ما يكون و علم كلّ شئ فى كتابك المكنون و نيزدر سوره هيكل ميفرمايد يا ايها الناطق باسمى انظر الناس و ما عطوا فى ايامى انا نزلنا لاحد من الامراء ما عجز عنه من على الارض و سئلنا ان يجمعنا مع علماء العصر ليظهر له حجّة الله و برهانه و عظمته و سلطانه و ما اردنا بذلك الا الخيّر المحض انه ارتكب ما ناح به سكان مدائن العدل و الانصاف و بذلك قضى بينى و بينه انّ ربّك لهو الحاكم الخبير و مع

ماتراه کیف یقدران یطیر الطیر الالهی فی هواء المغانی بعد ماانکسرت قوادمه باحجار الظنون والبغضاء وحبس فی سجن بنی من الصخرة الملساء لعمراللّه ان القوم فی ظلم عظیم »

وحضرت عبد البهاء دراین مقام میفرمایند :

ومن آیاته صبره وبلائه ومصائبه وآلامه تحت السلاسل والاغلال وهو ینادی الیّ الیّ یاملاء الابرار الیّ الیّ یاحزب الاخیار الیّ الیّ یامطالع الانوار قد فتح باب الاسرار والاشرار فی خوضهم یلعبون . . . . . ومن آیاته علو کبریائه وسمو مقامه وعظمه جلاله وسطوع جماله فی افق السجن فذلت له الاعناق وخشعت له الاصوات وعنت له الوجوه وهذا برهان لم یسمع به القرون الاولون"

حال ازارباب علم وبصیرت ومخصوصا علماء عصریه که مشاهدات حسّیه واختبارات شهودیه رابرای کشف حقایق اقوی موازین دانند در مطالب معروضه استدعای امعان نظر نموده ووجدان ایشان رابحکمیت میطلبیم که ایا باارجاع ذهن باصل مسلّم ومتّفق علیه دلالت اثر برموثر امروزدر میان جمیع عوامل موجوده جز شریعت مقدسه حضرت بهاء الله کدام عامل است که باسلاح بردباری ومظلومیت وباوجود مقهور بودن درمخالب اعداء شدید البغضا ومنع و نهی اصحاب واتباع ازتشبث بذیل انتقام ودفاع فاتح اقالیم قلوب شده ودربین ملل واقوام قدرت برتأسیس صلح وسلامی بدین عظمت واحکام یافته باشد واگر ارباب بصر درهمین یك نکته تأمل نمایند که مقاصد وآمالی

که‌طالبان سعادت بشریّه باوصف هزاران تدابیر علمیه ومعاونتهای
ملیه ووسائل ملکیه وحروب دمویه تنها تشکیل صورت ظاهر یه آنرا
محاط بانواع مشاکل وموانع میبابند دست تربیت باغبان الهی بدون
هیچگونه وسائل واسباب طوری اصول آنرادراراضی افئده‌وعقول‌ثابت
ومتأصل داشته که صلح واتحاد حقیقی دربین متمسکین بتعالیم
اوبالطّوع والاختیار وبدون ذرهٔ کره واجبار حاصل ومتحقق است
اذعان واعتراف خواهند نمود که نفراستغناء این ظهور اعظم ازتشبث
بوسائل واسباب ملکی وعدم اعتناء بموانع مهاجمه برمتانت بنیان
وحکمروائی آن برممالك دل وجان وانتساب آن بحقیقت مطلقه
معنویه وتنزّه آن ازمقایسه باتشکیلات بشریه لایحترین دلیل ومتقن
ترین برهان است آیا ظهور وپیدایش این روحانیت عظیمه‌درموٴمنین
شریعت سمحاء حضرت بهاء الله جلت عظمته مثبت آن نیست که
این نفوس بسبب استمداد ازمواهب ایمان لطف احساس یافته
حبّ ذات رادرحبّ نوع وسعادت نوع راسعادت خود دانسته اند
آیا این جانفشانی وفداکاری بزبان بلیغ ندانمیکند که ازعالم حقیقت
دری برروی این گروه گشوده که مشاهده لطائف روحانی وذوق
اثمار کمالات آسمانی لذاتّ نعم وآلاء سریع الزوال جسدی رادر
دیده حق بین وذائقه ادراکشان موهوم وموهون داشته است
آیا این استخفاف بجاه وجلال وثروت ومال بمسامع قلوب نمیگوید
که بصائر افئده وسرائر آنان عوالمی رامیبینند که نه تنها کره حقیر خاك

بل میدان وسیع افلاك درمقابل آن بی قدر وقیمت وخالی ازوقـــع واهمیت است ؟

وجه خامس آنکه عقول ومدارك نوع بشر هرقدر ارتقا بمعارج کمـــال جوید چون عالم بجمیع روابط وجود نیست قانونی که ازهرحیـــث متوازن ومتعادل وموزون رفاه وآسایش کامل باشد وضع نتواند کـــرد این است که نظریات بشریه اغلب مشاهده شده است که اگر طـــرق مضآری رامسدود ساخته ابواب مضرآت دیگر مفتوح نموده اســـت لکن صدور وفیضان قوانین الهیّه چون ازمصدر ومنبعی است کـــه محیط بروابط هیکل عالم ومطلع برسرائر وجود است بسبب تمامیـــت هیئت وکمال اعتدال دافع همه مشاکل وتنازعات است چنانکه اگـــر قلب مدرك باچشم انصاف درتمالیم این ظهور مبارك از معامـــلات وسیاسات وحقوق متبادله وسایر لوازم حیوة وسعادت انسانیّـــه تدّبرنماید مثل آنرا بالنسبّه بقوانین موضوعه بشری مثل شاهیـــن قوی الاجنحه یابد که دراوج رفیع طیور افکار ومقاصد متنوعه رادرزیر بال گرفته محیطبرکلّ وشامل جمیع مطالب ومآرب است واین مطلـــب برارباب هوش ودانش مستور نیست که رشته های عوامل حیوة در هیکل وجود طوری بیکدیگر پیوستـــه ومربوط است که هیچ امری هرقدر عظیم وجلیل باشد تاباتناسب تامّ منضم بامور دیگرنگردد فایده کلی ازآن حصـــول نیابد ومثل محسوس آن کیفیت احوال انفرادی وترکیبی جواهرکیمیاویه است که برحسب تجاربعلمی چون جوهری عظیم الفائده بحال انفراد..

برای مریض تجویز شود غیر نافع افتاده بل تاثیر سمّ ناقع کند اما چون طبیب حاذق وکیمیاوی عالم آنرا باعناصر دیگر مزج وترکیب نماید ومواد ترکیبیّه ومقادیر هریك رابروفق علم کامل وحذق موفور ترتیب دهد ازاجتماع آن جسم جدیدی تولّد یابد که مریض محتضر رادرمان سریع ودریاق برء الساعه شود متأمل خبیر بعدازتأمل درین تمثیل ظروف احوال فلاسفه عصریه رادراصلاح هیأت اجتماعیه شبیه باطبائی بیند که بسبب عدم اطلاع بخواص وکیفیات جمیع ادویه ازتمهید وتعبیه دوائی متناسبة المقادیرعاجز مانده بعضی ازایشان جوهری واحد رابدون تفکر درمضارّ آن برای استعلاج مریض کافی وبعضی دیگر درنتیجه تجربه وملاحظه مضرات جوهرمزبور رادریافته استعمال آنرامورث خطروهلاك دانسته اند وازینروی امروز زعماء رفاهیت نوع بشر هرسعادتی راکه برای جامعه انسانیّه تجویز نموده اند یاسعادتی آمیخته وآلوده بهزارآن مکاره واکداراست ویانتایج سوء آن دراولین وهله برایشان معلوم گشته ترك آنرا اولی وارجح شمرده اند وخلاصه آنکه عدم احاطه بمعناصرمترابطه وجهل بعلل وآفات عارضه بدان درهمه اعصار نوع بشر را در تشکیلات وتأسیسات خود وقتی طعمه مضرات افراطو زمانی فریسه خطرات تفریط داشته چندانکه اگر درقرن معاصر اوضاع مخفیه ونتایج مزعجهٔ مبادی بشریه رابنظر انصاف تبصر نمائیم مدنیت وحضارتی راکه امروز هیئت جامعه مسحور ومفتون ظواهر فریبنده آنست بیش از

توحش وبداوت اعصار سالفه مضّر بعواطف واحساسات انسانیه مشاهده نماید وعناصر وادویه که علم محیط جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الأعلی درین عصر رهیب برای دفع آفات وادواء هیئت بشریه ترکیب وتألیف فرموده مبادی واصولی است که تحقّق صلح بین الملل چنانکه بعون اللّه تعالی درفصول آتیه این کتاب شرح آن مرقوم گردد برعایت مجموعه آن مشروط ومربوط است بحدیکه اگر یکی ازآنجمله ازنظر محو ویابرای اجراء آن وسائلی غیرازمناهج مقرره درالواح مبارکه اتخاذ شود تحصّل صلح وسلام ممتنع ومحال باشد اگر درحالات اجتماعیه عصر حاضر تفحص وتدقیق شود واضح گردد که تغییرات عصر حاضرفی الحقیقه متولد ازهمان افراطات عصور ماضیه است که باتغییر طرز واسلوب ازشکلی بشکل دیگرانتقال یافته باینمعنی که دراعصار سابقه ازطرفی حکام وسلاطین حقوق افراد راپایمال ظلم واستبداد ساخته ابواب آزادی فکر وقلم رابروجوه ملل و امم مسدود نمودند وازطرف دیگر رؤساء ادیان مردم رامجبور باطاعت توهمات مجعوله خودساخته تقلید اعمی راقائم مقام تعلّم وتحرّی حقیقت داشتند وچون احساس آلام واتعاب نوع بشر رابفكّ اعناق ـ از اغلال اسارت واسترقاق دعوت نمود عدم تفکر درعلل موجده واسباب موجبه آن اورابهدم احکام ونظامات ومحو شرایع وادیان برانگیخت وبدون تأمل درین نکته که حریت متناسبه باخلقت انسان ایجاد اعتدال دربین مرامی واعمال اوست دفعة واحده خودراازندان ـ

محصور افراط ببیابان هولناك تفریط پرتاب نمود . چند انکه انتظا م روابط بشری رابد ون ضوابط ومشروعات امری سهل پند اشت ودیـــن راکه حیوة حقیقی وبسط قوای معنوی جز درسایه لواء آن متصـــور نیست عد و علم وعقل د انست وبعبارة اخری معنی حریت رارجوع — بعالم همجیت وکمال وجود را مماثلت باحیوان درجمیع شؤن تصوّر نمود واین اوهام واهیه باعث نجامع وفظایعی گشت که اگرعقل سلیم نتایج وخیم آنرا درعالم متخیله مصور سازد اززوال وانحطاط سریـــع وموحشی که اوضاع حاضره مخبر ومنذر بد ان است مبهوت ومتحیرماند وسبب وقوع خطوات عقول درمهاوی این خطیئات چنانکه گفتیم چیزی جزآن نیست که وضع وتأسیس قوانین ونوامیس عادله منوط بمعرفت حـ تأثیراتوتأثرات متبادله اعضاء وجود است واین احاطه وکمال دریـــن عصر عظیم مانند اعصار سابقه مخصوص بقوه محیط کیمیاوی سماوی و حقیقت بسیطه ایست که عناصر ومواد سعادت بشریّه را باموازیـــن معقوله ونسبتهای صحیح طوری ترکیب وتألیف نموده که برای صحت بنیه اهل عالم دریاق مسلم است .

فصل هفتم - وحدت ادیان

مبحث اول ــ شرایع موجوده در ارض مماثلت مبادی اصلیه صحف سماوی

هرچند محل شبهه نیست که مقصد جمیع شارعین ادیان علی نهج العموم توحید امم وایصال انسان بمعارج کمالات عقلیه درحدّ مدارج استعداد آنان بوده معهذا همیشه هریك ازمطالع وحی الهی علاوه برشؤن مزبوره مطلبی خاص رامتناسب با احوال زمان منظور نظر عزم وتصمیم داشته اند چنانکه شارع مقدس تورته وظیفه اطاعت وحضرت مسیح علیه من افضل التحیات فضائل روحانیه وحضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم کسر اصنام شرك ورفع اعلام توحد انیّت الهیّه رااساس وبنیان تعالیم خود اتخاذ نموده بودند وبرهمین پیکره ومنوال پایه ومبنای منهج اعلی وشریعت مثلای جمال قدم جل اسمه الأعظم وحدت عالم انسان وتأسیس صلح عام بین الامم والاقوام است وچون آدمی نظر عبرت رابتجربیات وتحارباتی که ازبدایت تاریخ الی عصر ناهذا درعالم بشرمتتابعا جریان داشته منعطف

دارد لهیب نائره عداوتهای دینی را باصور مرعبه واشکال مزعجه شدید ترازسایر حروب وخصومات مشاهده کند ومراجعه بتواریخ ـ ادیان وتقسیمات آن بامم وتنیّه وموحدّه وتفرقات هریك ازآن دو بشرایع وادیان متعدده وانشقاقات هریك ازدیانات اصلیه بمذاهب فرعیه دیگر برای ادراك این مطلب کافی است که تاافکاربشر درحول مرکز مشترکی تقرّر نیابد که مابه الاتحاد ومایه حصول الفت ووداد باشد اصلاح مفاسد متهاجمه واندفاع متاعب ومصاتب متراکمه که امروز عالم بشر طعمه وفریسه انیاب ومخالب آنست ممتنع وتصور یست که عقل بتصدیق آن قادرنیست خدای مجید راجع بتعارضات ملل وضلالت وعمایه آنان درقرآن شریف میفرماید :

" وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب کذلك قال الذین لا یعلمون مثل قولهم تشابهت قلوبهم واللّه یحکم بینهم یوم القیمة فیماکانوا فیه یختلفون "

وترجمه آیه مبارکه اینست که قوم یهود گفتند نصاری چیزی نیستند و نصاری گفتند که یهود چیزی‌نیستند (یعنی هریك ازآندوامت دیگری را باطل شمرده اند) بعد بر سبیل استعجاب میفرماید وحال آنکه ایشان تلاوت کتاب مینمایند از (کنایه ازآنست که کتاب تورته وانجیل هردو منزل من عند الله واختلافی درآن دوموجود نیست تاسبب اعتراض هریك ازامّت یهود ونصاری بردیگری باشد) وبعد میفرماید

چنین گفتند امی که قبل ازایشان بوده اند وقول آنان مثل قول اینان بود (مراد اقوام عتیقه ومقصود آنست که لهجه متعارضین بسبب عدم فهم معانی کتب سماوی همیشه مشابه یکدیگر است) ودر تتمیم آیه میفرماید خداوند روز قیامت مابین ایشان درآنچه اختلاف نمودند حکم خواهد فرمود وبروفق این آیهٔ مبارکه وسایر نصوص مصرحّه درین کتاب عظیم وصحف قرون اولی همانقسم که نتایج اختلافات امم امروز لایح وهویداست وعدهٔ انقشاع غیوم ضلالت وطلوع آفتاب وحدت بشر نیز چنانکه مدلول « واللّه یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون » مخبر ازآنست بورود یوم مبارک « ومن کان یرجوالقاء اللّه فان اجل اللّه آت » محول گشته است . امروز هرذهن ناقد ورأی متوقّد درادیان ومذاهب ملل دنیاسیر وسیاحت نماید عناصر واعضاء آنرا مانند هیکلی محتضر ومشرف بموت طوری ازیکدیگرمتجزّی ومتشتّت یابد که امید برءوفلاح رابالمرّة مستحیل شمارد ــ امی که درتاریخ باسم وثنیّه وثنّویه موسوم ومشتهرند علاوه برهزاران افتراق وتباعد که مابین خود ایشان موجود است ملل منسوب بتورته وانجیل وقرآن رامبتدع واهل ضلال وملل ــ که دراصطلاح مزخرفین باسم اهل کتاب موسوم ومشهورند گذشته ازتحقیروتوهین امم هندوچین هریك درقدح وتشنیع یکدیگر زبان گشوده روزی نیست که ازتنازعات قلمیّه وتدافعات دمویه فارغ نشینند وفلسفه حسیّه نیز که نیروی علم رافائق براباطیل عوام داند مطلق

ادیان رابفساد وبطلان موصوف داشته وجامعه بشر رادرجمیع اصقاع باشدّ وبال وافظاع مخاوف و اهوال مبتلی ساخته است علیهذا اولین اثر باهری که درین عصر اعظم ازقلم اقدس ابهی درد فع علل مزمنه شقاوانشقاق ظهور یافت کتاب مستطاب ایقان است این صحیفهٔ مبارکه هرچند درجواب سؤالات یکی ازاخوال حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه‌در دارالسّلام بغداد صادر وموضوع آن حل مشاکل ودفع شبهاتی است که غالبا متبادر درافواه حزب شیعه است لکن فی الحقیقه هریك ازآیات مبرمه وبینات محکمه آن درحکم مفتاحی است که فتح کنوز وشرح اسرار ورموز جمیع صحائف سماویّه راکه ازاعصار خالیه باقی مانده برای‌هرمتحری‌مجاهدی سهل ومیسور دارد ــ چه استقراء اصول ومبادی ادیان مطالبی را که برای احزاب‌موجوده قطعات خمسه عالم صعب التناول ومبنای تخالف وتجادل ارائه میدهد کلیّات آن یاکلماتوالفاظی است که درکتب دینیه همه ملل چنانکه فصاحت بیان وافراغ حقایق معقوله درقوالب محسوسه موجب آنست برسبیل رمز واشاره ومجاز واستعاره ایرادگشته ویامصطلحات عرفیه ایست که بین هریك ازامم واقوام برحسب مقتضیات ازمنه وایام بطرز واسلوبی خاص شایع ومتعارفاست وعدم معرفت آن باوصف وحدت مقاهیم سبب مناقشات شعوب واحزاب شده است وچون انسان باقلبی منزّه ازمرض‌تعصب وعدوان مطالعه نکات ودقایق این صحیفه آسمانی رامعیارسنجش صحف

قرون اولی سازد بسهولت کشف این نکته نماید که کتب سمـا وی وبیانات حکماء وفلاسفه مقتبس ازلوامع آثار ایشان چه ازحیث مبادی اصلیه وچه ازجهت تعلیمات اخلاقیه وچه باعتبار اثرات جیدّه در تربیت عقول وچه ازسایر حیثیات کلا برنمط ونسق واحد است وبرا ی اثبات عظمت مقام واعجاز این منشور جلیل کدام دلیل را احـّس وابیّن ازآن توان یافت که اززمان صدور آن اهل بهـا بتقلیب قلـوب امم وتوحید اقوام مفترقه عالم قدرت یافته وهزاران نفوس ازبرهمـــی وبود ائی وزردشتی ویهود ونصاری وملل اخری رابکشف ستائر وفهم سرائر کتب خود آگاه وآنان رادرظل لواء وحدت کلمه وارد نموده اند شرح این مقال وتفصیل این اجمال آنکه قطع نظر ازدیانت فتشیّـه وصابئین که بسبب قدمت فزون ازحد احصا کشف آثار آن جـــز درزیر سرپوش افسانه های عتیق میسور نیست تصفّح کتبآسمانـــی سایردیانات موجوده رابضمیمهٔ شریعت حمورابی که ازمکتشفات قرن ماضی وعلم حفریّات است محصور بشش دین یابد وآن ادیان براهمه وبود ائیان وملّت زردشت وشرایع توراة وانجیل وقرآن جلیل اســت وقلب ممعن متفرّس چون بوساطت مطالعه کتاب مستطاب ایقـــان وسایر صحف والواح مبارکه این ظهور اعظم بفهم معانی ومقاصـــد وادراك محکمات ومتشابهات صحائف سماوی هریك ازدیانات مزبوره نایل آید اصول وامهات مطالبی راکه ابنیه وعمارات همه ادیـان درجمیع عصور برآن متأسس بوده متحد المفهوم یابد بل درتحـــت

استار قصص رثیثه دیانت فتشیه وصابئین نیز نظر صائب صواب را از خطا بازشناخته قطع نظر ازتعمیم مبادی اخلاقیه بین الاقوام مواد ومماثلت اغلب تعالیم واحکام رادرادیان سابق ولاحق اقوی دلیل برصدورونبعان آن ازکلك مشیّت ربّ الارباب مشاهده نماید چنانکه موافق تحقیقات ابوالفتح شهرستانی ونقل ابوالفداء حموی وبسیاری ازمورّخین موثق صابئین که اسبق امم عالمند دین خود را از شیث وادریس اخذ کرده وکتب آسمانی آنان بصحف شیث والواح هرمسیه ، موسوم وعبادات ایشان ازقبیل صلوات خمسه وعقد نیت وآداب رکوع وسجود وصیام سی روزه ازربع آخر شب تاغروب ومشروط بودن صوم وفطر برؤیت هلال وتعظیم بیت کعبه واکثری از رسوم وشعائر دینیّه ایشان شبیه باحکامی است که در دیانت اسلام مجری ومعمول است .

هرچند قبل ازقرن ماضی وظهور علم حفریات واستخراج بقایای آثار اولین نقطهٔ پیدایش کتب دینیه ومبدء ومنهل السنه وعلوم وحکم وآداب بالمرّه براهل فحص مجهول بود لکن مکتشفات عصریه مهد وسرچشمه شرایع ومعارف رادرقرون ماقبل التاریخ اقالیم شرقیّه یعنی کلده و آشور ومصر وهند ونخستین شریعت موسسه راموافق صحیفه مقدسهٔ که سالما بدست آمده شریعت حمورابی معرفی نماید (دولت حمورابی قدیمترین دولت عرب است که زبان آن در آن زمان لغت آشوری بوده وکتاب مقدّس حمورابی نیز بدان لسان است وتاریخ تأسیس

شریعت مزبوره راقرون وازمنه متمادیه قبل ازکتب و دای براهمه هند و کتاب زند واوستای پارسیان یعنی بیست وپنج قرن قبل ازمیلاد دانسته اند) واهمّ مطالبی که کاشف مدقّق ازمطالعه روایات دینیّه ومدوّنات اعصار ماقبل التاریخ که عصر ماهزاره هفتمین آنست استنباط مینماید این است که اصول اولیه افکار که بتوسط شارعین ادیان ازاعصار قدیمه دراقالیم مختلفه دینیه تأسیس یافته کلا مماثل ومشابه یکدیگر است وازاینروی علماء حفریات نظر بمماثلت کتاب حمورّابی با اسفارتوراة درمبادی تاریخی وتعلیمی ونبوّات (مانند گناه آدم وخروج اوازجنّت ووصایای عشره موسی وخلق سمواة و ارض — واستواء خداوند دریوم سابع برعرش جلال وحشرو نشور وعلائم قیامت وتبدیل ظلم وبوارعالم دریوم آخر بعدل وعمار وبسیاری ازقوانین واصول شرعیه واخلاقیه) برآن رفته اند که یاموسائی وجود نداشته ویاآنکه شریعت او منتحل ومسرود ازدیانت حمورّابی است وفروضی که بعضی ازمورخین درین موضوع بدان تشبّث جسته اند این است که حضرت موسی ازمصر بمدین وازآنجا بجبل حمورابی آمده مطالب مندرجه درتوراة راازکاهن آن تعلیم گرفت وآتشی که براوتجلّی کرد آتشی بود که عبدهٔ کواکب یعنی امم صابئین ازاعصار عتیقه درمعابد خویش افروخته وبدان نمازمیاوردند وآنچه سبب تطرّق تصورات مزبوره درازهان ایشان شده عدم التفات باین نکته است که حقایق روحانیه معانی ثابته ایست که بدون ضرورت تعلیم وتعلّم مشترك بین جمیع

مظاهر علم وحکمت ربانیّ است واگر کسی تتّبع درتواریخ نموده وصعوبت خطوط قدیمه وفقدان وسائل اطلاع براحوال وافکارقطعات ارض رااستقصا واستطلاع نماید گزیزی ازاعتراف باین قضیّه نخواهد داشت که وحدت ومماثلت آن مفاهیم مشترکه واساسهای متحد النسق نتایج وحی الهی است چنانکه حضرت عبد البهاء روح الوجود لسطوع لوامع کلماته المقدسة فدا دربیان وحدت لحن ولهجّه انبیا میفرماید . قوله الاحلی :

" پس بدان که پیغمبران راازکتب وصحف مقصود معانی است نه الفاظ ومراد حقیقت است نه مجازمادّه است نه صورت گوهراست نه صدف آن حقیقت معانی کلیّه که رهبر پیغمبران است یکی است وآن دستورالعمل کلّ لهذا فی الحقیقه هرپیغمبری براسرارجمیع پیغمبران مطلع ولوبظاهر کتاب اوراندیده وسخن اورانشنیده وآئین جسمانی اورانسنجیده زیرا روش وسلوك واسراروحقائق وآئین روحانی کل یکی است "

چنانکه گفتم یکی ازشرایع عظیمه که مهد ظهور وانتشارآن بلاد هند بوده شریعت برهم است که امم براهمه بد ومنسوبند ــ کیفیت ظهور برهم بسبب بعد زمان درظلمات تاریخ مسطور وآنچه برحسب رأی اغلب مورخین ازمطالعات تاریخیّه مستفاد گردد پیمبران هند بمانو که در زبان فارسی معبّر بمینو وبمعنی روشن است مشتهر بوده ــ وکتاب سماوی ایشان که موسوم به (ویدیا ودا) است مانند کتاب

اوستای زردشتیان وکتاب توراة بتوسط چندین پیغمبرکه چهارتن ازایشان ببودا مشهور وگوتامابود اچهارمین رجعت ایشان است ازآسمان بزمین فرود آمده وهریك ازصحائف مزبوره حاوی قوانین روحانیه ومدنیه وآداب وشعائر وموسیقی وفلسفه وخلق وجعل آسمان وزمین ومبدء ومعاد واسناد اولیت وآخریت بانبیا وبسیاری ازمطالب دیگر که ظاهر آن غیر معقول بنظرآید باتفاوت تعابیرومصطلحات ـ چنانکه راجع بشریعت حمورّابی مذکور آمد اغلب مشابه اسفارتورة وفصول انجیل وآیات قرآنیه است .

دیانت برهم بعد ازاشاعه تعالیم آن شارع جلیل مانند شریعت موسویّه وعیسّویه ومحمدّیه امم عتیقه راازخرافات متنوّعه و ـ ضلالتهای مبتدعه نجات بخشیده وبشاهراههای علم وهدی وورع وتقوی دلالت نمود ـ لکن دراواخر ایام برحسب انذارات کتاب ونسیان اوامر ونواهی آن پس ازمدتی چند سبب تبدیل احکام سامیه باوهام ردّیه وتحویل وحدت کلمه بتفرقّات مذهبیّه شده وظهور دیانت ساکیا مونی راکه بعد اباسم بودا شهرت یافت ایجاب نمود وتفاوت ـ عمده دربین دیانت برهم وشریعت بود آنست که دیانت برهم مانند شریعت توراة بیشتر مشتمل بررسوم و طقوس ظاهره وتعالیم بودا اغلب نظیراحکام انجیل محتوی سیر وسلوك وصلح وسلم وروحانیت محضه است وآنچه ازشرح حال ساکیامونی درکتب سمآویه وصحائف دینیّهٔ اهالی چین مرقوم بنحو اجمال این است که وی از ساکنین

آسمان وقرون واجیال عدیده درعوالمی غیرازین عالم زندگانی کرده وفضائلی راکه برای حیوة مستقبل اولازم است تحصیل وسپس بآسمان چهارم صعود ودرآن ساکن شده است وچون تاریکی شدید زمین رافراگرفت وزلازل مهیبه وزوابع هائله اقوام وقبائل را احاطه نمود — قدیسین براهمه مردم راازقرب ظهور بودا که برحسب وعود برهم منتظر مجی اوبودند تبشیرنمودند وبعداز روایاتی چند راجع بنزول بودا باصفوف ملائکهٔ ازآسمان که تماما درعلائم وامارات بعث اموات وقیامت ارواح مماثل دقایق واشارات توراة وانجیل وقرآن است تاریخ حیوة اورا چنین نوشته اند که وی ازخانواده سلطنتی وده قرن قبل ازمیلاد درهند تولد شده ودرسنین اولیهٔ عمربانهایت شوکت وجلال ایام گذرانیده لکن ازسن طفولیت آثار توقّد ذهن وجودت رأی ومیل بانزوا وتفکر دراوآشکار وازشؤن ومناصب دنیویّه محترز وبرکنار بود و و پدر نظربمشاهده این حالات که آنرامنافی حفظ مقاماتشهریاری ورسوم وآداب مملکت داری میدید بروی ازحشم وخدم درباربادشاهی حفظه وحراس گماشت که مبادا تمسك بذیل ارتیاض وتنسك اورابفرار ازشهر واختیار عزلت وارتداد ابرداء فقرومسکنت واعتزال ازشؤنات جهانبانی وسلطنت راغب سازد اماسعی وجهد اودرمقابل آمال وامیال ذاتیه فرزند نافع وسودمند نمیافتاد وساکیامونی . علی رغم پدر وزوجه واقارب وخدّام ازشهر بالا نفراد مهاجرت کرده بدوا — چندی درنزد اعاظم علماء براهمّه باکتساب علوم دینیّه پرداخت

لکن علوم مزبوره وشعائر ورسوم معابد ومناسك ایشان تشنگی روح اوراتسکین نمیداد لهذا ازقیل وقال درس وبحث رخت بصحرای انزوا کشیده ودرظلّ شجر مقدّس بخلوت ازناس وفکرت درحقائق آسمانی ودقایق اسرارسبحانی صرف اوقات میکرد تاآنکه متافی از عالم الطاف بسمع ضمیرش رسید که اورا بهدایت خلق مبعوث ومامور داشت ــ این ندای غیبی اورابفلك چهارم عروج داده ومصمّم برآن ساخت که امم براهمه راازقیود شعائر مندرسه که مفائر شرایع متأسسه انبیاست مستخلص ساخته وبجای قوانین ظالمسه نوامیس عادله وضع نماید وعروج بفلك چهارم چنانکه درباره حضرت مسیح علیه السلّام نیز روایت شده کنایه ازاعلی ذروهٔ عالم وجودیعنی عالم انسانیت است که سلسله خلق بدان منتهی گردد واین معنی رابدقت مطالعه ازبیان حضرت عبدالبهاءارواحنالعظمته آثاره الفدا درجواب سئوال یکی ازاحبّای پارسی استنباط توان نمود قوله الاحلی :

" پس چارگوهر چهارسو چهارجو چهارکو چهارجایگاه چهار روز درسخن پیشینیان ونیاکان بسیار اختر چهارم آسمان چون در روز چهارم چارم جایگاه روی بنماید هرکه یزدانی یزدانی گردد وهرکه اهریمنی اهریمنی شود زیرا هرجانی چون ازتن جداگردد در روز آغاز بجایگاه آغاز رسد وبگذرد وازگوهر خاك درگذرد روزدوم ازجایگاه دویم ازگوهر جهان روینده درگذرد روزسیم ازجایگاه سیم جهان جانوران درگذرد درمداد روز چهارم درجایگاه مردمان چون مهر

درخشنده جهان یزدان بتابد هرکه درگذرد بجهان خداوند مهربان پیوسته گردد والّا درتیرگی جایگاه جانوران ماند چهار روز چهار جایگاه است چه که خورشید جهان جان برچارجا یگاه باند ازه آن جایگاه پرتو بخش است "

واشارات لوح مبارك ذیل نیزمؤید معنی مزبوراست که میفرماید :

" مثلا دردائره ملاحظه نمائید که آنچه پرگار سیر وحرکت نماید جز برحول آن نقطه که مرکز آن دائره است دوران ننماید وآن آیه متجلیه درحقیقت نفوس ملکوتیّه بعینه حکم آن نقطه دارد که جمیع حواس ومدارك انسان حول آن آیه لاهوتیه طائفند ولکن این آیهٔ متجلیه ازشمس هویّه وامانت سلطان احدیّه درحجبات وسبحات انفس محتجب ومستوراست چون شعله نورانی که درغیب شمع وسراج قبل ازاشتعال منطوی ومکنونست وتااین نیّر سماء توحید درمغرب حقائق انسانیّه متواریست هیچ نفسی ازشئون لاهوتیه که درغیب حقیقت انسان مکنونست واقف نه این است که چون شمس هویّت ازمشارق قیومیّت طالع ولائح گردد نفوسیکه بمعرفان این مطالع عزاحدّیه ومشارق صبح الهیه فائز شده درظل تربیتشان تربیت شوند تاآن آیت رحمن چون صبح انوار ازجیب حقائق نفوس مطمئنه سر برآرد و رایت ظهور براعلام قلوب برافرازد واین مشارق انبیاء واولیا ی حقند که شمس حقیقت ازاین افق برگل شیٔ افاضه فیوضات نامتناهیه میفرماید وسالك چون باینمقام اعزاعلی فائزشد مهبط اسرارمکنونه

الهیّه ومطلع انوار غیبیّه صمدانیه گردد درهرآنی بجنت بدیعی داخل شود ودرهرلحظه بنعمت جدیدی مرزوق گردد صدرمنشرح رالوح محفوظ الهی مشاهده کند که دراواسرارماکان ومایکون مستور است وقلب منیر رامرآت صافیهٔمنعکسه ازصورکلّی عوالم ملا حظه نماید جمیع حجبات عوالم کثرت وظلمت رابیك شعله نارمحبة آلله بسوزاند " ساکیامونی بودا دربادی امر دعوت خود رابعضی ازخواص که آنان رالایق القاء کلمه واصغاء نغمات حقیقت میدید اظهار نمود وهمینکه صلای دعوت او که حامل پیامهای جدید آسمانی وشامل احکام وتعالیمی منافی ومباین رسومات خلقیه واوهام مختلفه رؤساء دینی براهمه بود منتشر گشت علماء دین وآئین وزعماء ملك و ملت بمبارزه و مباراة ومعانده ومعاداتا وهمداستان ودرقلع وقمع شریعت وی متحد ومتفق شدند وچندین قرن دربین براهمه وبودائیان جنگهای خونین امتداد یافت تاآنکه شریعت ساکیامونی بود ا بمرور وتدریج ازانحاء هند بممالك واسعة الارجاء چین منتقل وتا نواحی ژاپون انتشار یافت .

اما دیانت شت زردشت درایران بتوسط آشور زردشت تأسیس وصحیفه آسمانی اوکتاب اوستاست وآن شارع عظیم وبارع برحسب نصوص کتاب مزبور ازسلسله مه آبادیان است ومه آباد راپارسیان آدم اول دانند که سلاله اوباشور زردشت منتهی گشته ودرمبداء ظهور او بین الامور خین اختلاف بسیاراست وشاید این اختلاف نظربتمدّد سلسله نیاکان

زر تشت باشد چه آشور زردشت مانند ساکیابود ا شارع هنـــد آخرین پیغمبری است که درایران باین اسم ظاهر شده وظهـور اوبعد ازبعثت حضرت موسی علیه السلام بوده وکتاب آسمانی این وخشور سترك نیز درامهات مسائل مانند صحف توراة وانجیـــل وقرآن ومتضمّن سه قسمت تاریخی وشرعی ونبوی است واساس اخلاقی آئین آن پیمبر پاك گهر این است که انسان بوسیله وخشوران اهورا مزدا باید - رتمام زندگانی سعی بلیغ مبذول دارد تاروح وجسم او از اوساخ پاك شده وبحال اعتدال که غایة القصوای سعادت ـ است نایل آید وخلاصة القول اگرانسان بانظرتدقیق وامعان بصحائف رشیقه شارعین ادیان که هنوز دربین امم وملل عتیقه موجود اســـت مراجعه نماید باوصف هزاران فساد که بسبب فقدان وسائل کتابت وعدم علم واحاطه علماء تفسیر یاسوء بیان وتعبیر درنقل وترجمـــه ازالسنهٔ اصلیّه بدان عارض شده مبادی اصلیه دیانات راازمنـه غابره تاعصر حدیث مانند ابنیه که درآثار مطموره آن علائم رفعـــت بنا وعظمت صنع معمار آشکار وهویدا ست چندان مشابه بیندکـــه برای احتجاب وابتعاد امم ازتصدیق یکدیگرمانع وحاجزی جزعجز ازادراك فحاوی ومفاهیم مندرجات آن مشاهده نکند ومادر مبحـث دوم این فصل مبادی واصولی راکه باوجود تعمیم بین الادیـــان جمیع اقوام واحزاب روی زمین رابتباغض ومعارض یکدیگر برانگیختـه بنحو اجمال معروض میداریم تامفاد آیه قرآنیه " ولقد ارسلنا رسلنـا

بالحقّ و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النّاس بالقسط " کاملا مشهود انظارو تبدیل آن قصور رفیعه شامخ البنیان بویرانه های اوهن از بیوت عناکب بالحسّ و العیان مشهود گردد .

مبحث دوّم

اعتراضات ناشیه از سوء تفاهم در باره اصول عقاید امم عتیقه و استطراد کلام ببعضی از اقاویل مادیّین و وجوه فساد آن مهمترین موضوعی که در میدان مباحثات دینیّه معرکه قیل وقال و منازعه و جدال بین اصحاب ادیان دیده میشود موضوع الوهّیت وامور متفرقهٔ برین اصل سامی است و نخستین توهّم ناشی از سوء تفاهم تصوّر این مطلب است که انسان در اوان فطرت و بدء زمان بدویت پرستش اصنام مینموده و بعد از آنکه بمرور و تدریج عقل و فکر او نشو و ارتقا یافت ستایش صور و تماثیل رامنتهی بنیایش ربّ جلیل داشت و بنابرین تصوّرعبادت خدای و احدرا لاحق برتعظیم اوثان و بدایت پرستش ربّ جلیل رااز زمان شریعت اسرائیل دانند و البته قبل از ورود یوم موعود سبب تشبّث باین اوهام امری جزاستتارمعانی صحف دینیه از انظارنبوده لکن درین یوم عظیم که ظهورو تحقّق وعد جانفزای " اذازلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها" موجب کشف حقایق گشت فاحص ناقد وطالب مجاهد از غور در مخازن کتب آسمانی و معادن بیانات حکماء و شعراء هریك ازاقوام وامم تواند یافت که ازاقدم اعصارتاریخیّه تاعصرحاضرهمیشه غریزه اعتقاد بخالق وجود و مالك غیب و شهود ملازم خلقت آدمی بوده .

ودر هیچ عصری ازاعصار ضمیر اوفراغت ازین عاطفه واحساس نداشته که عوالم آفرینش کلا مصنوع وصادر ازیك قوّه قاهره ایست که محیط ومستولی برهمه اشیاست واین پرستش واعتقاد درازمنه اولیه یعنی اعصار طفولیت انسان چنانکه احساسات اطفال مترجم آنست بی آنکه مستند بدلیل وبرهانی ازدلائل وبراهین ازمنه رشد وکمال باشد فقط منبعث ازنفس غریزه وفطرت اصلیه (فطرة اللّه التّی فطرالنّاس علیها) بوده وپای استدلال که تولدّ شکوك وشبهات نیز باعتباری ناتج ازآنست وقتی بمیان آمد که بسبب تقدم سنین عمر قوای عقلیّه (وتری الشمس اذا طلعت تزاورعن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال) شروع بپیدایش نمود تاآنکه بمرور وتدریج پرستش خداوند یکتا برحسب اغراض شخصیه رؤساء مذهبیّه وعار وهم وتقلید که هادم ومخرب هربنیان سدید است مبدل بعبادات سخیفه گشت وباهمه این احوال مطلب شایان دقّتی که ازآثار واقوال فلاسفه وشعراء طائر الصیت بت پرستان قدیم استنباط میشود این است که قطع نظر ازقدمت وسبقت پرستش یزدان برعبادت اوثان همه وثنیّ ازمنه عتیقه قائل ومعتقد بوده اند که مافوق اصنام وتماثیل مصنوعه خدائی قادر وابدی موجود است واصنام مابین ایشان وخالق شفعاووسائطند چنانکه ازاشعار (ارفه) که ازشعراء عهدعتیق یونان بوده بصراحت ووضوح اعتقاد بذات غیب لایدرك برمیآید وترجمه یکی ازمنظومات اواین است (یك ذات یگانه موجد هستی —

است که قائم بالذات است انسان اورانمیبیند اما اودرهمه جـــا حاضر وباهمه اشیاء همراه است ۰

آری محل تردید نیست که کلمات وعباراتی چند درکتب سماوی ملـل دینا مشاهده گردد که ظواهر آن غیر معقول بنظر آید لکن مراجعه بآیات صحف آسمانی امم موحّده وبیانات بزرگان ادیان وحکماء وادبای آن واضح ومبرهن سازد که آنچه موجب نزاع ومنابذت وتعییـــب وتکذیب ملل درباره یکدیگر شده عدم اهتداء بمعانی وستائر الفـاظ واسرار مکنونه درخزائن کلمات است مثلا ازجمله عقاید شایعه بیـن جمیع امم مشهور بوثنّیه اطلاق کلمه خدای حی بشارعین خود و ــ متصفّ دانستن ایشان بجمیع اوصاف الوهیت است چنانکه اهالی هند برهم رادرمقام الهه الأ لهه ودرمقامی جامع جمیع قوای مکنونـه درعالم وجود خوانده وگویند عالم وجود باکمل صورت برهم وآنچـــه بوده وهست وخواهد بود درکینونت اوپنهان ومدغم است وهمچنیـن برآنند که برهم باسایر ارواح سماوی مانند ویشنو وراماگریشناوسیوا ذاتا واحد وخود رادرهزاران صورت آشکار ومتجلّی ساخته اســت باینمعنی که گویند جوهر عالم واحد ویاجوهر برهم که موجد وعلّت اولی است متحد است وبرهم رااعلی الموجودات وابدی داننـــد واین عبارت درکتاب ویدا مسطور " که این عالم برهم است ازبرهـم آمده وبوجود برهم برپاست وببرهم راجع خواهد شد" وهمچنین فحاوی کتاب مزبور حاوی اینمعنی است که پارابرهما اصل وجود وحقیقةالحقایق

است که از هراسم و صفت منزه و مبرّی و اولین مجلای کمالات اوباهاونی است که برحسب نصوص صحیفهٔ وید اورا آدم اول دانند و مضامین کتاب مزبور مشعربر آنست که خداوند الی الابد بصورت انسان انسان مبدء و منتهای عالم هستی است و کنفوسیوس گوید "آسمان و زمین بزرگ است لکن هرد و رنگ و شکل و حجم دارد اما درانسان چیزی است که از رنگ و شکل و حجم عاری است چندانکه اگر عالم بالتمام معدوم میشد آنچه درانسان است بآن حیوة میداد و همچنین در کلمات بوداهذکورهٔ جنود کینونت غیبیه عقول کلّیه و ارواح فلکیه است و عقول انسانیّه نسبت بارواح مجرّده درحکم صور محسوسه و بمنزله مرایا برای اشراق آفتاب روح است". ودر دیانت پارسیان آشور زردشت مبدء هستی و منبع جمیع کمالات و برانگیخته برای تطهیربشر از آلایشهای پلید صفات اهریمنی است .

عقاید دیگری که بین ملل یونان و هندوچین و پارسیان قدیم با تفاوت تعابیر و مصطلحات ملل موحّده را بلعن و تشنیع و لعن و تقریح آنان واداشته قول برياست ارباب انواع و پرستش آلهه متعدّده واعتقاد باصلین و امثال این اقوال است چنانکه یونانیان قدیم برای هر نوع از انواع برّب النوعی قائل بوده که وظیفه او را تدبیر امور آن نوع دانسته اند مثلا ژوپیتر رارئیس سماوة ونپتون را حافظ میاه و (باکوس) راحامی کروم و (میترو) راحاکم عقول شمرده و امم هندوچین برای تنظیم امور عالم بوساطت الهه قائل و ملت زردشت

ترتیب وتنسیق هرامری ازامور رابمیانجی گری امشاسپندان وپریان موقوف دانند واعتقاد باصلین نیز دربین جمیع امم هند وچین وفرس ویونان وروما ن مشتهر بوده باینمعنی که درآثار طبیعت عواملی را ـ که موجب سعادت وشادمانی است ازقبیل آفتاب که معطی نوروحرارت وماه که چراغ لیالی است وزمین که سینه آن خزینه ارزاق است وامثال این قسم مؤثرات فیاّضه راالهه رحمت وارواح سعیده ومنسوب بمبدء خیر واموری راکه مصادر شرور ومایهٔ حزن وتعب میپافتند ازقبیل طوفان وصاعقه وعواصف وزوابع الهیه عذاب وارواح خبیثه میخواندند ودرکتب مقدسه پارسیان قدیم اصلین خیر وشر گاهی باسم ایزد واهریمن وقتی باسم پری ودیو وهنگامی باسم روان پاك وجان پلید ونوبتی بنام روشنائی وتیرگی خوانده شده است ومصریان قدیم همین عقیده را درباره رست و (ایزیریس) داشته وراجع بمنازعات مستمرّه آن دواصل نظما ونثرا قصص وروایات کثیره سروده ونگاشته اند ودرکتب دینیّه یونانیان قدیم این اعتقاد بعنوان حروب ژوپیتروافعی که یکی معروف به آله ابیض وحکمران سمواة ودیگری منبع ظلمت و اله ارضین سفلی است مذکور است .

این مجملی ازمعتقدات امم سالفه راجع بالوهیّت وامور متفرعّه ـ برآنست که بنحو اختصار معروض گشت واگرچه امروز لطف وحلاوت و رونق وطلاوت اینکلمات سامیه ازابصارمتمسّکین بقشور محجوب ومستور است چندانکه نه فقط بعد ازسرچشمه حقیقت پیروان شرایع عتیقه را

عدم ادراك معانی رقیقه آن باوهام ماانزل اللّه لها من سلطان
دچار ساخته بل آنچه درمباحث آنفه بیش ازهمه مایه تعجب وبرهان
جهل مدعیان توحید بمقاصد کتب سماوی است اینست که معتقدات
شایعه بین الامم ازاعصار جاهلیت تااین عصر علم وارتقا جزءا" فجزءا" در
کتب آسمانی ملل ونحل قبل وبعد همیشه بریك نهج ومنوال بوده
وامریکه آن وحدت جوهریه رامبدل بتفرقات عرضیّه ساخته رسوخ
عواید ورسوم باطله ایست که درتمادی ازمان مبادی ادیان راازمنهج
اصلی خود منحرف داشته است ــ مثلا اگر امم اولیه شارعین خود
راباسامی مختلفه اله الالهه وآدم اول وعلت اولی ومبدء وجود خوانده
اند
این تعبیر که فی الحقیقه آنرامشیدّ ترین اساس توحید باید دانست
درنفس کتب دینیه ملل موحده بنهایت صراحت مسطور است چنانکه
ملت توراة حضرت کلیم اللّه راحی ابدی وامت انجیل حضرت عیسی
راموجود قبل ازکلّ دهورواول نور ساطع برعالم وجود دانند ودر ــ
اصحاح اول انجیل یوحنا این کلمه مسطورکه " خدا راهرگزکسی ندیده
است پسر یگانه که درآغوش پدراست همان اوراظاهرکرد "
وحضرت رسول اکرم علیه آلاف التحیة والبهاء درمقامی بکلام حکمت
نظام اناهوُ واناناطق ووقتی ببیان واضح التبیان اول ماخلق اللّه
نوری متکلم وهنگامی بکلمه انااول الانبیا خلقا وآخرهم بعثا وزمانی
بمنطوق " نحن الاخرون السّابقون " اماطه لثام ازوجه مرام فرموده
وشیخ کلینی رحمة اللّه علیه دراصول کافی ازابی خالد الکاملی

نقل نماید که گفت " سألت اباجعفر علیه السلام عن قول اللـــه عز وجل فامنوا بالله ورسوله والنور الذّی انزلنا فقال یااباخالـــد النور والله الائمه من آل محمد الی یوم القیامه وهم والله نوراللـــه الذی انزل وهم واله نوراللہ فی السموات وفی الارض والله یااباخالد لنور الأمام فی قلوب المؤمنین انور من الشمّس المضیئه بالنّهاروهم والله ینورون قلوب المؤمنین ویحجب الله تعالی نورهم عمن یشـــاء ویظلم قلوبهم والله یااباخالد لا یحبناعبد و یتولا ناحتی یطهّراللّـه قلبه ولا یطهراله قلب عبد حتی یسلّم لنا ویکون سلمالنا فاذاکان سلمالنا سلمه اللّه شدید الحساب وامنهمن فزع یوم القیمة الاکبـر " ونیزد راصول کافی نقل ازحضرت ابی عبد الله نماید که فرموده .

" بعباد تناعبد اللّه تعالی ولولا ناماعبد آلله عزّ وجل" وهمـــه اینکلمات نامه که شاید درانظار اهل قشور متباین بنظرآید کلا متضمن لباب مقاصد وچنانکه قریبابیان آن پردازیم بیان معنی واحد اســت وهمچنین اگرامم بالیه دراعصار خالیه امور مدهشه عالم وجود را بـه موجود اتی غیبیّه نسبت داده ویاارباب انواع الهه متعدده راوسائط اجراء وتنفیذ اوامر ذات الذوّات وغیب الغیوب مطلق شمرده ویاـ قائل بدواصل نور وظلمت بوده اند هرگاه روحانیوّن ملل موحده نظر راازتعبیرات اصطلاحیه معطوف بمعانی مقصوده میداشتند تنازعات امم مبدّل بحسن تفاهم وایجاد ایتلاف شده وبخوبی میدانســـتند که مفاهیم این عقاید عینا همان استکه ملل توراة وانجیل وقرآن

بملئکه و حکما و فلاسفه بنفوس قادسه و عقول مجرده تعبیر نموده و امور عالم را از علوی وسفلی و عقلی وحسّی از جانب موجد وجود مفوض بآنان دانند و آیات قرآنیه درین مقام بسیار است چنانکه میفرماید " نزّل به الروح الامین علی قلبك لتکون من المنذرین " و همچنین انّ الّذین قالوا ربّنا اللّه ثم استقاموا تتنزّل علیهم الملائکه " و همچنین " و من یکفر باللّه و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الأخر فقد ضلّ ضلالا بعیدا " و همچنین " یسبح الرعد بحمده و الملائکه من خیفته " و همچنین " ان من شیی الا یسبّح بحمده " و همچنین اینماتولّوا فثمّ وجه اله " ودر کتاب مجمع البحرین شیخ طریحی در ضمن لغت (عرف) و معنی کلمهٔ اعرفوا اللّه بالله نوشته است یعنی (اعرفوا اللّه با العنوان الذی القاه فی قلوبکم بطریق الضروره من غیر اکتساب و اختیار منکم) و اگر بکلمات ائمه اطهار علیهم سلام الله الملك المختار دربیان تفویض هر امری از امور بموجودات مجرّده از ماده پرداخته آید مایه تطویل کلام خواهد بود و کلامی که اصرح از همه آن کلمات وجود و کمون ملائکه را در جمیع ذرّات اشیاء واضح و مشهود دارد این خبراست که " انّ مع کل قطرة من قطرات الامطار و مع کل نقطة من میاه البحار و مع کل ورقة من اوراق الاشجار و مع کل ساعة من ساعات اللّیل و النهار و مع کلّ انسان و حیوان و مع کل جان و شیطان ملائکه یسبحّون اللیل و النّهار لا یفترون ولا یملون و یفعلون یومرون و کلّ منهم فی مقام معلوم و لهم افعال

تختّص لکل واحد منهم مماهومو کلّ به "
حال درینجا انصاف لازم است که بین اعتقاد بملائکه موکّله برهر ذرّه ازذرّات که برحسب این خبر صریح وصحیح هریك باقتضاء درجه ومقام خود بشغل وعملی معین ومشخص مأمور ومخصصندّ بااعتقاد ملل عتیقه که هروظیفه رابالهی ازآلهه اسناد داده وبرای رفع حوائج وطلب مساعدت ومعاضدت آنان بذیل ادعیه وصلوات التجا میجویند چه تفاوتی است ودرین مقام برای آنکه برارباب عقول سلیمه لائح آید که سوء تفاهم تاچه اندازه عناصر عقول وافهام راازیکدیگر متفرق داشته بطریق استطراد تذکار این نکته رازائد نمیدانیم که اگر امروز مضامین این احادیث ساطعة الانوار که بامبادی علوم جدیثه درنهایت انطباق است به محصوراحصار علوم مادی گفته شود البته قائل آنرا العیاذ بالله فاقد علم ومعتقد بدأن رابو هم موصوف دارند درصورتیکه هرگاه همان حامیان علم تأمّل درینمعنی نمایند که بروفق اکتشافات عصریه ثابت شده که ریزش باران بزمین برحسب حساب دقیقی است که قطره زیاده ونقصان نمییابد یاتبدیل میاه بحوربه الجزه متصاعده وتجزیه وتحلیل آن ازمواد واملاح مضره وانضباط آن درمخازن جبال واودیه برای سقایه انسان وحیوان ونبات برنهج عالمانه ونظام متینی است که علماء فن کیمیا در لابراتوارهای خود ازتصورانتظام اعمال آن مندهشند تصدیق خواهند کرد که نسبت دادن انجام قطرات باران یاانتظام سایر عوامل مشروحه

درحدیث بملائکه باعلوم عصر حاضر درنهایت مطابقت است ـ چه اجراء عملی درنهایت اتقان باحسابی منزّه ازسهو ونسیان ـ بالبداهه محتاج بوساطت قوه عالمه است وتدقیق نظر درمظاهر وجود نفس انقیاد ومطاوعت آنراباجراء قوانین حکیمه ونوامیس محکمه بکمال وضوح مثبت آن یابد که عقلی پنهانی درهریک ازکائنات باندازه ومقداررتبه وجودی آن ودیعه است که آنهمه اعمال منظمّه ناشی ازاوست .

ازآنچه گفته شد معلوم آمد که عقیده امم هند وچین بآلهه متعدده باعقاید ملل موحدّه که ازآن بملائکه تعبیر شده درنهایت توافق ودرخصوص قول برّب النوع یاتقدم عقول فائضه مجرده برانفس حسیهّ مقیدّه نیز اگرغور دربیانات حکماء بزرگ اسلام گردد واضح آید که خلق ارواح مفارق ازماده راباستناد ببیانات نبوی اسبق برخلق ابدان وحیوة نفوس متعلقه بابدان راقائم بارواح مجرده ـ دانسته اند چنانکه ابن سینا وفقا لماذهب الیه افلاطون الالهی گوید :

" ان الانسان الحسی انما هو صنم للانسان المثلی " وملا صدرا المتألهین در سبقت ارواح براجساد بااستناد ببعضی ازاحادیث مأثوره فرماید " فظهر من هذه النقول بعد شهادة البرهان للعقول ان الارواح کینونة سابقه علی عالم الاجسام " ومؤید این مطلب یعنی اسبقیت جوهر مجرد روح برنفس ناطقه ونزهت آن ازاوساخ ـ

طبیعت بیان مبارك حضرت عبد البهاء در جواب بعضی ازسئوالات پروفسور فورل است که میفرماید .

" قوای عقلیه ازخصائص روح است نظیر شعاع که ازخصائص آفتاب است اشعّه آفتاب در تجدّد است ولکن نفس آفتاب باقی وبرقرار ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزاید وتناقص است وشاید عقل بکلی زائل گردد ولکن روح برحالت واحده است وعقل ظهورش منوط بسلامت جسم است جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بآن نه عقل بقوهٔ روح ادراك وتصوّر وتصرّف دارد ولی روح قوه آزاد است عقل بواسطه محسوسات ادراك معقولات کند ولکن روح طلوعاً غیر محدوده دارد عقل در دایره محدود است وروح غیر محدود عقل ادراکات بواسطه قوای محسوسه دارد نظیر باصره وسامعه وذائقه وشامه ولامسه ولکن روح آزاد است چنانکه ملاحظه مینمائید که درحالت یقظه وحالت خواب سیر و حرکت دارد شاید درعالم رؤیا حل مسئله ازمسائل غامضه مینماید که درزمان بیداری مجهول بود عقل بتعطیل حواسّ خمسه ازادراك بازمیماند ودرحالت جنین وطفولیت عقل بکلی مفقود لکن روح درنهایت قوت " انتهی

کذلك معنی اصلین که یکی منشاء فضائل انسانیهّ ودیگری مبداء اعمال شیطانیّه است همان آدم وابلیسی است که کتب توراة وانجیل وصریح آیات صحف قرآن دالّ برآن وازآنجمله این آیه مبارکه است .

" واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الاّ ابلیس ابی واستکبر وکان

من الکافرین . "

وحضرت نقطه اولی روح ماسواء فداء درکتاب مستطاب بیان میفرماید .

" الباب الخامس من الواحد الثانیّ فی انّ کلّ اسم خیر قد نزّله الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة الاولیّه وکلّ اسم شرّ قد نزّله الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیّه ملخص این باب آنکه هراسم خیری که دربیان نازل شده مراد من یظهره الله است بحقیقه اولیه ثمّ فیّ الحقیقه الثانویّه اوّل من یومن به الی ان ینتهی الی آخر حد الوجود بمثل آنکه آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس اوست وکم کم تنزل میکند تااینکه میرسد بارض ترابی که منسوب باوست ومقرّ اوست که اعلی غرف جنّت است درکتاب الله وهمین قسم هراسم دون خیری که دراین نازلشده بحقیقت اولیّه مراد شجره ایست که مقابل اونفی شود واگر ذکر ارضی شده دردون علیین مراد ارض نفس اوست وکم کم تنزل میکند تامیرسد بارض ترابی که مقّر اوست که منتهای انتهای ناراست درارض نار اگرچه اوبرفوق سریر عزت باشد چنانچه هرذکر خیری که درقرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیّه مراد رسول الله است وهرذکر دون خیر مراد اول است که درمقابل اثبات اولیه واقع شده واگر ذکر ارض علیینّ شده مراد ارض نفس اوبوده تامنتهی شود بارض ترابی که مقّر جسد اوبوده که کلّ

راجع میشود بقائم آل محمد ع ــ که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد اوست بحقیقت اولیه چنانچه در بیان بمن یظهره الله تفسیر شده ذکر دون خیری که در قرآن نازلشده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض ارض نفس اول من لم یقبل الیه بود وهمین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عند الله ثابت است وآنچه اسم خیر در علم الله هست بحقیقت اولیّه بنقطه مشیت است ودون آن بمن لم یقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امروز بنقطه بیان تاآنکه ازارض فؤاد بارض روح میرسد واز ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد وازارض جسد بکلشئ الاقرب فالأقرب الی ان ینتهی الی ذلك الارض فوق الجبل الذی ثلثه شبرفی اربعة هذا جوهر کلّ اراضی الترابیّه حینئذ وان یتغیّر المقعد یتغیّر الامر الی ان یستقر الی ما یتغیّر وکذلك فی ظل المملیین الحرف بالحرف والنقطه بالنقطه هذا علی ارض الرضوان وذلك ادنی ارض النار اعوذ بالله عمّا لا یحبّه الله ولا سئلن الله عن کلّ مایحبّه انّه فضال کریم وکم کم اسماء خیر قرآنیه ازرسول الله بدرجاتها متجلی شده بیك یك ازاوصیای او وبمثل ذلك دردون علیین تا آنکه رسید اعلی علو ارض جنّت بمقرّ شهادت سید الشهدا وادنی ارض ناربمقر سلطنت نفس مقابل اینست حکم نزد خداوند وهمین قسم درظهور هریك ازحجج الله جاریست وامروز کلّ اسماء خیریه بحقیقت اولیه درنفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثل زده شد وبحقیقت ثانویه درحروف

سین است الی ان ینتهی الی آخر الوجود فلتتّقن الله ان یـــا ایّها الناس کلکم اجمعون " ــ انتهی

همانقسم که توافق ادیان درخصوص آلهه وامثال آن مشهود ولائـح گشت این مطلب نیزموجب نصوص کتب وصحائف دینیّه همه ملل ثابـت ومحقق است که هیچیك ازامم عتیقه دنیا آلهه وقوای حفیه راکـــه مراجع بیم وامید ایشانند قائم بالذات ندانسته بل موافق شرحـی که سابقا بیان شد اقوام سالفه جمیعا برآن بوده اند که خداوند خدایان مأموریت نظام عالم وتنسیق وتشییت کائنات رابنفوسی غیبیـــه مفوّض داشته وآنان رامأمور اجراء احکام ووسائط اداره حیوةمخلوقات فرموده است چنانکه پلوتارك مورخ شهیر درضمن شرح حال یونانیان قدیم مینویسد . " چشم باطراف عالم بیافکنید بلاد قدیمـــه روی زمین رابدون استحکامات وسکنه آنرابدون علم وثروتوزندگانـی آنانرا بدون ابنیه والبسه خواهید دید اماهرگز هیچ قطـــری ازاقطار عالم وهیچ ملت وامتی ازملل وامم رابدون اعتقاد بصانع وبـــی احتفالات دینّیه نخواهید یافت " وسیسرون حکیم ومورخ رومانـــی درضمن شرح حال رومانیان قدیم مینویسد " درهیچیك ازنقاط عالم قومی دیده نشده که آنقدر وحشی وجاهل باشند که وجود ــ صانع راانکارنمایند " وبنابرین اسناد معتبرهٔتاریخیه گذشته ازبراهمه وبودائیان وامت زردشت که نفس کتاب ویدو اوستا گواه سیرآنان در مسلك توحید است همان امت فتشیّه وصابئین نیزکه بواسطه کثـرت

قدمت اصل ومنشاء آنان برمورخین مجهول وقسمت عظیمی ازاهالی افریقا وتمام متوحشّین جزایر اوقیانوسیه هنوز درآن دین باقی هستند برحسب احساس غریزی بقوه فائق ومهیمن برعالم وجود معتقد وکائنات طبیعت را مظاهر ومجالی آن قوه واحده میدانسته اند وخلاصه آنکه ازعتیقترین ازمنه تااین زمان مشاهده آسمان وزمین واوضاع حیرت انگیز طبیعت جالب اذهان بوده ونوع بشر جمال الوهیت راکه کنه ذات او ماوراء ادراک انسانی است درآئینه مظاهر مختلفه اسماء وصفات آن مشاهده مینموده ونظر بهمین عقیده است که هنوز اکثرناس دربین جمیع ملل معتقدند که خداوند تخت خود را درعرش گذاشته وازقلّه مرتفعهٔ سموات جمال خود رادرمرایای موجودات که دائما آنرا بصور نامتناهی مصوّر میدارد ظاهر میسازد واین عقیده هرچند بصورت وهم وافسانه مینماید لکن چنانکه درضمن بیانات آتیه راجع بمعنی سموات واعراش ظهور مبرهن خواهیم داشت آن نیز حاوی معانی دقیقه وکمال حقیقت است.

مطلبی که دراقوال علماء مادی عصر حدیث درباره معتقدات امم عتیقه بمبادی خیر وشر وعوامل نفع وضررمایهٔ استعجاب است اینست که راجع ببدایت عبادت انسان برای ابطال معتقدات دینیّه برآن رفته اند که امم عتیقه برحسب ضرورت احتیاج وبواسطه ضعف درمقابل افاعیل طبیعت وعدم علم بعلل واسباب آنچه راکه ازحوادث ووقایع این عالم مورث وحشت یاجلب دقت اومیشد ازقبیل صاعقه وطوفان

و زلزله و امثال آن ازبلایا و شداید و امراض و آفات که علت و منشاء طبیعی آنرا نمیدانستند باعمال خفیّه موجوداتی غیرمحسوس ولا یری نسبت داده و بسبب تصوّر قوّت و قدرت اجراء امورمدهشه درباره آن موجودات وهمّیه ادعیه و ذبائح بدآنان تقدیم میگردند وشخص بصیر چون نظربراین اقاویل تعنّت آمیز نماید از چندین وجه قرین تعجّب و تحیّر شود .

وجه اول آنکه عقاید مزبوره عیناد ربین ملل متمدنه عصرحاضرموجودو تقدیم صلواة و قرابین درمواقع ظهورحوادث مهیبه عام بجمیع ادیان قدیمه وحدیثه دلیل برآنست که درعالم انسان احساسی معنوی است که اختصاص بقومی دون قوم دیگر ندارد وجه ثانی آنکه ضعف بشر در مقابل افاعیل طبیعت و تقلّبات این وجود مدهش که بعضی از فلاسفه حدیث آنرا علت پیدایش این اعتقاد دانسته اند تنها نظر بدواعی جهل ملل ازبواعث وعلل نیست بل دراین دوره عصرمدنیّت وقرن کشف و تحقیق رموزوحقایق است افتقار انسان بملجاء منیع و کهف حریز گذشته از آنکه کمتر از اعصارخالیه نیست بمراتب اشدّ و اقوی است چندانکه هر حادثه از حوادث زندگانی از امراض و آفات و مصائب و ملمات در قلب و فوأد هرفردی از افراد بشر خواه جاهل و خواه عالم خواه فقیر و خواه غنی پیوسته موجد و مولّد این حسّ و شعور است وآدمی در هر لحظه از لحظات حیوة خود رادرمقابل صعوبات ومتاعب زندگانی درین عالم که بنگاه حوادث و محن است برکن وثیق

وموأنس شفیقی محتاج بیند که دردها ی اوراتسکین دهد وبـــــر جراحا ت اومرهم نهد واین احتیاج چندان طبیعی است که منکرین خالق نیز درمواقع نوائب ومصائب این احساس رادرصمیم فوأ د کمترازمعتقدین نیابند این است که شاعر عرب گوید " و ا ذ الا مور تعاظمت وتشابهت فهناك یعترفون این المفزع "

آری برای حصول طمأنینه وامیدواری منحصر چاره انسا ن تشبّـث بذیل اعتقاد وتمسك بعروةالوثقای دین است ــ آیا انسان ضعیـف باآنکه عجز وناتوانی خود را درهرحرکتی از حرکات وهرغائله ازغوائل حیوة حساً وشهود امعانیه مینماید اگرضمیر ووجدان اوازروح عقیده وایمان که برای تسکین خاطر وتمکین قلب تنها وسیله است محـروم ماند حال روزگار او درموارد شدایدواستیلاء جنود یأس برمملکت وجود چه خواهد بود آیا چه امری برضمیر اومولم ترازآنست که درین جهان پررنج ومحن خودرابی ملجاء وپناه وفاقد مأمن وتکیه گـــاه بیند آیا بقوه وقدرت خود فریفته ومغرور تواند بود ویابلطف حیل و تدابیر خویش مطمئن ومسرور ــ آیا شخص بصیر درحال ایـــن صاحبان جاه وثروت وخداوندان ملك ونعمت که خود راحائز عقـــول ومدارك صائبه وواجد آراء وافکارزینه ثاقبه میدانند مشاهده نمیکند که همه روزه وتری ازمقاصدعظیمه ومرامی عالیه آنان کوتاه میآید واندك سببی همه عزائم وتصمیماتشان راویران وتباه میسازدحدوث حوادث مرعبه ووقایع غیرمترقبه غالبا چندان باتدابیروتمهیدات بشریه مباین ومغایر

است که آدمی باید خیلی غافل وجاهل باشد که نبیند قدرتی خفیّه دائما اساس تصورات اورا منهدم ساخته و باین ادراکات سامیه که خود را ازغایت خیلا و غرور محرّك محور امور میشمارند مسخریه واستهزاء مینماید .

وجه ثالث آنکه حس احتیاج وضعف بشری درمقابل افاعیل طبیعت برفرض که برحسب نظریهٔ فلاسفه ماديه سبب اصلی آن اعتقاد به بموجودات خفیّه باشد حسّ مزبور گذشته ازآنکه مبطل حقیقت موضوع نیست اقوی برهان صحت آنست زیرا چنانکه درموضع دیگر این کتاب مبرهن داشتیم الهام فطری واحساس ذاتی درجمیع مخلوقات امریست که مستلزم ضرورت واحتیاج است ــ درین صورت حکمت کامله که درهرموجودی شعور وغریزه موافق حوائج ضروریهٔ اوودیعه نهاده بعید نیست که حس عجز وافتقار رادرضمیرآدمی راهنمای اعتراف بحقیقت قرارداده باشد ومحققاً عرعملی که ازمنبع فطرت صدور وظهور یابد نتیجه ضرورت ووجوبی است که کینونت اشخاص واشیاء باعثبرطلب آنست واین خود اثری حیرت بخش ازحکمت وقدرت سازندهٔ کارخانه وجود انسانی است که نفس فطرت رابی آنکه منتظر امداد افکار بطیئه عقول مشکوکه شود بالذّات بدرك صلاح وصواب راهنمائی فرموده است .

ازبیانات سابقه معلوم آمد که رجوع بکتب دینی ومباحث فلسفی ملل دنیا (اعم ازصابئین وفتشیّه وبراهمه وبودائیان وزردشتیان وامم

توراة وانجیل وقرآن) اتفاق جمیع اقوام رابرین معنی مسلّم یابد که ماعدای عالم طبیعت ذاتی مجهول النعت ولا یری است که اصل الأصول وروح الأرواح واز هراسم ووصف منزّه ومبری است وهیچ مخلوقی راراه بمعرفت اونیست چنانکه درکتیبه معبد (سائی) که ازمعابد مصریان قدیم است این عبارت ازاعصار سابقه مسطور است

" منم آنچه بوده وهست وخواهد بود وهیچ مخلوقی هنوز برقع ازچهرهٔ من نگشوده است "

وقول ارفه وپلوتارك وسیسرون راراجع بعقیدهٔ ملل باستان درخصوص اختفاء ذات الوهیّت ازابصار سابقا بیان نمودیم واینمطلب ازنشر ونظم خود ایشان بوضوع پیوست که از ازمنه خالیه ماوراء الهه متعدده وارباب انواع (که فی الحقیقه سلسله های علل نسبت بمعلولات دون وسلاسل معالیل نسبت بعلل اتّم واشرفند تامنتهی بعلّة العلل ومبدء المبادی شود) معتقد بغیب الغیوب منزه ازفهم وادراکی بوده اند که همانقسم که الهیون موحده بیان کرده اند برای عقول بشری سبیل ادراك اومسدود لکن در مجالی آفرینش چندان مشهود وهویدا است که مجالی برای عدم اقراروازعان بوجودآن نیست چنانکه مصحف شریف بآیهٔ مبارکه " لا تدرکه الابصار وهویدرك الأبصار وهو اللطیف الخبیر " وحدیث منقول ازائمه اطهار بکلمه " هوالظاهر فی کل شیئ " ناطق است وملل موسومه بکتابیّه دراسناد

زندقه والحاد بادیان عتیقه ازین نکته غافل مانده اند که تکذیب کتب چین وهند مؤدی بتکذیب کتب سماویّه ایست که خود بدان مؤمن ومعتقدند .

مبحث سوم ــ سوء تفاهماتی که درمسائل راجعهٔ بتوحید وامور متفرّقه برآن نفس امم موحّده رابمعارضه یکدیگر برانگیخته

چنانکه سابقا گفتیم سوء تفاهم واختلاف تعبیرنه فقط امم موسوم بکتابیّه رابتعییب وتعییر شعوب عتیقه برانگیخته بل نفس امی که خود را موحّد واقوام سائره رامشرك خوانده اند سه هزار سال است هریك درباره دیگری بذّم وقدح مشغولند چندانکه مسلمین بسیاری ازآیات توراة وانجیل رامنافی توحید وتنزیه خالق وجود ازمثل وشبه وبرهان تحریف آن دانسته وبهمین قیاس امم توراة وانجیل جهل بمعانی آیات قرآنیه رادلیل فساد آن یافته وبتزییف اسلام لب گشوده اند وشاهد این مقال کتب ردّیّه ایست که علماء اسلام بریهود ونصاری وزعماء یهود ونصاری براسلام نوشته وهریك ازایشان منابع ومناهل مطالب وتعالیم دیگری راماًخوذ ازعقاید وثنّیه وبعبارة اخری اوهام وهیمن واساطیر اولین خوانده اند واگر بشرح وتفصیل اعتراضات هریك ازایشان بدیگری راجع بمباحث مبدء ومعاد وطرق عبادات و مسائل تاریخیه وشعائر دینیه پرداخته آید جزاحداث ملالت وایراث کسالت حاصلی نبخشد همینقدر برحسب رشتهٔ که درین مقام مطرح کلام است یك موضوع اساسی رامعیار ومقیاس سایر مناقشات

قرار داده گوئیم قوی ترین زوبعه اختلافی که قرون متمادیه موجب مباعدت نصاری و اسلام ازیکدیگر شده اعتقادی است که مسیحیان باتحاد اقالیم ثلثه یاحلول روح القدس درحواریین اظهار میدارند وموضوع مزبور هرچند بروفق این کلام محکم حضرت رسول اکرم مأمن امریختلف فیه اثنان الا وله اصل فی کتاب اللّه عزّ وجلّ ولکن لا یبلغه عقول الرجالّ ازنصوص مصرحه درنفس کتاب انجیل است ولی علماء نصاری بعد ازانعقاد هزاران مجالس مناظره ومحاوره نظر بعدم ادراك مقصود آنراازاسرارمخفّیه کلیسا شمرده و عیسویان را بطریق تقلید اعمی وتعبد محض باذعان آن مجبور داشته اند وعلماء اسلام درحالتیکه امثال ونظائر کلمات مزبوره باتفاوت اصطلاح درمصحف شریف واحادیث ائمّه معصومین سلام اللهعلیهم موجود است بجای آنکه بوسیله تطبیق محکمات ومتشابهات آیات الهیه واحادیث مأثوره بفهم مقاصد گویند صدرمطهر انجیل راهدف سهام انتقاد ساخته قول بتحریف کتاب مزبور را که دربین افراد ملت قسطاس عدل ومیزان موازنه اعمال است امری سهل شمرده اند وشبهه نیست که باطرز واسلوبی که علماء مسیحی مفهوم اتحاد وحلول راتصور نموده اند عقیدهٔ مزبوره بمنطوق آیهٔ لقد کفرالذین قالوا انّ اللّه ثالث ثلثه " ومفاد " لقد کفرالذّین قالوا ان اللّه هو المسیح بن مریم " کفرمحض وشرك صراح است چه آنان ممازجت کلمه وروح القدس وجسّد مسیح راما نند امتزاج لبن وماء یاانقلاب آن بلحمودم

دانسته وبران رفته اند که الوهیّت عبارت ازاتحاد آن سه اقنوم
است ودرخصوص صلب مسیح معتقد بدان شده اند که لاهوت وناسو
مسیح مرد و مصلوب گشت (واز همین جا مفاد آیه قرآنیه وماقتلوه وما
صلبوه ولکن شبّه لهم رابخوبی ادراك توان نمود که مقصد ازآن تنبیه
نصاری باین معنی است که صلب وقتل بلاهوت مسیح وارد نیامده
وحقیقت الوهیت منزه ازعوارض وحوادثی است که ازلوازم جسد است
لهذا عقیده فاسده مسیحیان که روح مقدس حضرت مسیح علیه آلاف
التحیة والثناء ازآن متنفر وبری است راه اعتراض برمسلمین مفتوح
داشته وگفته اند ترکیب شیئی باشیئی دیگراگربمجرد خلط ومزج
باشد بدون آنکه حقیقت یکی ازآن دو متحول بحقیقت دیگری شود
حقایق مزبوره مبدّل بواحد نشده وهریك ازآن متمایز دردیگری
است چه بدون انقلاب حقایق متعدده بحقیقت واحده اتحاد
حقیقی حصول نیابد واگرحقیقت یکی دردیگری منقلب شود مثل آنکه
آب منقلببهوا یاهوا منقلب بآب گردد چنین اتحاد درترکیب لاهوت
وناسوت مستحیل است زیراکه لاهوت مجرد وناسوت مادی است
وانقلاب مجرد بمادی یاانقلاب مادی بمجرد هردو ممتنع است لکن
اگرعلماء نصاری ومتکلّمین اسلام حقیقت این مطلب راچنانکه بیانات
مقدسه این ظهور مبارك کاشف آنست ادراك مینمودند رفع مجادله
ودفع مقاوله بین الامتین حصول یافته ومیدانستند که فی المثل
زیت قوی الدّهن مستعد چون بتماس نارمشتعل گردد دربین شعله

ماده مشتعله ونارمقتبس بدون آنکه برحسب هیچیك ازدو شق متصور اتحاد حاصل شود من حیث الماهیّه جز در تقدّم وتأخر فرق وتفاوتی ملحوظ نیست بل درك این حقیقت مشترکه بین الادیان همه جمیع ملل رابایکدیگر آشتی داده وواضح مینمود که کتب آسمانی برا وبود ائیان وملت زردشت همه متأسس برتوحید خالص است.

حضرت عبد البهاء روح الوجود له الفدا درکتاب مستطاب مفاوضات درینمقام میفرماید :

«حقیقت الوهیّت که منزّه ومقدّس ازادراك کائنات است وابدا بتصوّر اهل عقول وادراك نیاید ومبرّی ازجمیع تصوّرات آن حقیقت ربانیه تقسیم قبول ننماید زیراتقسیم وتعدّد ازخصائص خلق است که ممکن الوجود است نه ازعوارض طاریه برواجب الوجود حقیقت الهیّه مقدس از توحید است تاچه رسد بتعدّد وآن حقیقت ربوبیت راتنزّل در مقامات ومراتب عین نقص ومنافی کمال وممتنع ومحال همواره درعلو تقدیس وتنزیه بوده وهست وآنچه ذکرمیشود ازظهور واشراق الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزّل درمراتب وجود حق کمال محض است وخلق نقصان صرف حقّ راتنزّل در مراتب وجود اعظم نقائص است ولی ظهور وطلوع وشروقش مانند تجلّی آفتابست درآئینه لطیف صافی شفّاف جمیع کائنات ایات باهرات حقّ هستند مانند کائنات ارضیّه که شعاع آفتاب برکلّ تابیده ولی برد شت وکوهسار واشجار واثمار همین پرتوی افتاده که نمود ارگشته وپرورش یافته وبنتیجه وجود

خویش رسیده امّا انسان کامل بمنزلهٔ مرآت صافیه است آفتاب حقیقت بجمیع صفات وکمالات در آن ظاهروآشکار گردیده لهذا حقیقت مسیحیّه یك آئینه صافی شفاف بوده که در نهایت لطافت وپاکی بود لهذا شمس حقیقت ذات الوهّیت در آن آئینه تجلّی فرمود ونورانیّت وحرارتش در آن نمودار گشت امّا شمس ازعلّو تقدیس وسماء تنزیه تنزّل ننمود ودر آئینه منزل ومأوی نکرد بلکه در علّو وسمّو باقی وبرقرار است ولی در آئینه بجمال وکمال جلوه نمود و آشکار گشت حال اگرگوئیم که آفتاب در دو آئینه یکی مسیح ودیگری روح القدس مشاهده نمودیم یعنی سه آفتاب مشاهده کردیم یکی در آسمان ودو دیگر در زمین صادقیم واگربگوئیم یك آفتاب است فردانیّت محض است شریك ومثیلی ندارد بازهم صادقیم خلاصه کلام اینست که حقیقت مسیحیّه مرآت صافیه بود وشمس حقیقت یعنی ذات احدیّت بکمالات وصفات نامتناهیه در آن آئینه ظاهر وباهر نه اینکه آفتاب که ذات ربّانیست تجزّی وتعدّد یافته بلکه آفتاب آفتاب واحد است ولی در مرآت ظاهر اینست که مسیح میفرماید الاب فی الابن یعنی آن آفتاب در این آئینه ظاهروآشکاراست روح القدس نفس فیض الهی است که در حقیقت مسیح ظاهر وآشکار گردید بنوّت مقام قلب مسیح است وروح القدس مقام روح مسیح پس ثابت ومحقّق گردید که ذات الوهّیت وحدت محض است وشبیه ومثیل ونظیر ندارد ومقصود از اقانیم ثلاثه اینست والّا اساس دین الله

برمسئله غیر معقوله است که ابدا عقول تصور آن نتواند
وآنچه راعقول تصور نتواند چگونه مکلّف باعتقاد

آن گردد ودرعقل نگنجد تاصورتی ازصور معقوله شود بلکه وهم محض باشد حال ازاین بیان واضح که مقصود ازاقانیم ثلثه چه چیز است و وحدانیت الهیه نیزثابت گردید "

ونیز درلوحی ازالواح مبارکه این کلمات سامیه ازفلك مطهرمرکزمیثاق صادر قوله الاحلی :

" انّ فی کل دورمن الأدوارالتی اشرقت الأنوارعلی الافاق وظهر الظهوّر وتجلّی الرّبالغفور فی الغاران اوالسینّا اوالساعیّرلا بدّ من ثلاثه الفائض والفیض والمستفیض المجلی والتجلّی والمتجلّی علیه المضی والضیاء والمستضئی انظر فی الدوّر الموسوی الربّ وموسی والواسطة النآر فی کوّر المسیح الاب والأبن والواسطة روح القدس وفی الدورالمحمدیّ الربّ والرسول والواسطه جبرئیل انظر الی الشمس وشعاعها والحراره التی تحدث من شعاعها الشعاع — والحراره اثران من اثارالشمس ولکن ملازمان لها ومنبعثان منها — واماالشمس واحدة فی ذاتها منفردّه فی حقیقتهامتوحدّه فی صفاتها فلایمکن ان یشابهها شئ من الاشیاء هذا جوهرالتوحید وحقیقة التفرید وسانج التقدیس ."

برهمین نهج وقیاس علماء اسلام کلمه ابن اللّه وابن الملکوت را درانجیل مباین تنزیه حقیقت لاهوت یافته گفته اند میان خالق و خلق

نسبتی نیست تا کلمه بنوّت ولفظ ابوّت درحق مسیح جلیل وخداوند بی شبه ومثیل صادق آید وتطرّق این اشتباه درذهن ازآن جهة است که درکلمه ابن واب انتساب جسمانی تصور نموده وعلاقهٔ مناسبی راکه باقتضاء فصاحت کلام دربین ظاهر الفاظ ومفهوم واقعی آنست ازنظر محوکرده اند وحال آنکه گذشته ازوجود نظائر این عبارات در آیات قرآنیه وبیانات واخبارائمه معصومین اگرحیثیات متفاوته کلام راکه مرجع آن قواعد مطردّه بین علماء بیان است ازمدّ نظر دور داریم اغلب دربیانات متکلمّین تناقض مشاهده شود مثلا درحدیث قدسی درمقامی "عبدی اطعنی حتّی اجعلك مثلی" فرماید ودر مصحف جلیل بمنطوق "اذا سئلك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الدّاع اذا دعانی" ناطق وازکلمات نبویّه است که میفرماید "کیف استعز وفی الذلّ اذکرتنی وکیف لااستعزّ والیك نسبتنی" وحضرت ابی عبد اللّه علیه السلام میفرماید "المؤمن اخ المؤمن لأن ارواحهم من روح اللّه عزوجل وانّ روح المؤمن اشدّ اتصالا بروح اللّه من اتصّال شعاع الشمّس بها واطلاق کلمه ابوت برذات الوهّیت بطریق استعاره ومجازدرکلمات فلاسفهٔ عظیم المقام اسلام بسیار وازآن جمله این بیان واضح التبیّان شیخ الاشراقیین شیخ شهاب الدین سهروردی قدّس سره است که درکتاب الهیاکل فرماید: ... التنزیل موکول الی الانبیاء والتاویل والبیان موکول الی المظهر الاعظمی الانوری الاربحّی — الفارقلیط والاب السماویّ کماانذر المسیح علیه السلام حیث قال

انّی ذاهب الی ابی وابیکم لیبعث لکم الفارقلیط الذی ینبئکم بالتأویل وقال ان الفارقلیط الذی یرسله ابی باسمی ینبئکم کل شی وقد اسرالله فی المصحف ثم انّ علینا بیانه وثّم للتراخی ولا شك انّ انوار الملکوت نازلة لاغاثة الملهوفین وانّ شعاع القدس یبسط وانّ طریق الحق ینفخ ... " الخ

ومختصر آنکه اگر در آیات واحادیث مزبوره که نظائر آن بسیار است از اعتبارات ملحوظ اغماض شود مفهوم ظاهر آن منافی تنزّه حقیقت مطلقه از مثل و شبه وامتناع قرب ونسبت واتصال در بین خالق ومخلوق است که آیه " لیس کمثله شیئ وکریمهٔ " لا تجعلو اللّه اندادا " بر آن دلالت دارد.

محصل کلام ونتیجه مقدمات سابقه آنکه کائنات عالم کلا از دو صنف بیرون نیست یکی معقولات یعنی حقایق غیبیّه که بحواس خمسه محسوس نگردد ودیگر محسوسات که مدرك آن مشاعر ظاهره پنجگانه است وهریك از آن دو غیر از ذات الوهیّت که از هر اسم وصفت منزّه ومبرّی است متناسب با مرتبهٔ وجود مرکّب از دو جوهر متباین الصفات است که یکی مادّه غیر مصوّره وموسوم به وجود وپرتوی از نور الهی است ودیگر ماهیّت که تعیّن خاص ونحوه موجودیّت هر شیئی از اشیاست وبنا براین معنی نخستین مرتبه وجود که عبارت از حقیقت کلیه مطالع وحی قدیم است نقطه اولیه ومرکز دائره هستی است که حکماء مقتبس از انوار کلمات مرسلین عظام عالم اورا عالم وجوب خوانده وگفته اند " لا امکان له الاّ

ماصار محتجبا بالوجوب الاول " و سلاسل وجود که بمّاهیات موسومند اعّم از معقول و محسوس متناسب با مراتب قرب و بعد که ناشی از درجات لطافت مظاهر و مجالی است از عقول فائضه گرفته تا طبایع عنصریه که مبداء آن قوه اثیریّه است کلا مستفیض از آن منبع فیض وحیوة یعنی عقول کلیه و اعراش نفس رحمانی است چنانکه جلال الدین مولوی معنوی گوید : جمله عالم صورت عقل کل است اوست بابای هرآن کاهل قل است بناء علیه عقایدّی که در بین جمیع ادیان درمتصّف داشتن انبیا بصفت وجوب و الوهیت و تسمیه ارواح سماوی وارضی ومبادی ـ علوی وسفلی بآلهه و پریان و امثال این امورشایع و منتشر است مأخذ آن جزهمین اصل مسلم عقلی نیست و آنچه درینمعنی یعنی تنزیه و تقدیس الوهّیت و اسماء ذاتیّه اوازشبه و مثل و ربط ونسبت و قرب و بعد و وصل و فصل وعدم منافاة تعدد مجالی و مرایا با توحید خالص حل معضل ودفع اشکال مینماید صحف قیمهٔ این عصر اعظم است چنانکه جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الاعلی درکتاب مستطاب ایقان میفرماید : " برصاحبان نفوس زکّیه و مرایای قدسّیه مبرهن و واضح شود کهشموس حقیقت و مرایای احدیّت در هرعصر و زمان که از خیام غیب هویّه بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض برهمه موجودات باسلطنتی قاهرو سطوتی غالب ظاهرمیشوندچه که این جواهرمخزونه و کنوز غیبّیه مکنونه محّل ظهوریفعل الله مایشاء و یحکم مایرید ند و بر اولی العلم و افئده منیره واضحست که غیب هویّه و ذات احدیّه مقدّس

ازبروز وظهور وصعود ونزول ودخول وخروج بوده ومتعالیست ازوصف
هرواصفی وادراك هرمدرکی لم یزل درذات خودغیب بوده وهست
ولا یزال بکینونت خود مستور ازابصار وانظار خواهد بود لا تدرکه الابصار
وهویدرك الابصار وهواللطیف الخبیر " چه میان اوومکنات نسبت و
ربط وفصل ووصل ویاقرب وبعد وجهت واشاره بهیچوجه ممکن نه زیرا
که جمیع من فی السّموات والارض بکلمه امراوموجود شدند وبارادهٔ او
که نفس مشّیت است ازعدم ونیستی بحت بات بحرضهٔ شهود وهستی
قدم گذاشتند سبحان الله بلکه میانه ممکنات وکلمهٔ اوّنسبت وربطی —
نبوده ونخواهد بود ویحذرکم الله نفسه براین مطلب برهانیست واضح
وکان اللّه ولم یکن معه من شئی دلیلیست لائح چنانچه جمیع انبیاء
واوصیاء وعلماء وعرفا وحکما برعدم بلوغ معرفت آنجوهر الجواهر وبر
عجز ازعرفان ووصول آن حقیقة الحقایق مقّر ومذعنند وچون ابواب
عرفان ذات ازل بروجه ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعهٔ
سبقت رحمته کلشیئی ووسعت رحمتی کلشیئی جواهر قدس نورانی
راازعوالم روح روحانی بهیاکل عّز انسانی درمیان خلق ظاهر فرمود
تاحکایت نمایند ازآن ذات ازلّیه وسانج قدسّیه واین مرایای قدسّیه
ومطالع هویّه بتمامهم ازآن شمس وجود وجوهرمقصود حکایت مینمایند
مثلا علم ایشان ازعلم او وقدرت ایشان از قدرت او وسلطنت ایشان از
سلطنت او وجمال ایشان ازجمال او وظهور ایشان ازظهور اووایشانند
مخازن علوم ربّانی ومواقع حکمت صمدانی ومظاهر فیض نامتناهی و

مطالع شمس لا یزالی چنانچه میفرماید لا فرق بینك وبینهم الّا بانّهم عبادك وخلقك واینست مقام انا هو وهوانا که در حدیث مذکوراست واحادیث واخبار مدله براین مطلب بسیاراست واین بنده نظر باختصار متعرّض ذکرآنها نشدم"

ودر لوح مستطاب حکمت میفرماید قوله تعالی :

انّا نذکرلك نباء یوم تکلّم فیه احد من الأنبیا بین الوری بماعلمه شدید القوی انّ ربّك لهوالعلیم الحکیم العزیزالمنیع فلما انفجرت ینابیع الحکمه والبیان من منبع بیانه وأخذ سکرخمرالعرفان من فی فنائه قال الآن قد ملاء الروح من النّاس من اخذ هذ القول ووجد منه علی زعمه رائحه الحلول والدّخول واستدلّ فی ذلك ببیانات شتّی واتبعه حزب من الناس لوانّا نذکر اسمائهم فی هذ المقام ونفصّل لك لیطول الکلام ونبعد عن المرام انّ ربك لهوالحکیم العلّام ومنهم من فاز بالرحیق المختوم الذّی فکّ مفتاح لسان مالح آیات ربّك العزیز الوهاب.

ودر مقام دیگر میفرماید :

" اصل معنی توحید اینست که حق وحده رامهیمن برکل ومجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کل راقائم باو ومستمد ازاو دانید اینست معنی توحید ومقصود ازآن بعضی ازمتوهمین باوهام خود جمیع اشیاء راشریك حق نموده اند ومعذلك خودرااهل توحید شمرده اند لاونفسه الحق ان نفوس اهلّ تقلید وتقیید وتحدید بوده وخواهند بود توحید آنست که یك رایك دانند ومقدس از اعداد

شمرند نه آنکه دورایك دانند وجوهر توحید آنکه مطلع ظهور حق راباغیب منیع لا یدرك یك دانی باینمعنی که افعال واعمال واوامر ونواهی اورا ازاو دانی من غیر فصل ووصل وذکر واشاره اینست منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به وکان من الراسخّین"

ودرمقام دیگرقلم اعلی باینکلمات علیا ناطق :

" وماسئل السّائل فی قول الحکما بسیط الحقیقه کلّ الاشیاء قل فاعلم انّ المقصود من الاشیاء فی هذ المقام لم یکن الّا الوجود وکمالات الوجود من حیث هو وجود ومن الکلّ الواجد وهذا کلّ لا یذکر عنده بعض ولا یقابله جزء والحاصل انّ بسیط الحقیقه لما کان بسیطا من جمیع الجهات انّه واجد ومتجمع لجمیع الکمالات الّتی لا حدّ ولا نهایه لها چنانچه فرموده اند لیس لصنعه حدّ محدود بلسان پارسی ذکرمیشود مقصود حکیم ازاشیاء درعبارت مذکورهکمالات وجود من حیث هو وجود است وازکل دارائی یعنی واجد ومستجمع جمیع کمالات نامتناهیه است بنحو بساطت وامثال این بیانات را درمقامات ذکر توحید وقوّت وشدّت وجود ذکر کرده اند مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحلّ بوجودات غیرمتناهیه شده ــ سبحانه سبحانه عن ذلك چنانچه خود حکما گفته اند بسیط الحقیقه کل الاشیاء ولیس بشئی من الاشیاء وفی مقام آخرانّ انواربسیط الحقیقه تری فی کلّ الاشیاء واین ببصر باصر ونظرناظرمنوط است ابصار حدیده درکلّ اشیاء آیات احدّیه رامشاهده مینماید

چه که جمیع اشیاء مظاهر اسماء الهیّه بوده وهستند وحق لم یزل ولا یزال مقدّس ازصعود ونزول وحدود واقتران وارتباط بوده وخواهد بود و اشیاء درامکنه حدود موجود ومشهود چنانچه گفته اند لمّا کان وجود الواجب فی کمال القوّه والشدّة لویجوز ینحل بوجودات غیرمتناهیه ولکن لا یجوز ماانحلّ دراین بیان سخن بسیاراست ومقصود حکما اگربتمامه اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف ورقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصاراکتفانمود دومقام درتوحید مشاهده میشود توحید وجودی وآن اینست که کل به لانفی میکنند وحق را بالا نابت یعنی غیرحق راموجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور وذکر اوفنای محض بوده وخواهند بود کلّ شئی هالك الّا وجهه یعنی مع وجود اواحدی قابل وجود نه وذکر وجود براونمیشود چنانچه فرموده اند کان اللّه ولم یکن معه شی والآن یکون بمثل ماقد کان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده وهستند مقصود آنکه درساحت اوهیچ شئی وجود نداشته وندارد درتوحید وجودی کل هالك وفانی ووجه که حقّست دائم وباقی وتوحید شهودی آنست که درکل شیئی آیات احدیّه وظهورات صمدانیّه وتجلیّات نور فردانیّه مشاهده شود چنانچه درکتاب الهی نازل سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم دراینمقام درکل شی تجلیّات آیات بسیط الحقیقه مشهود وهویدا مقصود حکیم این نبوده که حق منحلّ بوجودات نامتناهیه شده

تعالی تعالی من ان‌ینحلّ بشئ اویحدّ بحدّ اویقترن بما فی الابداع لم یزل کان مقدسّا عن دونه ومنزها عما سواه نشهد انّه کان واحدا فی ذاته وواحداً فی صفاته وکلّ فی قبضة قدرته المهیمنة علی العالمین ودرمقامی کلّ ماذکر اویذکر یرجع الی الذکر الاولّ چه که حق جلّ وعّز غیب منیع لایدرکست دریـن مقام کان ویکون مقدسا عن الاذکار والاسماء ومنزّها عما یدرکه اهل الانشا السّبیل‌مسدود والطّلب مردودلذا آنچه اذکاربدیعه واوصاف منیعه که ازلسان ظاهر وازقلم جاریست بکلمهٔ علیا وقلم اعلی وذروه اولی ووطن حقیقی ومطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید ومظهر نور تفرید وتجرید دراین‌مقام کل الاسماء الحسنی والصفّات العلیا ترجع الیه ولا تجاوزعنه کماذکرانّ الغیب هومقدّس عن الاذکارکلّها ومقّر نورتوحید اگرچه درظاهر موسوم باسم ومحدود بحدود مشاهده میشود ولکن درباطن بسیط مقدّسازحدود بوده واین بسیط اضافی ونسبی است نه بسیط من کلّ الجهات دراینمقام معنی چنین میشود یعنی کلمهٔ اولّیه ومطلع نوراحدّیه مربّی کلّ اشیاست ودارای‌کمالات لاتحصی وازبرای اینکلمه دراینمقام بیانی درکنائز عصمت مستور ودرلوح حفیظ مسطور لاینبغی ذکره فی الحین عسی اللّه‌ان یاتی به انّه لهو العلیم الخبیر . "

وحضرت مولی الوری‌مرکز میثاق ابهی ارواحنالسطوع اشعة کلماته‌الفدا درتفسیر بسمله میفرماید :

" اعلم ان البسملة عنوانها الباء وانّ الباء التدوينى هى الحقيقة المجمله الجامعه الشاملة للمعانى الالهيه والحقائق الربانيه والدقائق الصمدانيّة والاسرار الكونّيه وهى فى مبداء البيان وجوهر البيان عنوان الكتاب المجيد وفاتحة منشور التجريد بظهور لا اله الّا الله كلمة التوحيد وآية التفريد والتقديس من حيث الأجمال والتفصيل وان الباء التكوينى هى الكلمه العليا والفيض الجامع اللّامع الشّامل المجمل الحائز للمعاني والعوالم الألهيه والحقائق الجامعه الكونيه بالوجه الأعلى لأن التّدوين طبق التكوين وعنوانه وظهوره ومثاله ومجلاه وتجلّيه وشعاعه عند تطبيق المراتب الكونّيه بالعالم الأعلى فانظر فى منشور هذا الكون الالهى تلقاه لوحا محفوظا وكتابا مسطورا وسفرا جامعا وانجيلا ناطقا وقرآنا فارقا وبيانا واضحا بل أمّ الكتاب الذى منه انتشر كلّ الصحائف والزبر والألواح وانّ الموجودات والممكنات والحقائق والأعيان كلّها حروف وكلمات وارقام واشارات تنطق بافصح لسان وابدع بيان بمحامد موجدها ونعوت منشئها وتسبيح بارئها وتقديس صانعها بل كلّ واحده منها قصيدة فريدة غراء وخريدة بديعه نوراء (قل لوكان البحر مدادا لكلمات ربى لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربى ولوجئنا بمثله مددا) و لا يحيطون بشئ من علمه و هذا الرقّ المنشور وحقيقه الزبور المحتوى على كلمات الوجود منظوما ومنثور تلاه علينا الرّب الغفور تلاوة آيات الكينونه بسر البينونه اجمالا وتفصيلا من حيث الايجاد

من الغيب الى الشهود ولا زالت هذه الكلمات صادرة وآلايات نازلة والبينات واضحة والمعانى ظاهره والحقائق بارزه والأسرار كاشفه والرموز سافره والألسن ناطقةسرمدا ابدا فى هذه النشاء الكبرى ومجالى القدره العظمى فسبحان ربّى الاعلى طوبى لأذن واعيه واسماع صاغيه وافئده صافيه وادركات كافيه تنتبه لاستماع هذه الايات الجليله وادراك المعانى الكيلا لهيه "

ودرهمان تفسير مبارك دربيان معنى اسم ميفرمايد :

" ان الاسماء الالهيه مشتقّه من الصفات التى هى كمالات لحقيقه الذّات وهى اى الاسماء فى مقام احديه الذّات ليس لها ظهور و تعيّن ولا سمة ولا اشارة ولا دلالة بل هى شئون للذّات بنحو البساطة والوحدة الأصليّه ثمّ فى مقام الواحدّية لها ظهور وتعيّن وتحقّق وثبوت ووجود فائض منبعث من الحقيقه الرحمّانيه على الحقائق الروحّانيه والكينونات الملكوّتيه فى حضرة الاعيان الثابتة فمن ثم ان الذّات من حيث الرّبوبيه لها تجّليات واشراقات على الحقائق الكونّيه والموجودات الأمكانيه يستغرق بها تلك الحقائق فى مقتضياتها وآثارها وشئونها وكمالاتها واسرارها فى الحقيقه الأولى بالوجه الأعلى فبذلك الاعتبار اى احدّيه الذات الأسم عين المسمّى و حقيقة وهويتّه وليس له وجود زائد ممتاز عن الذات فان الوجود امّا عين الماهّيه اوغيرها فاذا كان غيرها هل هو ملازم لها ومن مقتضاها من غير تعطيل وانفكاك اوجاز التعّطيل والأنفكاك فالاول حقيقه الذّات

من حيث احديته وجوده عين ماهيتّه وماهيته عين وجوده
والثانى مقام الوجوب فالوجود ممتاز عن الماهية وملا زم
لها بوجه لا يتصوّر الانفكاك ولا يتخطر الانفصال لانه من مقتضاها
والثالث مقام الامكان اي الوجود المستفاد من الغير المكتسب عمن
سواه فوجوده غير ماهّيةغير وجوده مع جواز الانفكاك والأ نفصال ومثله
فى المضيئات فانظرفى جرم القمرحال كونه ساطعا منيرالا معا انما
اكتسب واستفاد النور من الشمسوغيرملازمويجوزانفكاكهمنه وهذا مقام
الوجود الامكانى وشأنه الحدوث فى عالم الكيان لان الماهية
غيرالوجود والوجود غيرالماهّيه ويجوزالأنفكاك بينهما واماالشّمس
مع وجود الجرم والضياء اى الماهّيه والوجود بالأستقلال والأمتيا ز
بينهما الأ لتزام والأقتضاء اى الضياء ملازم لجسمها وجسمهامقتضى
له بوجه لا انفكاك ولا انفصال ولا انقطاع لانها شمس بوجوب الضياء
واذا وقع أدنى توهم التعطيل سقطت عن الوجوب الذّاتى والضياء
الاستقلالى وثبت الاستفاده والاستنقاضه من الغير وهذا شأن الامكان
ليس شأن الوجوب واما حقيقه النّور بذاته فى ذاته فشعاعه عين
جسمه وجسمه عين شعاعه اى ماهيته عين وجوده ووجوده عين ماهيته
لا تتصوّر الكثره والأمتياز ولا تتوّهم الغيريّه والاختلاف
وهذا مقام الوجود البحّت وواحدية الذات مع بساطه ووحدة الأسماء
والصفات فاذا كان الوجود المفهوم المحاط الواقع تحت التصّور
والادراك من حيث حقيته المجّردة عن النسّبوالاضافات هويّة

مقدسة عن الكثرات فى احديه الذات فماظنك بالحقيقه البسيطه الكلّيّة التى هى محيطة بالحقائق والأدراكات ومنزّهه عن الاوهام والاشارات بل عن كل وصف ونعت من جوهر الأحديه وسازج الواحدّيه لانهّا حقيقه صمدانّيه مجردّه عن كلّ سمة واشارة ودلالة فهل يتصورّ فيها التكثّرو والتعدّد والامتياز من حيث كمالات الذات ووجه تعلقه بالصفات وجامعية الأسماء الالهيه والربوبيّه المقتضيد لوجود الممكنات "

ودرتفسير مزبور درمعنى كلمة اللّه ميفرمايد :

" انّ هذه الكلمه الجامعة والحقيقة الكامله من حيث دلالتها على كنه الذات البحت البات لا يتصّور عنها الأشارة ولا تدخل فى العبارة امامن حيث ظهور الحقّ سبحانه وتعالى بمظهر نفسه واستقراره واستوائه على العرش الرحمانى هذه الكلمه الجامعة بجميع معانيها ومبانيها واشاراتها وبشاراتهاوشئونها وحقائقها وآثارها وانوارها وباطنها وظاهرها وغيبها وشهودهاوسرّها وعلانيتها واطوارهاواسرارها ظاهره باهرة ساطعة لامعة فى الحقيقه الكّيه الفردانيه والسدّرةالهوتيّه والكينونة الربّانيه والذّاتيه السبحّانيه الهويّه المطلقه المجلّيه بصفتها الرحّمانيه وشئونها الصمدّانيه الناطّقه فى غيب الامكان قطب الأكوان المشرقة فى سيناء الظهور طورالنوّر فاران الرحّمن المتكلّمة فى سدرة الأنسان انى اناالله الظاهّر الباهّرالمتجّلى على آفاق الامكان بحجّة

وبرهان وقدرة وقوة احاطت ملكوت الاكوان خضعت الأعناق لآياتى وخشعت الاصوات لسلطانى وشاخصت الابصار من انوارى وملئت الآفاق من اسرارى وقامت الأموات بنفحاتى واستيقظت الرقود من نسماتى وحارت العقول فى تجلياتى واهتزّت النفوس من فوحاتى وقرّت العيون بكشف جمالى وتنوّرت القلوب بظهور آثارى وانشرحت الصدور فى جنة لقائى وفردوس عطائى .

مبحث چهارم از فصل هفتم

مبحث چهارم مبدء تعظیم اجرام سماوی وآتش موضوع درمعابد وعلل اولیه پرستش آن

اگرچه مطالبی که تاحال درخصوص مبحث الوهیت ومشاهده آثار آن درمرایای آفرینش وموجبات تقسیم اعمال دربین مبادی خیر وشر ومناشی نفع وضرربیان نمودیم افهام شریفه واذواق لطیفه رابحل رموزوستائری که دراستار اساطیر ازانظارمحجوب ومختفی است دلالت تواند نمود معهذا مزیدا للکشف والبیان معروض میداریم که ازجمله اموریکه امم لاحقه دلیل برشرك ملل سابقه شمرده اند عبادت شمس وقمر وسایرانجم وستارگان سماوی وآتش موضوع در معابداست هرچند الفاظ آسمان وزمین وشمس وقمروکواکب ونجوم درجمیع کتب دینیه چنانکه بعدا ببیان شمه ازآن پرداخته آید هریك بمقتضای مقام مشعر برزموزواشارات وتشابیه واستعارات ومعانی ومفاهیمی خاص بوده است لکن نظربآنکه بیانات جامعه مطالع وحی

الهی وظهور اشعهٔ ساطعه فلک‌اثیر حقیقت نیز برحسب اعصار متفاوته
سن بشرواستعدادات مختلفه اراضی وجود انسانی متضمن شؤن‌ـ
ومراتبی است که درهرعصر وزمان بروفق مشیّت مقدّره وقسمت مقرّره
بذل فیض واعطاء رزق نماید قبل ازشروع ببیان معانی مقصوده و
ایضاح بعضی ازاسرارمودعه درآن تشریح شطری ازاوضاع تاریخیّه
ازمنه عتیقه رابرلباب مقاصد ومآرب مقدّم داشته وعطف اذهان
رابااین نکته لازم میدانیم که مبدء تقدیس افلاك علوی واجرام سماوی
دیانت فتشیّه بوده چنانکه سابقا گفتیم بسبب کثرت قدمت تاریخ
پیدایش آن برمورخین مجهول است وتنها مطلبی که ازفحص ازمنه ما
قبل التاریخ معلوم توان داشت اینست که انسان هنوز دراولین
مرحله طفولیّت وبدون آشنائی بفنون زراعت وصناعت درکهوف
جبال وغارات درزیرسایه درختان بسر میبرده وزندگانی او مانند
حیوة حیوانی معیشت انفرادی بوده وهمینکه جمعیّت بشر مختصر
افزایش یافت واحتیاجات بنای پیدایش گذاشت ظروف حیوتیه
اورا مجبور بمسافرت واستمداد ازقوای طبیعت بجهت تناول
رزق ومعاش نمود ودراثناء اسفارمشاهده حبوب وعقاقیر نافعه
واشجار واثماریانعه دقت اورا بنوامیس ارض وسماجلب نمود
وسعی خود رابرآن گماشت که لیاقت واستعداد اراضی رابرای
معرفت اوقات معیّنه زرع وحصاد بایکدیگر بسنجد واثرات مواسم
وفصول رادرکیفیات انبات وذبول موازنه کند تابتواند موفق باخذ نتایج

ورفع حوائج شود ودرملاحظه آثار طبیعت چیزی که بیش ازهمه جالب دقت اومیشد اوضاع جوّمحیط وآفتاب وماه وکواکب بود که حالات مختلفه وانتقالات مستمره وسطوع انوار وتتابع آثار آنرا مدد دانش وراهنمای معاش خود مییافت لهذا موافق اصلی که سابقا دراسنا د الوهیت بمبادی ومظاهرخیروسعادت بیان نمودیم نجوم آسمانی راباتفاوت درجات آثارحائز رتبه سامیه یافته وستایش ونیایش آنانرا درمواقع ثلثه طلوع وزوال وافول ازفرائض عبادت شمرد ومبنای عقیده امم مزبوره بروفق شروحی که سابقا مرقوم گشت این بود که درعالم طبیعت عقلی اعلی وفائق برکل مظاهر وجود موجود واعراش آن افلاك علوی ودربین آنان دونیّر اعظم یعنی آفتاب وماه اجلّ وارفع ازکلندّ وبرحسب این اعتقاد برای آفتاب وماه معابدی بنا نموده ونظرباختفاء شمس هنگام لیل واستتارآن درحجاب غیوم ومشابهت جذوه آتش بشمس نار رادرمعابد ومناسك خود حفظ کرده ودرمواقیت نماز توجّه خود رابدان معطوف میداشت وصابئین نیز که امّت متولده ازفتشیه اند آثارعظمت الهی رابیش ازهرچیز دراجرام فلکی مشاهده کرده آفتاب پرضوء وشمشمه راکه منبع امواج نور وحرارت ومربّی اشیاء ارضیّه است مجلای انوارالوهیت ومرکز اعلای وجود میدانسته اند .

بعد ازآنکه مبدء تاریخی تعظیم اجرام سماوی وعلل وموجبات اولّیه پرستش آن معلوم آمد باصل مرام ولبّ مقصود پرداخته گوئیم کهشعائر

مزبوره مانند سایرآداب مرسومه بین الملل ازاعصار عتیقه متـــــکی ومستند بکتب سماویه هریك ازامم عالم بوده والفاظ شمس وقمـــــر ونجوم دربیانات شارعین جمیع اقوام ونحل باوصف تباعد زمـــان متقارب اللهجه ودرهرمقام باقتضاء کلام معنائی ازآن منظوراست وعمومیت مطالب مزبوره وشمول آن برمعانی ومقاصد سامیه دلیـــل برآنست که ازاقدم اعصار تاریخیه تعلیم آن بوسیله معصومان خداوند علیم بوده وازجمله اموریکه درکلمات انبیا دلیل اعجاز بیّنه امتیـــاز آن ازاقوال بشریست جامعیت بیان برای اهل هرعصر وزمان برحسب تفاوت سنین ودرجات تقدّم وارتقاست چندانکه هریك ازاقـــوام ماضیه درهرعصری ازعصور ازآن خزینه بی نفاد رزق وزادی درحـّد ضرورت یومیّه خود بدست آورده وارتزاق موائد وارزاقیراکه خارج ازحـّد حوصله ایشانست بامم آتیه گذارده اند ونعم ماقال السنائی

دیده روح وحروف قرآن را — چشم جسم این وچشم جان آنرا
نعمت این ببرده چشم زگوش — نعمت آن بخورده روح زهوش
تو زقرآن نقاب او دیـــدی — حرف اوراحجاب اودیـــدی
پیش نااهل چهره نگشاده است — نفس اوپیش اوبراستاده است
گرتراهیچ اهل آن دیـــدی — این نقاب رقیق بدریـــدی
مرترا روی خویش بنمودی — تاروانت بدوبیاسودی
صورت سورتش همی خـــوانی — صفت سیرتش نمیـــدانی
حرف رازآن نقاب خود کرده است — که زنامحرمیت درپرده است

صورت ازعین روح بیخبراست تن دگردان وروح خود دگراست

اصل مقصود آنکه اگر بصحائف دینیّه براهمه وبودائیان وپارسیان وتوراة و انجیل وقرآن ازروی دقت وفراست مراجعه وتفّرس شود مسائل مزبوره درهمه جا قریب المضمون مشاهده گردد چنانکه در اهالی هند وچین برطبق نصوص کتاب (وِدا) آفتاب وماه راباسم دوچشم الوهیت نیایش مینمودند وآتش مقدسی راکه به (اگنی) موسوم بود درقله کوه مرتفعی محفوظ داشته وهمه روزه صلوات وادعیه خود رابدان تقدیم میکردند وهنوز این عبادت بدون فهم مقصود وبصرف عادت دربین آنان مرسوم ومعهود است وبروفق همین عقیده ملّت زردشت بموجب نصوص کتاب (اوستا) که چنانچه سابقاگفتیم کاملا ازحیث زبان ومطالب شبیه بکتاب (وِدا) است ناراثیر راکه ساری در تمام جهان وآفتاب اعظم موقد وکانون آنست آتش سرمدی ونماینده حقیقت وآتشی راکه درمعابد خود افروخته وهنگام نماز بسوی آن نیاز آرند قائم مقام آتش کره اثیر دانند وهمچنین اگر شخص فضلا عن الکتب الدینیه بتصانیف حکماء وفلاسفه قدیم یونان مراجعه کند راجع بمظهریّت آفتاب وستارگان عین این عقیده را که ازکتاب وِدا وصحیفهٔ اوستا مستفاد گشت درآن مسطور یابد چنانکه فیثاغورث حرارت رامبدء حیوة دانسته وقائل بدان بوده است که جوهر الوهیّت درنار اثیر ومرکزآن آفتاب است وامرار نظر

ببیانات حکیم مزبور وسایر فلاسفه مشهور یونان وایران ومصر وچین وهند کلمات همه آنها رامشعر برین معنی ارائه دهد که راجع بخلقت معتقد بجوهروحقیقتی بوده اند که اصل حیوة ومایه حرکت ومؤثر درهمه موجودات علوی وسفلی است واغلب فلاسفه آن ـ جوهر فعال راآتش نامیده اند چنانکه (آتشیز) درمنظومهٔ ـ کتاب ششم (انئید) عقیده (فیثاغورث) راخطاب بپسر خود بدین عبارت بیان مینماید :

" ای پسر من بدان که آسمان وزمین ودریا وکرهٔ لامع قمر وهمه سیارات بوساطت یك اصل ومادهٔ حیوة متحرکند وآن اصل ومادهٔ روح مدرکی است که درتمام اجزاء واجسام فلکی منتشر ووسیله وجود وبقاء آنهاست این روح است که چشمهٔ حیوة انسان ومواشی وطیور ووحوش است وقوهٔ که سبب حیوة موجودات است صادرمنبشق ازآن آتش سرمدی است که درآسمانها مضیی وبسط وظهور آن در اجسام درحدودی است که درجات بنیه وترکیب کائنات تقاضای آن نماید وجراثیم متعیّنه حیوة که اجزاء روح کلّی عالمند بعد از فناء جسد بمبدء حیاة که سیار درآسمانست راجع میشوند) و (کلد آنت) براین عقیده بوده که خداوند کرسی خود رادرمادهٔ اثیر قرار داده واین عنصر خفیف ومضیئی درحول افلاك سائر وسائل است و همچنین (ارفه) که سابقا فحوای یکی از اشعار اورا مبنی براعتقاد بذات غیب ومعبود لایری بیان نمودیم آفتاب

رابزرگترین الهـــه میدانسته وهمه روزه قبل ازطلوع شمس بمحـــــل مرتفعی رفته طلوع آنرا برای ادای مراسم عبادت انتظار میکشیـــده است وچون این پرستش بامضمون شعری که سابقا ازاوبیان نمودیم مطابقه شود کاملا معلوم گردد که مقصود اواز خواندن آفتـــاب باسم خدای بزرگ مظهریست آن مرکز انوار بوده نه آنکه اورا ــ غیب الغیوب وحقیقت مطلقه میدانسته است وعلی ای حال عقاید و شعائری که راجع بتعظیم شمس وقمر ونجوم سماوی ونارمحفوظ در ــ معابد ومبدئیت حرارت بنحو اجمال معروض گشت همه اسراروا شاراتی است که درهمه کتب مقدسه قریب بلحن واحد مرقوم ومعانی شتـــی درآن مستور ومکنوم است .

ملخص کلام آنکه مقصد اصلی تعالیم شارعین ازمنه ماضیه درتقدیـــم صلواةوادعیه بشمس هنگام طلوع وزوال وافول تنبیه نفوس بمصدر و مرکز بودن شموس آسمان حقیقت یعنی انبیاء عظام برای حیـــوة ارواح وعقول وطبایع علی نهج الترتیب است وعلاقه مناسبت در بین فلك اثیر ومشارق ظهور حی قدیرآنکه همانقسم که لوامع آفتاب هادی ابصاربمشاهده وابصارمرئیّات محسوسه وعامل نشو ونماء موالید عنصریه است نور وحرارت مظاهر نورالانوار بمفاد " هوالـذی انزل علی عبده آیات بیناّت لیخرجکم من الظلّمات الی النوّر ان ربکم لرؤف رحیم " ومنطوق " واعلموا ان الله یحیی الارض بعـــد موتهـــا " موجب اناره افئده وضمائر برای ادراك حقایق سماوی

واحیاء قلوب وسرائر بحیوة فضائل ومناقب انسانّیه است ونارمقدس یاآتش منبثق ازفلك‌اثیر که درادیان امم سابقه حفظ آن درمعابد یکی ازاصول عقاید مقررگشته هرگاه شرایط آن نصب العین خاطر قرار داده شود معلوم گردد که صورت ظاهر این‌تعظیم رمزی از لزوم وقایه آتش‌حقیقی درمرکز فوأد است که منبع افاضه واشراق آن سمواة حقیقت یعنی اعراش هیاکل مقدسه انبیاست واینمطلب بنهایت وضوح ازکتاب (اوستا) مستفاد گردد واجمال آن اینکه شت زردشت هنگامیکه درکوه سبلان ازجبال آذربائیجان بعبادت پروردگار اشتغال داشت دریکی ازمعراجهای خود جذوهٔ ازآتش فلك اثیرکه بخودی خود بیمایه ودود فروزان بود بزمین فرود آورد وامت خود را بارسوم وشعائری چند مامور بوضع آن درگنبد مرتفعی ازآتشکده‌نمود وفرمود که درمواقع نماز ونیاز آتش مزبور رامقابل روی خود داشته وپیوسته مراقب دوام‌ایقاد واحتراز ازاطفاء واخماد آن باشند وشرایطی که برای تعظیم وپرستش‌آتش‌تعلیم داد این بود که عود وصندل وعقاقیر معطره دیگر درآن ریزند تاروائح وابخره طیبّه ازآن باطراف وجوانب متصاعد ومنتشر گردد ودیگرآنکه ازنفخ آن باانفاس ناپاك احتراز نمایند ونفس این شرایط وارجاع نظربا ولیّن موجبی که باعث محترم داشتن آتش درشرایع سابقه شده دلالت آنرا برروموزواسرار خفیّه اثبات نماید چه جذوه که شت زردشت یا سایر انبیاء سلف بعد از مراجعت‌ازمعراج بآسمان باخودآوردند

چنانکه در صحف هریك از ایشان باینوعی ازتفییر که معانی آن — مماثل است همان نارموقده است که حضرت موسای کلیم در وادی — مقدس ازآن قبسی یافته فریاد انّی آنست نارالملّی آتیکم منها بقبس برآورد وقبّه مرتفعه نورانی که محل فروزش آتش مزبور و از لوازم انفکاك ناپذیرآنست قلب تابناك هریك ازآن شموس معنوی است که کلمه تامّه یکاد زیتها یضی ولولم تمسسه نارواصف آنست وصیانت نار وحفظ آن درمعابد ازانفاس نا پاك وافکندن عود وصندل درآن اشاره بتحفظ شعله حبّ الهی درمعابد قلوب ازانفاس نفوس خبیثه ومعطر داشتن آن بنفحات فضائل سماویه است وازآنچه معروض گشت توان یافت که کلمات سما وارض وشمس وقمر وامثال آن اولا علاوه بر معانی ظاهریّه برحسب تطابق مفاهیم حسّیه وعقلیّه اغلب حاوی مقاصد دیگری غیرازظواهر الفاظ است ثانیا درجمیع کتب سماوی مقصود شارعین از وضع مناسك وعبادات این بوده که آداب وشعائر محسوسه راچنانکه درهرشریعتی بطرز ومنهجی خاص مرسوم ومتداول است وسیله وعنوان توجیه ضمائر بحقایقی معقوله ارائه دهند ومفتاح حلّ این رموز درمعنی سماء وشمس وامثال آن بمفاد یوم — تدعی کل امة بکتابها آیات والواح مبارکه این ظهور اعظم است چنانکه حق جلّ وعلا درکتاب مستطاب ایقان میفرماید :

" یعنی آنجمال الهی ازسموات مشیّت ربّانی درهیکل بشری ظهور میفرماید ومقصود ازسمانیست مگرجهة علّو وسمّو که آنمحل

ظهور آنمشارق قدسیّه ومطالع قدمیّه است واین کینونات قدمیّه اگر چه بحسب ظاهر ازبطن امهات ظاهر میشوند ولیکن فی الحقیقه ازسموات امر نازلند واگرچه بر ارض ساکنند ولکن بررفرف معانی متکائند ودرحینیکه میان عباد مشی مینمایند درهواهای قرب طائرند بی حرکت رجل درارض روح مشی نمایند وبی پر بمعارج احدیّه پرواز فرمایند درهرنفسی مشرق ومغرب ابداع راطی فرمایند ودرهرآنی ملکوت غیب وشهاده راسیرنمایند برعرش لا یشغله شأن عن شأن وا تقفند وبرکرسی کل یوم هوفی شأن ساکن ازعلّو قدرت سلطان قدم وسموّ مشیّت ملیك اعظم مبعوث میشوند واینست که میفرماید ازآسمان نازل میشود لفظ سماء دربیانات شموس معانی برمراتب کثیره اطلاق میشود مثلا سماء امر وسماء مشیّت وسماء اراده وسماء عرفان وسماء ایقان وسماءتبیان وسماء ظهور وسماء بطون وامثال آن ودرهرمقام از لفظ سماء معنی اراده میفرماید که غیر واقفین اسرار احدیّه وشاربین کاوس ازلیهّ احدی ادراك ننماید مثلا میفرماید وفی السماء رزقکم وماتوعدون وحال آنکه رزق ازارض انبات مینماید وهمچنین الا سماء تنزل من السماء با اینکه ازلسان عباد سماء ظاهر میشود)

ونیزدرآن کتاب مستطاب میفرماید قوله عظم برهانه :

" مقصود ازشمس وقمرکه درکلمات انبیا مذکوراست منحصر باین شمس وقمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود بلکه ازشمس وقمر معانی

بسیار اراده فرموده اند که درهرمقام بمناسبت آنمقام معنی ارا ده میفرماید مثلا یك معنی ازشمس شمسهای حقیقتند که ازمشرق قدم طالع میشوند وبر جمیع ممکنات ابلا غ فیض میفرمایند وایـــن شموس نکه حقیقت مظاهر کلیّه الهی هستند درعوالم صفات واسمای او وهمچنا شمس ظاهری تربیت اشیای ظاهره ازاثمارواشجا ر والوان وفواکه و معادن ودون ذلك ازآنچه درعالم ملك مشهود است بامر معبـــود حقیقی باعانت اوست وهمچنین اشجار توحید واثمار تفرید واوراق — تجرید وگلهای علم وایقان وریاحین حکمت وبیان ازعنایت وتربیـــت شمسها ی معنوی ظاهرمیشو د اینست که درحین اشراق این شموش عالم جدید میشو د وانهارحیوان جاری میگردد وابحراحسا ن بموج میآید وسحاب فضل مرتفع میشو د ونسمات جود برهیاکل موجودات میوزد وازحرارت این شمسهای الهی ونارهای معنوی است که حرارت محبّت الهی درارکان عالم احداث میشو د وازعنایت این ا رواح مجردّه است که روح حیوان باقیه براجساد مردگان فانیه مبذول میگردد وفی الحقیقه این شمس ظاهری یك آیه از تجلّی آن شمـس معنوی است وآن شمسی است که ازبرای او مقابلی وشبهی ومثلی وندّی ملا حظه نمیشو د وکل بوجود اوقائمند وازفیض او ظاهـــر وباوراجع منها ظهرت الاشیاء والی خزائن امرها رجعت ومنهـــا بدئت الممکنات والی کنائزحکمها عادّت واینکه درمقام بیان وذکـــر تخصیص داده میشوند ببعضی ازاسماء وصفات چنانچه شنیده اید

ومی شنوید نیست مگر برای ادراک عقول ناقصهٔ ضعیفه والا لم یزل ولا یزال مقدّس بوده اند ازهراسمی ومنزّه خواهند بود ازهروصفی جواهر اسماء رابساحت قدسشان راهی نه ولطائف صفات را درملکوت عزشانّ سبیلی نه فسبحان اللّه من ان یعرف اصفیائه بغیر ذواتهم اویوصف اولیائه بغیر انفسهم فتعالی عمّا یذکر العباد فی وصفهم وتعالی عمّا هم یعرفون "

ولسان قدم درلوحی ازالواح صادره بافتخار پارسیان میفرماید :

ای دوستان یزدان آواز یکتا خداوند بی نیاز رابگوش جان بشنوید تاشما را ازبند گرفتاریها وتیره گی تاریکیها آزاد فرماید وبروشنائی پاینده رساند صعود ونزول حرکت وسکون ازخواست پرورد گارماکان ومایکون پدید آمده سبب صعود خفّت وعلّت خفت حرارت است خداوند چنین قرارفرمود وسبب سکون ثقل وگرانی وعلّت آن برودت است خداوند چنین قرار فرمود وچون حرارت راکه مایه حرکت وصعود وسبب وصول بمقصود بود اختیار نمود لذا آتش حقیقی رابید معنوی برافروخت وبعالم فرستاد تاآن آتش الهیه کلّ رابحرارت محبّت رحمانیّه بمنزل دوست یگانه کشاند وصعود وهدایت نماید اینست سرّ کتاب شماکه ازقبل فرستاده شد وتاکنون ازدیده ودل مکنون وپوشیده بوده اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه وگرمی بی اندازه هویداست این آتش یزدان بخودی خود بی مایه ودود روشن وپدیدار تا جذب رطوبات وبرودات زائده که مایه

سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پژمردگی است نماید و همهٔ امکان را بمقام قرب رحمن کشاند هرکه نزدیك شد برافروخت ورسید و هرکه دوری جست باز ماند ."

و در لوح مانکچی میفرماید ."

شتایش بیننده پاینده ئی را سزاست که بشبنمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود و بستاره های دانائی بیاراست و مردمان را ببارگاه بلند بینش و دانش راه داد و این شبنم که نخستین گفتار کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده میشود چه که مرده گان بیابان نادانی را زنده نماید و هنگامی بروشنائی نخستین این روشنائی که از آفتاب دانش هویدا گشت چون بتابید جنبش نخستین نمودار و آشکار شد و این نمودارها از بخشش دانائی یکتا بوده اوست داننده و بخشنده و اوست پاك و پاکیزه از هر گفته و شنیده بینائی و دانائی گفتار و کردار راست از دامن شناسائی او کوتاه هستی و آنچه از او هویدا این گفتار را گواه پس دانسته شد نخستین بخشش کردگار گفتار استو پاینده و پذیرنده او خرد اوست دانای نخستین در دبستان جهان و اوست نمودار یزدان آنچه هویدا از پرتو بینائی اوست و هرچه آشکار نمودار دانائی اوهمه نامها نام او و آغاز وانجام کارها باو ودر مقام دیگر میفرماید :

" ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و ارياح عقیمه که معاشرت به مشرکین و غافلین است حفظ نمائید تا

اشجار وجود از جوامع جود ازنفحات قدسیّه وروحات انسیّه محروم نگردد ولا زال دررضوان قدس احدیّه جدید وخرّم ماند" وحضرت عبد البهاء ارواحنا لعبودیة الفدا میفرماید . " این آفتاب فلك اثیر را اشراق برآفاق است وجمیع کائنات ارضیّه به فیض تربیتش درنشو ونماست اگرحرارت واشراق آفتاب نبود طبقات کرهٔ ارض تشکیل نمیشد ومعادن کریمه تکوّن نمییافت واین خاك سیاه قوه انبات نمیجست وعالم نبات پرورش نمییافت وعالم حیوان نشو ونما نمیکرد وعالم انسان درکره ارض تحقق نمییافت جمیع این بخشایش ازفیض آفتابست که آیتی از آیات قدرت حضرت پروردگار است وچون ازنقطه اعتدال اشراق نماید جهان جهان دیگر گردد و اقلیم حلیه خضرا پوشد وجمیع اشیاء برگ وشکوفه نماید وثمر تر وتازه بخشد ودر عروق واعصاب هر ذیروحی خون بحرکت آید حیات جدیدی یابد قوتّی تازه تحصیل کند وهمچنین شمس حقیقت که کوکبا مع عالم عقول وارواح ونفوس است ونیر اعظم جهان افکار وقلوب مربّی حقیقت نوع انسان است وسبب نشو ونمای ارواح وعقول ونفوس آن کوکب الهی رانیزطلوع وغروبی ونقطه اعتدالی وخط استوائی وبروج متعدّده ــ حال مدتی است که آن نیر اعظم افول نموده بود جهان عقول ونفوس تاریك شده بود وقوه نشو و نمای وجدانی بکلی مفقود ــ گشته بود اکتشافات عقلی منتهی شده بود الحمد للّه صبح حقیقت دمید وانوارآفتاب تابید جمیع کائنات درحرکت است هردم حیاتی

تازه حاصل وهر روز آثاری عجیب باهر "

مبحث پنجم ــ توافق صحف سماوی جمیع ملل درخصوص خلقت سموات وارض وعلائم رجعت ومعانی مرموزه آن

با ارجاع نظر قارئین محترم بنکات سابقه معروض میداریم که درکلمات مرموزه صحائف سماویّه ازجمله مسائلی که شایان اهمیّت عظیمه است اتفاق همه آنها درخلق سمواة وارض واستواء خداوند درروم آخر یعنی بعد ازتسویهٔ آسمان وزمین برعرش جلال ووصول انسان بمنتهی معارج سعادت وکمال است ومدت خلقت آسمان وزمین در بعضی ازصحائف بشش یوم ودربعضی بهفت دوره ودربعضی بدوازده هزار سال ودربعضی بچهار ده هزارسنه تعیین وتحدید شده ((این تفاوت هریك نظر باعتباری است که درضمن بیانات آتیه بااعتذار ازقصور و فقدان بضاعت وامید اغماء ازسهو وخطا که مستلزم افکار محدوده است تااندازه که وسع ضعیف ادراك اجازه دهد بشرح آن پرداخته آید) چنانکه کتاب اوستای پارسیان درمقامی مشعر برآنست که درعالم وجود هفت فلك موجود که مقام هریك متناوبا اعلی والطف ازدیگری است تابفلك اثیرکه کاخی ارفع واشرف ازکل وسایرافلاك مقتبس ازاشعّه وانوار آنند منتهی میشود وهفت طبقه دیگر فوق کره اثیراست که مقام هریك ازآن نیز برطبق اطباق سبع فائق بردیگر یست تابعالم هورمزداکه مبدء ومصدر

جمیع فیوضات علویّه وسفلیّه ومنبع جمل وهستی است متواصل میگردد ودرموضع دیگر ازکتاب مزبور همین تقسیم بدوازده هزار سال تعبیر شده ومفاد آن اینست که یزدان واهریمن این مدّت را دربین خود تقسیم نموده وهریك ازآن دواصل درمدت ششهزار سال اعمالی رامناسب وملائم سجّیت خود مجری میدارند تاآنکه محاربه آنها دریوم آخرمنتهی بفتح وظفریزدان شده واهریمن بدکنش مقهور ومغلوب میگردد وبهمین نهج واسلوب برحسب نصوص کتاب آسمانی براهمه مجموعهٔ عالم بهفت طبقه منقسم وهریك ازآن محاط بفرشته ایست وفضیلت آن فرشتگان بریگدیگرمتناسب باتقدّم وتأخّر رتبهٔ طبقات مزبوره است ودرموضع دیگر ازهمان صحیفه عوالم مزبوره بچهارده طبقه انقسام یافته که هفت فوق ارض وهفت تحت ارض است وهفت عالم اول راسمواة علیا ومقام نفوس عالیه وهفت عالم ثانی راارضین سفلی ومقام نفوس دانیه دانند ودرین کتاب نیزموافق کتاب اوستا چنین منصوص که تایوم آخرنفس شیطانیّه ومبدء شر برجوهر روح اصل خیر غالب ویوم آخرمنتهی بفناء کامل ماده درروح وغلبهٔ خیر براله شرّ خواهد شد وآن آخرین روز برهماست وبرهمین نظم ونسق ملت بودا بهفت دوره فلك سوری سفلی وهفت دوره فلك معنوی علوی معتقدند وگویند درهریك ازادوارمزبوره انسان مدارجی از ترقی پیموده تابدوره هفتم که به (نیروانا) معبّراست فائز گردد باینمعنی که هفت دوره ظهورات مرسلین دردیانت بودا بهفت سیّاره

تعبیر شده که هریك قوس صعود سیارّه قبل است وامواج حیوة هردوره رابدوره دیگرمتصل مینماید وکوتامابودا خودرا بودای چهارمین خوانده وگوید که رجعات اوبدوره هفتم منتهی خواهد شد ودرقسمت نبواّت همه این کتب اخبارازبلایای عظیمه ایست که درزمان آخر بسبب احاطه شرور وانهماك درمادیاّت ورذائل طبیعت جمیع ارض رافراگرفته و حروب وزلازل ونوحه اقوام وقبائل تجددعالم وقرب ظهور مدنیّت الهیه ووصول به دارالخلود رااعلان کرده ومبشّر آنست که درآنروز رئیس عالم پدرآسمانی است وبدون شفاعت اواحدی برغفران خطایا قادرنیست.

این شطری ازاجل واسنی رموز صحائف دینیه امم وملل قدیمه دنیاست که بنحو اجمال مرقوم گشت وآن نیزمانند مطالبی که قبلا در خصوص الهه واصلین وارباب انواع معروض افتاد باآیات قرآنیه وصحف توراة وانجیل درنهایت مماثلت است چنانکه درمصحف شریف راجع بایام خلقت وجلالت یوم اخیرکه میعاد لقاء رب قدیراست آیات شتّی وارد وازآنجمله این کلمات مبرمه است قوله تعالی .

" هوالدی خلق السموات والارض فی ستة ایّام وکان عرشه علی الماء " وهمچنین " خلق اللّه السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش " وهمچنین " الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن" وچون درین آیات مبارکه غوری بسزا شود معلوم آید که مقصد ازشش یوم خلقت درمقام

اول ادوارظهورات انبیاء سلف است که بحکم کریمه واوحی فی کل سماء امرها " هریك برحسب تطبیق مدارج کمالات هیئت نوعیه بشر باهیکل شخص واحد بمدلول این آیه مبارکه ." ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثمّ جعلناه نطفة فی قرارمکین ثمجعلنا النطفة علقة فخلقنا العلقه مضغة فخلقنا المضغة عظاماً فکسونا العظام لحماثم انشأ ناه خلقا آخر فتبارك اللّه احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلك لمیّتون ثّم انّکم یوم القیمة تبعثون" مدارجی ازعوالم جنین و طفولیت پیموده تادرهزاره هفتم بعالم ثّم انکّم یوم القیمة تبعثون وبعبارة اخری بنشئه حیوة جدید واستعداد ادراك لقاء الهی نائل آمده است ودرمقام ثانی دوایرسیارات محسوسهٔ ظاهره که بامدارات منظّمه سائر درحول مرکزشمس یعنی فلك محیط بخود هستند برای سیر وحرکت تدریجی نفوس انسانیه که مقتبس ازآفتاب سموات حقیقتند مثال ومنهاج اتخاذ شده چه همانقسم که سیارآت سبعه درحول شمس مدارات منظمه پیموده تادردوقوس صعود ونزول اتصال امواج رابفلك هفتمین منتهی سازند ادواردیان الهیّه وشرایع انبیا نیز درقوسین صعود ونزول ازعصر آدم ابوالبشر که دورهٔاخیره ازتاریخ انسانی است تا دورهٔ هفتم که بمفاد یوم یطوی السماء کطی السجل " میعاد انطواء سموات ادیان سابقه وعصر استواء رحمن برعرش الوهیت وتجدید شرایع وفرائض است شش دوره تعیین وغایة القصوای حرکت انسان

در امتداد زمان وورود بعالمی تبشیرگشته که در آن فضائل روحانیه قایم مقام رذائل طبیعت وظلمات حرب وشقاق مبدل بانوار صلح ووفاق گردد لهذا ادوار بدء وعود ادیان سماوی با دوائر نظامات شمسی که بمفاد " الم تر الی ربك کیف مد الظل " در حکم شبح وظل سمواة وارضین حقایق انسانیّه است اگر هریك بدون تمداد مرکز محیط خود منظور شود شش ودر صورت انضمام مرکز محیط بشماره شرایع یا سیارآت ستّه هفت وبهمین ترتیب وقیاس هرگاه در شماره ادوار تنها بتمداد سمواة ارواح واراضی اشباح اکتفا شود ادوار معینه شش یا هفت وهرگاه سمواة وارضین هردو در شماره محسوب گردد ادوار انبیا ومدارات نظام شمسی دوازده یا چهارده خواهد بود وجمال قدم المستوی علی عرشه الاعظم در یکی از الواح مهیمنه راجع بایام ستّه خلقت میفرماید قوله جلّت سلطنته :

" الحمد للّه الّذی سخّر شمس البیان بقدرته وقمر البرهان بسلطانه الذی بامره طوی ماانبسط فی ستّه ایام ثم ارتفعت سموات العرفان اقرب من لمح البصر وظهر المنظر الاکبر بما استوی مکلّم الطّور علی عرش الظهور ونطقت السّدرة امام الوجوه وبه ارتفع النّداء بین الارض والسماء هذا ظهورا تبسم به ثغر الوجود من الغیب والشهود وقرّت العیون بنور الابصار الا مر لله الواحد المقتدر المختار "

اما اعتبار دیگر معنی سمواة وارض آنست که حرکت دوریّه متناوبه در

نظامات جهان خلقت ازقواعد ثابته ایست که در همه عوالم وجود ازمحسوس ومعقول جاری وساریست وکائنی ازکائنات مستثنی ازآن مشاهده نشود لهذا همانقسم که در دائره نظام شمسی مابرای کره ارض درحرکت سنویه حول شمس ادوارمعیّنه‌ایست که درهریک ازانتقالات بسبب قرب وبعد از مرکزمحیط اثراتی ازنشاط وخمول و انبات وذبول برآن مترتب آید ادیان الهیه نیزدرامتداد هردوره ازادوار نبوّت انبیادردوقوس صعود ونزول طی مدارج نمایند اینست که مدت سطوع انوار وظهور آثارهیاکل مقدسهٔ انبیا وعروج اقوام وامم بسمواة حقایق روحانیه بمنزله شهور ربیع وصیف و دوره هبوط بدرکات اوهام واحتجاب بظلام ضلالت وارتیاب بسبب نسیان اوامر ونواهی شرایع مقدسه بمنزله فصول خریف وشتا محسوب است چنانکه‌حضرت عبدالبهاء ارواحنالا شراق شموس کلماته الفدا درکتاب مستطاب مفاوضات میفرمایند :

" درین عالم جسمانی زمانرا ادواراست ومکانرا اطوار فصولرا گردش است ونفوس راترقّی وتدنّی وپرورش گاهی فصل ربیع است وگهی موسم خریف دمی اوان تابستانست واوقاتی فصل زمستان موسم بهار ابرگهر بار دارد ونفحهٔ مشک بارنسیم جانبخش دارد وهوای درنهایت اعتدال باران ببارد خورشید بتابد ارياح لواقح بوزد عالم تجدید شود ونفحهٔ حیات درنباتوحیوان وانسان پدید آید کائنات ارضیّه ازبرزخی ببرزخ دیگرانتقال نماید جمیع اشیاء خلقت

تازه پوشد وخاك سیاه پرگیاه گـــردد وکوه وصحرا حُلهٔ خضرا یابـــد درختان برگ وشکوفه نماید وگلستان گل وریاحین برویاند جهـــان جهان دیگر گردد وکیهان حیات جان پرور یابد عالم ارضی جســـم بیجان بود روح تازه یابد ولطافت وصباحت وملاحت بی اندازه حاصل نماید پس بهار سبب حیات جدید شود وروح بدیع دمـد بعد موسم تابستان آید وحرارت افزاید ونشو ونمانهایت قوّت بنماید قوّه حیات درعالم نبات بدرجهٔ کمال رسد وزمان حصاد شـــود دانه خرمن گردد وقوت بهردی وبهمن مهّیا شود بعد فصـــل خزان بی امان آید ونسیم ناگوار بوزد بادعقیم مرور کند وفصل سقیم حصول یابد جمیع اشیاء پژمرده شود وهوای لطیف افسرده گردد نسیم بهار بباد خریف مبدّل شود اشجار سبز و خرّم افســرده وعریان گردد وگل وریاحین حالتفغگین یابد گلشن نازنین گلخن ظلمانی شود بعد فصل زمستان آید وسرما وطوفان گردد برف است وبوران تگرگست وباران رعد است وبرق جمودتست وخمودت جمیع کائنات نباتیّه بحالت موت افتد وموجودات حیوانیّه پژمرده وافسرده گردد چون باین درجه رسد باز نوبهار جان پرور آید ودور جدیـد شود وموسم ربیع باکمال حشمت وعظمت باجنود طراوت ولطافـت درکوه ودشت خیمه برافرازد دوباره هیکل موجودات تجدید شود و خلقت کائنات تازه گردد اجام نشو ونمایابد دشت وصحرا سبز وخرّم گردد درختها شکوفه نماید وآن بهارپارسالی بازدرنهایت عظمت

وجلال رجوع کند ووجود کائنات براین دور وتسلسل باید وشاید
وپاید این دور وگردش عالم جسمانیست بهمین قسم ادوار روحانی
انبیا یعنی یوم ظهور مظاهر مقدسه بهار روحانیست تجلیّات رحمانیست
فیض آسمانیست نسیم حیاتست اشراق شمس حقیقت است ارواح
زنده شود قلوب تروتازه گردد نفوس طیّبه شود وجود بحرکت آید
حقایق انسانیّه بشارت یابد ودرمراتب وکمالات نشو ونما جوید ـ
ترقیّات کلّیه حاصل شود حشر ونشور گردد زیرا ایّام قیام است
وزمان جوش وخروش دم فرح وسروراست ووقت انجذاب موفور
بعد آن بهارجان پرور منتهی بتابستان پرثمر شود اعلاء کلمة الله
گردد وترویج شریعة الله جمیع اشیاء بدرجه کمال رسد مائده
آسمانی منبسط گردد نفحات قدس شرق وغرب معطر نماید تعالیم
الهی جهانگیر شود نفوس تربیت شود نتائج مشکوره حاصل گردد
وترقیات کلّیه درعالم انسانی جلوه نماید وفیوضات رحمانیه
احاطه کند وشمس حقیقت ازافق ملکوت بنهایت قوّت وحرارت اشراق
نماید وچون بدائره نصف النهار رسد روبغروب وزوال نهد
وآن بهار روحانی راازپی زمان خزان آید نشو ونمابایستد نسیم
مبدّل بریح عقیم گردد وموسم سقیم طراوت ولطافت باغ وصحرا
وگلزار را زائل کند یعنی انجذابات وجدانیه نماند اخلاق رحمانیه
مبدّل گردد نورانیت قلوب مکدّر شود وروحانیّت نفوس متغیرگردد
فضائل مبدّل برذائل شود وتقدیس وتنزیه نماند ازشریعة الله

اسمی ماند وازتعالیم الهیّه رسمی پاید اساس دین اللّه محو ونابود شود عادات ورسومی موجود گردد تفریق حاصل شود و استقامت بتزلزل تبدیل شود جانها مرده گردد وقلوب پژمرده شود ونفوس افسرده گردد ایّام زمستان آید یعنی برودت جهل ونادانی احاطه کند وظلمت ضلالت نفسانی مستولی شود پس ازآن جمودتست ونافرمانی سفاهت است وکاهلی سفالت است وشئون حیوانی برودت است وخمودت جمادی مثل فصل زمستان که کره ارض ازتأثیر حرارت شمس محروم ماند ومخمود ومغموم شود وقتیکه عالم عقول وافکاربا ین درجه رسید موت ابدی است وفنای سرمدی وچون موسم زمستان حکمش جاری گشت دوباره بهار روحانی آید و دور جدید جلوه نماید نسیم روحانی وزد صبح نورانی دمد ابررحمانی ببارد پرتو شمس حقیقت بتابد عالم امکان حیات جدید یابد وخلعت بدیع پوشد جمیع آثار ومواهب ربیع گذشته دراین بهار جدید دوباره وشاید اعظم ازآن جلوه نماید "

ملخص مقالات سابقه آنکه اگر درازمنه ظهورات الهیه مسیرقوس صعود ونزول یکدوره محسوب شود ادوارانبیا تاعصر بلوغ وارتقاء موافق شرحی که سابقاً بیان شد شش یاهفت وهرگاه هریك علیحده منظور گردد عدد شش وهفت مضاعف گردد لکن فقدان استعداد اهم سالفه برای ادراك حقایق عقلیه بمفاد این بیان واضح التبیآن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که " حدثوالناس بمایعرفون ودعوا ما

ینکرون اتریدون ان یکذّبوا اللـه ورسوله " السنه مقتدایان ـ شرایع راازکشف وتیین اسرار آن ممنوع داشته چنانکه درسئوال ازمعنی آیه مبارکه " الذی خلق سبع سموات ومن الأرض مثلهن یتنزل الأمر بینهن " موافق بیانات وارده ازاهل بیت طهارت سلام الله علیهم این جواب منقول است که " مایؤمنك لواخبرتك بها لکفرت بها وکفرك بها تکذیبك بها " وجواب مزبور بالصراحه برای فهم این نکته کافی است که دراعصار ماضیه عقول بشر سعه تناول لیل این زمره ازامور معنویه راندا شته لهذا اسرار این قبیل ازآیات ـ دقیقه باوصف دلالت برمعانی رشیقه وتعمیم بین الادیان ازانظار مختفی ودرعصر حدیث ازجهتی اتّساع دائره معارف وبسط اذهان وازجهة دیگرعدم انتقال علماء عصریه ازسطوح الفاظ بروح مقاصد موجب تولّد شکوك وشبهات گشته گروهی ضرورت اتصاف غنی مطلق راباوصاف کمال منافی احتیاج بمدّت وزمان برای خلق زمین وآسمان یافته ودرحلّ معضل عاجز مانده اند وگروهی دیگرمطالب مزبوره ونظائر آنرامطلقاافسانه پنداشته ازقبول آن اباوامتناع نموده اند واگر آیات وبیّنات الهیه کهرزق وغذای این یوم عظیم برای تقویت وتغذیه بنیه روح آدمی است عالم بشر راازعوارض جهل نجات نمیبخشید بلاتردید درین عصر کشف وتحقیق اختفاء مرموزات صحائف آسمانی ازابصاراهل علم وتدقیق اثر وعلامتی ازمسالك ومناسك دیانات سابقه باقی نمیگذاشت وازامثله واضحه برای اثبات

این دعوی این آیه ازسفرتکوین است که میفرماید : " چون خلق کرد دید که نیکوست " وتاامروز حقیقت این بیان ازعقول پنهان و خوانندگان درمطالعه این آیه نیکویافتن اشیاء رابعد ازپیدایش مباین علم ذات الوهیت که ازصفات قدیمه است میبافتند وبیانات حضرت عبد البهاء ارواحنالشوارق بیاناته السامیة فداد رجواب سئوال یکی ازاحباء کشف غموض آنرا نمود ــ چنانکه میفرماید : " وجود برد وقسم است وجود علمی ووجود عینی کائنات قبل از وجود عینی وجود علمی داشتند یعنی معلومات حق بودند بعد وجود عینی یافتند یعنی تحقّق درخارج شد بصر تعلق بوجود علمی ندارد تعلق بوجود عینی دارد یعنی بصرد رعالم وجود بشئی غیر موجود تعلّق نیابد باید وجود خارجی داشته باشد تابصر بآن تعلق یابد اسم بصیر غیراسم علیم است کائنات معلومات حق بودند ولی اسم بصیر تعلّق بحقایق اشیاء نداشت چون درعالم وجود تحقق یافت اسم بصیر بدان تعلّق گرفت این مسئله بسیار دقیق است بسیارتامل فرمائید من باب مثل ذکرمیشود صور علمیّه که درحیّز ادراك شماست بصرشما باوتعلق ندارد چون درخارج آن صور علمّیه تحّققیابد بصر شمابآن تعلّق گیرد ودیگرآنکه علم بردو قسم است یکی علمیکه تعلق بذات دارد علم ذاتی الهی است آن عین ذات است ممتاز ازذات نیست چراکه درآن مقام وحدت صرفه است وذات عبارت ازجمیع اسماء وصفاتست آن علم ذاتی الهی لا یدرك

است وعلم دیگر درحیّز فعل است یعنی عین معلومست وآن تحقّق درخارج است بصر تعلق بشئ موجود یابد نه بشئ معدوم و متعلّق علم بشئ معدوم تعلّق علم بشئ غیرموجود ممکن است اما بصرمحال است اینست که میفرماید چون خلق فرمود دید که نیکوست وواقفین اسرارالهی برآنند که علم برد وقسم است یکقسم ادراك شئ است بدون صورت متمایزه درذهن این علم ثانی است وعلم ثانی علم صوریست وآن علم شهودیست اماعلم وجودی آن عین ذات حقّ است مانند ذات حق ادراك نشود وبکنه حقیقتش کسی پی نبرد بسیار تعمّق لازم است تاباین لطیفه معانی انسان پی ببرد شما علم باین دارید که درهویت این حبه شجری عظیم موجود لکن بصر آن رانبیند مگروقتیکه انبات شود وشجرگردد ازاین مثل حقیقت مسئله واضح وعیانست پس عبارت تورات منافی علم الهی نیست که محیط بحقائق اشیاست "

متحری حقیقت چون درستایر اینکلمات ساطعة الانوارامعان دقت نماید حل بسیاری ازمطالب دیگر کتب آسمانی ملل عتیقه که در تواریخ بصورت افسانه های ادوارجاهلیّه تلقی شده است برای اوسهل ومیسور گردد وازآنجمله عبارتی است که درکتاب (ویدد) براهمه راجع بخلقت مرقوم وآن کلامی است قریب باین معنی که دربدایت آفرینش ذرّات هستی غیرمنتظم وعدیم الترتیب بود برهم خالق وجود بیضه ساخته درآن داخل شد وهزاران سال در آن

باقامه ترتیب پرداخت تاعالم وجود بانظام متقن پدید ارگشت ومفاهیم این عبارت چون باآیه توراة موازنه شود معلوم گردد که مقصد کتاب وید نیز چنانکه ازکلمات مرکز میثاق مستفاد گشت بیان دو وجهه ازوجود است یکی وجود غیبی اعیان که قبل از تعیّن درساحت علم الهی بنحو بساطت موجود ودیگروجود عینی اشیاء ست که وسائل ظهور آن ازحیّز غیب بعرصه شهود آمد ــ ماهیات معبرّ ببیضه است ومبدء انتظام امور وجمع شتات وابداع آثار واینا ع اثمار وترقیه آن ازبرازخ نقص باوج کمال درطیّ ازمنه واجیال هیاکل مقدسّه انبیاست که بمصداق " ولا نفرّق بین احد من رسله " مظاهر حقیقت واحد اند ودرقرآن مجید نیزکه درمقامی بکلام هو الذی خلق السموات والارض فی ستّة ایّام وکان عرشه علی الماء ودرمقام دیگر ببیان خلق الله السمواة والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش ناطق مراد ازکلمه وکان عرشه علی الماء عالم عماست که بسبب لطافت محضه بماء تعبیرشده وآن مقام بروفق بیان حضرت مولی الوری علم ذاتی الهی بحقائق اشیاء قبل ازانوجاد ومقصد ازآیهٔ ثانیه پیدایش آسمان وزمین ودرتمادی ازمان تحقّق شهودی استواء ــ مالك یوم النشوّر برعرش ظهوراست .

بعد ازآنکه وحدت لحن ولهجه جمیع کتب سماوی درخصوص خلق سمواة وارض ومقاصد مودعه درآن بقدر مقدور مبرهن آمد تقریراً للکلام معروض میدارم که عقیده که متمم ومکمّل رموز واسرارلا تحصای خلقت

سمواة وارضين است آنكه فلاسفه جميع ملل عتيقه سلاسل علـــل رابد وقسمت منقسم داشته وبرآن بوده اند كه عالم ازازدواج آن د و پيدايش يافته آسمان راعلّت فاعله وآب وزمين راعلت منفعله و ام ميخوانده اند چنانكه پلوتارك درحوادث تاريخى ملل قديمه گويـد " آسمان وزمين درنظر قديمعالم چنان مينمود كه يكى وظيفه پـــدر ودیگرى وظيفه مادر رادارد آسمان راپدر ميدانستند زيراكه بتوســـط امطار نطفه دررحم زمين ريخته آنرا بحد بلوغ وكمال ميرسانيـــد وزمين راماد رميخواندند ازآنرو كه بسبب نطفه هاى امطار آبستن شده ومحصولات وفواكه ازآن متولّد ميگشت " , چون فلســـفهٔ مزبوره بافحاوى ساير عقايد فلسفيّه ملل قديم وبيانات حكماء اسلام سنجيده شود دلالت آن برمطابقت معانى ظاهريه وباطنيه سمواة وارضين بخوبى واضح آيد چه اولا عظما وقروم اصحاب معارف وعلوم دربين همه ملل اعم ازفلاسفه عهد عتيق يا حكماء اسلام اجـــرام فلكيه راعقول كلّيه فعالّه ونفوس سائره راعقول جزئيه مســـتفاده خوانده اند چنانكه صاحب رسائل اخوان الصفا گويد " ان النفس الكلية الفلكيه هى علاّمة بالفعل والا نفس الجزئيه علامته با لقوه فكلّ نفس جزئيهّ تكون اكثر معلومات واحكم مصنوعات فهى اقرب الى النفس الكلية لقرب نسبتها اليها وشدة شبهها بها" ثانيا چون دركتـــب دينى اعصار غابره كاملا تدقيق نظر شود درتمسك بعقيده سابـــق الذكر اين خلاصه مشهود گردد كه موجودات عالم مركب از دوجوهر

است یکی جوهر سماوی که بالذات قدیم وفوق کره قمر وموسوم بشمس ومنشاء جعل وتاثیر وموجب تبدّل وتغیّر فصول ونشو ونمای اشجار واثماراست ودیگر جوهر ارضی است وآن عوالم تحت کره قمر ومجعول وموجد است وصورت ظاهرایند و نظریه هرچند مخالف مکتشفات حدیثه علم هیئت وتصوّری غیر معقول بنظرآید لکن بامراجعه بکتب سما وی ومشاهدهٔ مطابقت آن با مسطورات صحائف سبحانیّه توان یافت که مقصد موسّسین فلسفه ازالفاظ افلاك وشموس واقمار درمقام اول با اقتباس ازنبراس صحف الهیّه سموات هیاکل مطالع وحی وشموس فلك هدایتواقمار آسمان ولایت ودرمقام ثانی سمواة وشموس اقمار ظاهره است وعلی ای حال منشاء ومأخذ عقاید سابقه کلا همان کلمات منزله برانبیاوبیان تطابق وتوافق دربین عوالم جسمانیه وروحانیه خلقت است ومفاد معانی مزبوره اعّم ازآنکه مفهوم ظاهرآن ملحوظ یا معنی حقیقی آن نصب العین ضمیرگردد عینا درقرآن شریف وارد چنانکه میفرماید " وتری الارض هامدة فاذا انزلناعلیها الماء اهتزت وربّت وانبتت من کل زوج بهیج " وکاشف حقیقت این آیه مبارکه کلام جزیل حضرت عبد البهاء ست که درلوحی ازالواح میفرماید قوله الاحلی :

" سبحانك اللهم یا الهی قد نزلت من سماء " عز احدیتك میاه الوجود بجودك ورحمانیتك وامطرت من سحاب سماء عزّ فردانیتك امطار فیوضات صمدانیتك حتی سالت بهذه الموهبته العظمی

انهار فیضك الاعظم فی اراضی الحقائق الممکنته المکنونه بانشائك وسقیت بهذه الأنهارالجاریه الملکوتیه کل الاراضی والبلاد وارویت بهذه الفیوث الهاطله اللاهوتیه کل التلال والدیارواشرقت علیهم بشمس رحمانیك من افق قدس کبریائیتك وزرعت یاالهی فی اراضی القا بلیات حبوب کلماتك العلیا وایاتك العظمی بلطفك ورأفتك الکبری "

وقرآن شریف درمقامی بمنطوق این آیه مبارکه ناطق که " ومن کل شیئ خلقنا ازواجا " ودرمقام دیگر باین بیان واضح التبیان متکلم که " ومن کل شیئ خلقنا زوجین لعلکم تذکرون " وازکلمه‌زوجین که علماء تفسیرتااین عصر بی مثل ونظیر درحل معنی آن عاجز مانده اند باتطبیق آن بکلمه‌ازواج درآیه اولی معلوم آید که‌جهان خلقت بردوقسم است یکی عالم محسوس ودیگر عالم‌معقول واین هر دوبتقدیرحیّ قدیر درهررتبه ازمراتب مزدوج ایجاد گشته وبعبارة اخری ظهور فواکه واثمار ارضیه متحصّل ازتفاعلات عوامل عنصریه وانبعاث حقایق سماویه نتیجه ابوّت وامومت شموس واقمار معنویه است بناء علیه همانقسم که آسمان وزمین درانظارملل حکم اب وأم راداشته وازدواج آنان مایه ظهور آثارحیوة درعالم جسمانی گشته است حقایق روحانیه وعقول وافکارنیز درنشئه معقولات فرزندان متولد ازآباء وامهات روحانیه اند که دراصطلاح کتب مقدسه بشموس رسالت واقمار ولایت موسومند چنانکه خداوند

درقرآن مجید فرماید " والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها "
ودرتفسیر صافی ازحضرت صادق علیه السلام منقول که الشمس رسول الله
رفعه الیه والقمر امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب تلی رسول الله
وکلا میکه بکمال صراحت کاشف معنی ابّوت وامومت درعالم
حقایق معنویه واطلاق آن برشمس رسالت وقمر ولایت است بیان
حضرت رسول اکرم علیه آلاف التحیة والثناست که میفرماید
"انا وعلی ابواهذه الامّة" ومؤید مزدوج بودن جهان محسوس
ومعقول کلمه تامّه جمال اقدس ابهی جل اسمه الاعلی است
که درلوح مستطاب حکمت میفرماید .
" ان الفاعلین والمنفعلین قد خلقت من کلمة آلله المطاعه وانهّا
هی عّلة الخلق وماسواها مخلوق معلول آن ربّك لهوالمبین
الحکیم "
وآئینه مصقولی که درآن صورت سمواة وافلاك محسوس ومعقول
بالتّمام متجّلی ومترائی است بیاناتی است که ازیراعه علم وحکمت
حضرت مولی الوری ارواحنا للوامع بیاناته الفدا درلوح افلاکیه
صادر ودرینجا تائیداً للمقال اینصفحاترابنقل خطبه بلیغه
که لوح مزبورمصدّر بآن ونماینده تطابق آثارزمین وآسمان است مزین
میداریم قوله جّلت کلماته :
" الحمدلّله الذی جعل اسمائه وصفاته لم یزل نافذة احکامها
فی مراتب الوجود وباهرة آثارها وثابته آیاتها فی عوالم الغیب والشهود

وبها جعل الحقائق المقدسة المستفيضه المستنبهٔ مستأثره لظهور شئونه وسائره فى فلك الكمال قوسى النزّول والصعود وقدرها المبناء الايجاد فى عالم الانشاء ومصدر الحقائق المتدرجة فى مراتب الوجود بالوجه الاعلى المعهود فلمّا اشرقت شمسها بقوتها الناشرة الجاذبه على الحقائق الكامنه فى هوية الغيب فانبعثت وانتشرت وانتثرت وانتظمت واستقامت واستنبأت واستأثرت لظهور الشئون الرحمانيه والاثار الصمدانيه فظهرت بحلل الأنوار بعد خرق الاستار وسارت فى أفلاك التوحيد ودوائر التقديس مشارات التهليل فكانت شموس التسبيح لله الحق دائره مشرقه فى فضاء رحب واسع غير متناه لا تحدده الجهات ولا تحصره الأشارات فسبحان بادعه ومنشئه وباسطه وناظمه مزينه بمصابيح لاعداد لها وقناديل لا نفاد لها ولا يعلم جنود ربك الا هو وجعل روائر هذه الكواكب النّورانيه الرحمانية افلاكها العلويه وجعل اجسام هذه الافلاك الروحانيه لطيفه لليّنة سيّالة مائعة مواجّة زجراجه بحيث تسبح تلك الدّرارى الدّريه فى دايره محيطها وتسبح فى فضاء رحيبها بعون صانعها وخالقها ومقدرها ومصورها وبما اقتضت الحكمه البالغه الكليه الالهيه ان تكون الحركه ملازمه للوجود جوهريا وعرضياً روحيا وجسميا وان تكون لهذه الحركة زمام ومعدل وماسك وسائق لئلا يبطل نظامها ويتغيّر قوامها فنشاقط الاجسام وتتنها بط الاجرام قد خلق قوة جاذبه عامّه بينهما غالبة حاكمه عليها منبعثة من الروابط القويمه والموافقه والمطابقة العظيمه

الموجودة بين حقائق هذه العوالم الغيرالمتناهيه فجذبت وانجذبت وحركّت وتحرّكت ودارت وادارت ولاحت وألاحت تلك الشموس القدسّيه الباهره بعوالمها النورّانيه وتوابعها وسياراتها في مداراتها وسمواتها ودوائرها فبذلك تّم نظامها وحسن انتظامها واتقن صنعها وظهر جمالها وثبت بنيانها وتحقق برهانها فسبحان جاذبها وقابضها وفائضها ومدبّرها ومحّركها عّما يصفه الواصفون وينعت به الناعتون "

چنانکه در طیّ مقال مبرهن آمد نظربآنکه تقدیر جازم ومحتوم رب السموات والارضین بظهور آثار رایعه واثمار یانعه شجر وجود رابسطوع آفتاب یوم الأیاب مقرّر داشته مهابط وحی الهی بالحن ولهجه که کلا مطابق یکدیگراست بلوغ عالم رابسن کمال بعنوان رجعت خود یاظهور خداوند مجید تبشیر فرموده اند وچون موضوع کلام به مباحث این فصل وحدت ادیان وتوافق صحائف اصلیهٔ امم مبتلی بآفات وثنیّت باصحف سماویه ملل موجدّه است تکمیلا للمرام مجملی ازبشائر وانذارات کتاب وید راکه بطریق رمز شامل انباء از زمان آینده وعلائم یوم عظیم است مرقوم میداریم وآن اینست که بودا قرون واجیال عدیده درعوالمی غیر ازین عالم زندگانی کرده وفضائلی که برای حیوة مستقبل اولازم است درآن عوالم تحصیل وبعد انتقال بآسمان سادس یافته درآن ساکن شد درآنوقت الهه برهم نزد اوآمده طلب کردند که درهیکل جسدی درین عالم ظاهر شود پس قبول

نموده درهیکل جسدی براهل ارض ظاهرشد وشش سال درحال زهد وریاضت درتحت شجر مقدّس جالس گشت (وآن برحسب اعتقاد بودائیان شجری است که هرکس میخواهد بودا شود درزیرآن درخت نشسته ولادتهای سابقه خود رابیاد میاورد وخود را مستعد فضائل لازمه مستقبل میسازد) وگفت ازینجابرنمیخیزم تاخدای عالم شوم وبراهمه اوراتعظیم وتبجیل نموده ناس رابدو بشارت میدادند وماریاکه خصم او بود ظاهرشد معساکر جرّار برای مقاومت باوی برانگیخت وظلمت شدید درارض گسترانید تااورامانع شود که خدای عالم گردد لکن جسد بودابیش از هزار شمس روشن بود پس ماریانزد اوآمده گفت بچه برهان ثابت میکنی که تودارای این مقامی گفت من محتاج بهیچ شهود وبرهانی نیستم ودرحال زمین رافرمان داد که حق راظاهر سازد وزمین بشنیدن صوت اوصد هزارمرتبه مرتجف شده زلازل عظیم درتمامت ارض احداث کرد وچون ماریاآن حال بدید ترسیده بد وخاضع گشت آنگاه براهمه بخدمت بوذه قیام نمودند وبوذ مرئیس عالم شد .

هرمدرك مدقق که درروشته عبارات فوق تبصّر ومنطوق آنراباآیات قرآن شریف واخبار وارده ازمصدر رسالت وائمه اطهار ونبوات دانیال واشعیا ومکاشفات یوحنا راجع بشش دوره ازادوارانبیا وزلازل یوم السّاعه ومجئ خداوند درظلل غمام وسد نمارق عدل وصلح بعد از رعود وبروق ظلم وحرب وامثال این امور مطابقه نماید

درك این مطلب تواند کرد که مقصود بود از حیات در عوالمی غیر ازین عالم مقام مشیت اولیّه وحقیقت الهیه است که برای آن تجافی از هیچ عالم نیست چنانکه حضرت ختمی مرتبت میفرماید " کنت نبیا وآدم بین الماء والطّین) وهمچنین انا اول الأ نبیاء خلقا وآخرهم بعثا ومراد از انتقال بآسمان سادس دوره ششم از ادوار ظهورات ومقصد از شش سال جلوس تحت شجر مقدس بمفاد آیه قرآنیه واوحی فی کل سماء امرها بعثت در هیاکل انبیاء اززمان آدم ابوالبشر تاعصر حضرت خاتم النبیین است که بدان زمان نبوت ختم ویوم هفتم که میعاد (هل ینظرون الّا ان یأ تیهم الله فی ظلل من الغمام) است فرامیرسد وبرحسب همین وحدت اصلیه است که حضرت خاتم الانبیا علیه آلاف التحیة والثناء درمقامی " اما الأنبیا فانا ودرمقام دیگر " طوبی لمن رأ نی سبع مرّات " میفرماید ومنظور ازبشارت براهمه بظهور اوقیام اصحاب بهدایت نفوس وتبلیغ امر رب الارباب ومراد ازظهور ماریا وجّر عساکر واحاطه ظلمت مقاومت اعدا وبالاخص دوپاد شاه مستبّد ایران وآل عثمان دراطفاء نورامرالهی است وروشنائی جسد بود ابیش از هزارشمس اشاره بغلبه انوار ساطعه اوبسحائب مظلمه ظلم وشقاست که بمدلول انّ جند نالهم الغالبون صفوف اعدا را درهم شکند ومصداق ویابی الله الا ان یتّم نوره ولوکره الکافرون راآشکارسازد وکلمات اخیره راجع بظهوربرهان حقیّت بحکم (" سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبیّن

لهم انه الحق طلوع تباشیرفتح وظفر وارتفاع اعلام تعالیم الهیه وتحکیم دعائم صلح وسلام است که پس ازحدوث وقایع مهیبه وزوابع مهلکه اعناق متکبّرین و جبابره راخاضع وصحف الهی را راجع بفلمه یزدان براهر یمن متحقّق خواهد ساخت ومقصود ازقیام براهمه بخدمت بوذه ورئیس عالم شدن اوهمان بشائری است که درکتب مقدسه درخصوص ربّ الجنود مرقوم وموجزآن این آیه مبارکه قرآن است که " الملك یومئذ لله " وجمال قدم جلّ اسمه الأعظم درکتاب مستطاب اقدس میفرماید : " یامعشرالملوك انتم المالیك قد ظهرالمالك باحسن الطراز ویدعوکم الی نفسه المهیمن القیّوم »

درلوحی ازالواح مهیمنه میفرماید ــ قوله تعالی شانه :

" قل یاقوم قد فصلت النقطة الاولیه وتمّت الکلمة الجامعه وظهرت ولایة اللّه المهیمن القیّوم ــ قل یاقوم اشتغلتم بالغدیروالبحر المذب یتموّج امام وجوهکم فمالکم لا تفقهون اتنطقون بماعندکم من العلوم بعد ماظهرمن کان واقفا علی نقطة العلم التی منهاظهرت الاشیاء والیهارجعت وعادت ومنها ظهرت حکم اله والعلوم التی کانت لم تزل مکنونه فی خزائن عصمة ربّکم العلّی العظیم دعوا الأشارات لأهلها واقصدوا المقام الذّین تجدون روائح العلم من هوائه کذالك یعظکم هذا العبد الذی یشهد کل جارحة وکل عرق من عروقه انه لا اله الاّ هو لم یزل کان فی علّو العظمة والجلال وسمو الرفعة والاجلال والذین ارسلهم بالحق والهدی اولئك مشارق

وحیه بین خلقه ومطالع امره بین عباده ومهابط الهامه فی بریته وبهم ظهرت الاسرار وشرعت الشرایع وحقق امرالله المقتدر العزیز المختار لا اله الا هو العلیم الخبیر.

ودر سوره مبارکه هیکل میفرماید :

تالله لویحرقونه فی البرانه من قطب البحریرفع رأسه وینادی اناالله من فی السموات والارض ولو یلقونه فی بئر ظلماء یجدونه فی اعلی الجبال ینادی قداتی المقصود بسلطان العظمةوالاستقلال ولو یدفنونه فی الأرض یطلع من افق السماء ینطق باعلی النداء قداتی البهاء بملکوت الله المقدس العزیز المختار "

امانبواتی که درتبشیر وتحذیروعلامات وامارات یوم الله درصحیفه قرآن وصحف توراة وانجیل موجود بیش ازحدّ احصاست وچون شواهد مزبوره دراغلب کتب استدلالیه بقلم افاضل اهل بها تألیف یافته بمناسبت مقام مسطور ومدار این کتاب حصر درادله عقلیه است ــ درینصفحات ازنقل آن صرف نظر مینمائیم.

مبحث ششم ــ ادله اگوست کنت درابطال عقاید دینیه وبراهین مأخوذه ازنفس ادله استاد مزبور بعداز تمهید مقدمات درفساد قضایای مطرحه او

یکی ازاهم وابقی خصایص ذاتیه انسان عطف ذهن وفکربافتنا ء حقایق وکشف معضلات است یعنی مستمرا این اندیشه درسر ــ سریرت وسویدای ضمیراست که پرده ازپرده های جهل راخرق کرده

ومجهولی را معلوم نماید بحدّی که میتوان گفت درجات قوت وضعف همت انسان در کشف مجاهیل محیطه بالتمام متناسب بامدارج انسانیت اوست وچون نقشه عوالم وجود را در مدّ نظر مرتسم سازیم آنرا از دو صنف خارج نیابیم یکی امور محسوسه که انسان آنرا بوساطت مشاعر حاسّه ظاهریّه ادراك کند ودیگر امور معقوله که نظر بتجرّد ذاتی جز بوسیله نفس عقل ادراك نشود وحرکت فکریه آدمی برحسب انعطاف بهرد ورشته توأما بامحصور داشتن فکر در تحری یکی از آند و بالا نفراد گذشته ازآنکه درسرعت وبطوء فهم حقایق دخالت عظیمه دارد درجمیع احوال واوضاع اخلاقی واجتماعی موجب وموجد تفاوتهای موفوراست .

هرمستطلع بصیرکه بانظرتأمل مراجعه بتاریخ اعصار انسانیت ورجال علم نماید درافکارعلمیه بشرسه قسم حرکت مشاهده خواهد کرد قسم اول مطلقا ازخصایص علما وفلاسفه ایست که علوم خود را از اشعه آفتاب صحف سماوی اقتباس نموده وتعالیم الهیرا میزان اعمال ومنهج اقتدای خود ساخته بودند چنانکه جمال قدم جل اسمه الاعظم درروصف آنان میفرماید قوله تعالی شأنه :

" والقد ماخذوا العلوم من الانبیالانهم کانوا مطالع الحکمه الالهیه ومظاهر الاسرارالربانیّه من الناس من فازبزلال سلسال بیاناتهم ومنهم من شرب ثماله الکأس لکل نصیب علی مقداره انه لهوالعادل الحکیم ان ابید قلیس الذی اشتهرفی الحکمه کان فی زمن داود

وفيثاغورث فی زمن سليمان بن داود واخذ الحكمه من معدن النبوّه وهو الذی ظنّ انه سمع حفيف الفلك وبلغ مقام الملك ان ربك يفصل كل امر ذا شاء انه لهو العليم المحيط انّ اسّ الحكمه واصلها من الانبيا واختلفت معانيها واسرارها بين القوم باختلاف الانظار والعقول »

ودر تفسيرسوره والشمس ميفرمايد قوله الاحلی :

" فی مقام انهّاتطلق علی الأسماء الحسنی بحيث كلّ اسم من اسمائه تعالی يكون شمسا مشرقة علی الآفاق انظرفی اسم آللّه العليم انه شمس أشرقت عن افق ارادة ربّك الرحمّن ويلوح علی هياكل المعلوم انوارها وآثارها واشراقهاكلّ علم حق تراه عند العلماء الذين ماتبعوا النفس والهوی واعترفوا بركن القضاوتمسكوّا بالعروةالوثقی فاعلم بانه حقّ وعلمه اشراق من اشراقات هذه الشمّس

اين طبقه ازدانشمندان علم رابچهار قسمت اصلی منقسم داشته وهريك رابترتيب منظم عقلی سلّم ارتقابرای نيل بعلم ديگرميدانستند وآن چهارقسمت منطق وریاضيات وطبيعيات والهياتبود وچون بنظری عالمانه تتبّع وكاوش درمسالك تحقيق ومناهج زندگانی ايشان نمائيم دريابيم كه راجع بعلم اين زمره ازعلما را دونظريّه بوده است نظريّه اولی آنكه انتقاش صور حقائق معقوله درآئينه عقل منوط بتهذيب نفس وطهارت قلب است ونظريّه ثانيه آنكه فايده اصليّه علم را حصول كمالات نفسيّه ووصول بسعادت ابديه يافته

وسعادتهای دیگر یعنی منافع مادیّه راکه علم وسیله نیل بدانست تابع ومقصود بالعرض میدانستند وباجزئی تأمّل توان یافت که اگر درتناول علوم ازین مقصد صرفنظر شود وغرض نهائی اقتناء علوم وقف همت درقنیه وسعادت دنیویه وامور فانیّه زائله باشد امور مزبوره برای عقل سلیم لذّتی ایجاد نمیکند وحکیم دانا رابحثّ علمیه اقدم واهمّ امری که باید منظور نظر ونصب العین فکروضمیر سازد تّفکر دراسباب ونتایج یعنی علل اولیه وعلل غائیه است وانکاراین مطلب نتوان نمود که هرعلم ومعرفتی مقدمه از برای علم ومعرفت دیگری اکمل وارقی است وجمود بروجهه سافله وعدم اعتنا بوجهه عالیه دلیل بر ضعف عزم ووصف الحال کسی است که بابسبب دنو همت مقامی پست رااعلی المقام شمرده ووجهه فکرش مقصور درآن ماند ویاطالبی که طی منازل اوراخسته کرده درمنزلی خطرناك رحل اقامت افکند واز دونظریه آنفه بخوبی معلوم میشود که مقصود ایزمره ازعلماء درهیچ عصرازاعصار آن نبوده که اقتراف واقتناء کمالات روحانیه منافی اقتطاف واجتناء اثمار سعادتهای جسدّیه یاسعی درتسهیل حیوة بدنیه معارض فوز بفضایل معنویه است بل نکته که ازتتبع مقاصد متأدبیّن مدارس مبعوثان سماوی مستفاد توان داشت توجیه اذهان باصالت کمالات جوهریه وتفهیم این معنی بوده که اگر همت انسان دراکتساب علوم فقط محصور باجتلاب امور زائله فناپذیر باشد انسان درنیل بدان فرق وتفاوتی باموجودات ادنی وادون از

خود نخواهد داشت .

نکته که قابل انکار نیست اینست که علماء سابق الوصف بدون آنکه در اسرار علوم طبیعی نظر بعدم استعداد زمان حائز موفقیت عصر حاضر باشند فقط بوساطت موازین عقلی اجنحه روح را بفضای رحیب حقایق ماوراء الطبیعه گشوده بودند وبنابرین اصل نظریات ایشان را در مباحث مزبوره بیش از اندازه که افهام صائبه ازمتون صحائف انبیا قابلیّت ادراك داشت مورد اعتماد وخالی ازتطرق خطا نتوان دانست واگر با آن نازبلند ومقصد جلیل وسعی در اتصاف باوصاف رحمانیه علوم تجّربیه عصر حاضر دلیل وقائد سیر وحرکت ایشان بود و یا آنکه فلاسفه عصر حدیث بامدد واعانت کشفّیات جدیدهٔ خود واجد قوت عزم حکماء سلف بودند آنوقت معلوم میشد که برای کاخ رفیع حقایق روحانیه وصرح مشید علوم عقلیه برخلاف تصوّرات وهمّیه فلاسفه حسیّه ومتقّشفین علماء ادیان پایه وبنیانی اقوم وامتن ازعلم بتصور نیاید واگرعلماء عصریّه درین معنی تأمل مینمودند که علوم طبیعی وریاضی والهی طوری بیکدیگر مرتبطند که جهل بیك قسمت مستلزم ابطاء معرفت راجع بقسمهای دیگراست تصدیق میکردند که اکتشافات عظیمه اسرار طبیعت وقتی رتبه کمال خواهد یافت که ذهن رابجمیع اقسام علم ترویض نموده وانطباق حقایق رابایکدیگر وسیلهٔ ارتقاء بمعارج کمال قرار دهند ومطلبی راکه درین مورد ازنظر دورنباید ساخت اینست که طرق کشف حقایق علمیه نظر

بفوارق ذاتی که دربین شعب واقسام انهاست بالضروره متفاوتست چنانکه طریق کشف حقایق مادیّه که دارای وجود طبیعی حسی است است ملاحظه وتجربه ومنهج کشف حقایق ریاضیه که قضایای عقلی واشرف ازمباحث طبیعی است برحسب مزیت رتبه فضلا عن الملاحظه والاختبار اصول وکلیات مسلّمه عقلیّه است درینصورت اشخاصی که کشف حقایق روحانّیه راباعتذار بعد مراحل آن ازموازین حسّیه وریاضیّه انکارمینمایند سبب اینست که از اسلوب خاص بدان که تثقیف عقل وتلطیف ذهن ازعوارض مانعه است تهاون میورزند وهرگاه بدان دستور که درکتب انبیاء همیشه اصل الاصول تعالیم مظاهر وحی بوده عمل میکردند علوم تجربیه وعقلّیه والهّیه کلا مؤید یکدیگر شده وبدلایل واضحه مبرهن میگشت که علوم طبیعی وریاضی برای ادراك حقایق روحانیه درحکم مقدمات وعلّت غائیه آن وصول بحقایق الهیه است ــ لکن این قوت قاهره ومنقبت فاخره برحسب تقدیر ربّ قدیر ازلوازم وخصایص این عصر بی شبه ونظیر بوده وزود است که آثارآن مشهود ابصارگردد .

قسم دوّم ازعلماء متقشفّین هستند که ازلباب مقاصد صحف سماویه بقشور اکتفانموده وحقایق اصلیه آنرا ازنظرد ورساخته اند چنانکه اگرتفحص درادوارهبوط وانحطاط هریك از ادیان سالفه صائبین وبرهمیّه وبودّیه وموسوّیه ومسیحّیه واسلاّمیه نمائیم مکشوف گردد که دربین هریك ازملل مذکوره بسبب درجات ابتعاد ازاعصار اولیه

خرافات مجعوله واوهام غیرمعقوله شایع ودایره علم محصور در عقاید سخیفه ومطالب ظنیّه وتمسك بحبال وهنیه تزهدّ وتنسّك شده است .

قسم سیم ازعلماء فلاسفه حسّیه عصر حدیثند که علت ظهورآن از جهتی اضالیل واکاذیب زعماء جاهل وعلمای متقشف ادیان وازجهة دیگرعدم تبصّر دربیانات انبیاء وسوء تفاهم درمقاصد ایشان است وبنای فلسفه مزبوره برروی این پایه است که عقل آدمی راه بادراك امور خارج ازمیزان حس ندارد وباحث اسرار طبیعت باید ازتفکّر درمباحث راجعه بمبدء ومنتهی صرفنظرکرده وفحص خود رامحصور درآثارمحسوسه دارد وفایده علم برحسب این مقدمه که نقطه اتکاء فلسفه حسیّه است فقط استخدام آن برای منافع مادی است ومادرین قسمت ازکتاب ابصارقارئین محترم رابمهمترین استدلال استاد فلسفه حسیّه اگوست کنت دراثبات محصور بودن شأن علم بادراك امورمحسوسه وشالوده که درتحقیق این مطلب بوسیله مقایسه اعصار تاریخی درمقدمه کتابخود موسوم به (دروس فلسفی) طرح کرده منعطف وببراهین واضحه مدلّل میداریم که نفس مقایسه مزبوره برخلاف تصوراین فیلسوف طائر الصیت لاغترین دلیل برای وحدت مبادی دینیه وتکاملی است که عصراً بعد عصر درصحّت حقایق ماوراء الطبیعه واستحکام دعائم آن بوسیله علوم عصریه حصول یافته است .

تحقیق مقال بطریق اجمال آنکه استاد مزبور اعصار تاریخی علم را بسه دوره تقسیم کرده وبرای اثبات مزیّت وافضلیت شأن ومقام علوم احسیّه از مباحث عقلیه وروحانیّه دواصل مهم رامبنای تقریر مدعای خود قرارداده است یکی شهادت تاریخ ودیگر مطابقه احوال فرد وثوع اما راجع بشهادت تاریخ ملخص کلام او این است که عقل انسانی از بدایت تاریخ درمشاهدهٔ آثار طبیعت واسرارعلمیهٔ آن علی نهج الترتیب سه مرحله پیموده تابعصر حاضر رسیده است درمرحله اولی موضوع بحث اوعلم لاهوت بوده ودرمرحله ثانویه وارد درمیدان قیاسات عقلیّه شده ودرمرحله ثالثه که دوره ارتقاء اوباوج عظمت وکمال است نظرراازمقاصد روحانیه ومطالب معقوله مقطوع وفحص خودرا محصور بمشاهده آثارمحسوسه وعلم مادّی داشته است واستدلال خودرابدین نحو طرح مینماید که امم فتشیّه که اقدم امم تاریخیه اند آثار طبیعت را بقوای غیبیّه منسوب دانسته وآنان راموثر درجمیع حوادث خیر وشّر زندگانی پنداشته اند وملل قدیمه مصرویونان وروم عالم طبیعت رابالتمام ممتلی ومشحون ازارواح الهه شمرده وقائل بتاثیر آنان درجمیع عوامل حیوتند وملل توراة وانجیل بخدای واحدی معتقدند که عوالم وجود من الغیب والشهود مظاهرقدرت و اراده اومیباشند واین سه قسم عقیده یعنی (انتساب اموربقوای غیبیه واعتقاد بآلهه لاتحصی وپرستش اله واحد) درمرحله اولیه حیوة بانظم وترتیب ترقی تدریجی فکر انسان اصول ومبادی افکار

بشریهّ بوده ودرمرحله ثانویه آثارطبیعت فکر اورا سوق‌بقوای مجرده که بالذات مفارقات محضه اند داده وموجودات طبیعت رامتولّد ازآن قوی تصور نموده است باینمعنی که نظر راازقوای غیبیّه‌وآلهه لاتحصیی واله واحد معطوف باصلی حیّ یعنی طبیعت داشته وطبیعت کلیه رامؤثر درروجود پنداشته است واگوست کنت این مرحله ازعلم راحدّ اوسط دربین‌علم لاهوت وفلسفه حسّیه‌شمرده ومینویسد " هرچند درین‌مرحله فکرانسانی منتقل باین مطلب شد که نمیتواند قوای طبیعت راجعل وخلق خداداند ولی‌هنوز منهج صحیحی برای تشریح وتبیین آثاربدست نیاورده بود " وهرکس درمطالب گوست کنت تااین جمله اخیره که عرض شد بنظر سطحی ملاحظه کند تصورنماید که فلاسفه عصرحاضر بوسیله فحص‌آثارطبیعت طریقی سهل برای حل‌معمای خلقت وکشف مبحث جعل وخلق پیدا نموده وفکرانسان راازانحطاف بسیطرهٔ قوّه‌ماوراء الطبیعهّ فارغ وآزاد ساخته‌اند وحال‌آنکه‌هرقدر وقوف علم برآثارطبیعت ازدیادیافته‌اضعاف مضاعف بربهت وحیرت آن افزوده واستغناء عالم وجود راازاراده مهیمنهٔ الهیه امری مستحیل وخارج ازحیطه علم وعقل دانسته است .

حالا بیائیم برسرمرحله سوم علم یعنی فلسفه حسیّه مؤلف کتاب (دروس فلسفی) که بمراحل‌اولیهٔ علم نظربحث درقوه فائقه وجود استهزاء وگوشها رادرنتیجه مقدمات مطرحه خود منتظر کشفراز مدهش وسّر مقنّع خلقت میگذارد وصف علوم حسیّه رابدین منوال نموده " که در

مرحله ثالثه انسا ن بادراك این قضیه نائل شد که بحث درعلـــت اولی وغیبمطلق جهد ی عبث وبیحاصل است ووظیفه علم فقط آنست که بفحص افاعیل طبیعت پرداخته وهریك ازآثارمکتشفه رابطریق ــ تسلسل ناتج ازقوای طبیعی دیگر داند وبهمین مقدار ازاستقصاء برای انتفاع حیوة جسدیّه اکتفا نموده فحص درقوای فائق برطبیعت راخارج ازحد علم وعقل شمارد وبدین سبب درین عصرراقی فلســفه حسیه بحث درمبدء ومنتهی یعنی علت فاعلیه وعلّت غائیه رامسکوت عنه گذاشته وفکر خود رامحصور درمشاهده آثار وافاعیل طبیعت و روابط ثابته تغییرناپذیر آن داشته است .

" نکته که تذکار آن برای اثبات مباینت وتضاد اقوال فلاسفه عصّریه خالی ازضرورت نیست این است که استاد سابق الذکر درعین محصور دانستن فایده علم درمنافع مادی خود راازتصدیق این مطلب ناگزیر یافته است که منظور نفس الامری علم ترضیـــه حس کاوش وفحص است بحدیکه درمحلّ دیگرازمقدّمه کتاب دروس فلسفی نظریّه اولیـــه خود رافراموش کرده ورمیتهٔ من غیر رام عقیده خود راراجع بطیّ مناهـــج فحص چنین بیان نموده است که " علم مقدّم برفواید مادیه متضّمن مطلوبی اجلّ وارقی است وآن ارضاء حسّ تجسّس وتحریّست کـــه آدمی آنرا دائما درخفایای وجود خود مشاهده کرده وازلوازم ذاتیّه اوست " واین قول بالتمّام معارض منهج تعلیم این فیلسوف شهیـــر است که باوصف اذعان به مجهول بودن غریزه فحص وتحّری درعالـــم

انسان فاحصین اسرار علم را به تّقید در حبس حس ومنع ازدو رشته فحص یعنی فکر درعلّت اولی ومقصد نهائی مجبور داشته است وعلی ای حال قطع نظر ازتباین این دو قول است قراء احوال انسان کاشف این معنی است که وجه محدّد عقل فکروصفت متلازمه فکرفحص علل است ومعمار قدرتبنای خلقت انسان راطوری بااین دوخصیصه توأم ومزوج ساخته که آثارآن ازسن خردی دراومشهود ومحسوس است بطوریکه بمحض گشودن زبان اولین تکلم اوچون وچراگفتن وپرسش ازعلل اشیا ست ونظربهمین خصیصه است که فلاسفه متقدمین بحث وتحلیل راازلوازم لا ینفك عقل شمرده وبهرمقدارکه برروشد آن افزوده درکشف حقایق جهد نموده اند ــ بناء علیه سدّ چشمه عقل ازفحص مبدء ومنتهی معارضه بافطرت اصلیّه آدمی است وفلاسفه مادی که عقول پیروان خودراازبحث درامورماوراء الطبیعه عاطل میگذارند ــ اولین سهو آنهافراموشکردن بزرگترین ممیزّات ذاتیّه اوست اینست که عارف واصل حافظ شیرازی علیه الرحّمه میفرماید .

دراندرون من خسته دل ندانم چیست

که من خموشم واودرفغان ودرغوغا است

اما استدلالی که اگوست کنت راجع بانتقالات فکریّه انسان ازالهیات بمتافیزیکیات وازمتافیزیکیات بطبیعیّات برحسب مقایسه احوال نوع بافرد کرده وگفته است درعالم شخص واحد مرحله اولیه حیوة الهی ومرحله ثانویّه عقلی ومرحلهٔ ثالثه طبیعی است این دعوی بلا بیّنه مایه نهایت

تعجب است چه استقراء احساسات انسانیه دوقسم استعداد دراوـ
ارائه دهد یکی استعداد غریزی که خامهٔ صنع درصفحات کتاب وجود
انسان مرقوم داشته ودیگراثراتیکه تربیتهای متنوع عائله ومحیط واقلیم
باتفاوت شؤن وشعوب دراوبحث وایجاد مینماید بناء علی ذلك هرگاه
تطورات سنین شخصی انسان را ازحیث استعداد غریزی مورد مطالعه
قرار دهیم مطالبی چند راکه نشانه انعطاف جبلت انسان بکاوش اسرار
وجود است باتفاوت ودرجات قوت وضعف عقول ومدارك آدمی عامّ بـه
جمیع افراد بشریابیم که دراوان طفولیت دراومضمر وپنهان وبمرور
وتدریج بعرصهٔ ظهور آید ومترجم مطالب مزبوره این چند جمله اسـت
که من کیستم وازکجا آمده ام ومنظور ازوجود من چیست وبااین عالـم
مجهول که سرّضمیرم تشنه اطلاع برآنست چه رابطه دارم واین چند
جمله که دربادی نظرچندان واجد اهمیت نیست درعالم انسان از
بدایت خردسالی تاسن کمال نمونه ازجمیع اکتشافات طبیعیّه وعلـوم
عقلیّه ومعارف الهیّه است که بانظم وترتیب منطقی درافراد متدرجـا
پیدایش مییابد ونظربآنکه ظهور قوای طبیعیّـه قبل ازپیدایش افکار ـ
عقلیّه وعروج بعوالمی افضل وارقی ازعقل محدود نتیجه قطع علاقـه
باعالم حدود است تدرّج شخصی انسان درمراتب کمال برعکس آنچه ـ
اگوست کنت دعوی نموده درمرحله اولیه حیوة طبیعی ودرمرحلهٔ ثانویـه
عقلی ودرمرحلهٔ ثالثه الهی است مگرآنکه مقصد اگوست کنت ازالهیات
اباطیل عقیمه قسیسین متعصّب وازعقلیّات اضالیل صادره ازعقـول

سقیمه باشد که عکس العمل آن موجب ظهور فلسفه حسّیه وحصر نظر تابعین آن درسطوح وقشور طبیعت غیر مدرکه شده است واین نوع ازحرکت ومسیر فکر چنانکه آنفاً بدان اشاره نمودیم راجع بقسم ثانی ازتحوّلات انسانیه است که ازجهتی بمقتضای ظروف جیدّه وردیّه تربیتهای متنوّع الاسلوب ازجهة دیگر برحسب اختلاف احوال نفوس درتحقیق عالمانه یاتقلید اعمی چه درافراد بشر وچه درهیئت نوعیّه عرصهٔ تفاوتهای لاتحصی است واستقصاء احوال انسان دربین جمیع انتقالات اعصار انسانیه دوقسم عامل تأثیر رادرترقّی وتدّنی اواشدّ واوکد ازسایر عوامل متفرعّه برآن ارائه میدهد ــ قسم اول تعالیم ودستورهای شرایعی است که شارعین عظام برحسب وحی الهی بنوع بشر ابلاغ نموده وقسم دیگر مسالك ومناهجی است که معلّم ومروّج آن افکار محدودهٔ زعماء متقشر ادیان یافلاسفه منهمك درمادیّات بوده است وفرق بینّ کهدربین آن دومحکمترین دلیل برکمال عقل وعلم محیط وکامل مظاهر وحی ومنقصت وناتمامی عقول بشریست اینست که چنانکه درمحل دیگر این کتاب مشروحا بیان نمودیم انبیا درهمه ازمنه سه مرحلهٔ وجود انسانی یعنی عالم حسروعقل وروح رانصب العین تعالیم خود ساخته ودرهرعصر وزمان بروفق مقتضیات سنین حیوة برای اوشرایع وسننی که بامیزان عدل درهمه مراحل مزبوره کافل نجاح و سعادت وحافظ هریك ازآن مراحل ثلثه ازتجاوز وتعدّی بحقوق ــ

دیگریست وضع کرده اند وزعماء دیگر که یاانظارشان ازفهم حقایق واوامر ونواهی الهیّه قاصر ویامطلقا ازفیض تبعیت آن غافل ومحروم بوده اند هروقت خواسته اند نقشهٔ سعادتی برای انسان طرح نمایند صرح عظیم ورفیع المبنای سرشت اوراازمدّ بصرد ور داشته وهرروز بنحوی جدید رکنی ازارکان بنای نبالت ومنقبت اوراخراب ومنهدم ساخته اند چنانکه اگرامعان نظری درقرون اولیه ادیان سالفه شود واضح آید که تا وقتیکه تعالیم الهیه بدون عروض فساد وخلل دراصول وفروع آن قائد نفوس بشری بمناهج رشد وهدایت بوده هرچند برحسب شرحی که سابقا بیان نمودیم فائده ومقصود بالذّات ازعلم ادراك حقایق الهیّه وسایر علوم درحکم سلّم ومرقاة برای وصول بدآن بوده معهذا این معنی دلالت برآن نداشته که امم قدیمه درحدود تسامی وتکامل خود ازسعی ومجاهدت دراکتشافات علوم طبیعیّه فارغ مانده ویاازاستخدام آن برای فواید مادّیه صرفنظر کرده باشند چنانکه شاتوبریان درفصل اول کتاب خود موسوم به (نبوغ مسیحیّت) درمقابل اعتراضات اعداء ـ دین مسیح که باقتضاء "کل اناء یترّشح بمافیه" مملوازمغالطه وافترا بوده مینویسد .

" از جمله سفسطه ها ومغالطات اعداء دین مسیح درقرن هیجدهم برای اخداع نفوس والقاء شبهه درقلوب پیروان خود این است که دیانت عیسویه رامتولد دربحبوحه توحش ودشمن علم وعقل وسبب

ابطاء سعادت واطفاء انوار ترقی ومدنیت درانظار جلوه داده اند وبعد از بیاناتی چند درضمن تشریح فضایل دیانت حضرت مسیح میگوید "هیچ دینی باندازه دیانت مسیحیه مساعد سعادت بشر وآزادی فکر وعلوم وصنایع نبوده وتمدن جدید جمیع مبانی ترقی خود راازززاعت گرفته تاعلوم عالیه عقلیه وازمضیف فقرا ومساکین تامعابد عظیمهٔ که بتوسط میکل آنژ برپا وبوسیله رفائیل منقّش ومزّین شده همه این امور رابدین مسیح مقروض است ..... دینی است که ممدّ ترقیه عقل وتزکیهٔ ذوق وبسط عواطف فاضله وتشحیذ اذهان است دینی است که بصنایدید ادبا اساليب انشاء و باساتید صنعت رموزصنعتگری تعلیم داده ــ دینی است که امثال نیوتن وبوسوئه وپاسکال وراسین آنرا عظایم وسماوی دانسته وبالجمله تمام عظمتهای عالم تخّیل وعقل وروح مرهون امدادات همین دین است که دشمنان آن خود رابرای اعتراض بآن مسلح ساخته‌اند" بالجمله اگرمراجعه بتواریخ شرایع سماوی شود مشهود آید که دراعصار اولیه هریك ازدیانات مروجین علوم وصنایع ومؤسّسین مدنیّت راقیه دانشمندانی بوده اند که پیکر روح خود رابحلّه وحلیه تعالیم الهیه مزیّن ومتحّلی ساخته وسبب تهذّب امم درجمیع ترقیات علمیه وفلسفیه ومدنیه شده اند .

اما عامل دیگری که برخلاف تعالیم شارعین سماوی همه روزه بشکل وطرزی مهیب ومرعب موجب عروض خلل وفساد در هیئت اجتماعیه

بوده است القا آت ناشیه از افکار محدوده بشریست چنانکه
قسیسین دیانت مسیحیّه بجهل وعلم رامعارض دین خوانده و مبالغهٔ
آنان درتضییق افکار بحدی رسید که عقل انسانی رااز تفکر درامور
ممنوع ودین راکه همیشه قائد علم وعدل است راشد جهل وظلم
ساختند و موجبات پیدایش این عقیده فاسده چنانکه سابقا گفتیم از
جهتی سوء تفاهم وعدم ادراك معانی کتب سماویهّ ودقایق بیانات
حکماء الهیه واز جهته دیگر مکر وخدعهٔ روسا ء دین برای جلب
منافع شخصیه بوده است ــ مثلا" درجمیع تضانیف فلاسفه عظیم المقام
یونان ورومان از قبیل فیثاقورث و ابید قلیس و ارفه وهمچنین فلاسفه
بزرگ اسلام نظیر این رشد اند لسی وشیخ الاشراقین
شهاب الدین سهروردی بیاناتی درذم دنیا وتعذیب جسد برای
تقریب نفس بعبد وجود موجود ومذهب افلاطونی که درمائه سیم
میلادی دراسکندّریه ظهور یافت مبنی برآنست که نفس بسبب اهوا
جسدّیه از عوالم علویّه بدرکات سفلیه هابط شده و وسیله عروج آن
بعالم خود اماته جسد وتأمّل درروحانیات وعوالم ماوراء الطبیعه
است وشیخ الرئیس ابوعلی سینا در مصنّفات خود عالم طبیعت رامبدأ
شرور وسعی انسان رادرنجات واستخلاص از آن مهمترین وظیفّه او
شمرده وتحقیقات فلاسفه ومحققّین مزبور کاملا مطابق کتب مقدسه
ودا و اُوستا وتوراتته وانجیل وقرآن است لکن عیب کار درینجاست
که امم عالم بهراندازه که از مراحل اولیه دیانات خود دور گشته بحجبا

تقالید ازادراك حقایق دینیّه‌وفلسفّیه محتجب وبموارض تعصبات ازجواهر مودوعهٔ درکلمات محروم مانده اند اگر امم عتیقه دنیا دچار مرض تقشف وریاضات شاقّه شده یادربین امم مسیحیه آفت رهبانیت وانزوا درمغاره ها وجبال رواج یافته یاامم اسلامیه بفلج تصوّف مبتلا گشته اند این فجایع رابمبادی اصلیه دیانات نسبت دادن بدان مانند کەطبیبی مریض رابرای تعدیل مزاج وحصول صحت بادستوری حکیمانه ومعتدل بپرهیز ازمأکل ومشارب مضّره نصیحت نماید وبرای او درتناول اغذیه واشربه میزانی معتدل تعیین فرماید وپرستارا ن جاهل رأی واجتهاد سقیم خودرامعیار معالجه اختیار کرده ومریض رایکباره ازاکل وشرب که اعتدال درتناول آن ضروری حیوة اوست منع نمایند ومردم نادان از دیار سقم ومرض چنین بیمار را بمدم حذاقت طبیب مستند داشته اورامخطی وهدف سهام اعتراض وملام دارند ــ این‌است که معترضین عبادات اهالی هند وچین وسایرامم بالیه رسوم وشعائر جاهلیّه ایشانرا راجع بتعالیم مؤسسین آن تصور نموده واعداء دیانت مسیح موعظه آن روح سماوی رابترك دنیا سبب ایجاد رهبانیت واعتزال درقلل جبال دانسته ومعتقدین شریعت محمدیّه تقشّف اهل تصوّف رانتیجه آیات قرآنیه وائمه دین درقدح وشنعت جهان بی ثبات شمرده‌اند وحال‌آنکه اگر شخص بادیده علم وانصاف اجاله نظر درادواراولّیه ظهورات مزبوره که اینهمه پیرایه باصول ومبادی بلند پایه آن بسته نشده‌بود نماید

میبیند همان دستورهای مطوازحکمت درتعیین شئون ووظائف روح وجسد موجب پیدایش روح مزکّی وعقل مهذّب درامم سالفه واثرات آن ممدّ ترقی وتقدّم ایشان درامورملکیه ومدنیه وابداع وتأسیس هزاران مؤسّسات علمّیه‌وفنیّه وصناعیّه شده است باینمعنی که فضائل عقلیه درسایه لطافت روح ومناقب جسمانیّه درظل پرچم حکومت عقل نوع بشر راباندازه استعدادات سنین حیوة درهمه مراتب ترقی باعلی ذروه سعادت نائل ساخت بلی حضرت رسول اکرم درمنافاة امور دین الدنیاوالآخرة لا تجتمعان فرموده ولکن مقصود ازدنیا مال وثروت وضیاع وعقاری که ازلوازم حیوة است نیست بل مقصد ازآن اهواء دنیّه وشهوات نفسانیّه ایست که پر وبال روح راازپرواز درآسمان معانی ومعالی مانع شود واگر کسی درین بیان دیگر که ازکلمات احادیث است " کن لدنیاك کمن یعیش فیها ابدا وکن لاخرتك کمن یموت فیها غدا " تفکّر ودرمعانی آن تأمّل نماید میفهمدکه مقصود مظاهرالهی ازتعیب دنیا وترغیب بآخرت برخلاف توهمات متبادره درازهان اهل تعصّب وتقلید بیان این حقیقت است که هرفضیلت مادون متفرع برفضیلت مافوق است باینمعنی که روح پاك ومتوجّه الی اللّه مربیّ عقل وعقل صائب سبب تسهیل وسائل زندگی جسدی است وچون حدود جمیع مراتب وجودیه بمیزان عدل وحدود موضوعه شرایع الهی رعایت شود عالم انسانیّت حائز سعادت درجمیع مراتب کمال خواهد بود

چنانکه حضرت من طاف حوله الاسماء تعالت کلماته التامّه در تفسیر لوح غلبت الروم میفرماید :

" وفی مقام اراد اللّه بکلمة الرّوم النفّوس الّتی استضائت وجوههم عند شروق شمس القدم عن مشرق اسمه الأعظم وصفت مرایا افئدتهم وقابلت أشعّة نیرالأکرم لان اسم الروم فی عرف اللغیّ وضعت لطائفةبیضاء وامّة حمیرا والنفوّس الصافّیة التی ناظرة الی ربها بوجوه ناصره مبیّضة مستبشره فبهذ ایحصل المشابهة والمناسبة واما المراد بقوله عزّ اسمه (غلبت الروم) أی غلبت فی عوالم الجسمانی تلك النفوس الزکیه التی فنت عن صفاتها وحدودها عند ظهورمجلیها حتی اتصفت بصفات رحمانیّه وظهرت بآثارملکوتیّه ارسل اللّه علیهم ارياح الامتحان والافتتان والقاهم تحت مخالب المنکرین الذین ماانتشقوارائحة الحیاوترکوالنهی وتمسکوّا بالهوی ولکن لمّا کانوا غالبین من حیث الروّح کذلك سیغلبون من حیث الجسد علی أعدائهم بقدرة بارئهم لانّ اللّه جعل کل الخیر لاحبائه فی کلّ عالم من العوالم حتی فی عالم الجسم والذکر . »

نکته قابل تدقیق آنکه هرچند بالبداهه نتیجه تقشّف وتصوفّ عاری ماندن از هر خدمتی بعالم انسان بلکه سربارشدن بجامعه است امابسبب تصدیق این مطلب یك نکته دیگر رانباید ازنظرمحوکرد که انکار ریاست روح برعقل وحکومت عقل برجسد چندان مخالف نقشه خلقت انسان است که مبتلا یان باین مرض مهلك یعنی مادّیون

اشدّ اعداء برای سعادت انسانیّه اند وآنچه راخدمت بعالم بشر نام گذاشته اند فی الحقیقه سعی دراخذ روح حیوة وافناء همه مناقب ذاتیه اوست اشخاصی که رهبانیّت وترك دنیارابسبب آنکه آدمی راازخدمت بعالم انسانیّت محروم میدارد مضّر بسعادت جامعه دانسته اند هرچند محقّند اما باید ازآنهاسئوال کرد که آیامتمسکین بجبال واهیه فلسفه حسیّه ومنهمکین دررذائل دنیّویه جز متدّنی ساختن انسان بعالم حیوان وایجاد انواع امراض مهلکهٔ شدید السّرایه وهزاران آفات اجتماعیه چه خدمتی بعالم انسان کرده اند وحقیقت امر جز آن نیست که افراط متقشفین روحانی وتفریط دنیاپرستان مادی هردومنافی سعادت این نوع جلیل وگذشته ازآنکه هیچیك ازین دوطایفه قادر برخدمت بعالم انسان نیستند هردوراقاتل وممیت عواطف فطریه این نوع جلیل باید دانست وخلاصه مقصود آنکه تعالیم دینیّه درهیچ عصر وزمان موجب مضّراتی که معارضین آن پنداشته اند نبوده بل اوهام نوع بشر که وقتی بصورت افراط ونوبتی بشکل تفریط ظهور یافته آنهمه مفاسد راایجاب نموده است وباعث آن اوهام اغلب یاجهل بحقایق مستوره درصحف الهی ویاعدم تفکیك دربین مقاصد مرسلین عظام ورؤساء جاهل وجاه طلب بوده مثلا اشخاصی که تصور کرده اند تعالیم ترغیبیّه درزهد ازدنیا وعدم اعتناء وتعلّق بعالم جسد مضّر بمصالح اجتماعیّه است مایه این اشتباه عدم التفات بحقیقت سامیّه ایست که کلمات انبیاء وحکماء

عالیمقام متضمن آنست واگر برای ادراك حقیقت مزبوره بحبل تحری تمسك میجستند درك این نکته مینمودند که ممکن است انسان تمام اوقاتش مصروف امور دنیویه ودرعین حال روح اوچندان متصل بعالم اعلی باشد که گویا جز درجهان ملکوت سائرنیست وبالعکس بسا اتفاق افتد که قلب آدمی باوجود نهایت تهاون وتوانی در وظایف ضروریه حیوة وعدم تملك کلبّه حقیرآنقدر فریفته ومفتون دنیا باشد که بگذشتن ازفلسی قدرت نیابد بناء علیه برای خدمت بهیئت اجتماعیه نیزنفوسی شایسته وسزاوارند که دراثر تهذّب روح هیچ شغلی ازشواغل دنیا خزینه قلوب ایشانرا ازورع وتقوی وتوجه بخدا مانع نشده وجسم وروح خود رافدای خدمت نوع بشر نمایند وقلم اعلی درمعنی دنیا باینکلمات مبارکه ناطق قوله عظم برهانه .

" قل الدنیّا فی اعراضکم عن مطلع الوحی واقبالکم الی مالا ینفعکم ومامنعکم الیوم عن شطرالله انّه اصل الدنیّا اجتنبوها وتقرّبوا الی منظرالاکبر هذا المقّر المشرق المنیر طوبی لمن لم یمنعه شیئی عن ربّه انّه لا بأس علیه لویتصّرف فی الدنیّا بالعدل انّا خلقنا کلّ شئی لعبادنا الموحدیّن "

وحضرت عبد البهاء ارواحنا له الفدا درکتاب مستطاب مدنیّه راجع بشئون نافعه ومضّره ثروت وغنا میفرمایند قوله الاجلی

" همچو ظّن وگمان نرود که مقصود ازین کلمات مذمت غنا ومدح فقر واحتیاج است بلکه غنا منتهای ممدوحیت راداشته اگربسعی وکوشش

نفس خود انسان در تجارت وزراعت وصناعت بفضل الهی حاصل گردد ودر امور خیریه صرف شود وعلی الخصوص اگرشخصی عاقل ومدبّر تشبث بوسائلی نماید که جمهور اهالی را بثروت وغنای کلی برساند همتی اعظم ازین نه وعند اللّه اکبر مثوبات بوده وهست چه که این بلند همت سبب آسایش وراحت وسد احتیاجات جمع غفیری ازعباد حقّ گردد ثروت وغنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیّت ملت غنی باشد ولکن اگراشخاص معدوده غنای فاحش داشته وسائرین محتاج ومفتقر وازآن غنا أثر وثمری حاصل نشود این غنا ازبرای آن غنی خسران مبین است ولی اگردرترویج معارف وتأسیس مکاتب ابتدائیه ومدارس وصنایع وتربیت ایتام ومساکین خلاصه درمنافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عند الحق والخلق بزرگوارترین بندگان زمین واز اهل اعلی علیّین محسوب "

ازشروح سابقه معلوم توان داشت که مثل تعالیم الهی مثل گلهای معطّر ونهالهای دلکش وپرثمری است که باغبان ماهر درحدیقهٔ انیقه غرس نماید ومثل اوهام مجعوله بشری مثل خارهای پر نیش وگیاههای سامه ایست که دراطراف واکناف آن روئیده وتراکم وتزاحم آن مانع وحاجز نشو ونماء اشجار مغروسه دست باغبان وظهور اوراد واثمار آن گردد وممترضین نظر رامقصور بمشاهده خس وخار نموده غرس آنرابباغبان نسبت دهند .

چنانکه معلوم آمد خلاصهٔ نظریّات اگوست کنت دراستدلال بشواهد

تاریخیّه ومطابقه احوال فردی ونوعی آنست که دراولین اعصار تاریخی امم فتشیّه جمیع حوادث خیر وشرّ رابقوای غیبیّه نسبت داده وامم یونان ورومان عالم طبیعت راممّلو ازآلهه دانسته وآنان رامصادر جمیع حوادث خوب وبد میشمردند وامم تورة وانجیل جهان وجود رامظاهر ارادهٔ خدای واحد میخواندند واین سه دوره بنسبت ترقی سنین انسانیّت مرحله اوّلیه ازمنه تاریخیّه بوده ودرمرحله ثانویهٔ ارتقاء عقل انسانی اوراواقف باین نکته ساخت که نمیتواند عالم وجود راجعل خداداند لهذا بذیل اصلی حی یعنی طبیعت متشبث شده وعوالم وجود راقوای مجرّده صادره ازآن دانست ودرمرحلهٔ ثالثه که دوره علوم طبیعی وعصر وصول بشر باوج اعلای ترقّی است بحث درعلّة العلل وعلت غائیه رابیفایده شمرده وفکر خود رامحصور درمشاهدهٔ آثار داشت ودرضمن بیان این دوره که اگوست کنت آنرا آخرین مرحله ارتقادانسته گوید " حصر نظر دربحث آثارچندان حائز اهمیت است که اهمال درآن عقول وافکاربشریه راموجب تقهقر گشته واورا مجدداً بمرحلهٔ اولیه وثانویّه علم یعنی علوم الهیّه ومعقوله هابط خواهد داشت . »

این چند جمله که عرض شد نموذج ونتیجه مطلوبه ایست که شاخصترین باحث فلسفهٔ حسّیه ازمباحث مطروحه خود اخذ نموده وهرگاه شخص تدقیق نظر درتواریخ اعصار انسّانیت نماید دریابد که تصوّر بینونت رسه رشته تاریخ سابق الوصف ناشی ازعدم تناول مقاصد اصلّیه یامصطلحات

متبادرهٔ دراذهان امم است واگر عقل سلیم معانی مکنونه درکتب مقدسه راادراك نموده وبتعبیرات الفاظ که فی الحقیقه اوعیه واوانی مفاهیم ومعانی واحده است واقف آید بروفق شرحی که درمبحث اول ودوم این فصل مرقوم آمد خواهد یافت که ازاقدم تواریخ بشّریه تا عصرحاضر اعتقاد بقوای خفیه غیبیّه وحقایق مجرده معقوله مشترك بین جمیع ملل واقوام قدیم ومعاصر بوده وهمان آثار وافاعیلی راکه ملل عتیقه باسم قوای غیبیّه والهه ومجرّدات محضه خوانده اند در اصطلاح توراة وانجیل بل قرآن جلیل موسوم بملائکه ومجالی اسماء وصفات ودرکلمات حکما وفلاسفه معبّر بنفوس قادسه ومفارقات محضه وعقول مجرّده است وهمه ملل عالم قوای مزبوره را شئون صادره ازعلة العلل وغیب الغیوب دانند که بوسیله مشیّت اولّیه وعقل اولّ فائض برعالم وجود است وازینروی بحکم " لا مشاحة فی الاصطلاح " بهیچوجه مباینتی درمعتقدات اعصار تاریخیّه مشاهدة نشود وهمچنین حکم بمبدئیت طبیعت کلیّه که اگوست کنت واتباع اوآنرا منسوب بدورهٔ ثانویّه دانسته اند قولی است که عینا دردودوره اولیّه تاریخ وقرون اخیره درکتب فلاسفه الهیون موجود وچون درکلمات حکماء ازمنه غابره غوری بسزاشود واضح آید که مقصد ایشان ازلفظ طبیعت غیراز طبیعت مصمته ایست که باحثین علوم حسّیه ازآن ادراك نموده مثلا (پلین اسبق

میگوید " عالم یاآنچه ماباسم آسمان مینامیم وتمام موجودات رادر آغوش گرفته وحاوی وشامل کل است خدای ابدی است که نه مجهول است ونه هرگز منجر بفنا خواهد شد برای انسان چیزی غیرازآن جستجو کردن سعی عبث وخارج ازمیزان فهم وادراك است اوست موجود مقدّس ابدی که جامع کل وکلّ درکلّ است اوصانع طبیعت ونفس طبیعت است " واین معنی عینا مطابق عقیده حکماء رفیع المقام ومفهوم کلمه بسیطه الحقیقه کل الاشیاء ست که مقصد ازآن چنانکه سابقا دربیانات صادره ازقلم اقدس ابهی معلوم وعیان گردید ظهور انوار ذات درمظاهر وجود است ودر وصف سمّو مقام وغزارت علوم حکماء متقدمین درضمن لوح مستطاب حکمت این کلمات مبرمه ازکلك مشیّت نازل قوله جلّ برهانه :

انّ الّذین انکروالله وتمسّکوا بالطّبیعه من حیث هی هی لیس عندهم من علم ولا من حکمة الا انهّم من الهائمین اولئك مابلغوا الّذروه العلیا والغایة القصوی لذا سکرت ابصارهم واختلفت افکارهم والرؤساء القوم اعترفوا بالله وسلطانه یشهد بذلك ربك المهیمن القیوّم ولّما ملئت عیون اهل الشّرق من صنایع اهل الغرب لذا هاموا فی الاسباب وغفلوا عن مسبّبها وممدّ هامع آن الذین کانوا مطالع الحکمه ومعادنها ماانکروا علتها ومبدعها ومبدها آن ربك یعلم والنّاس اکثرهم لا یعلمون ولنا ان نذکر فی هذا اللوح بعض مقالات الحکماء لوجه الله مالك الاسماء لیفتح بها ابصار العباد ویوقنن انه هوالصانع القادر

المبدع المنشئ العليم الحكيم ولويرى اليوم لحكماء العصريد طولى
فى الحكمةوالصنائع ولكن لو ينظر احد بعين البصيرة ليعلم انهم
اخذ وااكثرهامن حكماء القبل وهم الذيّن أسسوا ساس الحكمة
ومهدّ وا بنيانها وشيدّ واركانهاكذلك ينبئّك ربك القديم ـ
اما اينكه اگوست كنت مرحله ثالثه از علم راعلوم طبيعى دانسته ودر
ضمن مطالب خود راجع باين موضوع گويد " حصرنظر دربحث
آثار چندان مهم است كه اهمال درآن عقول وافكار بشريه راموجب
تقهقر شده واورا مجددا بمرحله اولّيه وثانوّيه علم يعنى الهيات
وعقليات متدّنى خواهد داشت تراوش اين قول ازفيلسوفى كه خود را
حامى ومروّج علوم طبيعى داند بينهايتعجيب ومستبعد است ـ
چه اگر درقرون حديثه تاريخ دقيق شويم خواهيم يافت كه علوم
طبيعى برخلاف تصورمزبور گذشته از عدم معارضه بامبادى علوم
معقوله والهّيهّ براهين وجود الوهّيت وقواىغيبيه ماوراء الطبيعّيه
را روز بروز محكمتر ميسازد ومحسوسترين دليل براثبات اين مدّعا
وجود فلاسفهّشايع الصيّت عصر اخيرازقبيل بوفن ونيوتن وپاستر
وهزاران نفوس نظائر ايشانست كه بااحاطهكامله بعلوم عصريه اگرشخص
مراجعه بتصانيفشان كند علوم طبيعى راوجها من الوجود معارض
علومعقلى مشاهده ننمايد چه بنابرزعم مزبور يابايداين استاد
فلسفهّ حسيه آن دانشمندان طائر الشهرهرااز اعداد علماء بزرگ ـ
عصر حديث خارج شمارد ويآرا • و اقوال ايشان را دربيان حقايق

ما وراء الطبیعه که باتفاوت اصطلاح وتعبیربالتمام بروفق معتقدات امم اجیال ماضیه است مبتنی بروهم شمارد ولی خوشبختانه نه صیت رایع حکمائی که درقرون اخیره باوصف حذق ومهارت درعلوم طبیعی معتقد بحقایق روحانیه بوده اند برای احدی مجال تصور عدم علم درباره ایشان باقی گذارد ونه نشر کتب مطبوعه که ازخصایص مهمه این عصر جلیل است نظریات ایشان را درخصوص علم لاهوت ومعقول ازانظار مستور دارد مثلا بوفن اعظم استاد علوم طبیعی در ابطال عقاید واقوال اشخاصیکه علوم عصریه رامعارض اعتقاد بوجود صانع دانند گوید " من هرقدر بیشتر درکشف اسرار طبیعت تعمق میکنم برین عقیده راسختر میشوم که عالم طبیعت راموجد وصانعی است که طبیعت درجمیع اعمال خود تابع اوامر واحکام اوست"

و نیوتن شهیرترن حکیم فلکی گوید " آیا ابداع چشم رابدون علم بمباحث نور وایجاد گوش رابدون علم بمباحث صوت چگونه تعقل توان کرد " ودرمقام دیگر گوید این نظم کامل درشمس وقمر وسیارات وذوات الأذناب بدون وجود صانعی قادر ومهیمن برکل اشیاء مستحیل است وپاستور که اکتشافات عدیده او درعالم طب مایه افتخار صفحات تاریخ است حیوة راصادر ازقوای ماوراء الطبیعه دانسته و ازجمله کلمات اواین است" همانقسم که من بحقایق فیزیکی راه یافته ام بمعرفت خداوند وتعظیم شأن اونائل شده ام " روزی

ازین استاد سترك پرسید ند دربین اکتشافات علمیّه خود وتعالیم دینیّه چگونه موافقت داده است (البته سئوال کننده مانند اتباع فلسفه حسیّه برین عقیده بوده که موافقتی دربین علم ودین نیست) پاستور درجواب گوید " مکتشفات علمیه گذشته ازآنکه تزلزلی در معتقدات دینیّه من ایجاد نکرده مرا در استحکام ایمان شبیه بیکنفر فلاح بروطانی ساخته است " وچنانکه ملاحظه میشود مقصد پاستور ازین جواب آنست که تعالیم دینیه قطع نظر ازآنکه مغایرت ومنافاة باعلوم طبیعی ندارد خود بزرگترین راهنمای وصول بحقایق مزبوره است ازمطالبی که بیان شد مبرهن آمد که شواهد تاریخی گذشته ازآنکه ترقّی افکار انسان رانافی وماحی مبادی روحانیه ارائه نمیدهد بالتمام عکس این قضیه رااثبات مینماید وبدیهی است وقتیکه ازتاریخ علمی بحث میکنیم مقصود ازآن افکار ارباب علوم و معارف است وبناء علیه نفس وجود علماء بزرگی ازقبیل بوفون ونیوتن وامثال آنهاکه اشهر نوابغ قرون اخیره اند اقوی دلیل برعدم صحت دعوی اگوست کنت راجع بعصر سوم تاریخ علم است.

سبحان اللّه کاشف اسرارمخزونه درطبیعت تاچه درجه باید ازمشاهده صروح پر مجد وجلال خلقت عاکف برنظاره سطوح باشد که بامنظار علم بمنظرهٔ دلربای وجود نظرافکنده وتماشای عجائب حیرت افزای آن ذهن وفکر اورابموجد ومبدع حکیم منعطف ندارد ویاباحث رموز واسرارعلم تاچه حدّ باید وضیع الهمّة باشد که

علت غائیه وجود بآن عظمت راحصر درمنافع زوال پذیر حیوة ـ مادی داند ـ آیا این نظام متقن وحکمت مودعه درذات آفرینش بشخص فکوربزبان بلیغ نمیگوید که قوهٔ مستور از انظار وقدرتی مختفی ازابصار (بهراسم که خوانده شود) آنهمه اعمال مدهشه رابر حسب مأموریتی که از قبل موجد وجود دارد مجری میسازد ـ آیا تغذیه نبات باآن ترتیب محیر العقول امریست که بصدفه واتفاق از تألّف عناصر عدیم الشعور عمیا بظهور رسد ـ آیانباتات متنوعهٔ باوصف فقدان استشعار بدون دخالتاراده محیطه بنفسها برنفع وضررمطلعند تاهریك بروفق حوائج ضروریه خود جذب طعوم نافعه ودفع سموم نافعه نمایند ـ آیا غرائزحیوانی که سائق وقائد هرنوع ازانواع آن دروقایه حیوة شخصی ونوعی است امریست که تحصّل آن بدون امداد قوّه خفیه ناتج ازذرّات جامده غیرشاعره باشد ؟ یابنا گزیرباید بامردمان جاهل وغیرمتحضّر اعصار عتیقه بقدرتی نهانی معترف گشت که بصرف فطرت وبدون اطلاع هرعلوم عصر حاضر مبنای ـ اعتقاد آنان بوده وامروز پاستور داونیوتن هاوبوفن هاباعانت ـ هزاران برهان که زبان علم شاهد آنست بدان نائل آمده اند .

آری مثل صدور اعمال منظّمه ازعناصر بیحّس مثل قلمی است که برروی صحائف واوراق سطور وعباراتی بلیغ ورایع المعانی بنگارد و البته شخص دقیق چون بنظر تحقیق درآن نگرد میداند که قلم جامد الذّات وفاقد الحیوة بدون مدد دستی که واجد حّس وحرکت

باشد بنفسه قادر برکتابت نیست وهرگاه بدیده ارقّ والطف مشاهده نماید تصدیق کند که دست هرچند حساّس ومتحرّك لکن چون بالطبع دارای قوهٔ عاقله وفاکره نیست حرکت اوبالتبّع یعنی مملوك علتی مدرك وعالم است که باراده وفرمان اوقلم برداشته وتلقینات آمرعقل رابوساطت آن برروی کاغذ مرقوم میدارد وبرحسب این مثل واضح وقتیکه انسان درصفحات کتاب طبیعت یعنی موجودات ارضیه وکائینات عنصریه مطالعه علمی نموده ودرهرذرّه ازذرات معانی بدیعه وحقایق رفیعه آشکار وهویدا بیند ادراك این نکته کندکه نویسنده وسرد بیر کتاب مزبور حقیقة الحقائق است که جواهر آثارخودرا درهریك از قوای عاقله وحساسه وعوامل باطنه وظاهره باندازه قدر ومرتبه آن مخزون نموده وقوی وعوامل مزبوره راکه سلاسل عللند وسائط اجراء اوامر واحکام خود داشته است وبعبارةاخری ناثر وناظم صحیفه وجود روح الأ رواح مستور ازانظاروسایرقوی وعوامل پنهان وآشکاربمنزله عقل وحس ودماغ وانامل واصابع واقلا مندکه هریك برحسب درجات ومراتب خود منشیان دیوانخانه روح مسوّده نویسان اویند .

پس از طرح مطالب سابقه که وحدت عقاید بشر رادرجمیع اعصار تاریخیّه راجع بمباحث روحانیّه واضح وهویدا ساخت بااعاده نظر قارئین محترم بتمثیلی که قبلا اتیان شد معروض میداریم که اکتشافات عظیمه که درعصر حاضر عقول رامندهش ومتحیر ساخته بالتمام نتیجه مطالعه صفحات کتاب طبیعت ومشاهده نظامات

متقنه وتطابق وتوافق آن نظامات درجمیع عوالم ارض وسما ازکلی وجزئی وعلوی وسفلی است باینمعنی که آنچه قائدان علوم تجربیّه راباختراع آنهمه علوم عالیه واصطناع آنهمه ادوات عجیبه راهنمائی کرده است تتبع واستقراء درنظم وترتیب مصنوعات طبیعت وروابط نسبیّه آنست ــ حال ازعقول سلیمه یعنی عقولی که فلسفهٔ عصریه ایشانرا ازفطرت اصلیّه منحرف نداشته حکّمیت میطلبیم که آیاکدام یك ازین دوعقیده درخورد تقدیس وقابل اتّباع است آیاعقیده رابایدشایان تصدیق دانست که تدوین چنین کتاب متقنی رابدون وجود نگارنده حکیم وقادرمستحیل میشمارد یاباید بامثال اگوست کنت باوصف اعتراف باتقان تألیف وفصول وابواب مرتّبهٔ کتاب نظر رامحصور بمشاهدهٔ نقوش وسطورکتاب داشته تدوین آنرا بدون وجود نویسنده حکیم ممکن الحصول پنداشت .

مبحث هفتم ــ بیان وجیزه ونتیجهٔ مباحث مرقومه درین فصل بوسیله چند نکتهٔ اساسّیه

بعدازآنکه آنموذجی ازمطالب متحّدالمنهج کتب دینیه ملل ونحل و وحدت مبادی اصلیه ادیان درجمیع عصور وازمان معلوم آمد درمبحث اخیر این فصل اذهان قارئین محترم رابچند نکته اساسّیه که وجیزه ونتیجه مباحث مرقومه درین صفحات است معطوف میداریم .

نکته اولی آنکه عقاید ی راکه هریك ازملل سابق ویالاحق اسلحهٔ طعن وتشنیع ومدافع تبکیت وتقریع یکدیگر قرار داده اند عقاید

مشترکه ایست که متحرّی حقیقت هیچ دینی ازادیان راخالی ازآن نیابد والبته چنانکه ارباب اطلاع ازسیاق مطالب مرقومه درین اوراق توانند یافت مقصد ماازین جمله آن نیست که پسرازانقضاء آجال و تتابع اجیال رسوم وشعائری که امروز برسبیل تقلید وعادت بین الملل شایع ومشهود است امری جز اکاذیب خرافیّه بشمار آید بل مقصـــود آنست که اگر بتراجم کتب سماویّه ملل ورموز واشاراتی که در نظم ونثر فلاسفه وعلماء شعوب واقوام عالم موجود است مراجعه شود واضح ومبرهن گردد که باوصف تغییرات عارضه برصحف انبیا وخوف ووحشت فلاسفه امم ازتوده عوام وجهالّ واجبارباختفاء حقایق ازانظار منشاء عقایـــدی که عند الأمم باباطیل بذیه تبدیل شده کتب سماویه وبیانات حکمـاء مقتبس ازانوار ایشان بوده وبمرور ایام خمود آتش مدارك مناهج هدی رابمسالك ضلال ومعانی رزینه المبانی رابسفاسف اقوال متحول ـ داشته واحداث اشکال متنوعه عبادات فاضحه واعتقادات قادحـــه نموده است وخلاصه مقال آنکه تحولات حقایق عقلیه بخزعبلات و همیّه نه فقط عوارضی است که طاری وعارض بر جواهر ادیان عتیقه گشته ورخساره آنراباد ناس رسوم وعواید باطله تیره ومکدر ساختـــه باشد بل اگـر اجاله نظر درشعـائر وعقاید ملل لاحقه شود عین آن تحول مرعب دربین مدعیان توحید باالحسّ والعیان مشاهده گردد وفرق وتفاوت تنها دردرجات قرب وبعد ازمناهل ادیـــان است باینمعنی که هرقدرامم موجوده ازاستضائه اشعّه شموس حقیقت

ابعد مانده اند بحکم بداهت بیش ازامم تالیه سقوط درمهاوی ـ غوایت وعمایت نموده اند اماشدت وضعف این داء عضال و مرض شدید الاهوال دلیل برآن نیست کدامم یهود ونصاری واسلام که خود راموحدّ وملل سابقه رامشرك وملحد خوانند دراغلب معتقدات بائده باآنان سهیم وشریك نباشند مثلا مابین طوایف یهود کهنسبت بعیسویان ومسلمین اقدم واسبق شرایع است اززمان رحلت حضرت سلیمان عبادات و ثنّیه باقبح وجه شایع گشت چنانکه بعد از انقسام ممالك یهود دربین رحبعام ابن سلیمان ویاربعام ابن نباط یاربعام ازترس آنکه اسرائیلیان دروقت آمدن باورشلیم مملکت اسرائیل را تصرف نموده ورعایای اومطیع امرآنها شوند عبادات وثنیّین رامیان آنان ـ جاری ودرتنفیذ آن نهایت سعی رامجری داشت ودرزمانیکه شلمناصر اورشلیم رافتح کرد واسباط عشره راببلاد خود برد قبائلی ازوثنیّین راباآنجا فرستاد وباردیگر وثنیّت دربین امم یهود کاملا رواج گرفت وبعد ازآن هرچند وسائلی برای پرستش اله واحد وترك عبادات باطله فراهم آمد لکن پس ازخراب اورشلیم وتفرق یهود دربلاد وانشعابات متعددّه ایشان احکام تورة باوهامیکه علماء یهود ترتیب داده ومجموعه آنرا باسم تلمود نامیده بودند تبدیل یافتوهمچنین دردیانت نصرانیه مدتی نگذشت که تنازع آراء اساقفه وقسیسّین راجع بطبیعت لاهوت وناسوت حضرت مسیح وکیفیت اتحاد آند و وحلول روح القدس درحواریّن وسایر مطالب مستنبطه

ازانجیل که بمعانی آن وقوف نیافتند سبب ظهور بدعتهای مختلفه وانشقاقات کنائس و افتراقات مذهبیه گردید ورسوم وشعائر دیگر در معتقدات مسیحیین که کلا ناشی ازجهل بمقاصد حقیقیه تعالیم انجیل است ازقبیل غسل تعمید وحمل صلیب وتصوّر تحوّل جسد حضرت مسیح بنان وخمروعشاء ربانی ونظائرآن که همه رامأخوذ ازآن کتاب جلیل دانند باپرستش آفتاب وآتش وحفظ آن درمعابد وتقدیم ادعیه وصلواة بدان ابدا تفاوتی ندارد وکذلك امم اسلامیه که اقرب شرایع بعصر حاضراست باوجود ابتناء برتوحید خالص ازابتلا بعبادات مجعوله وتورّط درهاویه های اعتقادات غیر معقوله مصون نمانده اند واگر درآراء مختلفه گروهی ازاحزاب مجسمه ومتصوفه امعان دقت شود مشهود آید که منهج قویم توحید راناچه حد وپایه مبدّل بشرك صرف و کفر محض داشته اند چندانکه بین حق وخلق جز اتحاد ماء وثلج یاحبه وشجر تفاوتی قائل نشده غنای مطلق رابافقر بحت متحد وحیّ قدیر راحال درمظاهر عجز ومنحلّ بصور متنوعه تصور نموده اند ودیده علم وعقل ابدا بین عقاید ایشان وفرق وثنیّه جز درهیأت الفاظ فرقی مشاهده ننماید اماراجع بظهور بدع وحدوث اختلاف درعقاید اصلّیه وفرعّیه و پیدایش احزاب غالیه وقالیه وانواع عبادات عجیبه نظیر تبدیل صلواة وادعیه برقص وطبل واناشید واعتقاد هریك ازفرق ومذاهب بغیبت آخرین امام خود درشهری مجعول وخرافات اشنع ازآن مانند

بستن ریسمان باشجار موهومه وطلب حوائج ازصور وتماثیل منحوته درهریك ازشعب مذاهب اسلام بحدیست که شارح ومعرفی برای آن اعرف واجلی ازقول نظامی گنجوی نتوان یافت که گوید

بسکه ببستند براو برگ وساز گرتوببینی نشناسیش باز

نکته ثانیه آنکه قطع نظرازکلمات مبینّه برمجاز واستعاره که متبادر درجمیع السنه دنیاست اغلبعباراتی هم که درکتب دینی ملل عتیقه ظواهرآن سست وغیرمعقول بنظرآید مختصر فحص واستقصا مثبت ـ مطابقت مفادآن باصحائف امم مشتهر بکتّابیه است غایت مطلب آنکه مصطلحات عرفیه درهرعصر وزمان مقتضی ومستدعی سبك واسلوبی است که درازدهان امم واقوام اعصار مستقبل مستبعد ومستغرب آید بخصوص درموا قعی که تباعد ازمنه وتفاوت افهام درتراجم مترجمین نیز تأ ثیرات خود رانمودار ساخته وچهرهٔ اصلی الفاظ ومعانی را مشوّه ومشوش دارد وباوصف اینحال اگر همان مترجمات محرّفه با منطوقات صحائف توراة وانجیل وقرآن مطابقه شود وحدت مقاصد ازآن لائح وهویدا گردد ـ مثلا ازجملهاقوالی که بود انسبت دهند نفی عقل ازخداواثبات آن درباره خود میباشد والبته وقتیکهشخص بظاهر این کلمه نگرد آنرالغو وبیمعنی یابد اماچون ـ دیده تعقّل بحقیقت مقصود گشاید نفی صفات ازذات الوهیّت واثبات آنرادرمظاهروحی بروفق آیات قرآنیوبیانات ائمّه اطهار علیهم صلوات اللهالملك المختار اعظم مراتب توحید مشاهده کنند

چنانکه خداوند درقرآن شریف میفرماید " وماقدروالله حق قدره "
ودراصول کافی مروی ازحضرت ابی عبدالله علیه السّلام است
که فرمود " ان الله لا یوصف وکیف یوصف وقد قال فی کتابه وما
قدروالله حق قدره " ونیز درمصحف جلیل مسطورکه " ایامّا
تدعوافله الأسماء الحسنی " وآنحضرت موافق خبروارد دراصول
کافی درتفسیراین آیه وافی هدایة فرماید " ونحن والله اسماء الله
الحسنی التی بهاد تنا عبدالله ولولا ناماعبدالله قطّ واصرح ازین
عبارات بیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که میفرماید
لاکمال التوحیدّ نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انهاغیر الموصوف
وشهادة کل موصوف انّه غیرالصفة " وچنانکه براولی الألباب
مستور نیست فحوای کلمات مزبوره درنفی صفات ازذات الوهیت واسناد
آن بمطالع فیض ومنابع حقیقت بابیان منسوب ببودا درنهایت
مطابقت است وکذلك یکی دیگر ازنمونه های سوء تفاهماتی که کلمات
شارع چین را درانظارواهی وهجین نمودارساخته اینست که گوید
" آنچه درعالم بشرمورث اتصاب والام اوست زندگی است ومن که
هزاران بار باینعالم آمده وبازگشت نموده ام منظورم ازین رجعات
وتکرّر ظهور درهیکل بشری آنست که حیوة انسانرا منجر بموت وفنا
ساخته واورااز ین رنج برهانم "
مسلم است که اگر ذهن درمطالعه این عبارات ازصوّر الفاظ بمعانی
مقصوده منتقل نشود آن رشنع و افظع اباطیل یابد ــ لکن باجزئی

تأمل ادراك این نکته تواند کرد که مقصد بودا ازکلمه حیوة وبقا اهواء نفسیه ومشتهیات جهان سفلی ومرادا وازموت وفنا نجات از عوارض انانیت وتعینات مانعهٔ ازارتقاء وجود است که تابالمرّه محو وفانی نشود پرتو حقیقت درآئینه قلب نتابد وآدمی ازاوصاب هستی واتعاب خودپرستی مستخلص نگردد ــ این است که حکیم سنائی غزنوی دربیان کلمهٔ موتوا قبل ان تموتوا میفرماید " بمیرای دوست پیش ازمرگ اگرعمر ابد خواهی ــ که ادریس ازچنین مردن بهشتی گشت پیش ازما وازینروی مفهوم حیوة درقول بودا ممات ومفهوم ممات حیوة است ومجمل بیان آنکه اغلب مصارحات امم نسبت بیکدیگر راجع بمطالبی است که درآن نظر رابقوالب الفاظ محصور داشته واز تدبّر درحقایق آن غمض عین نموده اند .

نکته ثالثه آنکه همه شارعین عالم تأویل معانی مرموزه وکلمات متشابهه رابیوم آخر وظهور اب سماوی محول داشته اند وبرارباب علم پوشیده نیست که موکول بودن تأویل بظهور خداوند جلیل دلیل برآنست که کلمات صحف الهیّه جامع معانی ظاهریه وباطنیهٔ مطلقهٔ بعثت پروردگار بی نیاز درهریك ازظهورات سابقه جزآن نبوده که مستظلین درظل شریعت ایشان بقدراستعداد ولیاقت بهره ونصیب خودرا ازآن ــ اخذ نموده وارتزاق لباب مقاصد راازخصائص یوم رب الأربــاب که دوره سموّ عقل وفکرانسانی است دانند بناء علیه اگرامم متشتّته ومائبین آثار عظمت غیب الغیوب راجز درنوامیس طبیعت مشاهده

نکرده وآفتاب محسوس راعرش سلطنت رب الارباب میشمردند یا ادواروجود رامحصوردرمدارات اجرام مرئیه فلکی میدانستند یادر عبادات جز طقوس وشعائر ظاهره ادراك حقیقتی نمینمودند این معتقدات که مستفاد ازمعانی ظاهریّه کلمات کتب مقدسه ازمنه سالفه است متناسب باسنّ طفولیت انسان اموری درنهایت متانت واتقان بوده ودرعصر اسلام نزول همان کلمات درصحیفه رب الانام امت عرب رابسبب حمل آن برمعانی ظاهریه موجب هذر وهذیان گشت چنانکه خدای تعالی ازقول ایشان میفرماید " قالوا ان هذا الاّ اساطیرالاولین " ونیز تبکیتا لاعترارصاحب المرامین وتثبیتا لصحّة ماسطرفی صحف المرسلین میفرماید " بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه ولمّا یأ تهم تاویله ـ بنابرآنچه معروض گشت حصر نظر امم سابقه رادرفهم معانی سماوارض وشمس وقمر ونجوم وامثال آن بمفاهیم ظاهرة برحسب مقتضای ظروف عصریّه منتهی حدّ معرفت انسان باید دانست زیراکه مشاعر سن طفولیت قبل از پیدایش قوای عقلیه محصور درمدرکات محسوسه است ودراعصار عتیقه آدمی چون نظربنوامیس زمین میگشود میاه عذبه واشجار باسقه واوراد لطیفه واثماریانعه میدید که ازدرون ارض بمخلوقات حیّه اعطا میشد ووقتیکه چشم بآسمان می افکند نور ساطع وحرارت رایع میدید که افاضهٔ آن راهنمای انسان درطیّ اسفار وموجب نشو و نماء موجودات ارضیه بود ـ علیهذا قطع نظر ازشروحی که درمباحث

این فصل بااستشهاد بکلمات کتب سماوی ملل قدیمه ومشاهیرفلاسفه آنان دراثبات اسبقیّت عبادت خدای واحد برپرستش عوامل طبیعت معروض گشت درعصور ماقبل التاریخ عبادات واعتقادات مزبوره برفرض هم که مستند بکتب سماوی تصوّر شود ازجهتی نسبت بسنّ اواعلی درجه توحید محسوب وازجهة دیگردلیل لائح برجامعیّت آیات صحف الهی است که غذای هرسنّی ازسنین بشریه رادرمخازن آن ذخیره داشته است تاهرشخص ازاشخاص وهرهیئت ازهیئتهای سابق ولاحق بنسبت رشد ونماء فکر وادراك عناصر ومواد تغذیه وتقویت جسم وروح خودرا درآن سفره عام ازمائده واديم احسان اوبیابد ودرین یوم جلیل که یك دوره کامل یعنی ایام ستّه از خلقت منتهی وانسان درظلّ رایات تعالیم مربّیان الهی باوج عالم کمال عروج نموده فیوضات صحف قیّمه الهی وعد جانفزای "یوم یأتی تاویله" رامتحقق داشته وعلائم انتقال انسان از عالم جهل ونقص بسموا ة علم وکمال ببراهین لاتحصی لائح وهویداست.

نکته رابعه آنکه علماء عصر حاضر اگرچهره قلب رابادران عناد وعدوان مکدر نسازند درمطالعه صفحات کتاب طبیعت بمراتب شتّی احق وادنی (۱) ازاقوام قدیمه براقراربوجود الوهیّت ووساطت کرام الکاتبین یعنی قوای غیبیه اند ـ چه درجه ایقان باتقان صنع و ـ

---

(۱) ادنی درین موضع بمعنی اقرب است

حیرت درعظمت موجد آن متناسب درجه علم باحوال آسمان وزمین است مثلا شخص عالم باوضاع سماء ومعدن ونبات وحیوان چون درعالم هریك ازین مصنوعات دقیق شده ومیزان عدل ونظام تامی راکه تا دقیقترین ذرات محکوم آنند مشاهده کند بالبداهه درجهٔ حیرتش باشخصی که باسرارآن جاهل است قابل مقایسه نیست واز اینروی هرقدر علم ترقی نماید اعتراف برکمال صنع ازدیادیابد ــ مانند ادیبی که لطافت نظم ونثرصنادید ادب اورامفتون ومحور قوت فکر وبیان نگارنده ساخته وروح اورا ازمطالعه آن ملتذّ دارد یانقاشی که متانت صنع اساتید ماهر چندان عقل اوراخیره نماید که نظرازآن بازگرفتن نتواند ومجال انکارنیست که برای اشخاص عاری ازعلم ادب وصنعت نقاشی مطالعه ومشاهده تصانیف وشاهکارهای مزبور موجب همان فرح وانبساط نگردد ــ علیهذا ادّعاء علم حصر نظر وقصر فکر دراستفادات مادی دلیل برقصور همت واقتناع بقلیل از کثیر و اکتفا بمطالب فانیه ازمآرب باقیه است .

فصل منهم - وحدت رجال ونساء

مبحث اول ــ وظیفه زن درهیئت انسانیه وشرائط ووسائل متلازمه آن

یکی دیگر ازاموری که برای ارتفاع واستحکام الویه وابنیه صلح وسلام دراقصی درجه اهمیت است وحدت رجال ونساست واگر مدافعین حقوق انسان درموجبات وعلل ترقی وهبوط کمالات شخصیه ونوعیه اوتتبّع علمی نمایند خواهند یافت که کمال هیئت جامعه منوط بکمال نسوان وقول بعدم مساوات حقوق آنان بارجال مورث هدهنیان فضائل انسانیه است چه گذشته از مخالفبودن این رای با احکام وقوانین لازم الاتّباع خلقت آنچه درفضیلت ورذیلت اطوارواحوال جمعیتهای بشریه دارای مدخلیت موفوره ومؤثری عظیم وقوی است تربیت است که اثرات آن حسناام سیئاملکه عقول واذهان شده و بطریق تسلسل وتوارث ازاسلاف منتقل باخلاف گردد ودربین انواع واقسام تربیتهای مادیه ومعنویه نافذ ترین تربیت تربیتی است که نوع انسان درچندین مرحله ازمراحل زندگانی ازامهّات خود اخذ نمایند چه مربی ومعلم ادوار اوّلیه حیوة انسان وواسطه رشد ونماء

بنیه بدنیه وروحیه اوازبدایت انعقاد نطفه تاروز ورود بهئیت اجتماعیه مادراست ونقوشی که صورتربیت درادوارمزبوره یعنی ادوار علقه ومضغه ورضاع وطفولیّت درصفحات وجود انسان مرتسم ومنطبع میسازد چندان مستحکم ورایع السریان است که درادمنه کالنقش فی الحجر رسوخ وتمکن یافته ونتایج وآثار آن ایّاماً کان درسنین رشد وکمال بعرصه شهود ومنصهٔ ظهورآید واین نکته نیزواضح ومعلوم است که مقصود ازتربیت راجعه بجنین وضیع حالات مختلفه ایست که ظروف حیوة جسدی وآثاراخلاق واطوارعقلی مادران درمشاعر وقوای ظاهریّه وباطنّیه آنان احداث وایجاد مینماید بقسمی که اگر درمواعث سعادت وشقاء نوع بشر فحص دقیق شود مشهودآید که هرفردی ازافراد انسان درتمام مدّت حیوة رهین تاثیرات حسنه یا قتیل افاعیل سیّئهٔ آنست وهمچنین بعدازانقضاء دودوره مزبوره رعایت قوانین صحت جسدیّه وتشکیل کمالات معنویّه اطفال هردو ازوظایف مقدسه ایست که خالق وجود مادرآن رامأمور انجام آن فرموده وشرایط استیفاء حق آن بقدری عظیم است که شرح آنراکتب مبسوطه کفایت ننماید وخلاصه مقال آنکه همه حسنات وسیّئاتی که ازشجاعت وجبن وسخا وبخل وعدل وظلم وصدق وکذب وتقوی وفجور وعلو طبع ودنائت نفس وحدّت ذهن وجمودت قریحه وقوت فهم وضعف ادراك وسلامت بنیه وسقم جسد وامثال ونظائرآن دربین هرامتی ازامم مشاهده میشود قسمت اصلیه آن راجع بهمان ادوار

اولیه که ملکه ثابته نفس شده ودرهمه ایام حیوة ملازم وجـــــود انسان است ونکته الطف وادقّ ازآن آنکه فضائل ورذائل مزبـــوره بحیوة فردیّه نیزاختتام نیافته بتواتر وتتابع اجیال واحقاب نفـــوذ وسرایت درانسال واعقاب نماید چندانکه بااندك تأمّل دراعمـــال واحوال فردیه واجتماعیّه نوع بشر درك این مطلب توان نمود که جمیع حرکات فکریّه وعقلیّه امم وملل حال ومستقبل فرزندان متولـده از اطوار واحوال امم وملل ماضیه است واگردست فضل وجود باغبانهای معنوی دراعصار کلیّه انسانیّت بپرداختن حدیقهٔ و جـــود ازجراثیم فاسدهٔ ملکات رذیله که بمرور ایام واعوام عارض برهیاکل قلـــوب وافهام شده نمیپرداخت ومفاد یبدل الله السّیئات بالحســـنات رابقوتی خارق العاده ظاهر وعیان نمیساخت احاطهٔ خاروخاشاك ذمائم صفات دردرخت وجود انسانیت اثری ازشاخ وبرگ مکـــارم اخلاق باقی نمیگذاشت وچون ببراهین جلیّه واضح ومبرهن گشت که اهّم وظایف نسوان درهیئت اجتماعیه تشکیل حیوة مادی و معنوی نوع انسان است امعان نظر درهمین یك وظیفه شخص منصف رابرای اعتراف بلزوم مساواة حقوق ایشان بارجال کفایت مینمایـــد چه شبهه نیست که اگر درهیئت اجتماعیه برای نساء هیچ وظیفـــه جز تنمیه وتربیت قوای جسدیه وروحیّه انسان که همه سعادتهـــای اومتوقّف برآن است نباشد حسن اجراء وظیفه مزبوره منوط بوفور خرد ودانائی است وتحقّق خرد ودانائی بدون حریّت فکر ومساواة

بارجال درجمیع حقوق بشریّه ممتنع الحصول است ودرحالتیکه مؤسسیّن قوانین اجتماعیه ازاعصار بربریت محضه تااین عصر ـ مدنیّت سامیه همیشه جاهد ومصّر برآن بوده اند وهستند که رتبه نسوان رااحطّ وادون ازرجال شمرده وحقوق این دونوع راواحد ومساوی ندانند بالبداهه نه مقدرت ایشانرابرانجام وظایف منتظر توان بود ونه ازهیئت های بشریه توقع صلح وفلاح ـ توان داشت ـ چه بعدازآنکه قانون خلقت پرورش وتعلیم جسم وروح مجتمعات انسانیه رابعهده همم ومساعی مادران تفویض وتسلیم نموده نفس این مأموریّت ومسئولیت برای اوازجهتی تکاملات اخلاقیه وازجهةدیگر وفروغزارت علوم ومعارفی راایجاب کند که غفلت ازتحصیل واکتساب آن محسوسترین نتیجه اش اهلاك جسد وقتل عواطف معنویّه هیئت جامعه است ـ آیا مادران اگر باسرارعلوم طبیعیّه وکیفیات حیوة واقف نباشند چگونه موجبات صحت بنیه وسلامت قوای بدنیّه اطفال خودراکه ادوات اعمال وافعال مشاعرعقلیه است رعایت توانند نمود واگربعلوم ادبیه واخلاقیّه آشنا نباشند چگونه مواهب فضائل ممدوحه راکه سبب اصلی خلقت انسان است باشیر خود آمیخته ملکه دماغ فرزندان خویش خواهند ساخت واگر ازنعمت حریّت فکر وضمیر متمتّع نباشد چگونه بمتربیان دبستان خود درس شهامت واعتماد بنفس که پایه ومایه هرمنقبت وفضیلت است توانند آموخت .

درازمنه سالفه هیئت نسوان درجامعهٔبشری چندان مورد احتقار واستخفاف بود که فی الحقیقه تصویر آن درذهن مرعب وموحش است وکدام احتقار واستخفاف افظع واشنع ازآن که جنس زن را باانواع حیوان تفاوت نگذاشته برذات وحیوة ایشان عنوان سلطه مستقله و مالکیت مطلقه داشتند وقضیه مزعجه زنده بگورکردن دختران که آیه قرآنیه " واذا الموؤدة سئلت بایّ ذنب قتلت " بطریق تحذیر بدان اشاره فرموده برای عبرت نفوس وبیان اسارت این نوع مظلوم درمخالب آن اقوام ظلوم نمونهٔ کافی است ــ هرچند حضرت مسیح جلیل ورسول اکرم علیهما آلاف التحیة والثنا در تربیت وتهذیب آن وحوش ظالمه ومحو وازاله این توحّشات مظلمه هریك درعصر خود باندازهٔ استعداد زمان سعی بلیغ مبذول داشتند ولی ــ بالبداهه درقرون مزبوره بحکم کلام حکمت نظام نحن معاشر الانبیاء لنکلم الناس علی قدرعقولهم مدارك ومقتضیات عصریه تعلیم مساواة رجال ونساء رااقتضانمینمود وبرای اثبات این مطلب این نکته عجیبهٔ تاریخی کفایت است که درقرون وسطی روزی دریکی ازمجامع رومان که مشحون ازعلماء وروٴسا مملکت بود این موضوع مضحك ومبکی رامطرح بحث وتحقیق قرارداده بودند که آیازن دارای روح است وداراینصورتمحل تردید نیست که انسان جاهل وعنودی که ازفرط غباوت ووفور قساوت وجود روح رادرقسمتی ازنوع خود انکارنموده و اورااز عالم انسان خارج میدانست البته هرگز تن درنمیداد که آنان

را در حقوق بشریه با خود مساوی وهمرتبه یابد ولی چون طلوع نیّر عقل وعلم آفاق انفس انسانیه راازظلمات هالکه قرون جهل وضلالت رهائی داده مستعد ادراك حقیقت واستخلاص ازچنگال تعصّبات مهلکه ساخت مربیّ آسمانی وحدت رجال ونساء رااعلام نموده وآن رایکی ازامتن دعائم صلح وسلام مقررفرمود .

مبحث دوم ــ طرزواسلوب حیوة نساء غرب درعصر حاضر واختلاف آراء فلاسفه راجع بمساوات حقوق ایشان بارجال

شاید بعضی ازشرقیّین که کلمات حرّیت ومساواة رابمعنی ومفهومی سطحی تلقی نمایند ویاازاوضاع اجتماعیّه ملل وامم اطلاع کامل ووافی ندارند درتعلیم مساوات رجال ونساء تازگی وبدعیّتی ندیده وگویند این امور سالیان متمادی است که درممالك غربیه شایع و نساء غرب کاملا درحقوق بشریه وتمتّع ازنعمت حریت مساوی بارجالند وچون این تصوّر ازجهتی چنانکه گفتیم ناشی ازعدم تدقیق درمفاد حقیقی الفاظ حرّیت ومساواة وازجهة دیگر دلیل برعدم وقوف بروضعیت زندگانی زنان غرب وتنازع آراء فلاسفه عصریه درموضوع تساوی حقوق رجال ونساء ست دفعا للاشتباه ایضاح بیان رادرهریك ازمطالب مزبوره لازم دانسته معروض میداریم که موافق شرحی که سابقا دربحث ازفوارق ذاتیه انسان ازسائر موجودات بدان اشاره نمودیم سعادت خاصّه هرموجودی دررشد

ونماء همان مایه وجوهری است که دست صنع وقدرت درسرشت او ودیعه نهاده وبنابرین اصل مسلّم که مخالفتآن مخالفت بانوامیس آلهیّه است حریّت قوّه ارادیّه است که انسان رابحث براستحصال سعادت واستکمال فضائل مودعهٔ درکینونت اونماید ــ لهذا فضیلت حریّت مهمترین عامل ترقی وتکامل انسان ومحرومیّت ازآن سبب سقوط درمهاوی خمول وخمود شده انسانرا ازکمالات مودعهٔ دراوبازمیدارد ولی چون انسان باعتبار جنبه شخصیه موجودی مرکب ازجسد جسمانی ونفس روحانی وباعتبار جنبه نوعیّه عضوی ازاعضاء هیئت جامعه است ــ سعادت او دراجراء هریك ازین دووظیفه حیوة مقتضی قوانین عادله ایست که هم مانع ایذاء ــ واضرارجسد وروح نسبت بیکدیگر وهم رادع مزاحمت ومصادمت منافع شخصی بحقوق اجتماعی باشد والا شك نیست که اگر عنان حریت بدون حد ودمنظمّه باختیار یکی ازآن دوتفویض شود جزافراطوتفریط که هردومعارض قانون عدل وحکمت است نتیجهٔ بر آن ترتّب نیافته امور انسان ازحیث جنبهٔشخصیّه منتهی بیکی از دومضرت هائله یعنی توهمّات فلاسفه عصر حدیث وتحقیرشأن ومقام روح ویاتقشفات مرتاضین هند وهدم بنیه ونظام جسد گردد وازحیث جنبه نوعیه ابواب ظلم واستبداد اقویا وطالبان جلال و جاه رابروجه ضعفاء مظلوم وبیگناه مفتوح ساخته فلسفهٔ تنازع بقا راکه مهلکترین اصول ومبادی است بنحو اکمل ترویج نماید .

اما مساواة که عبارت ازسهیم بودن افراد بشر درحقوق نوعیّه است فی الحقیقه صفت متلازمهٔ حریّت ونتیجه مستلزمهٔ آن است وچون واضح ومبرهن گشت که معنی حریّت مقدرت انسان برترفیه کمالات بدنیّه وعقلیّه یعنی دوقوّه ایست که جنس وفصل وجود اواست درین معنی رجال ونساء مشترك ومتساویند چه درمفهوم انسانیت که عبارت ازحیوة بدنی وعقلی است فرق وتفاوتی دربین آن دونیست ــ بناء علیه محروم داشتن زنان ازسعادت حریّت ومساواة که دلیل بزعدم تدقیق در ماهیت انسان ووجهه مشترکه حیوة نوعیه رجال ونساست مخالفت بیّنه باسنن الهیه است.

بعد از تبصّر درمفاد حریّت معتدله ومساواة حقوق اگر مختصر امعان نظر دروضعیت اجتماعیه ملل غرب نمائیم ازروی علم ومعرفت کامل اذعان خواهیم نمود که گذشته ازآنکه اثری ازاین مناقب وفضائل دربین نساء غرب موجود نیست ظروف حالات آنان چه از حیث شکل حریّت وچه از حیث حقوق اجتماعیّه بمراتب بیش ازنساء شرق قابل تأثّر ورقّت است چندانکه نظرتحقیق هیچ حالی ازاحوال اجتماعیه رادرممالك غربیّه مخیف تر ومحزن ترازحال نسوان ــ نبیند بلی بعضی ازاهالی مشرق زمین که فریفته سطوح ظاهره ــ مدنیّت غربیّه وبملاحظه قشور ازتأمل درلباب امور ذاهلند صوری رایعه ازحریت نساء اروپ وآمریك رادرمدّ نظر آورده وازرقیتو که درکمون آن مستوراست بکلی غافلند وظواهری خادعه ازاحترامات

رجال را درحق نسأنصب العین خاطر ساخته از احجافات ظالمانه ازواج درحقوق زوجات وآراء فلاسفه درعدم جواز تساوی حقوق رجال ونساءبالمره بیخبرند وحال آنکه اگرنظرتفکّر راقدری وسعت داده درمعنی حریت ومقصد الهی ازودیعه گذاشتن آن درطینت انسانیه تأمّل وتدبّر نمایند خواهند یافت که حریّت مفرطهٔ غرب باوصف تزییف تعالیم دینیّه وافضاء اموربتقلیل زواج وعدم مبالاة باحترام قوانین ازدواج چنانکه تحذیروخامت عواقب آن فریادهای شکوائی فلاسفه شایع الصیت رابعنان آسمان رسانیده امری است که عیاناً وشهوداً مهدّد ویرانی وتهدم همه فضائل انسانیه وخصائص اخلاقیه وروابط مدنیّه است بحدی که هرمنصف خبیر ادراك نماید که تفریطات ملل غربیه وسعی ایشان درهتك نظامات وحدود وهدم شرایع وادیان بیش ازافراطات امم شرقیه سبب بوارود مار ومضّر بسعادت جامعهٔ بشریّه است وازآن گذشته بسی معلوم است که وجه فارق انسان ازسائر موجودات وجههٔ عقلیّه است که قسمت رئیسه حیوة اوست واسم انسانیّت فی الحقیقه بدان قسمت اطلاق شود ودر اینصورت وقتیکه وجههٔ طبیعیّه وجود انسان برقوای عقلیّه اوغالب وفائق آمده وآنرا اسیرومقهورامیال واهواء خود سازد چگونه میتوان آدمی رامتمتّع بفضیلت حریّت دانست ویا اورا آزاد ومستقل الفکر خواند وهمچنین اشخاصی که نساء غرب رامحفوظ الحقوق ومساوی با رجال تصوّر مینمایند سبب آن اینست که فقط احترامات کاذبه

رجال رانسبت بآنان مشاهده کرده وازاسارت وحقارتی که درحجاب ظواهر احوال مختفی است بیخبرند واگرلمحهٔ درفلسفه تنازع بقاکه درقرون اخیره انظاراکثرفلاسفه طبیعی رابخود جلب نموده تأمّل وبعد ازتدقیق نظردرآن جرائد ومجلات احصائیه‌وسالنامه های مطبوع دراقالیم غرب راکه صحائف اعمال ملل وامم است برای مزید استبصارمطالعه نمایند تعلیمات علماء عصر حدیث رابالتمام سعی درترویج قانون تغالب واعمال تابعین ایشان راطابق النعل‌بالنعل مطابق قانون مزبور یافته وبرأی العین مشاهده خواهند نمود که همانقسم که این رأی موحش برای‌جمیع اوضاع حیوة بشریه بلا ی عام ویوماً فیوماً درانتشار است‌عالم نسوان نیز بالتبّع محکوم همین فلسفه ودرهمه دنیا مقهور انیاب ظلم وتعدّی رجال است وبرای اثبات این مطلب هیچ برهانی محسوستر از شیوع زائد الوصف فاجعهٔ طلاق که اغلب آنرا ازفجایع ملل شرق میدانند نیست چه اگر شخص باحصائیات سنوّیه ومجلات حکومتی که همه ساله درممالك غربیه انتشار مییابد مراجعه نماید میبیند که وقوع طلاق که سبب آن برحسب تعیین نفس مجلاّت مزبوره بیشتر عدم تأدیه نفقه ومراعاة حقوق وبطورکلی استبداد ازواج واستعباد زوجات است درصفحات آمریك واروپ‌علاوه برآنکه باضعاف مضاعف بیش ازاصقاع شرقیه است درهرسال لاحق باتکاثری حیرت افزا ومرعب براحصائیه سال سابق آن می افزاید وبهمان نسبت عدد عقد ازدواج تقلیل

میبابد واین امور ازمسائل محققّه ایست که علماء ملل غربّیه خـــود همه روزه‌تهدید بسوء عواقب آن مینمایند ولی نظربعدم تدقیق در علل واسباب حدوث مرض ازعلاج عاجزند وبالجمله این مقـــدار که عرض شد مختصر نمونهٔ ازاسارتهای زنان غرب است دیگـــر سائر مصائب آنان نظیر التجاء بمزدوریهای صعب وعنیف وابتـلاء بفقر وفاقهٔ مدهش بسبب کمی اجرت وهزاران بلیّه وتعب دیـــگر که منشاء آن عدم مراعاة تساوی حقوق آنان بارجال است اگرشرح داده شود جزتطویل مقال وتزیید ملال نتیجه نخواهد داشت .

چنانکه درمقام دیگر ببیان آن خواهیم پرداخت یکی ازعوامل مرعبـه که درهمه اعصار سبب تزعزع دعائم وحدت وایتلاف بوده تبایـن وتعارض آراء واقوال درهریك ازمباحث علمیّه واجتماعیه است ودر حالتیکه هر قلب مدرك تصدیق مینماید که فتح کشور صلح وسلام ــ باسلاح نزاع وخصام امری مغایر قانون عقل وحسّ است نظـر دقیق نه فقط کلمات واعمال معارضین آئین صلح وآشتی راهـادم اساس وبنیان آن میبینند بل ازمناهل اقوال وآثار حامیان وحـدت واتفاق نیز تراوشی جز تزاید وتضاعف بواعث ووسائل تفرّق وتخالـف مشاهده نکند چندانکه بالحسّ والشهودّ برهرذی بصری محسوس ومشهود است که یوما فیوما اسلحه دفاعیه آنان که درعالم افکاراغلب فروض وظنون خیالیّه ودرمیدان عمل مستمرا اختراع طیارات ومدافع قتالیه است اقوی واکمل میشود بهمین سبب امروز همانقسم که مابین

روٴساء احزاب درجمیع مباحث ومطالب دینّیه وطنّیه واقتصادّیه وامثالها مساعی ومجهوداتی جز تکثیرد واعی وموجبات تنازع وتدافع مشهود نیست مبحث مساواة نساء ورجال نیزد رمیدان آراء وعقاید معرضهمان قیل وقال است وچون انسان امر ارنظری بکتب ومقالات ایشان نماید میبیند آنچه درین موضوع نوشته اند یامبنی برمبانی تفریطیّه ایست که جز افناء حیوة روح نتیجه دیگری ازآن متصور نیستویاچندان مبالغه درانحطاط و انخفاض شأن ورتبه نسوان است که صدورآن درچنین عصر رایع کمتر ازمبادی افراطیّه قدماء دربارٴه زنان بنظر میآید واگرچه استقراء عقاید وآراء اشخاصی رامعارض تساوی رجال ونساء مشاهده کند که نظر باهمّیت شئونات علمیه معارضه آنان رادربادی امر مبتنی بر مبادی واصولی منطقی ومعقول تصورنماید ولی چون درادّله وبراهین ایشان دقیق شود آن رانیزمثل سائر مباحث علماء مادّیون ناشی وناتج ازحصر افکار درامورمحسوسه واغماض ازمطالب روحانیه‌یابد .

محل شبهه نیست که اگربشرح وتفصیل آراء متخالفه علماء وفلاسفه درین رشته ازابحاث اجتماعی پردازیم سبب اسهاب کلام خواهد بود ولی همینقدر برای آنکه برطالبان فوز ونجاح انسانی مکشوف شود که هرگاه تعالیم مقدسّه حضرت بهاء اللّه جلّ اسمه الأعلی درین عصر جلیل باعث تربیت عقول ورفع اضالیل نمیشد فلسفه حدیثه بااوهام اعصار رشیثه جز درلباس وصورت تفاوتی نداشت

ابصار قارئین محترم راباین نکته متّوجه میداریم که مطالعه مولّفات فلاسفه غرب گذشته از روسا ادیان که درهمه ازمنه معارض تساوی رجال ونساء بوده اند جمعی کثیر از فلاسفه خسّیه وقائدان مساواة بشر از قبیل اگوست کنت و ژول سیمن وما کسسمیلین وربسپیر وژورژ پرد و دهم وامثال واکفاء ایشان راکه تمدّن ربعدم تساوی وتوازن قوای بدنی وعقلی مرد وزن وتشنیع زنان بحب جاه وتجمّل و زینت وتفاخر قادح حریّت نسوان بل معتقد بمضرّت فساد آن برای مجتمعات بشریّه یابد واگر ممعن متتبّع تصفّی درکتب ومقالات علماء غربنماید اکثر ایشان رادرین دونحو انتقاد که یکی عدم تساوی وتوازن قوای بدنی وعقلی مرد وزن ودیگر استشکال باضرار حریّت ایشان برجسد فضائل مدنی هیئت جامعه است متفّق القول ومتحد اللحّن خواهد یافت.

مبحث سوم ــ دربیان اینکه آنچه درعالم نساء ورجال ایجاد مساوات حقوق نماید نفس ناطقه انسانیست که وسیله تکمیل آن تعلیم وتربیت است

چنانکه درمبحث سابق گفتیم از جمله انتقادات فلسفه حسّیه در خصوص تساوی حقوق رجال ونساء اینست که گویند برحسب تحلیلات تشریحیهّ دربین بنیه جسدیهّ وترکیبات دماغیّه مرد و زن فرق وتفاوت عظیم موجود ولهذا عدم توازن قوای جسمی ومعنوی دلیل بر اختلاف ذاتی واختلاف ذاتی برهان عدم جواز تساوی است ومقصد مادرینجا آن است که برای اثبات تسفسط این قول وارد در میدان ابحاث تشریحیه شویم زیراکه بحکم کلمه مشهوره (ولکّل فن رجال) بحث

درین موضوع از وظیفه ما خارج است بلکه مقصود ما فقط بیان اینمعنی است که ابحاث مزبوره صحیحاگان امم سقیما" بهیچوجه با نظریه مساواة نساء و رجال معارضه و منافاة ندارد.

چه اولا" موافق شرحی که در فصل اول این کتاب بیان نمودیم نسبت بین قوای روح انسانی و ترکیبات عنصریه او نسبت مستقیمه نیست تا برای ارتقاآت علمیّه و فکریه انسان برحسب مقایسه آن با تراکیب مزبوره حدی تحیین شود بل مناط انسانیت فی الحقیقه قسمت و وجههٔ روحانی اوست که خداوند آنرا بوصف "لقد خلقنا الانسان علی صورتنا ومثالنا" ستوده و فضیلت این موهبت را تخصیص بمردان نداده تا زنان در ارتقاء بکمالات غیر متناهیه که از لوازم صورت و مثال الهی بودن است حق مشارکت با آنان را فاقد باشند.

ثانیا" در حالتیکه علم تا عصر حاضر بشهادت نفس علوم مادیه استطاعت آنرا در خود نیافته که بفهم حقیقت ترکیب دماغ نائل آید آیا بروفق کدام مدرك و میزان این قدرت و تمکّن برای او حاصل شده که مشاعری را که بحقیقه خود تابع و متفرّع بر وجود آن میداند ادراك نماید چه در مباحث علمی از امور معلومه کشف حقایق مجهوله کردن میزانی معقول و مطّرد است ولی امری که خود مجهول است بالضّروره راهنمای معرفت امر دیگر نتواند بود و آن هم در صورتی است که با فرض مادیّون در تاصّل ترکیب دماغ و تفرّع امور عقلیّه بر آن موافقت نمائیم وحال آنکه سابقا تجرد ذاتی روح و تباین خواصّ

آنرا باقوای طبیعیّه ثابت وبادلّه محسوسه مبرهن داشتیم که مابه الأمتیاز دربین آن دوبقدری عظیم است که بسااشخاص ازحیث قوای بدنی درکمال ضعف وازحیث فضائل عقلی واجد مراتب ومناقب فائقه اند وبالعکس بسیاری ازنفوس جسما درغایت قوت وروحا درنهایت ضعفند.

ثالثا ضوابط وقوانین علمیّه وقتی شایان تکیه واعتماد است که تجربه وعقل حکم بتعمیم وکلیت آن نماید وحال آنکه اگربا میزان فحص واختبار درمقام استطلاع واستفسار قوی واستعدادات اشخاص وامم برآئیم استقراء وتتبّع نه ازحیث ترکیبات جسدیه بنحوتعمیم وکلیّت قادر برچنین حکم یعنی اقوی بودن رجال ازنساست ونه ازحیث حدود و شئون علمیّه وعقلیّه جز برحسب اهتمام بشرائط تعلیم وتربیت یاتهاون ازموجبات آن تفاوت واختلافی دربین آنان مشاهده مینماید تابتواند بدلالتآن متوسل بچنین میزان عام کلی شود زیراکه ازجهتی نفس تجارب تشریحیّه جسمی کثیراززنان رادرتراکیب دماغ واعصاب وسایر قوای جسدّیه بمراتب اقوی ازرجال وگروهی بیشمار ازرجال رابدرجات اضعف ازنساء یابد و ازجهة دیگر نظرباحصائیات اصقاع واقالیمی که بیش ازدیگران سعی درترقیه وتکمیل مراتب علمیه وادبیّه نساء نموده اند کافی است که کمال عقل وذکاء ذاتی نسوان رابالحس والعیان ثابت وهویدا داشته وقول بعدم توازی وتوازن استعدادات ایشان را بارجال دعوائی

بی بیّنه شمارد وهرگاه قدری بیشتر درمقام تحقیق برآئیم موازین تجربیّه گذشته ازآنکه بروفق قانون‌عامّ کلی نمیتواند حکم باضعفیت آنان نماید خود هزاران بار برٰینمطلب گواهی داده است که در بسیاری ازخانواده هاکه بسبك واحد ونسبت متساوی جهد درتعلیم وتهذیب بنین وبنات مبذول شده‌بنات در استفاده ازمواهب تربیت گوی سبقت ازبنین ربوده وبرآنان تقدّم وتفوّق یافته اند.

رابعاً نفس این قوت وضعف که فلاسفه رجال رابوصف اول ونساء را بخصیصهٔ ثانیه موصوف ومخصوص‌میدانند درنوع رجال خود برحسب تجارب متکرّره‌نتیجه عوامل ترقّی وتدنّی است زیراکه بشهادت تاریخ چه بسیارامم متوحشه که بسبب سعی همّیت جامه رثیت جهل وشقا راازبردور افکنده برملل قوّیه فائق آمده اند وچه بسیارملل حاکمه که بعلت تهاون درارتقاء شئون خود مقهور ومغلوب امم محکومه شده اند لهذا بعدازآنکه واضح ومبرهن گشت که این قوت وضعف درمردان‌ازاثرات حسن یاسوء تربیت وبعبارة اخری منبعث‌ازحرّیت واستعباد عقول آنان است درزنان‌نیزعینا همین حکم جاری وانحطاط شئون آنان ازرجال نتیجه ممنوع داشتن عقول آنان ازسیروحرکت است وازین امورگذشته درصورتیکه فلاسفه‌سابق الوصف تساوی حقوق قوی وضعیف رامغایرقوانین طبیعیّه دانند این نظریه بادعوی آنان که خودراحامیان حقوق ضعفا میخوانند بالمرّه‌مخالف ومنافی است ــ چه موافق شرحی که بشهادت حسّ وتجربه بیان نمودیم همنفس ــ

علوم طبیعی قوای افراد رجال و هیئتهای امم و اقوام را در نهایت تخالف مشاهده کند و هم اوضاع احوال احزاب و ملل جمعی را در نهایت سلطه و قدرت و جمعی دیگر را در کمال حقارت و ضعف یابد و بناء علیه فلاسفه مزبوره ناگزیرند که یا از سر دعوی حمایت ضعفا بگذرند و یا باید تصدیق نمایند که شرط مساواة تکافؤ قوی و مدارك نیست والّا در کاه میزان مساواة تکافو قوی باشد در هیچ شأنی از شئون انسانی و هیچ مرحلهٔ از مراحل حیوة او تکافو تامّ وجود ندارد تا با اقتضاء آن تساوی عام ممکن الحصول باشد خلاصاً اگر قدری بیشتر بتحلیل حالات ذاتیّه نوع انسان پردازیم رجال و نساء را در صنوف و انواع کمالات و نقائص مشترك یابیم باین معنی که اگر بطور اغلب نه برحسب تعمیم رجال را متصّف بصفات و خصائص مشاهده نمائیم که زنان فاقد آنند نساء را نیز بمواهب و فضائلی مخصوص بینیم که مردان از آن بی بهره اند ــ چنانکه علم و تجربه نساء را برای تشکیل سعادت جامعه و تربیت و تهذیب اطفال و فداکاریهای عظیم القیمه واجد احساسات رقیقه و عواطف سامیهٔ یابد که رجال را از آن قسمت و نصیبی نیست و همانقسم که این راحجّیتو مرجوعیّت در شئون کمالات مثبوت و محقق است در مراتب نقائص نیز حال کاملا برهمین نهج و منوال است و در اینصورت با وصف مشارکت این دو صنف در عالم کمال و نقصان تخصیص صنفی از ایشان باستفاده از حقوق بشریّه و محروم داشتن صنف دیگر از تمتّع بدان ظلمی محسوس و فاحش و دلیل برهیچ امری

جز شیوع همان قانون مهیب وموحش غلبه قوی برضعیف نیست وحال آنکه اگر بدیده بصیرت نظر درامور شود خلقت مزدوجه که از قوانین منظّمهٔ ایجاد است بنابرشرحی که درمراتب کمال ونقصان هریك ازین دوعضو جامعه معروض داشتیم مقتضی آنست که هریك سعی دررفع نواقص وتکمیل دیگری نمایند واین خود یکی ازدلائل لزوم مساواة آن دو برحسب قانون خلقت است ــ چه درصورتیکه هیچیك ازآن دودراحراز فضائل جسدی ومعنوی مستغنی از استمداد دیگری نیستند وکمال هریك متوقّف برکمال دیگری است حکم بعدم جواز مساواة امری شگفت آور وبزرگترین مخالفت بااحکام ومقتضیات آفرینش است .

سادساً مقصود ازمساواة رجال ونساء درحقوق مادیّ ومعنویّه مجبور ومکلف داشتن نساء بتصدّی اشغال یاتعلّم علومی نیست که مخالف قوای بدنیّه یااستعدادات عقلیّه ایشان باشد تاتفاوت بنیه جسدیه وادراکیّه راعلی فرض التحقّق معارض این تساوی دانند ــ چه این اجبار وتکلیف نه فقط درمورد زنان بلکه درعالم مردان نیزمخالف نقشهٔ ایجاد الهی است بل بالعکس مقصود آنست که محروم داشتن زنان ازحقوق بشریّه سبب اخماد مشاعر ومدارك ذاتیهٔ ایشان خواهد بود وحق اینست که بصر انصاف هیچ تعدی واجحافی رادرباره انسان عظیمتر ازآن مشاهده نکند که عقل آزاد اوراکه حدّ ونهایتی ازبرای ترقی ونهضت آن نیست

متوقف درحدّی محدود داشته مانع رشد وکمال آن شـــــوند بلی شبهۀ نیست که نوامیس منظّمه وجود که همۀ اعمال آن مبنی برحکم وانتظامات متقنه است هرفردی ازافراد بشر رامن تلقاء الذّات وبرحسب اقتضاء استعداد فطری مبعوث بطلب امری نموده کـــه لیاقت آن درسرشت اومجبول است لهذا آنچه عقل وتجربه میتوانـد آنرا مغائر فطرت ذاتیّه انسان داند مجبور ساختن این نـــوع جلیل درمعارك حیوة باموری است که مکره ومنافی آمال وامیـــال قلبیّه اوست ودرین مرحله نیز فرق وتفاوتی درعالم رجال ونســـاء نیست ــ آیا وقتیکه قوانین اجتماعیه متعلمین مدارس رادرانتخاب واختیار شعب وصنوف علوم واشغال آزاد میگذارد این مطلـــب بنهایت وضوح دلیل برآن نیست که احوال واطوارعقلیه آنـــان متفاوت وغرائز هریك راغب بفنون وحرفی غیرمساوی بادیگری است بناء علی ذلك ازمعارضین تساوی حقوق رجال ونساء حکمیت میطلبیم که اگر غرائز بنات نیز ایشان رامانند بنین بعلوم وفضائلی ترغیب یا بمعن ومشاغلی تحریص نماید آیاموافقت باغرائز مزبوره که اعظـــم قائد وسائق ترّقی وتکامل است آزاد گذاشتن رأی وفکر آنها بـــرای فوز بدان منقبت وکمال است یاباید سعادت ایشان رادرمضـــوع بودن ازحریّت عقل وضمیر دانسته سعی درامانه وافناء استعدادات ذاتیه آنان نمایند.

سابقا نکته اصلیه ومطلب دقیقی که فهم آن قبل ازحکم بایجاب

یا سلب تساوی ووحدت در بین رجال ونساء اهم ازنکات ومطالب سابقه است تفکّر وتبصّر درمفهوم کلمهٔ وحدت وتساوی است و شخص مدقق چون درمفاد آن تأمل نماید خواهد یافت که اگرمعنی تساوی ووحدت چنانکه متبادر درافواه است مماثلت وتوازی تامّ من جمیع الجهات باشد این دوکلمه مترادف المعنی راباید ازکتب لغت حذف ومحو نمود زیراکه چنین تساوی دربین دوذرّه صغیره ازکائنات طبیعت موجود نیست تاچه رسد بافراد انسان که هریک حائز رتبه وتعینی خاص ازمراتب وتعیّنات وجودیه اند ولی وحدت نوعیّه که جمیع افراد بدون استثناء وبطورتعمیم درآن مشترک وسهیمند برحسب مصطلح اهل منطق وحدت واتفاق درجنس قریب وفصل محدّد است وآن درانسان ازحیث وجههٔ طبیعیه قوای حاسّه وازحیث وجههٔ معنویه قوای عاقله است ودربین رجال ونساء فرق وامتیازی درین ماهیّت مشترکه نیست تابتوان هیچیک ازآنان رادرتمتّع ازحقوق نوعیّه راجع بهریک ازاین دونحوه وجود متمائز ازدیگری دانست وبسبب چنین توهّمی یک قسمت ازهیئت انسانیّه راازحکم عامّ کلّی مستثنی داشت ودرین مقام بیان تمام وجامعی که کشف محذل تواند نمود لوح مبارکی است که از قلم مبرم حضرت عبد البهاء راجع بتفاوت عقول وادراکات دراصل فطرت و اثرات مترتّبه برتربیت صادرگشته وما عین آنرا درینجادرج مینمائیم تا برارباب علم واطلاع واضح ومعلوم گردد که فرق وتفاوتی که درمراتب

استعدادات مرد وزن قائل شده اند عامهمهٔ افراد انسان وظهور ترقی وکمال بدون تخصیص بنساء یارجال تنها منوط بتعلیم وتربیت است قوله جل ثناوهٔ :

" جمهور عقلاء برآنند که تفاوت عقول وآراء ازتفاوت تربیت وتعلیم آداب است یعنی عقول دراصل متساوی است ولی تربیت وتعلیم آداب سبب گردد که عقول متفاوت شود وادراکات متباین وایـن تفاوت درفطرت نیست بلکه درتربیت وتعلیم است وامتیاز ذاتی ازبرای نفسی نیست لهذا نوع بشر عموماً استعداد وصول باعلی المقامات دارند وبرهان براین اقامه نمایند که اهالی مملکتی نظیرافریقا جمیع مانند وحوش ضاریه وحیوانات بریّه بی عقل ودانشند وکل متوحش یك نفس دانا ومتمدن درمابین آنان موجود نه وبعکس آن ملاحظه مینمایند که ممالك متمدنه جمیع اهالی درنهایت آداب وحسن اطوار وتعاون وتعاضد وحدّت ادراك وعقل سلیم هستند الاّ معدودی قلیل پس معلوم ومحقق شد که علّو ودنّو عقول وادراکات ازتربیت وتعلیم وعدم آن است شاخ کج بتربیت راست شود ومیوه بری جنگلی ثمربستانی شود وشخص نادان بتعلیم دانا گردد وعالم توحش بفیض مربی دانا جهان تمدن گردد علیل بطبابت شفایابد وفقیربتعلیم فن تجارت غنی شود وتابع بسبب کسب کمالات متبوع عظیم گردد وشخص ذلیل بتربیت مربی ازحضیض خمول باوج رفیع رسد این است برهان آنان انبیا نیزتصدیق این رأی رامیفرمایند

که تربیت نهایت تأثیر دربشر دارد ولی میفرمایند عقول وادراکات
در اصل فطرت نیز متفاوت است واین امر بدیهی است قابل انکار نه
چنانکه ملاحظه مینمائیم اطفالی هم سنّ وهم وطن وهم جنس بلکه
ازیك خاندان درتحت تربیت یك شخص پرورش یابند باوجود این
عقول وادراکاتشان متفاوت یکی ترقی سریع نماید ویکی پرتو تعلیم
بطی گیرد ویکی درنهایت درجه تدنی ماند خزف هرچه تربیت شود
لوء لو لالا نگردد وسنگ سیاه گوهرجهانتاب نشود وحنظل وزقوم
بتعلیم وتربیت شجره مبارکه نگردد یعنی تربیت گوهر انسانی
راتبدیل نکند ولکن تأثیرکلی نماید وبقوهٔ نافذه آنچه درحقیقت انسان
ازکمالات واستعداد مندمج ومندرج بعرصه ظهور آرد تربیت
دهقان حبّه راخرمن کند وهمّت باغبان دانه رادرخت کهن
نماید لطف ادیب اطفال دبستانرا باوج رفیع رساند وعنایت
مربّی کودك حقیر رابرسریراثیرنشاند پس واضح ومبرهن گردید که
عقول دراصل فطرت متفاوت است وتربیت رانیز حکمی عظیم وتأثیری
شدید اگرمربی نباشد جمیع نفوس وحوش مانند واگر معلّم نباشد
اطفال کلّ مانند حشرات گردند این است که درکتاب الهی
دراین دور بدیع تعلیم وتربیت امراجباریست نه اختیاری یعنی
برپدر ومادر فرض عین است که دختر وپسر رابنهایت همّت تعلیم
وتربیت نمایند وازپستان عرفان شیرد هند ودرآغوش علوم ومعارف
پرورش بخشند واگردراین خصوص قصور کنند درنزد ربّ غیوراً خود

ومذموم ومدحورند واین گناهی است غیرمغفور زیرا آن طفل بیچاره راآواره صحرای جهالت کنند وبدبخت وگرفتار ومعذّب نمایند مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل وغرور ونادان وپی شعور ماند والبته اگر در سنّ کودکی ازاین جهان رحلت نماید بهتر وخوشتر است دراینمقام موت بهتر ازحیات وهلاکت بهتر ازنجات وعدم خوشتر ازوجود وقبربهتر ازقصروتنگنای گورمظلوم بهتر ازبیت معمور زیرا درنزد خلق خواروذلیل ودرنزد حق سقیم وعلیل ودر محافل خجل وشرمسارودرمیدان امتحان مغلوب ومذموم صغار وکبار این چه بدبختی است واین چه ذلّت ابدی است پس باید احبّای الهی واماء رحمانی بجان ودل اطفال راتربیت نمایند ودردبستان فضل وکمال تعلیم فرمایند دراین خصوص ابدا فتور نکنند وقصور نخواهند البته طفل رااگر بکشند بهتر ازاین است که جاهل بگذارند زیراطفل معصوم گرفتارنقائص گوناگون گردد ودرنزد حق مؤاخذ ومسئول ودرنزد خلق مذموم ومردود این چه گناه است واین چه اشتباه اول تکلیف یاران الهی واماء رحمانی آن است که بایّ وجه کان درتربیت وتعلیم اطفال ازذکور واناث بکوشند ودختران مانند پسرانند ابدا فرقی نیست جهل هردومذموم ونادانی هردومبغوض " وهل یستوی الذین یعلمون والذّین لا یعلمون " درحق هردوقسم امر محترم اگربدیدهٔ حقیقت نظر گردد تربیت وتعلیم دختران لازمتر از پسران است زیرااین بنات

وقتی آید که مادر گردند واولاد پرور شوند واول مربّی طفل مادر است زیراطفل مانند شاخه سبز وتر هرطور تربیت شود نشوونما نماید اگرتربیت راست گردد راست شود واگرکج کج شود وتانهایت عمر برآن منهج سلوك نماید پس ثابت ومبرهن شد که دختر بی تعلیم وتربیت چون مادرگردد سبب محرومی وجهل ونادانی وعدم تربیت اطفالی کثیر شود ای یاران الهی واماء رحمانی تعلیم وتعلم بنصّ قاطع جمال مبارك فرض است هرکس قصور نماید ازموهبت کبری محروم ماند زنهار زنهار اگرفتور نمائید البته بجان بکوشید که اطفالّ خویش را علی الخصوص دختران راتعلیم وتربیت نمائید وهیچ عذری دراین مقام مقبول نه تاعزتابدّیه وعلویّت سرمدّیه درانجمن اهل بهامانند شمس ضحی جلوه وطلوع نماید وقلب عبد البهاء مسرور وممنون شود "

ودریکی ازخطابات مبارکه که درکلیسای متحدین درشهر فیلادلفیا ایراد فرموده اند میفرمایند :

وهمچنین وحدت نوع رااعلام نمود که نساء ورجال کل درحقوق مساوی بهیچوجه امتیازی درمیان نیست زیراجمیع انسانند فقط احتیاج بتربیت دارند اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه نیست که امتیازی نخواهد ماند زیراعالم انسانی مانند طیور محتاج بدو جناح است یکی اناث ویکی ذکورمرغ بایك بال پروازنتواند نقص یك بال سبب وبال بال دیگراست عالم بشر عبارت از دودست است

چون دستی ناقص ماند دست کامل هم ازوظیفه خویش باز ماند
خدا جمیع بشر راخلق کرده جمیع راعقل ودانش عنایت فرموده
جمیع راد وچشم ودوگوش داده ودودست ودوپاعطاکرده ودرمیان
امتیازی نگذارده است لهذا چرا باید نساء ازرجال پست تر باشند
عدل الهی قبول نمیکند عدل الهی کل رامساوی خلق فرموده درنزد
خدا ذکور واناثی نیست هرکس قلبش پاك تر وعملش بهتر درنزد
خدا مقبولتر خواه زن باشد خواه مرد چه بسیارزنان پیدا شده اند که
فخر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده ومریم مجد
لیه
غبطه رجال بود مریم ام یعقوب قدوه رجال بود آسیه دختر
فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر رجال بود وهمچنین
امثال آنهابسیاراست حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت
قرة العین کوکب نورانی روشن بود ودراین عصرالیوم درایران زنانی
هستند که فخر رجال اند عالمند شاعرند واقفند ودرنهایت
شجاعت هستند تربیت نساء اعظم واهمّ ازتربیت رجال است زیرا این
دختران روزی مادران شوند واطفال رامادرتربیت میکند اول معلّم
اطفال مادرانند لهذا باید درنهایتکمال وعلم وفضل باشند تابتوانند
پسران راتربیت کنند واگرمادران ناقص باشند اطفال نادان وجاهل
گردند همینطور حضرت بهاء اللّه وحدت تربیت رااعلان نموده
که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یك تربیت شوند
رجال ونسائا دختر وپسرتربیت واحد گردند وچون تربیت درجمیع

مدارس یك نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود وچون نوع بشر یك نوع تعلیم یابد وحدت رجال ونساء اعلان گردد بنیان جنگ وجدال برافتد وبدون تحقّق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ ونزاع مساوات حقوق بین ذکور واناث مانع حرب وقتال است زیرانسوان راضی بجنگ وجدال نشوند این جوانان درنزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمیشوند که آنها درمیدان قتال رفته‌وخون خود رابریزند جوانی راکه بیست سال مادر درنهایت زحمت ومشقت تربیت نموده آیاراضی خواهد شد که درمیدان حرب پاره پاره گردد هیچ مادری راضی نمیشود ولوبراوهام بعنوان محبتوطن ووحدت سیاسی وحدت جنس وحدت نژاد ووحدت مملکت اظهار دارند وبگویند که این جوانان باید بروند وبرای این اوهمات کشته شوند لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن ومرد شد یقین است که حرب ازمیان بشر برداشته خواهد شد وهیچ اطفال انسانی رافدای اوهام نخواهد کرد "

هرزدی بصری بعدازامعان نظر درین کلمات لامعه ومعانی ساطعه بخوبی ادراك تواند نمود که اگر انسان ازوحدت نوعیه که میزان مشارکت حقوق بشری است چشم پوشیده وبنا برآراء وعقاید فلاسفه سابق الذکر واکفاء ایشان تکافوء بقوی رامیزان ومعیار مساواة شمارد این رأی وحکم باتساوی حقوق افراد رجال نیز معارض ومنافی است ــ چه اگرتفاوت واختلافی که درافراد رجال جسما

وعقلا ازامور واضحه محققه است درمعرض مقایسه آید عقل وتجربه دربین اغلب نفوس من جمیع المراتب حکم بتباین کلی نماید وحال آنکه قوانین اجتماعیه جمیع افراد وطبقات رجال رادرهمه حقوق مدنیه مشترك دانسته وعدم تساوی قوای آنان راسبب سلب نعمت حرّیت ازایشان قرارنداده است.

مبحث چهارم ــ دربیان معنی استقلال ذات واعتماد بنفس وامتناع تحقّق آن بدون قوهٔ روحانیه :

برحسب شرحی که سابقا معروض داشتیم انتقاد دیگرمعارضین تساوی نساء ورجال مبنی برآن است که زنان رااذاتا متصفّ بصفت حبّ تزیّن وتجمل وتبختر وتفاخر وفقدان ثبات وسستی عزم وقلت مقاومت درامور دانستهٔ بموجب این مقدمه حریّت واستقلال آنان رامورث اهلاك همم وعزائم واختلال نظامات مدنیّه واجتماعیه شمرده اند وهر انسان منصف ازهمین چند کلمه که وجیزه ونتیجه کتب ومقالات اغلب فلاسفه اجتماعی است درجه ظلم رجال رانسبت بنساء درهریك ازصور واشکال رقیّت وحریّت واضحا مشاهده نموده و بسهولت برین نکته وقوف یابد که اگردرازمنهٔ غابره سلطه های استبدادیه رجال زنان راها بط درحضیض هوان واستحفاف داشته درعصر حاضر مقدمات بشکل دیگر انتقال یافته ولی نتیجه یکی بیش نیست وآن این است که ازاعصار جاهلیّه تااین عصر حضارت وعلم تقدیر حیوة مادی ومعنوی نساء همه‌وقت دردست آراء مستبّده

مردان بوده ووجههٔ عواطف مستقلّ الخلقه آنان رابهرشـــأ نـی ازشئون‌که اراده جابرانه آنان اقتضانموده متوجه داشته اند وکدام دلیل ادلّ وابین ازآن که اثارمهلکی راکه درخت فلسفه مزعجه ایشان برای هیئت اجتماعیهّ تهیه نموده ازمضرّات سست رائی ویاخودآرائی نسوان شمرده وخارهای‌مهلکی که اهتمام آنـــان دراستیصال اصول شاهقه الفنون روحانیت وقطع اشجار باسقـــه الفروع علائق عائلیه دراراضی قلوب متأصلّ ساخته برشد ونمـاء حبوب آزادی نساء درمزارع‌عقول منسوب داشته اند ،

هرشخص دقیق که درصحیفهٔ وجود انسان مطالعه علمی نمایـــد میداند که افضل فضائل درعالم این موجود جلیل الخلقه استقلال ذات واعتماد بنفس است وتحصّل آن بدون امداد عوامل روحانیـه متصور ومعقول‌نیست چه استقلال ذات عبارت از قوّت وشوکتـــی است که آدمی بوساطت آن مملکت وجود خود راازاستیلاء دشمنان خارجی محافظه وحراست نماید ومقصد ازاعتماد بنفس آنست کـــه انسان حصن حصین‌نفس راچندان محکم ومتین وجنود وعساکر آنرا بقدری مقتدر ومهیمن بیند که باوجود آن بیمی ازصفوف اعداء ظالمـه وخصماء متهاجمه نداشته باشد وتحقق استقلال ذات واعتمـــاد بنفس درمقابل جیوش‌هادمه وآفات مصادمهٔ اهواء وهوســـات وفقر وفاقه ورنج وبلا ومرض وموت وسایراوصاب ومصائب که پیوســـته محیط برکشور سریرت انسان است بدون سنگر بندی قوه "

انفذ واقوی امری است که عقل سلیم بتخیّل آن قادر نیست وآن قوهٔ قویّه وآمر وحاکم مطاع ونافذ القول تنها عوامل روحانی است که سطوت ومهابت آن برای عساکر جرارهٔ طبیعت شأن وقدرتی باقی نگذارد وسیطره واستیلاء آن مانع تجاوز فواعل مادی ازحدود خود شده فضیلت استقلال ذاتواعتماد بنفس راایجاد وایجاب نماید وامروز علماء عصریه وزعماء ترقیات بشریّه درحالتیکه انسان رایکی ازموجودات طبیعت فرض نموده باتمام اهتمام همهٔ مساعی رابتعلیم مبادی مبیده وتسلیم لجام عقول باهواء طبیعیّه مصروف داشته اند ازنتایج واثرات مجهودات موحشهٔ خود که علل واسباب اصلیهٔ ضعف نفس ودنوهمت وحب زخارف ودنایاست صرف نظر نموده حریّت ومساواة نساء راکه ازخصائص خلقی انسان است موجب فساد ومخالف نوامیس طبیعت شمرده اند وسبب این تصورات واهیه چنانکه قبلا معروض داشتیم چیزی جزآن نیست که رجال درهمهٔ قرون واجیال نساء رااسیر ومقهور پنجه جوروستم خود داشته وقتی آنان رابدرجهٔ ساقط ازشئون انسانیت شمرده اند که وجود روح رادرایشان انکارنموده نوع زن راازسلسلهٔ انسان خارج دانسته اند وزمانی مفاسد متولده ازاوهام واضالیل خود رابه آزادی نسوان منسوب داشته سعادت هیئت جامعه رادرتضییع حقوق آنان انگاشته اند وهنگامی برای اجراء هوسات واهواء دنّیه خود نساء رامفتون ومسحور حریّت مفرطه ساخته بعنوان آزادی ومساواة عفاف نفس وطهارت

فطرت وشئونات ادبیّه واخلاقیه را ازآنان سلب نموده اند بحدی که نظر دقیق رقیّت این حریّت رابمراتب ازاسارت استعباد اقوی وافزون یابد .

تتبع حالات نفسیّه امم وملل سه قسم اخلاق درعالم انسان مشاهده نماید اخلاق فطریّه واخلاق وراثیه واخلاق اکتسابیّه وامروز اگر فاحص خبیر درمقام تجزیه وتحلیل اطواروحالات نوع بشر برآید اخلاق اجتماعیه را درجمیع صور واقسام مزبوره فاسد ومحکوم بانحلال یابد چه اگربمواهب فطریّه که دست صنع وایجاد درخفایای وجود اوبود یمت گذاشته نظرافکند آنرابسبب سعی فلاسفه در افناء وامحاءتربیت روحانیه خاضع ومقهور سیطرهٔ عوامل طبیعی بیند واگرمواریث اخلاقیّه اسلاف راسرمایه خصائل اخلاف شمارد درخزائن اعمال واحوال آنان ذخائرود فائنی جزصفات ذمیمه و امراض هائله مشاهده نکند واگرازتربیتهای اکتسابیّه متوقّع فوز ونجاح باشد اطفال بیگناه رادرچهاردیوارخانهٔ پدری محدود به مشاهده حالات فضیحه ودرمدارس تعلیم مجبور بانحصار فکردر مباحث مادّی ودرجامعه محاط بمستهزئین ادیان واخلاق بیند وباوصف این حال درصفحات ادمغه واذهان جزانتقاش صور ونقوش خلل وفساد منتظربودن یدان ماند که ازمغرس خاروزوان اجتناء گل وریحان طلب کنند وازمعدن سفال وخزف اقتناء لوء لوء وصدف آرزونمایند .

چنانکه مکرر معروض داشتیم جمیع مشاکل وموانعی که امروز قائدان سعادت انسانیه در هر قدم بدان مواجه میشوند سبب اساسی آن غمض عین از وجوه محدودهٔ انسان وتصور محدودیّت او بقوانین طبیعیه است مثلا همین استشکال که بعضی خصائص وصفات را در زنان از لوازم جوهری پنداشته وآنرا بعنوان لزوم متابعت سنن طبیعت دلیل بر عدم جواز تساوی بارجال شمرده اند ناشی ازآنست که در استقراء حالات انسانیّه بجای آنکه برحسب فتوای علماء خود نظر بمجموع خواصّ وکیفیّات روحیّه وجسدّیه آنان نمایند بمشاهده ترکیبات دماغیه واحوال عنصریّه اکتفا کرده ازعامل روح که حسن وسوء تربیت وتعلیم آن از اقوی وسائل تشکّلات وتحولات جسمیه واخلاقیه است چشم پوشیده اند وآنچه درین موضوع فی الحقیقه متحرّی حقایق رامتحیر میدارد این است که علم درعصر حاضر مادّه اثیریّه راکه برای عناصر طبیعی مبدء مادی است قابل تقلیب ماهیّات وتغییر خواص عنصری اجسام دانسته وازقوت تأثیر حقیقه الحقایق وروح الأرواحی که مبدء خلق وجعل حقایق است باین درجه ازغفلت وذهول راضی میشود وحال آنکه تجارب یومیّه احوال ذاتیه انسان راعلی الدوام طوری مقتضی ومستعد تغییر وتقلیب یابد که برای حکم وتصدیق بلیاقت واستعداد ارتقا وانتقال بیحد ونهایت آوازعالمی بعالم اکمل واتمّ محل شبهه وتردید نمیماند اینست که حضرت عبد البهاء روح الوجود لکلماته السامیة فداء

در کتاب مستطاب مفاوضات راجع باثبات لزوم مربّی میفرمایند :

" تربیت برسه قسم است تربیت جسمانی تربیت انسانی وتربیت روحانی . تربیت جسمانی بجهت نشو ونمای این جسم وآن تسهیل معیشت وتحصیل اسباب راحت ورفاهیت است که حیوان با انسان در آن مشترکند واماّ تربیت انسانی عبارت ازمدنّیت است وترقّی یعنی سیاست وانتظام وسعادت وتجارت وصنعت وعلوم وفنون واکتشافات عظیمه ومشروعات جسیمه که مدار امتیاز انسان ازحیوان است واماّ تربیت الهیّه تربیت ملکوتیست وآن اکتساب کمالات الهیه است وتربیت حقیقی آنست زیرا دراینمقام انسان مرکز سنوحات رحمانیّه گردد ومظهر لنعملنّ انسانا علی صورتنا ومثالنا شود وآن نتیجهٔ عالم انسانی است " وهمچنین در لوحی ازالواح مبارکه میفرمایند قوله الاحلی

" عالم انسان سه مقام است مقام جسم است وآن مقام حیوانی انسانست که باجمیع حیوانات درجمیع قوی وجمیع شئون مشترك است زیرا جسم حیوان مرکب ازعناصر وجسم انسان نیز مرکب ازعناصر است حیوان قوای محسوسه دارد مثل بصر سمع ذوق شمّ لمس انسان هم این قوی را دارد ولی حیوان نفس ناطقه ندارد این نفس ناطقه واسطه است میانه روح انسانی وجسم این نفس ناطقه کاشف اسرار کائنات است ولی اگر ازروح مدد گیرد وازروح استفاده کند والاّ اگر مدد از روح بنفس نرسد آنهم مثل سائر حیوانات است چه که مغلوب شهوات

است این است که ملاحظه میشود بعض بشربصفت بقر هستند حیوان محضند ابدا ازحیوان امتیازی ندارند اما اگراین نفس ازعالم روح استفاضه کند آنوقت انسانیّت اوآشکار میشود پس معلوم شد دوجنبه داردیك جنبه جسمانی یك جنبه روحانی اگرجنبه حیوانی غالب برنفس شود ازحیوان پست تراست این است که درعالم بشرنفوسی میبینی که ازحیوان درنده ترند ازحیوان ظالمترند ازحیوان بدخوترند ازحیوان رذیلترند سبب اذیّت بشرند سبب نکبت عالم انسانیت اند مرکزظلماتند واگرجنبه روحانی غلبه برنفس کند نفس قدسیّه شود ملکوتیّه شود سماویّه شود ربانیّه شود جمیع فضائل ملاء اعلی دراو طلوع کند رحمت خدا شود سبب آسایش عالم انسانی شود اینست فرق میانه نفس امّاره بالسوء ونفس مطمئنه پس واضح شد که نفس واسطه است میانه این خاك وثمر اگر این ثمر ازاین شجر ظاهرشود مظهرکمالات اوست همچنین اگرنفسی مؤیّد بروح شود آن نفس نفس مبارکست اما اگر این شجر ثمری نداشته باشد همان نابت ازخاك باشد سزاوارآتش است "

هرذهن دقیق که مختصرتأمل درتفاوت اثرات حاصله ازحریّت فکر ومساواة دربین امم وملل نماید ازمشاهده آثارمنتقل بمعرفت عوامل مؤثرّه شده ببصیرت تامّه گواهی خواهد داد که این دوعنصر مهم حیوة یعنی حریّت فکر ومساواة وقتی درعالم انسان موجب

بث مکارم وفضائل است که حثّ بدان صادر ازمؤدّب ومربّی روح باشد وبهر مقدارکه اعتناء والتفات باین مکمّل ومهذّب عظیم الشان منسی ومتروك ماند بهمان نسبت آزادی وتساوی سبب ارتخاء معالی همم واماته جلائل صفات خواهد بود بناء علیه صفات رذیله راکه بعضی ازفلاسفه اجتماعی درزنان ازخصائص ذاتیّه آنان تصور نموده اند اموری عرضی است که مخالفت بانوامیس خلقت یعنی انکارقسمت عالیه وجود انسانی ومشترك شمردن انسان با سایر موجودات طبیعت سبب پیدایش آن شده ووجهامن الوجوه نسبت آنرابعوامل حریت ومساواة نتوان داد وفی الحقیقه امری درنهایت استعجاب است که فلاسفه عصریّه برحسب معاذیری که سابقا بیان شد تساوی نساراباارجال که مهمترین وسائل ترقی وکمال است مغائرقوانین خلقت دانسته ولی حکم بتساوی انسان رابا انواع حیوان موافق طبیعت ذاتیّه ومایه سعادت اومیشمارند ومعلوم نیست که مقصد آنان ازین رأی عجیب وفلسفهٔ مرعبه چیست وازکلمهٔ طبیعت چه مفهومی اراده نموده اند اگر طبیعت رابرحسب حد تامّ حقیقی قوهٔ دانند که افاعیل صادره ازآن بدون تعقّل واختیار وبرنهج ونمط واحد است عقل وتجربه چنانکه درفصل اول این کتاب دربیان فوارق اعمال طبیعی وعقلی بادله واضحه مبرهن داشتیم انسان راخارج ازین حکم مشاهده نماید واگرمقصدشان ازاطلاق این کلمه درعالم انسان آثاروکیفیات منبعثه ازماهیّت وجود اوست

نفس این مفهوم معارض دعوی ومبطل بنیّه ایشان است زیراکه تجربه درانسان (برفرضتسلیم این مفهوم) دوقسم طبیعت مشاهده مینماید یکی طبیعت پست وسخیف که منعطف باهواءدنیّه ودرآن سهیم باحیوان بل ادنی وادون ازآنست ودیگری طبیعت بلند وشریف که نظرهمتش متوجه کمالات سامیه ومعنویه است ودرین صورت باوصف آنکه وجود این دوکیفیت متعارضه بالحس والتجربه درانسان مشهود ومعاین است آیاچه برهان غیرازلجاج وعناد انظارمؤسسین فلسفه حسیّه رابوجههٔ طبیعت سفلای وجود انسانی خیره داشته وابصارایشان راازمشاهده وجهه طبیعت علیای اوبسته است بلی حبّ جاه وزینت وتفاخر بزخارف وصفات رذیله عجب وتبخترچه درعالم رجال وچه درعالم نساء ازلوازم طبیعت است لکن پیکر طبیعت انسانی تاوقتی امورعرضیه رامدار افتخار قرارداده ودل رابامیال واهواء دنیّه شادمان ومسرور میدارد که قامت روح بحلل فاخرهٔ معارف آلهیه وفضائل جوهریه تزئین نیافته باشد مانند طفل نادانی که اشتغال بالعاب اورامانع ورود بمیدان علوم وآداب باشد ولی همینکه جامهٔفهم وادراك پوشید هیچ شبههٔ نیست که وقوع دراشراك رذائل راعذاب الیم شمارد و مباهاة بدان راشبیه بمباهاة اطفال بخزف وسفال بیند چنانکه جمال قدم جلّ اسمه الأعظم میفرماید :

" اگرعباد بطرف فوأد ناظر شوند یقین میدانند که آنچه ازمصدر

امرنازل شده محض خیراست ازبرای من علی الارض کل باید بمثابه جناح باشند ازبرای یکدیگرفخرانسان درحکمت وعقل واخلاق حسنه بوده نه درجمع زخارف وکبر وغرور کلّ ازتراب مخلوق وباو راجع ای اهل بها زینت انسان باسباب دنیانبوده بلکه عرفان حق عزاعزازه وعلوم وصنایع وآداب بوده شمالئالی بحراحدیه اید درلوء لو ملاحظه کنید که صفاوعزت اوبنفس اوبوده اگر اوراد رحریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریرمانع ظهورات طراوت ولطافت اوخواهد شد زینت اوبنفس اوست کسب این زینت نمائید وازعدم اسباب ظاهره محزون نباشید " ودرمقام دیگر میفرماید :

" خوشا حال نفوسی که اسیر رنگ دنیا وماخلق فیهانشده اند وبصبغ اللّه فائز گشته اند یعنی برنگ حق دراین ظهور بدیع درآمده اند وآن تقدیس ازجمیع رنگهای مختلفه دنیاست وجز منقطعین براین رنگ عارف نه))

زعماء مدنیت انسانیه که صفات فقدان ثبات وضعف نفس وحب تزیین وتفاخر رادرزنان مورد انتقاد ساخته آنرا ازوجوه فارقهٔ نساء ازرجال دانسته اند اگر میتوانستند درزمان خود برمراتب شهامت واستقامت وانقطاع وعلوّ قدروسموّ همتی که درین عصرجلیل جمعی کثیر ازمتربیّات تعالیم حضرت بهاء اللّه بدان مبعوث وسبب تزیین صفحات تاریخ بمفاخرزنان شده اند اطلاع واست حضار یابند مسلما نساء رامفطورومجبول بصفات غیرممدوحه نیافته وملکات اخلاقیه

را فقط نتیجه عوامل تربیت مشاهده مینمودند وبعد ازحصـــــول این علم وآگاهی نه حریتّی راکه خالق وجود برای استکمال انسان باومبذول داشته علت خلل وفساد میشمردند ونه بسلب حقوقی که ازلوازم حریّت ذاتیه وبدون وجودآن تأدیه وظایف درحـــکم امتناع است فتوی میدادند .

بلی درعصر وقرنی که حال ملل شرقیه بمنتهی درجه انحطاط منجّر شده وصفحات جرائد ومقالات غرب بطریق تمنّت واستهزا مملو ومشحون ازآثاروامارات هبوط وتقهقرآن بود باثرتربیت الهـــــی درایران نسائی پدیدارشدکه درجلائل اعمال برافاضل رجال تفوّق جسته ودرسموّ همم اعاظم فلاسفه امم رامبهوت ساختند و در مملکتی که ضعف عزم وفقدان همّت ملکات نفسیّه رجال شده وجز انهماك دردنیا واشتغال بشئونات عرضیّه همّی وشغلی نداشتند روح امرسبحانی نسائی درمحیط توحّش وهمجیّت مبعوث کردکه زینت جمال انسانیّت رادرفضائل جوهریّه یافته ودرکمال قـــــوت نفس وشجاعت قلب و ثبات ایمان وبی اعتنائی بشونات دنیویه رجـــال میادین عقل ومعرفت رامتحیّر داشتند ــ دراقلیمی که مردان آن ازهردانشی جزعقاید بالیه واوهام سخیفه وتقالید مندرسه عـــــاری وبی بهره بودند اثرتعالیم ربانّی اشخاصی دربین نسوان برانگیخت که زبان بنشرمبادی الهیه وبیان حقایق سامیه گشوده وبتربیـــــت عقول وتهذیب افکارپرداختند .

بالجمله نموت وخصائص ذاتیّه نوع بشر چنانکه کرارا معروض داشتیم بزبان فصیح ناطق بدان است که علت غائیه حیوة اوترقیّات عقلّیه ومرکب سیر ونهضت اوحریّت ضمیر واستشاده ازحقوقی است که ناموس وجودی اوتقاضای آن نماید وبحکم بداهت قوانین ونظاماتی که مایهٔ استکمال نبالت ونباهت اوشود قوانین ونظاماتی است که موافق ومناسب ملکات روحیه اوباشد وجمیع عوارض وآلامی که هیئت انسانّیه رااحاطه نموده است موجب اصلی آن سرپیچی ازقوانین الهی است ولهذا ازجهتی حریّتمفرطه وعدول ازحدود عدل که تعیین آن راجع بشرایع وادیان است مورث تسلیط قوای طبیعی برعوامل روحانی شده ودرهیئت جامعه ایجاد هزاران اعتلال واختلال کرده است واز جهة دیگر محروم داشتن نسوان ازحریّت معتدله وحقوقی که منتزع ازاستعدادات مجبوله آنان است باعث افناء قوهٔ حاکمه وفتور ایشان درانجام وظایفی که بهیئت جامعه مفروضند گشته است ــ چه درعالم انسان وظائف وحقوق ازامور متلازمه اند باینمعنی که تأدیه وظایف ایجاب تمتّع ازحقوق وتمتّع ازحقوق الزام تأدیه وظایف نماید وبناء علیه فقدان حریت که مستلزم اهمال قوهٔ تعقل واطاعت عمیاست سبب تدنی همتّ زنان شده ایشان راازنیل بکمالاتی که تحصّل آن جزبوسیله آزادی فکر واستقلال رأی میسّر نیست بازدارد وحرمان ازمشارکت حقوق بارجال مورث تولدّ تزویر ونفاق وسایرصفات رذیله که ازلوازم سلب جرأت وعدم

اعتماد بنفس است گشته قدرت واستطاعت قیام بوظائف انسانیه را در وجود ایشان ضعیف نماید وعلی ای حال فساد وخللی راکه نظریات فلاسفه بقانون تساوی رجال ونساء منسوب داشته نوعی ازسفسطه ومنشاء مغالطه آن باصطلاح علماء منطق جعل العلة مالیس بعلّة استوتجربه حالات امم بخوبی برین مطلب شهادت دهد که در بعضی ممالك که بیش ازدیگران جهد واهتمام بتربیت نسوان مینمایند فضائل اخلاقیه کاملا مرعی ومحفوظ ودربعضی ممالك که درآن اثری ازحریت ومساواة نیست جامعه آنان محاط باقسام فجایع ومفاسد است ودرعالم رجال نیزکیفیت احوال بدون هیچ تفاوت برهمین نمط وترتیب جاریست لهذا حدوث خلل وفساد رامطلقابقانون مساواة حقوق اسناد نتوان داد بل تفاوت مشهودی که دراخلاق و عادات امم معاصره برحسب ظروف مؤثره مشاهده میشود محسوس مؤید اینمعنی است که محامد وذمائم آداب وعواید درعالم انسان اعم ازرجال یانساء اصلا واساساناشی ومنبعث ازعوامل تربیت است وبدون استحکام مبانی تهذّب دینی واخلاقی هیچ فلاح ونجاحی راازمساعی انسانیه منتظر ومترصد نتوان بود .

سابقا معروض داشتیم که مثل تعالیم اجتماعیه مثل عناصرکیمیاویه ایست که استعمال هریك ازآن بالانفراد بسا اتفاق افتد که سّم قاتل ومایه اهلاك گردد وچون کیمیاوی عالم وطبیب حاذق عناصر مزبوره رابا یکدیگر مؤتلف ومجتمع نماید ازایتلاف واجتماع آن جسم جدیدی

بظهور آید که درياق برء وسبب حصول صحت شود اینست که اگر عقل انسانی قانون مساواة رجال ونساء رانیزمانند سایرمباحث اجتماعیه محفوف بنتایج مضره میابد سبب آن اغضاء نظرازمبادی دیگری است که دافع سموم ومضرآنست بعد ازتبصّر دراین مقدمه هرگاه فاحص امور دراصول شریعت بهائیّه تدقیق نماید بخوبی تواند یافت که حریت وتساوی حقوقی که جمال قدم جلّ اسمه الأعظم درتعالیم مقدسّه خود اراده فرمود مبالمرّه مخالف شکل واسلوبی است که امروزه درممالك غربیّه شایع ومجری است ــ چه اولا مبادی این امراعظم درحکم شجریست که اصل اصیل آن معرفةالله وفروع باسقه اش کشف ودرك حقایق طبیعیه والهیه واثماریانعه اش اخلاق رحمانی وصفات ملکوتی است وچنین تأسیس بالبداهه منافی اصول فجیعه وحریت مفرطه ایست که باکمال جد واهتمام ساعی درالغاء ادیان وهدم مباحثماوراء الطبیعه وتحقیرمبادی روحانّیه است چنانکه جمال اقدس ابهی جلّت آیاته درکتاب مستطاب اقدس میفرماید :

" انا نرّی بعض الناس ارادوا الحّریة ویفتخرون بها اولئك فی جهل مبین ان الحرّیة تنتهی عواقبهاالی الفتنه التی لا تخمد نارها کذلك یخبرکم المحصی العلیم فاعلموااّن مطالع الحّریة ومظاهرها هی الحیوان والانسان ینبغی ان یکون تحت سنن تحفظه عن جهل نفسه وضّر الماکرین انّ الحرّیة تخرج الأنسان عن شئون

الا د ب والوفاروتجعله من الأ رذلين فانظر واالخلق كالا غنام لا بدلها من راع يحفظها ان هذا الحق يقين انا نصدقها في بعض المقامات ـ دون الا خر انّا كنّا عالمين قل الحرّيه في اتباّع اوامري لوانتم من العارفين لواتّبع الناس مانزلناه لهم من سماء الوحي ليجدّ ن انفسهم في حريّة بحتد طوبى لمن عرف مراد اللّه فيمانزّل من سماء مشيتّه المهيمنته على العالمين قل الحرّية التي تنفعكم انّها في العبودّية لله الحق والذي وجد حلاوتها لا يبدّلها بملكوت ملك السموات والا رضين "

وحضرت مولى الورى ارواحنا لبياناته المقدسه فداء د رلوحي ازالواح ميفرمايد :

" اهل بهاباید مظاهر عصمت كبرى وعفت عظمى باشند د رنصوص الهّيه مرقوم ومضمون آيه بفارسى چنين است كه اگر ربّات حجال بابدع جمال برايشان بگذرند ابدا نظرشان بآن سمت نيفتد مقصد اينست كه تنزيه وتقديس ازاعظم خصائص اهل بهاست ورقات موقنه مطمئنه بايدد رکمال تنزيه وتقديس وعفت وعصمت وستر وحجاب وحيا مشهور اهل آفاق گردند تاكل برپاكى وطهارت وكمالات عفتّيه ايشان شهادت دهند زيرا ذرّه ازعفت اعظم ازصد هزارسال عبادت و ـ دريای معرفت است .

ثانيا د رشريعت بهائيه تعليم وحدت رجال ونساء منضم بتعاليم مهمه ديگر ازقبيل لزوم زواج وقوانين ازدواج وحدود وحقوق

عادله ایست که اهمال هیئت عائلیه دررعایت ومتابعت آن هادم بنیان سعادت بشری است ـ چه هرعاقل متفرّس که درنظم طبیعی سلسله روابطوانتقال صفات واحوال ازمخازن قلوب اباء وامهات در اوعیهٔ صدور اولاد وانسال تفکّری بسزا نماید میداند که یکی ازوسائط وشرائط عظیمه تحقّق سعادت جامعه صحت زواج وحفظ ورعایت قوانین وحقوق متبادله زوجین است وامروزحریّت بی لجام وزمامی که فلسفه عصریّه مورث وباعث پیدایش آن شده ازجمله مفاسد محسوسهٔ اختلال نظامات عائلیه وانصرام حبال مهمترین روابط انسانیه استواین فساد یعنی عدم مبالاة بحقوق زوجین واولاد که هیئت عائله ازآن تشکیل یابد اسرع ازهرعاملی سبب ویرانی مؤسسات اجتماعیه ودرصورت بقاء برحال حالیه برای عالم انسانیت منشاء مخاطر ومخاوفی است که توهّفکروهم قادربرتصور وتخیل آن نیست ـ ثالثا مقصد الهی ازوحدت رجال ونساء تعادل وتساوی درجمیع حقوقی است که جهة مشترکه عالم انسان اقتضای آن نماید ودرجهة مزبوره که معرّف وشارح آن کلمهٔ انسانیّت است وجه امتیازی دربین مرد وزن نتوان یافت که موجب فرق وتفاوت درحقوق شخصیّه ومدنیّه آنان شود ـ بخصوص آنکه حکمت الهیه همهٔ موجودات رامزدوج پدیدار ساخته ومعنی زوجیت اشخاص واشیاء افتقارذاتی هریك ازآن دو ـ بدیگری برای تحصیل کمالات وجودیه وتحصّیل شخصیت واحده ـ است یعنی تنها وسیله تمتع رجال ونساء ازمواهب حیوة آنست

که هرد و بطریق تساوی وبدون شائبه تفاخر وتمایز حافظ حقوق وساعی درتکمیل سعادت یکدیگرباشند والا هرگاه یك رشته ازاعضاء هیکل انسانی ازحقوق حیوتیه که با لسویّه راجع بمجموع هیکل است بی بهره‌ماند هیئت اجتماعیه شبیه بهیکلی خواهدبود که بیك قسمت ازاعضاء آن فلج عارض شده باشدومتأ مل بصیرمیداند که مساواة باحدود وشرایطی که عرض شد ازبدایت تاریخ تاامروز دربین نوع بشر وجود نداشته وحق‌آن رعایت نشده است ــ چه علاوه برآنکه استقراء تواریخ ملل قدیم ومعاصر گواه ودلیل برعدم تحقق وحدت ومساواة مزبوره است‌عقل سلیم نیزبرین مطلب شهادت دهد که حصول شخصیت واحده منوط بترك اثنینّیت و ابتعاد ازخودبینی وانانیّت است وآن باتنازعات موجوده که آیا مرد افضل است یا زن واستیلاء وفائقیت حق رجال است یانساء بالمّره مباین است ونتیجه آن امری جز افراط وتفریط که هرد ومعارض میزان عدل ومضر بحیوة طبیعّه است نیست وبناء علیه درین‌مرحله ازمراحل صلح وسلم چنانکه درفصول‌آتیه دربیان وحدت آراء بتشریح آن ــ خواهیم پرداخت میزان عدل وقسطاس نظم راجز درمحکمه ودیوان تعالیم واحکام جمال ابهی جّل اسمه الأعلیٰ نتوان یافت .

فصل نهم - وحدت ملل

مبحث اول - وحدت نژاد و وطن وزبان

مبادی دیگری که در نظم بدیع جمال قدم جل اسمه الاعظم در یاق سموم قاتله افتراق تصبیه ومقرر گشته وحدت نژاد ووطن وزبار یعنی شئونی است که علماء اجتماعیه آنرا بعنوان عوامل طبیعی وحدود وتشخصات جغرافیه مایه اعتذار از تعصبات ملیّه وتعذّر حصول صلح وسلام اختیارنموده وبعضی دیگراصل دین رانیز براصول مزبوره افزوده اند وصرفنظراز روابط عظیمه که یوما فیوما درتزاید وامم وملل دنیا رابایکدیگرآشناساخته وتحقق وحدت انسانیه راموافق بشارات کتب آسمانی ومواعید صریحه صحف قیمه این ظهور اعظم بنهایت وضوح اعلان میکند بصر عقل چون بهریك ازاصولی که علماء عصرحدیث آنرا مأخذ حصرهمت درمحبّت مجتمعات خود وخصومت سایرهیئتهای بشریه اتخاذ کرده اند تأمّل نماید محلی برای آن جزسفسطه وهم وحسّ انانیّت نیابد .

تمهید اللمقدمه معروض میداریم که ملت درعرف علمای اجتماعی

جوقه وجمعیتی ازاشخاص انسانی است که درنقطهٔ ازنقاط ارض ساکن وتابع ومنقاد یك قسم قوانین وآداب ورسوم باشند وموافق اسناد وشواهد تاریخی ازبدایت اعصار انسانیت تازمان حاضر تشکیلات ملیه متشکل بچهار صورت اصلیه ومتتابعا ازصورت اولیه بصورت ثانویه وازصورت ثانویه بصورت ثالثه وازصورت ثالثه بصورت رابعه تحول یافته صورت اولی تشکیلات عائلیه وصورت ثانیه روابط عشائروقبائل وصورت ثالثه اجتماعات قومیّه وصورت رابعه روابط ممالك واقالیم حاضره است ــ حضرت عبد البهاء ارواحنا لرشحات یراعته المطاعة فداکه بافتخار اعضای محفل اجرائیه کنگره صلح عمومی درهلاند شرف صدور یافته میفرماید :

راحت وآسایش عالم آفرینش درتحسین اخلاق عمومی عالم انسانی است واعظم وسیله بجهت تربیت اخلاق علو همت وتوسیع افکار است باید عالم انسانی رابانین منقبت عظیمه دعوت نمود ملاحظه فرمائید که مبادی مرعیه اصلیه هرفردی ازافراد بشرجلب منفعت خویش ودفع مضرّت است درفکرآسایش وشادمانی خود است وآرزوی تفرّد درزندگانی مینماید ومیکوشد که ازجمیع افراد دیگر درراحت وثروتوعزّت ممتاز گردد اینسبت آرزوی هرفردی ازافراد بشروایـن نهایت دنائت وبدبختی وپستی فکراست انسان چون اندکی ترقی فکر یابد وهمتش بلند گردد درفکرآن افتد که عموم عائله راجلب منفعت ودفع مضرت نماید زیراراحت ونعمت عموم خاندان خویش

راسعادت خود داند وچون فکرش توسّع بیشتر یابد وهمّتش بلند ترگردد درفکرآن افتد که ابناء ملّت وابناء وطن خویشرا جالب منفعت ودافع مضرت شود هرچند این همت وفکر ازبرای خود وخاندان او بلکه عموم ابناء ملت وابناء وطن اومفید است ولکن ازبرای ملل سائره مورث ضرراست زیرابجان بکوشد که جمیع منافع عالم انسانیراراجع بملّت خویش وفوائد روی ارض رابعائله خود وسعادت کلّیّه عالم انسانیراتخصیص بخود دهد وهمچو داند که ملل سائره ودول مجاوره هرچه تدّنی نمایند ملت خویش ووطن خود ترقی نماید تادر قوت وثروت واقتدار باین وسیله برسائرین تفوّق یابد وغلبه کند اماانسان الهی وشخص آسمانی ازاین قیود مبرّی است ووسعت افکار وعلویت همت اودرنهایت درجه است ودایره افکار اوچنان اتّساع یابد که منفعت عموم بشررااساس سعادت هرفردی ازبشر داند ومضرّت کل ملل ودول راعین مضرت دولت وملت خویش بلکه خاندان خود بلکه عین مضرت نفس خود شمرد لهذا بجان ودل بقدرامکان بکوشد که جلب سعادت ومنفعت ازبرای عموم بشر ودفع مضّرت ازعموم ملل نماید ودرعلویّت ونورانیت وسعادت عموم انسان بکوشد فرقی درمیان نگذارد زیراعالم انسانیرا یکخاندان داند وعموم ملل راافراد آن خاندان شمرد بلکه هیئت اجتماعیه بشر راشخص واحد انگارد و هریك ازملل راعضوی ازاعضاء شمرد انسان باید علویت همتش باینجه باشد تاخدمت باخلاق عمومی کند وسبب عزت عالم انسانی گردد))

ازین بیان مهیمن احلی معلوم توان داشت که تجزّء مجتمعات بشر ودرجات تقسیم آن بشعوبواحزاب متناسب بامقادیر وروابط هیئتهای انسانّیه است ودراجیال ماضیه اگر هریك ازطوائف وشعوب انس وارتباط جز به نژادی ازنژادها یانقطهٔ ازنقاط یالسانی ازالسنه ویادینی ازادیان نداشته اند سببطبیعی آن ازجهتی فقدان وسائل مراوده ومعارفه وازجهة دیگر محدودیت عقول وافکار دراحساساتی که ازلوازم طفولیّت است بوده چنانکه طفل درسنین اولیه حیوة جز بااعضاء خانواده ازپدر ومادر وبرادروخواهر وقوم وعشیرهٔ نزدیك انس وآشنائی ندارد وتمام علاقه اش بچهار دیوار خانه پدری وخواطر وسوانحی است که درآن محوطه ومحیط درضمیر اومنطبع ومرتسم گشته وهمه سعیش بدون تفکر وتعقل تقلید احوال واطوار ایشانست وبهردرجه پابجادّه رشد میگذارد خلطه ورابطه اش باابناء نوع خود وامکنه وامصار دیگر ازدیار یافته وبجای تقلید اعمی عقل وفکرصائب رامیزان وراهنمای زندگانی خود قرار میدهد وامروز قانون سیر تکاملی که علمائشرق حرکت جوهریّه وفلاسفه غرب اولوسیون مینامند بنهایت وضوح عقلا وتجربة نوبة ودورهٔ وصول عالم رابوجوب وحدت ملل اثبات واخطارمینماید وهمانقسم که دریك خانواده فساد فردی ازافراد وعدم تهیّوء وتجهزاوبرای قیام بوظیفه مساعدت سایراعضاء درنظام اجتماعی وسعادت حیوتیه همه آن هیئت موثراست شراره جهل وسوء حال امتی ازامم کره

زمین بهمان نسبت درسایرامم ذوالتاثیراست ودرحالتیکه جهل وظلم ملتی ازملل برای سایرمجتمعات بشریه جالب بوار و شقاست آیا چه خواهد بود حال انسان وقتیکه امم متمدنه که خود سرمست باده عجب وغرور وسائر درطریق ضلالت سند اساتذه امم جاهله بشماررفته وامم جاهله مشی براثراقدام ایشانرا سرمایه فلاح خود قرار دهند .

سبحان اللّه انسان درتجزیه وتحلیل طبایع اشیائاً صلّ صحت ومرض راازجراثیم ونطف نبات وحیوان درانسال وانساب برحسب قانون وراثت مشاهده میکند وبجای آنکه ازآن مشاهده درس عبرت گرفته تمکّن فضائل صلح وسلم ومواهب ورع وتقوی رادرنفس خود سبب سعادت اخلاف قراردهد درتمام لحظات زندگانی کاری جزغرس بذور رذائل واحقاد دراراضی قلوب سلائل واحفاد ومسموم ساختن قوای عقلیه واماتهٔ مناقب اخلاقیه آنان ندارد وحال آنکه درزمان حاضر طبیعت وجود داعی ومقتضی توحید امم وتوجیه عواطف ازدوائر محدودهٔ قومیت وملیّت بمرکزعام وکلّی نوعیّت وانسانیّت است وهمانقسم که اختلاط وارتباط افراد یك عائله سبب سرایت اخلاق وعادات ومطالب ومقاصد والفاظ واصطلاحات آنان درتمام آن هیئت ویاآمیزش و معاشرت چندین عائله درشئون ادبی ومدنی یك ملت موثرومایه امتیاز جمعیت آن عائله وملت ازعائله‌ها وملل دیگراست امروزجمیع وسایل ووسائط

داعی ومؤیّد انتقال وتحوّل ملل درجمیع شئون بصوب وحدت ملیّه است ــ این است که ازجمله تعالیم متقنه حضرت بهاء آللّه علت کلمة وتمّت حجته بروفق استعداد زمان وحدت نژاد ووطن وزبان وخط است وهرمنصف خبیرکه درتعالیم مزبوره تأمل نماید هریك ازآنرا دریاقی برء السّاعه برای ادواء مهلکه عصرحاضر مشاهده کند چه درین عصر رهیب صرفنظر ازعداوتهای دینّیه که شرح آن در فصل وحدت دین گذشت اقوی عاملی که درعروق وشرائین اقوام وملل موجب اناره وتهییج احساسات خصومت وبغضاء گشته تعصّبات ملیّه بعنوان جنس ووطن ولغت است ــ اما تعصب جنسی عبارت ازآنست که هرملتی نژاد خودرانژادی اشرف وافضل ازسایر اجناس دانسته وهرقوم ونژادی جزقوم ونژاد خودرابیگانه ومنفور شمارد واروماًلین عصبیت مذمومه ازابتداء تاریخ الی زماننا هذا قرنا بعد قرن در اراضی قلوب مستحکم شده ودرین عصرشدید الانقلاب ظهور اثار ــ ردیه آن مانند سموم ناقعه اعضاء هیئت جامعه راسموم ومفاد آیهٔ قرآنیه " اذا وقعت الواقعه لیس لوقعتها کاذبه " راعلی رؤس الاشهاد ظاهر ومشهود ساخته استعلیهذا تاسلاله انسان عواطف خودراازتعصبات جنسیه بوحدت انسانیه متحوّل ومنعطف نسازد سریان روح سعادت درجسد عالم محال ومجتمعات امم باسرعتی اشدّ وانفذ ازبرق درمعرض موت واضمحلال است وحضرت بهاء الله بروفق استعداد زمان ازجمله کلمات متقنهٔ که دربیان

این تعلیم جلیل وعظیم میفرماید این کلمات مقدسّه است قوله جلّ جلاله :

" بگو ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شده بچشم بیگانگان یکدیگر را بینید همه باریك دارید وبرگ یك شاخسار ودرکلمات فردوس میفرماید

" کلمة الله درورق ششم ازفردوس اعلی سراج عباد داداست او را بباد های مخالف ظلم واعتساف خاموش منمائید ومقصود ازآن ظهور اتحاد است بین عباد دراین کلمه علیا بحرحکمت الهی مواج دفاتر عالم تفسیر آنراکفایت ننماید اگرعالم باین طراز مزین گردد شمس کلمه یوم یغنی آللهکلا من سمته ازافق سماء دنیا طالع ومشرق مشاهده شود مقام این بیان رابشناسید چه که ازعلیا ثمره شجره قلماعلی است نیکوست حال نفسی که شنید وفائز شد براستی میگویم آنچه ازسماء مشیّت الهی نازلآن سبب نظم عالم وعلت اتحاّد و اتفاق اهل آنست کذلك نطق لسان المظلوم فیسجنه العظیم "

وحضرت غصن ممتاز ولی امرّاللهارواحنالکلماته المبارکه فدا میفرماید

" یاران برگزیده ایران باید نظربپستی محیط خود ودنّو اخلاق وسوء رفتار نفوس درحول خود ننمایند وراضی بامتیاز وتفوّق نسبی نگردند بلکه باید نظر راباوج مرتفع نمایند ونقطه نظر گاه را تعالیم ونصایح قلم اعلی قرار دهند آنوقت معلوم شود که هنوز ازبرای کل در وادی سلوك مرا حلی عدیده باقی ماند وطی مسافات نکرده بسر

منزل مقصود که تخلّق باخلاق وشیم الهیه است هنوزوارد نگشته‌ایم
پس ماکه سالکان سبیل نجاتیم باید بتمام قوی بکوشیم تادرمجالسات
ومکالمات ومعاملات ومشاغل ومقاصدمان باتمام طبقات نفوس در امور
جزئی وکلّی درهردقیقه وآنی آن روح مودعّه درتعالیم حضرت
بهاء اللّه رابفعل اظهارواعلان واثبات کنیم وچنان جلوه نمائیم
که برکل ثابت گردد که جزقوه جامعه روح حضرت بهاء اللّه هیچ
امری دیگر تقلیب ماهّیت ننماید وخلق‌جدید نکند این است
یگانه اسباب نجات وظفر امرالهی "

عامل دیگری که آن نیزبهمان درجه تعصب جنسی یکی دیگر ازاسلحهٔ
قتاله هلاکت بشر وآنا فانا برمهابت وصلابت آن افزوده تعصّب
وطن است وحصرسعی درمحبت اقلیم واحد ودشمنی وعدوان نسبت
بسائر اقالیم وبلدان باوصف احتیاجات شدیدهٔ جمیع قطعات
ارض بتعاون وتعاضد یکدیگر عناصر واعضائی راکه حیوة هیکل نوع
بشر جز باتحّاد وایتلاف آن حصول نیابد طوری ازیکدیگرمنفصم
ومنفصل ساخته که شرارهٔ لهیب واجیج آن فریاد حنین و ضجیج
جمیع بشر رابعنان آسمان متواصل داشته ـ بناء علیه همانقسم
که اختلاط وارتباط افراد یك عائله سبب سرایت اخلاق وآداب
ومطالب ومقاصد آنان درتمام آن هیئت ویا آمیزش ومعاشرت چندین
عائله درشئون ادبی وعلمی یك ملت موثر ومایهٔ تخصیص وامتیاز
حیّت آن عائله وملت ازعائله هاوملل دیگراست امروز جمیع مسائل

ومبادی مبشر ومنادی انتقال ملل ازدایره محدوده محبت وطنیّه بحبّ عالم است وجمال قدمجلّ اسمه الأعظم درکلمات فردوس ـ میفرمایـــد :

" کلمة الله درورق هفتم ازفردوس اعلی ای دانایان امم ازبیگانگی چشم بردارید وبیگانگی ناظر باشید وباسبابیکه سبب راحت وآسایش عموم اهل عالم است تمسّك جوئید این یك شبرعالم یك وطن ویـــك مقام است ازافتخارکه سبب اختلاف است بگذرید وبآنچه علـــت اتفاق است توجه نمائید نزد اهل بهاافتخار بعلم وعمل واخلاق و دانش است نه بوطن ومقام ای اهل زمین قدراین کلمه‌آسمانی را ـ بدانید چه که بمنزله کشتی است ازبرای دریای دانائی وبمنزلـــه آفتاب است ازبرای جهان بینائی " ودرلوح حکمت میفرمایـــــد " لیس الفخر لحبکم انفسکم بل لحبّ ابناء جنسکم ولیس الفضـــل لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم "

نکته که استطراداً تذکارآنرالازم میدانیم اینست که بعضی ازاصحاب غرض ومحاجّه که ازبدایت این ظهور مبارك هرروز صدر مُظهرآنرا هدف سهمی ازسهام بغی وبغضاساخته اند درین تعلیم مقدس که بربنیان بالعدل « قامت السموات والارض » موسّس است بعنوان منافات آن بامحبت وطنیّه زبان اعتراض گشوده وازین حقیقت واضحه اغماض نموده اند که آنچه حب وطن رابنحو اکمل واتم درقلب تثبیـــت میکند سعی درتوسیع این عاطفه است ـ چه هیئت اجتماعیه باصطلاح

اهل منطق جنس اعمّی است که شامل انواع وصنوف واشخاص یعنی اوطان وملل وقبائل وعشایر وخانواده ها وفرد فرد اعضاء آنست واین مطلب بدیهی است که کلیاّت عامّه منتزع ازافراد جزئیه است وبنا برین درسلاسل انسال وسلائل انسان ازافراد گرفته تانوع سعادت هراعم منوط بسعادت تاخص است چه عائله متشکل ازافراد وقبیله متحصل ازعائلات وملت مرکب ازقبائل وعالم موٴلف ازملل وحب عالم مستلزم حب جمیع آن سلاسل است وبهمان نسبت که قصور اعضاء یك عائله درقیام بوظائف فردیه خود سبب ضعف سعادت عائله وتهاون عائله های یك ملت درانجام واجبات ملیه موجب تحلیل قوای ملت متشکله ازآن است تخاذل ازقیام بوظایف وطنیه درارتخاء وتخریب سعادت هیئت کلیه عالم انسان حائز تاثیرات شدیده است و درینصورت کمال وطن پرستی وقتی قدم بعرصه ظهورمیگذارد که انسان درظل رایت " لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم " درآمده ومحب جمیع بشر گردد وفصلا عن ذلك یك نکته مهم دیگر رانیزنباید ازنظر محونمود که وطن واحد بودن قطعات ارض برای سلاله انسان نافی رفعت مقام اراضی متبرکه که قلم اعلی مشبت تبرك واختصاص آنست نیست چنانکه تعظیم شأن اراضی مقدسه فلسطین معهد ارتفاع انبیاء عظیم وتجلیل مقام ایران مولد وموطن مطلع ظهور درمواضع شتی ازآیات والواح مبارکه مصرح ومنصوص است .

حضرت عبد البهاء روح الوجود لبياياته المقدسه فدا در لوحی ازالواح راجع بعظمت اراضی مبارکه سیناء میفرماید :

" یاایها السّائل الناظر الی الحقّ بعین الخلق المستوضع الدلیل من ابناء السبیل لواستوهت باذن الخلیل لسمعت الصّریخ والعویل و الانین والحنین من حقائق الموجودات والالسنة الملکوتیه من الممکنات بماغفل العباد وضلّوا عن الرّشادّ فی یوم المیعاد عن الصراط الممتدّ بین ملکوت الأرض والسّموات مع انّ کل الأمم مبشرة وموعودة فی صحائف اللّه وکتبه وصحفه وزبره بصریح العبارة المستغنیه عن الاشاره بهذا الظهوّر الاعظم والنوّر الاقدم والصراط الاقوم والجمال المکّرم والنیّر الأفخم فاذا راجعت تلک الصحائف والرقاع تجدها ناطقه بان هذا القطر العظیم والأقلیم الکریم منعوت بلسان الانبیاء والمرسلین موصوف وموسوم بانّه ارض مقدسّه وخطّة طیبة طاهره وانهّا مشرق ظهور الربّ بمجده العظیم وسلطانه القویم وانهّا مطلع آیاته ومرکز راياته ومواقع تجلیاته وسیظهر فیها بجنود حیاته وکتائب اسراره وانها البقعة البیضاؤ ان فیها الجرعاء بوادی طوی وفیها طور سیناء ومواضع تجلی ربکّ الأعلی علی اولی العزم من الانبیاء وفیها الوادی الأیمن البقعة المبارکه والوادی المقدس وفیها سمع موسی بن عمران نداء الرحمنّ من الشجرة المبارکة التّی اصلها ثابت وفرعها فی السمّاء وفیها نادی یحی بن زکّریا یاقوم توبوا

قد اقترب ملكوت اللّه وفيها انتشرت نفحات روح اله ورفع منها النداء ربّى ربّى الهى الهى ايدنى بروحك على امرك الّذى تزلزل منه اركان الأرض وقواة السّما وفيها المسجد الاقصى الّذى بارك اللّه حوله واليها أسرى بالجمال المحمدّى فى ليلة الاسراء ليرى من آيات ربّه الكبرى وورود ه عليها هوالعروج الى الملكوت الأعلى والافق الأ بهى فتشرّف بلقاء ربه وسمع النداء واطّلع باسرار الكلمة العليا وبلغ سدرة المنتهى ودنى فتدنّى فكان قاب قوسين اوادنى ودخل الجنة المأوى والفردوس الأعلى واراه اللّه ملكوت الأرض والسماء كلّ ذلك بوفود ه على ربّه فى هذه البقعة المباركة النوراء وهذه الحظيرة المقدسة البيضاء وهذا كلّه صريح الآية — من غير تفسيرو تأويل واشارة لاينكره الاّ كل معاند جحود جهول ولا يتوقّفنى الأذعان به الاّ كلّ من انكر صحف اللّه وزبره ونعوذ باللّه من كل لجوج وعنود واذا عاند معاند وقال تلك الأوصاف والنعوت والمحامد التّى شاعت وذاعت فى صحائف الملكوت انّما حازها هذا الأقليم الكريم والقطر العظيم حيث كان منشاء الانبياء وموطن الأصفيا وملجاء الأتقياء وملاذ الأولياء فى زمن الاولين (فالجواب القاطع) والبرهان الساطع ان اللّه شرف وبارك وقدس هذه البقعة النوراء بتجلّياته ظهور آياته ونشر راياته وبعث رسله وانزال كتبه ومانبّى ولا رسول الاّ وهوبعث منها أوهاجر اليها أوتشرّف بطوافها اوكان معراجه فيها فالخليل اوى الى كهف

الرّب الجليل فيها وموسى بن عمران سمع نداء الربّ المنان من الشجرة المباركة المرتفعه فى طور سيناء فيها والى الآن لم يلتفتوا الناس ما معنى هذه الواقعة العظيمة المذكورة فى كلّ صحف وزبر وما هذه الشجرة المباركة زيتونه لا شرقيّة ولا غربيّه يكاد زيتها يضيئ ولولم تمسسه نار نور على نور فالشجرة هذه الحقيقة الظاهرة البادرة اليوم الناطق من فى نارها (بورك من فى النّار) فموسى ابن عمران كان يسمع هذه النداء منها وذالك الأستماع والأصغاء مستمرّ الى الآن لان حدود الزمان ليس لها حكم فى عالم الرّحمن ومقامات الأ لوهية والربوبيّته المقدّسة عن الوقت والأوان جميع الازمنه فيها زمن واحد والاوقات وقت واحد وفيها يتعانق الماضى والحال والاستقبال لانه عالم ابد سرمد دهر ليس له اول ولا آخر فلنرجع الى بيان ماكنّا فيه ونقول وان الصّيّح نادى ربّه لبيك اللّهم لبيك فى جبالها وسهولها وانتشرت روائح قدسه فيها والحبيب أسرى به اليها وتشرّف بلقاء ربّه ورأى آياته العظمى فى مشارقها ومغاربها بوفوده عليها وقس على ذلك سائر الانبياء والمرسلين الى ان ظهر هذا الأمر المبين الكريم والنّباء العظيم والسّر القديم ودار فى الأقطار النّاسمه والأ قاليم الواسعه الى ان تلاء لأهذا الأشراق فى هذه الأفاق واستقرّ العرش الأعظم فى هذه القطار المقدّسه فلو كان شرفها وعزّها وسموّها وتقديسها وتنزيهها لبعث الانبياء فيها وهجرتهم اليها ووفودهم عليها

لما خوطب موسى بن عمران فاخلع نعليك انك بالوادى المقدس طوى لوكانت البقعة المباركه شرفها بقدومه لما أمر بخلع نعله بخضوع وخشوع الذّى من لوازم آداب الوفود على ملك كريم وسلطان عظيم وقال (بورك من فى النّار) بهذه كفاية لمن القى السمع وهوشهيد " حضرت ولى امراللّه غصن ممتاز ارواحنالبياناته المقدسة فدا راجع بعظمت ايران ميفرمايد :

" هرچند اليوم افق آن كشور تاريك است ومصائب ومتاعب متنوعه مترادف و متتابع اركان كشور متزلزل است وافكار درنهايت هيجان ابراربى امن وامانند واغيار درنهايت بغض وعدوان ولى اين تنگى وپريشانى وذلت ونادانى باقى نماند واين جور واسارت و انقلاب ووحشت دوامى نكند سوف يظهراللّه من هذاالافق نورا وقدرة وبها تظلم الشمس وتمحو آثارمن استكبرعلى اللّه وتستضئ وجوه المخلصين چشم انتظار رامتوجه ببشارات قلم اعلى فرمائيد وديده اميد رابوعود مشعشعهٔ كتاب اقدس والواح سائره روشن و منور سازيد چه خطابواحلى وچه بيان ووعده اكمل وانسب واعلى ازاين آيات محكمات كه ازمخزن قلم ابهى نازل قوله تعالى يا ارض الطا لا تحزنى من شئى قد جعلك الله مطلع فرح العالمين لويشاء يجمع اغنام الله التى تفرقت من الذئاب انه لا ينقطع عنك لحظات الالطاف سوف ياخذك الاطمينان بعد الاضطراب وازكلك ميثاق اين بيانات وافيه جانپرور نازل عنقريب ملاحظه خواهد شد

که دولت وطنی جمال مبارك درجمیع بسیط زمین محترمترین حکومات خواهد گشت وایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد وان هذا الفضل عظیم وان فی ذلك لعبرة للناظرین این وعود الهیه وبشارات سامیه که ازقلم اعلی وکلك ملهم مؤید مرکزعهد ومیثاق نازل گشته بمدلول این آیه مبارکه حتمی الوقوع است قوله الاحلی وآنچه ازقلم اعلی جاری البته ظاهر شده وخواهد شد ولا یبقی من حرف الا وقد یراه المنصفون مستویاعلی عرش الظهور ولی صبر وتحمل وشجاعت وشهامت لازم زود است آن اقلیم جنة النعیم گردد ومظلومان ایران فخر جهان ومقتدای جهانیان گردند وان هذا لوعد غیر مکذوب »

ودرتوقیع دیگر ازتوقیعات مبارکه میفرماید .

" اهل بها چه درایران وچه درخارج آن موطن جمال اقدس ابهی راپرستش نمایند ودراحیاوتعزیز وترقی وترویج مصالح حقیقیه این سرزمین منافع وراحت بلکه جان ومال خویش رافدا وایثار کنند ولی بوسائطی فعاله ووسائلی الهیه متشبثند درتحسین اخلاق وتقلیب قلوب افراد واصلاح ملت ساعی وجاهدند نه در تأسیس ووضع قوانین وسنن ومشروعات مادیه حدیثه ازتقلید بیزارند وباسما ورسوم جدیده تقیّدی ندارند وازاحزاب وفرق مفروره متخاصمه چه ازحزب اشتراك وانقلابوچه ازنظامیان وسلطنت جویان وجمهوری طلبان وتقلید پرستان متباعد ودرکنار ادنی مخالفتی باهیچیك

ندارند وضدیت ومقاومت ننمایند بلکه خود رامروجین امـــــری روحانی دانند که بالمـال فائق وشامل برمقاصد اصلیه کل اســـت نه معارض آن هرحکومتی را طوعا اطاعت نمایند وبهیچوجـــــه معترض نشوند و مقاومت نکنند صادق وامین ومطیع وخیرخواه باشـــند احبا باید باموری مشغول گردند ومتعهد وظایفی شوند کـــــه ثمراتش بعموم ملت راجع گردد نه آنکه فقط مایه انتفاع بعضی از رؤساء واشخاص معدود باشد .

چنانکه گفتیم تعلیم دیگر ازتعالیم مقدسه این ظهور اعظم وحدت لسان وخط است وجمال قدم جل اسمه الاعظم درکتاب مستطـــاب اقدس میفرماید .

" یااهل المجالس فی البلاد اختاروا لغة من اللغات لیتکلـــم بها من علی الارض وکذلك من الخطوط ان الله یبین لکم ماینفعکم ویغنیکم عن دونکم انه لهوالفضال الحمیم الخبیر هذا سبب الاتحـاد لوانتم تعلمون والعلة الکبری للاتفاق والتمدن لوانتم تشعرون "

ودرکلمات فردوس میفرماید "

ازقبل فرمودیم تکلم بدولسان مقدرشد وباید جهد شود که بیگـــی منتهی گردد وهمچنین خطوط عالم تاعمرهای مردم درتحصیـــــل السنه مختلفه ضایع نشود وباطل نگردد و جمیع ارض مدینه واحده وقطعه واحده شوند

ودرلوح بشارات میفرمایند .

تعلیم السن مختلفه است از قبل از قلم اعلی این حکم جاری حضرات ملوك ایدهم الله ویاوزرای ارض مشورت نمایند ویك لسان از السن موجوده ویالسان جدیدی مقرر دارند ودر مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم دهند وهمچنین خط در اینصورت ارض قطعه واحده مشاهده شود طوبی لمن سمع النداء وعمل بما امربه من لدی الله رب العرش العظیم .»

بر ارباب علم وبصیرت مجهول نیست که اهم واکمل وسایل صلح وسلام تبادل آراء وافهام ورفع سوءتفاهمات ازبین ملل وامم دنیا است واین دو مقصد جلیل جز بوسیله محاوره ومفاوضه که لسان وحید آن معرفت لسان وخط یکدیگر است حصول نیابد ونفوسیکه برعدم مماثلت السنه مختلفه مطلعند میدانند که برای احاطه بیك زبان وطنی بیش از یك عمر مطالعه وممارست لازم است تا چه رسد بالسنه عدیده که بعضی ازعلماء لغت نظیر گوستاء لوبن شماره آنرا تا شش هزار بالغ دانسته اند وهمچنین اسالیب خطوط ملل وتراکیب حروف آن اغلب بقدری بایکدیگر متفاوت ومتفاوت است که سنین متوالیه برای تعلم آن کفایت ننماید بناء علیه یکی ازعوامل ومؤثرات قویه که برای تشیید روابط وتوحید عقول حائز اولین درجه اهمیت واساس عمده برای اخذ واکتساب اخلاق ومعارف وآداب یکدیگر است وحدت خط ولسان است وتا این دو تعلیم سامی در بین افراد بشر جریان نیابد هرملت وامتی بناچار برای خود عقاید وافکاری

جداگانه خواهد داشت وآن بالبداهه بامبانی صلح ووحدت مباین ومنافی است .

مبحث دوم ــ دربیان میزان اعتبار حدود ملیّت چونکه معلوم آمد اولین پایه که حامیان حروب قارسه ابنیه تعصبات دارسه رابرروی آن استوار داشته اند حدود ملیّت یعنی تعصبات جنسی ووطنی ولغوی است ودرین عصر مشعشع استقضاء احوال ملل معاصر برای اتکاء بدین تعصب واهی جز درصفحه تصور وجودی مشاهده ننماید .

منشاء ومبنای تشخّص جنسی که تفحّص علل آنرا ازاقدم زمان باعث هزاران ضغینه و شحنا یابدعواملی است که موجب پیدایش آن امم اولیّه بوده اند باینمعنی که بعد ازتفرّق سلاله بشر در اطراف واکناف دنیا هردسته ازمهاجرین خود راقوم وملتی واحد وحائز شخصیت علیحده دانسته اند ولی امروز اختلاط وامتزاج شدیدی که توالی وتتابع قرون واحقاب دربین شعوب واحزاب امم ودول دنیا بخصوص امم ودولی که درمراتب ترقی وتمدین سبقت بردیگران دارند ایجاد کرده اساس تشخّصات مزبوره راطوری مرتعش ومرتعد ساخته که علماء اجتماعی هریك ازملل موجوده باوصف هزاران سعی وجهد که درتجسس نژاد اصلی خود بکارمیبرند تاحال جز فروض وهمّیه مأخذ ومدرك دیگری برای آن نیافته اند ــ چه مدارك تاریخیه امم ماقبل التاریخ رابسه شعبه اصلیه آریه وسامیه ومغولیه

وهریك ازآنرا بنژادهای فرعیهٔ ایرانی وهندی واروپائی وعبرانی و کلدانی وآشوری وفینیقی وغیرها تقسیم نموده واستاد شایع الصّیت گوستاء لوبن وبسیاری ازمورخین دیگراولین نژاد رانژاد آریـــا ومنشاء اصلی آنراناحیه آسیای وسطی دانند وبروفق تاریـــخ ابوالفداء حموی درهمان بدایت تفرّق که بعضی بحدود ایـران وهند وبرخی بصفحات سوریه ومصر ورهطی باصقاع چین وژاپـون مهاجرت کرده اند قوم مزبور بهفتاد ودوشعبه انشعاب یافتـه وگذشته ازآنکه مقایسه احوال ازمنه واجیال باهمین اولین مرحـله تفرّق اجلی میزان ومعیاربرای درك ابتعاد امم دنیا ازعائـله ونژاد علی است که هرملتی تصور انتساب بآنرا مینماید . تواریخ امم ابین‌واوضح شاهد وبرهان است که درتمادی عصوروازمان هزارا ن بواعث ملکی وسیاسی وحوادث تنازع وتدافع کرارا ومرارا سکنـه هریك ازنواحی واقالیم رابمدن‌وا مصار بعیدهٔ دیگر ارتحال ومهاجرت داده واستیطان متمادی درآن‌طوعا وکرها امم مذکوره راباهالـی مملکتی که درآن قاطن ومتوّطن شده متحد الجنس ساخته ونژاد اصلی ومسقط الرأس قدیم رابالمرّه ازنظرایشان محونموده است ونظـر بآنکه برای ایضاح این مطلب‌ورود درمیدان مباحث تاریخی هریك ازامم واقوام سبب اطاله وا طناب کلام ودور ماندن ازاصل مقصود است همینقدر گوئیم مشهود ترین نمونه برای عبرت‌وا نتباه نفـوس بوحدت سلاله بشرونجات ازقیود تعصبات جنسیه ارجاع نظربممالك

متحده آمریکاست چه علاوه برآنکه استقراء احوال متوطنین ممالک مزبوره اختلافات نژادی آنانرابکمال وضوح ارائه دهد درعین حال میتوان آنرامثل محسوس برای وحدت مستقبل امم درجمیع قطعات ارض اتخاذ نمود و تبیین مطلب آنکه سکنه اقالیمسابق الذکر چنانکه برای احدی مجال شبهه درآن نیست باستثناء معدودی قلیل ازسکنه اصلیه کلا ازمهاجرینی هستند که بعد از اکتشاف آمریکا مهاجرت بآن اقالیم کرده اند ومهاجرین مزبور یاانگلیسی یافرانسوی یا ایطالیائی یاسکنه سایر امم اروپائی میباشند ونژادهای مزبور که درعصور سالفه تفاخرات موهومه راسبب مغایرت وافتراق ومباعدت وانشقاق قرارداده بودند امروز بسبب خلطه وامتزاجی که ازلوازم تقدّم زمان وعلائم سنن کمال انسان است بالتمام نژاد واحد ومانند اعضاء یك بدن متعاون ومتعاضدند ــ درینصورت چنانکه سابقا انتقال قبائل مختلفه الأجناس آمریکا بملت واحده محال مینمود ودر عصر حاضر تحصّل آن حسّاً مشهودا مشهود وعیان است امروز بهمان نهج روزآنست که امم متعدده تنافرات ادوار جهل وتوحّش رافراموش کرده بالتمام امت واحده شوند وبایك امرار نظرتاریخی معلوم گردد که همانقسم که نمونه آن بطریق تمثیل درامم آمریك معلوم گردید درقرون اخیره مراوده های اجناس متباعده اثری ازمناشی اولیه هیچ قومی ازاقوام وهیچ شعبه ازشعوب باقی نگذاشته وتنها منشائی راکه عقل قابل تصدیق میداند مصداق این مصراع است که

ابوهم آدم والاّم حوّاء "

اما حدود وطنیّه که زعماء امم آنرا بتشخصاّت جغرافیه موسوم داشته‌اند هرچند در بدایت ورود بشر بنشئه وجود ازجهتی باقتضای سن طفولیت امری طبیعی وازجهة دیگر بسبب عسرت مراوده ومعاشرت ومحدودیت روابط انسانی موافق وملائم مصالح حیوتیه ازمنه قدیمه بوده چنانکه طفل جزخانه‌ٔکه درآن نشو ونماکرده هرخانه ومحلّ دیگر رامنفور میشمارد وبرای اواحساسی جزتقلید رسوم وآداب پدر ومادر واقارب واقوام خود نیست وبالبداهه تقویت جسم و روح اونیزبروفق اساس نظم مقتضی همین احساس طبیعی است اما محبت خانه پدری درسن رشد وبلوغ مانع مسافرت اودراقطار عالم ودوست داشتن سایر امکنه واصقاع دنیا نتواند بود وفضلا عن ذلك اگر شرافت محل ومکان ویارسوم وعواید ومذاهب وعقاید ایشان رابرهان این عاطفه قرارهیم این احترام شبیه بدان است که اولا دواحفادیك عائله ضئیله ازقانون تکامل وارتقاء صرفنظر کرده ومحبت وتعظیم آباء اجداد خود رادربقاء بحال جهل وبداوتی که مقتضی ادوارآنان بوده است شناسد وحال آنکه محبت و تجلیل حقیقی اخلاف نسبت باسلافهمی دراحیاء روان ایشان بوسیله عبورازمضایق حدود بفضاء ارفع واوسع است.

امر دیگری که بین الامم منشاء تعصب است لسان قومی است ومراجعه بتاریخ لغات بنفسها ابطال این رأی رامشهود ابصار دارد — چه

گذشته ازاختلافات عظیمه که درموضوع مبدء السنه بین العلماء مطرح قیل وقال است اولا امروز لغات شایعه دراصقاع عالم بواسطه روابط علمی وادبی وتجاری وصناعی طوری بایکدیگر ممزوج ومختلط است که هریك ازملل باوصف کمال مجاهدتی که درتخلیص زبان خود ازلغات سایره مبذول میدارند خود راقادر براجراء این امر نمییابند وعلی رغم مجهودات ایشان روزبروزآمیختگی لغات درفزونی است ــ ثانیا اگرزبان راپایه وبنیان ملیّت شماریم این تصور مستلزم آنست کهفی المثل آمریکاجزوملت انگلیس ویاسویس جزو ملت فرانسه محسوب شود ویابالعکس افراد یك ملت بلسان واحد تکلم وکتابت نمایند وحال آنکه اوضاع حیوتیه ملل معاصر بالکلّ منافی تمسّك باین اصل بی ثبات است ــ چه مشاهدات یومیه شهادت میدهد که نه همزبانی ملل موجوده سبب منع آنان ازخصام وعدوان شده ونه دربین یك قوم وملت اختلاف لسان معارض قومیت وملیّت آنان است علماء لغت درسنین اخیره نقود اعماروا وقات خود راصرف حلّ مبادی ومناشی لغات موجوده که ازکثرت تشعّب وتکثّر فهم مأخذ اشتقاق آنها درنهایت صعوبت است کرده اند بعد ازتحقیقات دقیقه بدواجمیع لغات عالم رابرحسب قرابت الفاظ بسه اصل مهم وبعد ازاستقصاءات اتّم وادّق آن سه اصل رانیزمنتهی بمبدء واحد داشته اند ــ اما اصول ثلثه برحسب عقاید یکه جرجی زیدان متعرّض آن میباشد اول لغت آرامیه است که بقوم سام ابن نوح منسوب

والسنه سریانیّه وعبرانیّه وقبطیه وحبشیّه مشتقّ از آن است — دوم لغت تورانیه (زبان توران ترکستان) که زبان تاتاریه وترکی وچینی و چرکس ودانمارکی بدان منسوب است سوم لغت ایرانیه که پارسی ویونانی ولاتینی وسایرلغات متنوعه اروپا ازمتفرعات آن ، بشمار آید ولکن علم لغت (فیلولوژیا) ببراهین واضحه ثابت کرده که مبدء جمیع لغات واحد وآن لغت آریاست که ام اللغات وجمیع السنه منتشره درعالم اصولا وفروعا فرزندان متولدهٔ ازآنست وفکر صائب این رأی رادرکمال صحت وثواب یابد چه سلالهٔ بشربرحسب مدارک تاریخی دراوایل نشو وحیوة درنقطه ازاراضی که آنرا برحسب عقیده گوستاولوبن ناحیه آسیای وسطی دانسته اند منتشروبزبان آریا که چنانکه گفتیم اصل الاصول لغات است تکلم مینموده وهمینکه بسبب تزاید عدد مجبور بمهاجرت شده توطن درامکنه متباعده موجب تبدّل لغت اصلیه اوبسایرالسنه گردیده است واگرانسان مختصر تأمل درانتقالاتی که همه روزه برپیکرلغات درمسافرت ازشهری بشهر دیگرحادث میشود نماید بخوبی دریابد که هیچ لغتی ازلغات عالم باسالیب ومناهج اولیه بین الأمم باقی وثابت نمانده تاسا عی بشربتواند آنراازدواعی طیّت شمارد وبنابراهمیت موضوع واحتیاج آن ببسط مقال برای آنکه درینجا از رشته کلام دورنیفتیم شرح بعضی ازمقالات تاریخیّه راکه درتمادی ازمان برلغات مهمه دنیا عارض شده بفصل علیحده محوّل داشته ودرینمقام بیکی دیگر

ازاصولی که بین الأ قوام موضوع تعصبات ملّیه‌است میپردازیم :
سابقا معلوم گشت که محدودی ازحماة حیّیت ملیّه اصل دین رانیز دلیل لزوم افتراق ومعارض سعی ومجاهدت درتوحید امم دانسته‌اند ومانظر بآنکه وحدت دین اولین‌پایه نیل امم بسعادت صلح وسلام ـ است درفصل هفتم این کتاب بشرح وتفصیل آن پرداخته ودرینجا بمناسبت مقام همینقدرگوئیم که علت‌اصلیه رسوخ تعصّب مزبور درازهان عدم تأمل درماهیّت وفواید دین وظروف ومقتضیاتی است که تفاوت اوضاع ازمنه ودرجات روابط مجتمعات بشر تاعصر حاضر موجب آن بوده استوبسی معلوم که اگرمقصود ازکلمه دین تعالیمی است که بوضع وتشریع الهی مقصد ازآن‌ارتباط‌قوای مادی ومعنوی‌هیئتهای ـ انسانیه باشد حیوة اجتماعی عصر جدید راوجهامن الوجوه مشابهتی بازندگانی عصور قدیمه نیست تاهر قوم وملتی بتواند بامبادی واصولی که بتقلید آباء واجداد دردماغ اوراسخ بوده وضعیت حیوة خود را ادامه واستمرار دهد وهرگاه منظور ازکلمه دین‌اوهام سخیفه ایست که رخساره تعالیم مبعوثان حیّ قدیم راباد ناس اغراض وجواهرحقایق راباوزاراغراض محجوب ومکدرساخته نشرخرافات مزبور باسم دین درادمغه امم دنیا طوری سبب انتفاء موضوع شده که تکیه ملیت بدآن گذشته ازآنکه اصلی بی‌اساس ومبنی است حروب فجیعه عصر حاضر همه مابین مللی است که‌اغلب نه فقط درمبادی اصلیه دین بل درمذاهب فرعیه خود را متفق الکلمه ومتحدّ المقیده میدانند

وفیلسوف مشهور روسی (تولستوی) درکتاب خود موســـوم به (فکر نوع انسانی) میگوید :

" نمیباید بصحت دین ازروی قدمت آن حکم کرد زیراکه انسان هرچه بیشترزندگی کند ناموس حقیقی حیوة بیشتر برای اومکشوف میشـود فرض این مطلب که مادرین عصرباید پیرو عقاید آباء واجد ادخود باشیم بدان ماند که جوانی بالغ میتواند لباس طفلی خردسال در برنماید " ودانشمند مزبور درهمان کتاب ازقول (مارتینو) فیلسوف انگلیسی مینویسـد :

" ماشکایت داریم که بمعتقدات پدران خود معتقد نیستیم ازیـــن مطلب نباید ملول بود بلکه باید سعی درانشاء دینی نمود که بتـوان باهمان استحکام معتقد بدان گشت که اسلاف مابدین خود متمسّـك بودند " ونیزدرکتاب مزبور ازقول (توروگوید محل تعجب است که اغلب مردم درقدیمترین مذاهبی که ابدامتناسب زمان مانیسـت محکم وراسخ هستند وازهردین جدید اعراض کرده وآنرا بیفایـده وسئی میشمارند واین نکته رافراموش میکنند که خدائی که حقیقت رابمتقدمیّن الهام کرده یك خداست وقادراست بهمان طریـق حقیقت رابآنان که درین زمان موجودند الهام فرماید .

باری استناد واتکاء بامور موهومه که درطی این صفحات مرقوم گردید وسائل اعتذاری است که علماء اجتماعی آنراپایه ومبنای خصومـات قرارداده وتعصبات ملیّه رابرروی آن استوارنموده انـــد درصورتیکه

باوجود روابط شدیده واحتیاجات قویّهٔ که درزمان معاصر جمیع ملل دنیا رابتعاون وتضاضد یکدیگر ازحیث علوم وصنایع وتبادلات فکریه وحسن تفاهم ومختصراً همه سعادتهای حیوة اجتماعی مجبور داشته تشبث باین حبال واهیه که سبب انفصال اعضاء هیکل انسانیت ازیکدیگراست بجای حفظ منافع ملی مهدد مضرات وخسائر بی پایانی است که نتایج هولناك آن آنا فاناً بمعرض شهود آمده وباوصف آنکه تجارب عصریه هیچیك ازاختلافات نژادی ووطنی ولسانی ودینی را باامتزاجات واختلاطات ناگزیر نمیتواند مدار طیّت شمارد متأسفّا ـ معاداة ومنافرت دربین کل ملل موجود وحروب مزمنه بسبب خصومتهای کامنه روزبه روزوبفزونی است علیهذا امروزنظرامان برای تنافرات ملیه بعد ازفحص دقیق باعث وعلتّی جز دو وهم وهین نمییابد یکی ـ وهم تقلید وعادت که ازازمنه قدیمه بالوراثه متمکّن درازهان گشته وعوامل تعلیم وتربیت نیز مؤید استحکام آن شده ودیگر وهم ـ انانیّت وتفاخر که همانقسم که شخص خود خواه فواید ومنافع خود را ولوآنکه همه واهی وبی ثبات باشد برفواید ومنافع دیگران ترجیح میدهد نوع بشر نیز برحسب تأصّل همین صفت مذمومه همه محسنات رابملت مزعومه خود منسوب داشته ودرسایر ملل جزعیب مشاهده نمیکند ومنافع جمیع رافدای منافع خود میخواهد وفی الحقیقه محل نهایت تعجب وحیرت است که درعصر تقدم وارتقاء عصری که صنوف متنوعه وسایل مابین عامه بشر روابط تامه ایجاد کرده عصری

که مطالعه حالات ملل موجبات ترقی وتدنی واستعلاً وانحطاط را
علی رؤس الاشهاد ارائه میدهد عصری که عقل سلیم سعادت و
سیادت رادراستمداد واستعانت ازیکدیگر ومبادلهٔ آراء وافکار
ومعاوضهٔ علوم وصنایع میبیند عصری که محسوسا مشهود است که وهم
تفرّد مانع استفاده ازکمالات یکدیگراست انسان دچار تعصبّات
ازمنهٔ موحشه وتقالید واهیه اهم ساهیه باشد
خلاصه مقال برنمط اجمال آنکه نوع انسان درماهیّت جوهریّه مساوی
ومشارك وآنچه رامابه الاختلاف وسبب معاداة ومخاصمت قرار داده
ازقبیل نژاد واقلیم ولغت وشمائر بالیه خلقه کلا اعراضی است
که هیچوقت درنزد ارباب عقول سلیمه محل اعتناء واعتبار نبوده آیا
عجب نیست که انسان مابه الأ جتماعی راکه اصل ومایه همه سعادات
ووسیله ترقیه وتکمیل آن تربیت وتکمیل است فراموش کرده امور عرضیّه
راکه خالی ازشأن واهمیت است موجب تنازع وتحارب قرار دهد ؟
آیاچه امری شگفت انگیز ترازآنست که شخص علوم وصنایع وفضایل و مناقبی
راکه کلّ افراد مستعدّ نیل بدانند وقیام هریك بوظیفهٔ خاصه
خود مورث سعادت تمام آن هیئت است ازنظر محو کرده شکل ورنگ
لباس وطرز وطور کفش وکلاه وسایرامورزائله رامیزان تشعب وانشقاق
قرار دهد ــ آری اگرداد مغه اقوام اولیه این وهم متمکّن بود که
قوم وملتی راغیرازقوم وملت خود اجنبی دانسته ودشمن میداشته اند
سبب اصلی عدم معرفت باحوال یکدیگر بود ونظرباین حکمت بالغه

است که خداوند درقرآن مجید میفرماید .

" وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم "

وشیخ طریحی درمعنی این کلمه گوید قوله تعالی لتعارفوا ای لذلك لا للتّفاخر "

وشخص بصیر ازفحوای آیه فوق میتواند درك این نکته کند که دافع اوهام واضالیل تفاخر وانانیت شعوب وقبائل معارفه وتنها مایه فضیلت وکمال تقوی است وتواریخ ملل گواه اینمعنی است که طوایف واقوام یونان وروما ن وسایرملل مجاوره قبل ازدیانت نصرانیه وقبائل عرب قبل ازاسلام درتحارب وتقاتل دائم ومستمرایام حیوة بسرمیبردند وشریعت نصرانیه واسلامیه هریك دردوره خود سبب ازالهٔ عداوت وحصول وحدت آنان گشت ولی مقتضیات زمان بیش از آنچه حدود وشئون عصریه ایجاب میکرد استمداد ظهورآنرا نداشت وتحقّق تام وکامل آن درعالم تقدیرمحوّل باین یوم بی نظیر بود که وسائل معارفه باکمل وجه مهیاست ـ لهذا چنانکه درمواضع دیگراین کتاب بیان شد مطالع وحی الهی ازازمنهٔ غابره جمیع امم رابمحبت متبادله تعلیم کردند حضرت بود اشارع امم هند وچین بدین کلمه تنطّق فرمود که " اگر کینه بکینه مقابلی شود کینه هرگز تمام نخواهد شد "

وکنفوسیوس پیغمبر چین چنین میفرماید " دیگران رادوست بدارید همانطورکه خودرا "

وحضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام میفرماید .
" احبب لغیرك ماتحبّ لنفسك ولا تظلم كمالا تحّب ان تظلم
واحسن الی النّاس كما تحب ان یحسن الیك واستقبح من غیرك
ماتستقبح من نفسك "

ولی كلمات مزبوره مانند بذری كه باغبان در مزارع افشانده وظهور
اثمار آن بموسم وزمان آینده منوط ومربوط است همه اشاراتی بود كه
هنوز نه روابط انسانیه اقتضای حصول آنرا بنحو كمال وتعمیم در بین
جمیع قطعات خمسه داشت ونه قوای عقلیه بشر لیاقت وصول بدان
مرتبه ومقام را در خود مشاهده مینمود ونظر بهمین دو محظور وجود یست
كه حضرت مسیح علیه الآف التحیة والبهاء چنانكه در انجیل متی
مسطور است خطابا ببیت المقدس میفرماید یا اورشلیم یا اورشلیم
یا قاتلة الانبیاء وراجمة المرسلین علیها كم مرّة اردت ان اجمع
اولادك كما تجمع الدجاجه فراخها تحت جناحیها لم تریدوا —
هوذا بیتكم یترك لكم خرابا الا نّی اقول لكم انكم لا تزوننی ممن الان حتی
تقولوا مبارك الاتی باسم الرّب وچقدر مطابق است این كلمات
مرقومه در انجیل با آیه مباركه قرآنیه وتفسیری كه مجلسی علیه الرّحمه
در جلد سیزدهم بحار از حضرت صادق سلام الله علیه نقل نموده
وآیه مزبوره این است كه " هوالذّی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق
لیظهره علی الدّین كله وبیان متین التبیان حضرت صادق علیه السلام
در جواب سئوال مفضّل از آیه مزبوره شرح ذیل است:

" یا مفضّل لوکان رسول اللّه ظهرعلی الدّین کله ماکان مجوسیّه و لا یهودیّه ولا بئیـد ولا نصرانیّه ولا فرقّه الاّ خلاف ولا شك ولا شرك ولا عبده اصنام ولا اوثان ولا للاّت والعزّی ولا عبدة الشمّس والقمـر ولا النجم ولا النار ولا الحجارة وانما قوله لیظهره علی الـذّین کلّـه فی هذا الیوم وهذا لمهدی وهذه الرجعّة وهوقوله وقاتلوهم حتـی لا تکون فتنه ویکون الدیّن کلّه للّه "

بروفق این آیات رشیقه وبیانات رقیقه امروز که یوم کمال عالم وجود ـ است دیده بینا عیانا مشاهده نماید که حبّه مغروسه انبیا شجربارور گردیده وموعود یوم یقوم الروّح والملك صفّا عالم انسانرا بتحقّق تـام بشائر ووعود صحف مرسلین امید وارد اشته ولأجل بلوغ انسان بمعارج انسانیت قوانینی تشریع فرموده که جمیع عناصر ترقیات اجتماعیـه مرهون عظمت ومتانت آنست وبرای آنکه عمارت رفیع المبنای آن ازآفت هرتقلید وانانیّت که (هریك ازآن دوبزرگترین حجاب عقل است) مصون ماند وحوادث تعصّبات جاهلانه که سبب اصلی آن استیلاء عـادات ورسوم مندرسه وتسلّط مقاصد واغراض اهواء نفسیه برقوای ـ عقلیّه است تأثیر ننماید پایه وبنیان آنراتحرّی حقیقت وعقل ودین راد وجناح برای پرواز انسان بفضاء رحیب فضائل انسانیه قـرار داده وباین ترتیب وبرحسب این اصل مهم حیوة عقلی ومدنی رابکلی منتقل بعالمی غیرازعالم سابق داشت وبسی معلوم که دربین عقـل ودین تلازم وافتقارآن دوبتعاون بیکدیگربالتمّام شبیه بحاسّه بصر

ونورخا رجی است باینمعنی که عقل بمنزله بصیر ودین بمثابه نوراست علیهذا همانقسم که فعل ابصاربیکی ازآن دومنفردا اتمام نیابد مشاهده حقایق معقوله مستلزم معاونت ومعاضدت آن دوعامل عظیم است وباوصف این حال نوع بشر ازاعصار قدیمه تاکنون بمتابعت فتاوی علماء خود این دوامرمتلازم راازیکدیگر تفکیك نموده وبتضاد وتعارض دربین آن دوقائل شده اند ــ اینست که گروهی بشرع معارض عقل تمسك جسته ابواب انتقاد بروجه ارباب علوم حدیثه گشوده اند وجمعی دیگر بعقل بدون شرع اکتفانموده عالم رایع ــ التأثیر دین را ازدست داده اند ــ امااین مطلب نیز بدیهی است که درشرایع قبل چنانکه معروض داشتیم استعداد بشراقتضای فهم این تلازم راچنانکه باید وشاید حائز نبود وبرای ایضاح این مطلب ابین وسیله اعاده نظربهمان ملازمه بصر ونوراست محل شبهه نیست که لزوم نور برای ترائی اشیاءدرباصره متناسب بادرجات ضعف وقوت بصراست وابصارضعیفه درمقابل انوارقویه قدرت برابصارنتواند داشت ومثل مشهودآن باصره اطفال است که دراوائل ولادت ضعیف وبمرور وتدریج قوت یافته‌مستعداد راك انوارقویه میشود وبرحسب همین تمثیل شرایع الهیه که برای‌عقول بمنزله نور خارج استدرهریك ازادوار انسانیت باشأن ورتبهٔ متناسب باضعف وقوت ابصار عقول ظاهر شده واگررعایت این تناسب بحکمت بالغهٔالهی مجری نمیشد نفس نورشرایع که کارآن امداد بصر عقل برای‌مشاهده حقایق است

خود اقوی مانع رؤیت بل غلیظ ترین حجاب درک حقایق بود وحضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی درکتاب اقدس میفرماید :

لا تحسبّن انّا نزّلنا لکم الاحکام بل فتحنا ختم الرحیقّ المختوم باصابع القدرة والاقتداریشهد بذلك مانزّل من قلم الوحی تفکروّا یااولی الأفکار.

وکلك مطهّر حضرت عبد البهاء روح الوجود لسطوع شموس کلماته الفدا درجواب سئوال ازلقاء ربّ الارباب دریوم ایاب بکشف رموز وحقائق ناطق که تلاوت وتدقیق درمعانی رشیقهٔ آن اهل بصیرت رابرای ادراك عظمت مقام این یوم بیهمال وظهورمکلم طور برعرش جلال اعلی البیان واجلی البرهان است .

قوله الاحلی :

ایهّا السّائل الجلیل المتوجّه الی الملکوت العظیم اعلم ان الرویّه فی یوم اللّه مذکور فی جمیع الصحائف والزّبر والألواح النّازله من السّماء علی الأنبیاء فی غابرالأزمان العصور الخالیه والقرون الأولّیه وکل نبیّ من الأنبیا بشّر قومه بیوم اللقّا (فارجع) الی النصوص الموجود فی الأنجیل والزبور والتورات والقرآن قال الله تعالی فی الفرقان (اعلموا انکّم ملاقوه یوم القیامه) وایضا قد (خسر الذین کذبّوا بلقاء ربهم) وایضا)لعلّکم بلقاء ربکم توقنون) وفی حدیث مروی من احد وعشرین من الصحابه ان رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله قال (سترون ربکّم کماترون البدرفی لیلة اربع

عشر) وقال علي عليه السلام (رأيت اللّه والا فريد وس برأى العين وايضا قال (ورأ يته وعرفته فعبد ته لا اعبد ربّا لم اره) مع هذ ه العبارات المصرّحه والنصوّص الصريحه والروايات المأ ثوره اختلف الأ قوام فى هذ ه المسئله منهم من قال ان الرويه ممتنعة واستدّل بالآ يه المباركة وهى (لا تدركه الا بصار وهويدرك الا بصارو هواللطيّف الخبير) ومنهم من قال اذ اانكرنا الرويه بالكليّه يقتضى انكار نصوص القرآن ويثبت عد م العصمه الا نبياء فان السئوال عن الممتنع المحال لا يجوز قطّعيا من نبى معصوم (سئل موسى الكليم — عليه السلام الرويه وقال (رب ارنى انظراليك) والعصمة مانعه عن سئوال شيئى ممتنع وحيث صدر منه هذا السؤال فهو برهان قاطع ودليل لائح على امكان الرؤيه وحصول هذ ه البغيه (ماعدا) هذ االدليل الجليل عندك دليل واضح مبين وهوذا فرضنا امتناع الرويه حقيقة فى عالم الشهود والعيان فما النعمة الا لهيّه التى اختص اللّه بها فى جنة اللقاء عبا د ه المكرمين من الا صفياء بل امتناع الرؤيه انمّا هوفى الد نيا وامّا فى الا خره متيسّرة حاصله لكلّ عبدا واب فأن الكليم عليه السلام لمّا شرب مدا م محبة اللّه واهتزمن استماع كلمات اللّه وثمل من سورة صهبا الخطاب نسى الله فى الدنّيا وانكشفت له الجنّة المأوى وحيث ان الجنة مقام المشاهده واللقاء قال (رب ارنى انظراليك) فاتاه الخطاب من ربّ الارباب ان هذ ه المنحة المختصه بالا صفياء ويختص

برحمته من يشاء انّما تتيسّر في اليوم الذى ترتعش فيه اركـــان الارض والسّماء وتقوم القيامـة الكبرى وتنكشف الواقعة عن الطامةالعظمى هذا ماورد فى جميع التفاسيروالتأويل من اعلم علماء الأسرارفى كـــل الأعصار من جميع الأقطار (واماجوهرالمسئله) وحقيقة الامران اللقاء امرمسلم محتوم منصوص فى الصّحف والواح الحّى القيوم وهـــذا هو الرحيق المختوم ختامه مسك وفيذلك فيتنافس المتنافســـــون فان للحقيقه الكليه والهوّيه الاهوتّيه الظهور فى جميع المراتـــب والمقامات والشئون لانّها واجده المراتب ساطعة البرهان لامعـــه الحجّـــة فى كل كيان وهو بكل شئى محيط كماقال عليه السلام ــ ايكون لغيرك من الظهورماليس لك حتى يكون هوالمظهرلك عميت عين لاتراك وقال يامن دّل على ذاته بذاته وتنزه عن مجالســة ــ مخلوقاته لأن المرُتب والمقامات محال ومرايا الظهورالاسماء والصفات فظهور الحّق محقّق فى جميع الشئون حتى يكون الوصول اليـــــه من جميع المراتب مّما كان ويكون والممكنات ممتلئه من اسرار الأسماء والصفّات والأدراك لايتحقّق الّا من حيث الصفّـة واماالذّات من حيث هوهو مستور عن الانظار ومحجوب عن الابصـار غيب منيـــع لايدرك ذات بحت لايوصف (السبيل مسدود والطلب مردود) فان الحق من حيث الاسماء والصفات له ظهور فى جميع المراتـــب المترتّبه فى الوجودعلى النظم الطبيعى والترتيّب الفطرى ولـــه تجليّات على رؤس الأشهاد فى جنة اللّقاء الفردوس الأعـــلى

والملكوت الأبهى (اذا فاعلم) بان الروّية اللقاء من حيث الحقيقه الغيبية التى تعبّر عنها بالغيب الوجدانى لا يدركه الابصار وهو يدرك الأبصار واما من حيث الظهور والبروز والتجلّى وكشف الحجاب وازالة السحاب ورفع النقاب فى يوم الأياب فالرؤيه امر مشروع موعود فى اليوم المشهود يختص الله بها من يشاء من اهل السجود الذين لهم نصيب مفروض من هذا المقام المحمود والبرهان واضح منصوص مثبوت ويشهد به العقول المستوية الربانيّة الالهيه فانّ الفيض لا ينقطع من مرتبه من المراتب والفضل والجود لا يحرم منه مقام من المقامات "

فصل دهم

امتزاج السنه امم واثرات آن در تقویت علوم وآداب

مبحث اول — دربیان منشاء اشتقاق لغات اهالی اروپ وتغییرات عارضه بدان .

درطی مطالب فصل سابق معروض داشتیم که یکی ازاصول وهمّیه که گروهی از باحثین اجتماعی لزوم تعصبات ملیه رابدان متکی داشته اند زبان وطنی است وپیروان منهج تقلید مبالغه درین رائ رابجائی رسانیده اند که درین عصر موصوف بتقدّم حرکت قهقرائی را فرهنگ مدّنیت شمرده وبر آنند که باید زبان میهن را از امتزاج بالغات بیگانه پرداخته ویکبار دیگرسر تعهّد برآستان واژه های مرده باستان فرود آورد وارتسام این تصوّر خام درازهان لطمه شدید بر پیکر ادبیّات وارد آورده آنراتنی بیجان وجسد ی بی روان ساخته است ونظر باهمیت موضوع سا بقا بسط مقام رادردفع این شبهه بفصلی مستقل احاله نموده واکنون انجاز اللوعد گوئیم از جمله السنهٔ که مقلّدین متوهّم آنرا جمعه مقیاس این فکر بی اساس اخذ نموده اند لغات غربیه است ومرا بتواریخ اساتده ادبتغییراتی راکه از ازمنه قدیمه در السنه مزبوره

حادث گشته ازحدّ وصف وبیان خارج یابد وافضاح مقال آنکه نطفه وجرثومه لغات غربیه امروز لغت یونان قدیم واول زبان مشتق از آن زبان لاتن است ــ اهالی اروپا کلا قبل از ورود زبان لاتن بممالك ایشان بالسنه دیگر تکلم میکردند وبواعث و نتایج حاصله از ورود زبان لاتن باقطار اروپ عینا شبیه بحوادث وتأثیراتی است که درزمان استیلاء عرب بر ممالك فرس زبان قدیم ایرانیان رابفارسی امروزی متحول ومنتقل داشت باینمعنی که از طرفی فتوحات رومانیان ومراوده ناتجه از آن سبب اشاعه زبان لاتن واز طرف دیگر بسط ونفوذ دیانت مسیحیّه این تقلیب ادبی راتقویت نمود زیرا که زبان لاتن بیشتر بوساطت حواریینی انتشار یافت که از رم بممالك اروپ آمده وبرای تبلیغ دین حضرت مسیح با اهالی آن مرتبط گشتند واین ارتباط دربرههٔ از زمان اغلب السنه اروپائی رابزبان رسمی کلیسای رم مبدّل داشته وبمرور زمان بعد از ورود زبان لاتن بممالك اروپ بسبب تداخل لغات اجنبیه السنه دیگری تولد یافت که من حیث المجموع بالسنه رمانی مشهور است چنانکه دریك خاك (گل) از زبان لاتن چندین شعبه لغات مختلفه دیگر از قبیل زبان نرماند وفرانسه وشامپانی وارلئان و بسیاری السنه دیگر که ذکر آن مایهٔ اطناب است پیدایش یافت ولی در قرن پانزدهم میلادی نفوذ وسلطه ملوك واشراف جزیره فرانس زبان سکنه آنرا بر سایر السنه مذکوره تقدم وتفوّق داد وزبان فرانسه زبان ملی وادبی گشت .

اما نتایجی که از مسافرت زبان لاتن بممالك اروپ حصول یافت انتقاد اصحاب ادب از نکات ودقائق لسان مزبور وارتقاء السنه غربیه بذروه رقّت ورشاقت واقلام مورخیّن گواه این معنی است که مایهٔ نهضت نظم ونثر السنهٔ غربیّه که بدورهٔ رنسانس موسوم است مبتنی بر پیروی سبك واسلوب السنهٔ رم ویونان است چه معنی رنسانس درلغت تجدید ولادت ودراصطلاح ادبا یك نوع نهضت ادبی است که با احتقار واستخفاف بادبیات قرون وسطی اذهان نویسندگان ایطالیا رادر قرن پانزدهم بتتبع مصنفات قدیم لاتن ویونان واتباع مناهج سخنرانی آنان متوجه ومعطوف داشته واز آنجا دراعصار مختلفه بهمان نهج ومنوال درتمام اروپای غربی سرایت نمود ووجه تسمیه نهضت مزبوره بر نسانس این است که قرون وسطی رابواسطه انهماك درجهل بظلمات لیل حالکی تشبیه کرده اند که درآن هوش انسانی بخواب عمیق فرورفته ودرقرون لاحق دوباره حیوة ازسرگرفت گوئی تولد تازه یافت .

چنانکه سابقا بدان اشاره نمودیم مجموعه لغات مشتهر بالسنه رومانی لغاتی است که منشاء آن زبان لاتن استوآن خود نیزاز زبان یونان تولد یافته زبان یونان دراعصار سابقه درقسمت عظیمی ازبلاد آسیا واروپا وافریقا بسبب غلبه واستیلاء اسکندر مقدونی واستیطان یونانیان درممالك مذکوره شیوع وانتشار داشته وزبان لاتن نیز چنانکه گفتیم ازمولدات زبان یونان استکه طائفه ازاهالی بدان تکلم میکردند وبعد

فتوحات رمانیین بربسط وعظمت آن افزوده و مانند زبان یونانی درممالك شاسعه شایع گشت ولی لغت مزبوره امروز ازلغـــات مهجوره محسوب وباوصف عظمت شأن ومقامی که دراعصارماضیـه داشته‌حال‌جزدر متون کتب اثری ازآن باقی نیست.

یکی ازالسنه‌که‌اززبان لاتن انشعاب یافته زبان ایطالیاســت لغت ایطالیای قدیم بتحقیق معلوم نیست همینقدر شــواهــد تاریخی مبیّن‌آنست که درازمنه سالفه زبان لاتن درایطالیا زبان عمومی بوده ولی همانقسم که زبان مزبور درممالك دیگر بسبب تداخل لغات اجنبیه تغییرات مهمّه‌یافت درایطالیانیزبالطبع همان تبدیل وتقلیب بدان عارض شد وچندین لغت دیگرمتفرع برآن اصل‌گردید که ازآنجمله زبان ایطالیای امروزی است که ازعناصر مختلفه تشکیل وتأسیس ودردوره نهضت ادبی از موارد ومصادرقدیم لاتن ویونان قوت واتقان یافته است .

موافق اقوال مورخین کتب قدیم لاتن ویونان که قرن سیزدهم در تحت ایطالیا مطالعه ادبا وتعلیم وتعلم آن موجب رشد ونماء افکاربود برطاق متارکه ونسیان ماند اولین ادیبی که قیام واقدام بنشر وترویج آن نمود پـتراك بود وا ودرتحت حمایت ملوك ایطالیا که‌مروج اهل‌هنرو صنعت وحامی فضل وادب بودند همّ خود را مصروف تجسس کتب خطی داشته وهرچه ازآن مقدور ومیسوربود ازاقصی بلاد بقیمتهای گزاف وارد مینمود ومخصوصا بنوشته هـای

سیسرن وافلاطون رغبت موفور داشت وادباء نیز باوتأسی نموده جستجوی کتب قدیمه واستنساخ وترجمه واقتباس سبك واسلوب متقدمین رابرای خود شغل شاغل قرارادند ومقارن همان ایام اختراع فن چاپ نیزمؤید نشرکتب یونانیان گردید ومطالعه کتب قدیمه یونان شور وذوقی موفور درسرادباء ایطالیااحداث کرد وشکوفه این نهضت ادبی بعدازآنکه درحدائق افکار ادباء ایطالیا شکفته گشت درتمام اروپای غربی بااندك تقدم وتأخر زمان سرایت نمود وبواعث ومقتضیات سابق الذکر نویسندگانی درجمیع ممالك اروپ بوجود آورد که حمایت نظم ونثر لاتن ویونان راسرمایهٔ تکمیل ادبیات خود قرارداده وباعزمی ثابت واهتمامی جازم بطبع ونشر آثارنفیسه ملل قدیمه مسارعت نمودند وهمانقسم که مجاهدت واکتساب فضائل مدنی ازیونان ورم وایطالیا موجب قوت وشوکت تمدن وحضارت ایشان گردید درمورد اجتلاء واجتلاب انوارادبی نیز از فیوضات آثارممالك مزبوره متنعمّ ومتمتّع گشتند تاکاربجائی رسید که درقرون لاحقه بخصوص درقرن هفدهم وهیجدهم بااساتده قدماء خود درمصاف فصاحت لاف مسابقه ومبارزه میزدند وارتباط باادبیات قدیمه آنقدرکلمات اززبان لاتن ویونان ورم داخل السنه اروپائی ساخت که لغات خود ایشان درجنب آن مستهلك است ودرقرون اخیره نیز مزج وترکیب السنه وطنیه اروپائیان بالغات اجنبی بهراندازه که براتساّع روابط ملل ودول افزود مشد روبه

تزاید رفت، چنانکه متدّرجاعلاوه برآمیختگی السنه اروپائی بالغات لاتن ویونان ورملغات بیگانه دیگر نیز بدان ممزوج گشت ودرقرن نوزدهم مبالغه استعمال لغات غریبه بحران عجیبی درآن ایجاد کرد وبعضی لغات ازقبیل فتوگراف وفنوگراف وتلفون وامثال آن بواسطه ترقی علوم وصنایع وبرخی مانند ژوری وبودجه ونظائرآن باقتضای روابط بین الملل درلغات مزبوره پیدایش یافت وملخّص کلام آنکه السنهٔ موجودهٔ اهالی اروپ که امروز بزبان فرانسه وانگلیسی ورومانی ویونانی وایتالیائی وآلمانی واشباه آن موسوم وهریك زبانی علیحده است کلالغات متولده اززبان لاتن وبناء علی ذلك هیچیك ازآن لسان وطنی اهالی اروپ نیست تاابنیهٔ تعصّبات ملّیه برروی آن تأسیس شود ودرقرون لاحقه نیز درتمادی ایام گذشته ازاختلاط فزون ازحصرنفس لغات متولدهٔ اززبان لاتن حوادث حروب صلیبی ووقایع تاریخی دیگر بسیاری لغات ازلسان عرب وسایر السنهٔ شرقیه که تاکنون ریشهٔ آن برعلماء لغت مجهول وغیرمکشوف است وارد السنه مزبوره نمود وامروز هرناقد خبیرکه تتبّع درالسنه مزبوره نماید اصول وضوابط ادبیه السنه اروپیه راماًخوذ اززبان لاتن ولی لغات آنرا طوری عرضهٔ مزج واختلاط مشاهده کند که تجزیه وتفکیك آنراازیکدیگر ممتنع ومحال یابد .

همانقسم که دربیان تاریخ السنه غربیه ثابت آمد که درمقابل

حوادث وانقلابات قرون واجیال وتبدّلات عارضه برآن طوری بایکدیگر مختلط وممزوج است که امروز پیداکردن زبان اصل هیچ ملتی ازملل اروپ برای علماء لغت میسّر نیست لغات ملل مشرق نیز ازازمنهٔ عتیقه تازمان حاضر معرض همان تطوّرات مشاهده شود .

مبحث دوم ــ دربیان مصادراولیّه لغت عرب وتطوّرات آن در ممرّ ازمان

بر اهل ادب مجهول نیست که فصیحترین السنه شرقیه لسان عرب درجهٔ تعصّب اقوام عربیّه نیز درابقاء زبان خود بحال خلوص وسذاجت وعدم اختلاط ومازجت بالغات اجنبیه مشهور آفاق است معذلك قطع نظر ازآنکه لسان مزبور خود ازلغات دیگر تولّد یافته وازفروعات السنه سریانی وعبرانی است بعد از ولادت جدیده وانتقال بلغت حالیه نیز قرنا بعد قرن تحولاتی متناسب باظروف زمان ومکان ومقتضیات مراوده ومعاشرت باسایرملل بدان طاری گشته وبهمان نهج وترتیب که درالسنه غربیّه معلوم آمد تهذّب زبان عرب درهریك ازادوار تاریخیه نتیجهٔ اختلاط با لغات سائر ملل وخروج آن ازسذاجت اصلیه بوده است .

چنانکه گفتیم اصل ومبدء لغت عربیه السنه سریانیه وعبرانیه ودواعی وموجباتی که دراعصار ماقبل تاریخ زبان سریانی رابعبرانی ویالغت عبرانی رابعربی مبدل داشته مانند سایرحوادث ووقایع عصور

سالفه درستائر تاریخ محجوب ومستور است فقط انچه ازاقوال — مورخیّن نظیر جرجی زیدان بااختلاف رأی وعقیده برمیآید منشاء عرب درقرون قبل ازتاریخ جزیرة العرب یابین النهرین بوده و — مهاجرت وانتقال ازوطن مألوف سبب انشعاب آن بشعوب سریانیین وعبرانیین وکلدانیین وآشوریین وآراميين گشته است وبعضی ازمورخّین اهالی حبشه ومصر وافریقارانیزازمهاجرین قدیم جزیرة العـــرب یابین النهریـــن دانند وبطورکلی تاریخ اقوام عرب رابسه قسمت منقسم ساخته است : عرب بائده که قوم عاد وثمود بدان منسوب وعرب عاربه که عرب یمن وازاولاد قحطانند وسلسلهآنها بسام ابن نـــوح منتهی میشود وعرب مستعربه که بعدنانیین موسوم وازاولادعدنـان ابن اسمعیلابن ابراهیم خلیل اند

اولین نشو ونماء لغت عربیه بتوسط عرب عاربه یعنی عرب یمن بـــوده ووجه تسمیه آنان بعرب عاربهاینست که برای ترقیه وتهذیب زبـــان خود الفاظی ازلغات دیگر اخذ نموده تعریب میکردند وبعبارة" اخری شکل وصورت عربّیت بدان میدادند واین تهذّب مخصوصـــا بعـــدازورود اسمعیل بارض حجاز ومزج وترکیبزبان عرب ولغت عبری که لسان وطنی اسمعیل بود حصول یافت باینمعنی که ازازدواج — لغت عبرانی وقحطانی لغتی متولد گشت که برررونق ورشاقت سابق آن بیفزود لکن حوادث ایام درمرّ اعوام قوت وترقی زبان مزبور را — بضعف وانحطاط عظیم مبدل داشت وآنچه مجددا موجب احیاء

روان آن گشت اجتماعات سالانه قبائل عرب در اسواقی بود که اشهرآنها سوق عکاظ است سوق مزبورهرچند اسما سوق معاملات ولی مقصد اصلی ازانعقاد آن احتفال فصحاء قبائل عرب برای انشاء اشعار وابداع افکار وتهذیب کلام وتحکیم بنیان فصاحت وبلاغت بود وشرح این اجمال آنکه قبائل عرب همه ساله درمراسم حجّ ازجمیع قبائل درسوق مزبور مجتمع شده وبعد ازقضاء مناسك حج بتناشد اشعار میپرداختند ونتیجهٔ این اجتماعات واخذ ورد لغات ومبادلهٔ اسالیب جمل وتراکیب کلمات تهذّبی بود که درتاریخ نظر بافصح بودن لغت طائفه قریش ازسایر طوایف عرب بتهذّب قریش موسوم است وحاصل کلام آنکه تلاقی ومعارفه اقوام عرب باوصف تنافر آنان ازیکدیگر وتعصّبات قومیّه ولغویه لغات متعدده وکلمات هجینه ایشان رابصوب وحدت وتهذّب رهنمون میساخت تاآنکه نوراسلام بدرخشید وتربیت عرب درسایهٔ لواء آن باعث نفخ روح حیوة درقالب کلمات وترقیه اسلوب شد ــ چه قبل از نزول قرآن شریف هرچند لغت عرب پایه رفیع داشت لکن الفاظ ومعانی محصور بمضامینی بود که مقتضی ظروف حیوتیّه معایش بدّویت است ودیانت اسلامیّه لغت عرب راازعالم همجیت بعالم علوم وتدوین متعارج ساخت واین اثربعد ازانتهاء دولت امویّه واوان دولت عباسیّه ظهور یافت ــ نخستین انقلابی که درادبیات عرب حادث گشت دربحبوحهٔ مدنیت اسلامیه وموقعی بود که

خلفاء بنی عباس وبالأ خّص عبد الله مأ مون همت بتکمیل فضائل وترویج علم وادب بین القبائل گماشته ومترجمینی فاضل بنقل وترجمه کتب فلسفی وطبیّ یونان منتخب ومنصوب ساختند ودرخلال ایـــن احوال ازجهتی مراوده باسایرامم واطلاع برالسنه وعلوم وحکم آنا ن نوابغ عرب راچه ازحیثزبان وبیان وچه ازجهة درك وکشف حقایـــق حکمیه واسرارعلمیه‌بمراتبی ارتقا داد که درمقاماتفضل وادب هیـــچ چشمی نظیرآنان ندیده ودرذکاء قریحه وحدت ذهن احدی بپـای ایشان نرسیده است واز جهة دیگر لغت عرب باقتضای آمیـــزش وارتباط باسایرملل عرصهٔ مزج واختلاط شد ومنشیان عرب درموقـع ترجمه کتب یونانیان الفاظ ولغات کثیره ازقبیل هیولا وبنطاسیاوفلسفه وامثال‌آن داخل این زبان نموده حتی آنکه نفس کلمهٔ لغت رااکثری از لغویّون مشتق ازلاغوس لفظ یونانی دانسته اند که بمعنی کلمه است چنـــانکه رسم عرب برآن جاریست بسیاری ازلغات اجنبیـــه راتغریب ولباسی ازضوابط واشتقاقات عربیه بدان پوشانیدند وبعد ازدورهٔ خلافت بنی عباس نیزبمرورزمان برحسب روابطی که درمیـــان عرب وسایرامم حصول یافت آنقدر تغییر وانتقال ازحیث امتزاج بـــا لغات دخیله وسبك تألیف کلام عارض لغت عربیّه شد که ازحیطـه تصور خارج است ودرهمان قرون که‌مدنیت عرب وبسط واتساع دائره علوم ومعارف آن درممالك اسپانی وآندلس وبغداد وایران محیّـــر عقول وافکار بود لغات عرب درالسنه اقوامی که ازآن نفرت داشتند

بطور غیر مستقیم وارد ولطائف آثار ادبیات اسلامیه مانند نسائم رقیقه اسحارحتی درزبان پریگلس باوجود تفاوت فزون ازحصری که درالسنه شرقیّه وغربیّه است سرایت نمود ودرایران نیز ازامتزاج نژاد ایرانی بانژاد سامی یك زبان‌وادبیات جدیدی پیدایش یافت که عظمت آنراباوج آسمان رسانید .

مبحث سوم ــ دربیان مبدء اصلی زبان فرس ودواعی انتقالات آن :

حال مختصری نیز درخصوص زبان پارسی وتغییراتی که ازبدایت تاریخ درآن پدیدارگشته برای تکمیل‌مقال مصروض میداریم چنانکه سابقا معلوم آمد برحسب اقوال بارعین تاریخ ومتضلمّین رموز ــ آن مبدء اصلی السنه جمیع امم زبان آریاست واولین لغاتی که اززبان مزبور اشتقاق یافته زبان ایرانی وهندی‌یعنی دوملتی است که ازقدیم الایّام بایکدیگر قرابت ومجاورت داشته اند ــ هرچند ــ تقدم یکی ازآن‌دوبردیگری بسبب تقادم زمان ازمجاهیل تاریخیّه است لکن مناسبت کلمه ایران وآریا براسبقیت زبان فارسی بیشتر دلالت دارد وعلی ایّ تقدیراین دوزبان دربدوحال طوری بایکدیگر مجانس ومشابه بوده که فی الحقیقه یك زبان محسوب میشده است ودرممّر اعصار اثرات اقلیم ومحیط سببانشعاب آن بلغت پارسی باستان وزبان سانسکریت که نمونه یکی کتاب آسمانی اوستاونماینده دیگری کتاب مقدس وداست گشته ومشابهت این دوزبان بیکدیگر

مانند مشابهت دوفرزند متولد ازیك پدر وفرق وتفاوت آن مماثل زبان عبری وعربی است واین زبان چنانکه گفتیم مدرك تاریخی آن کتاب اوستا ولغات آن برای ایرانیان معاصر بالکل مجهول وغیرمفهوم است ازازمنه قدیمه تاعصر دولت هخامنشی درالسنه وافواه جاری ورایج بوده واززمان دولت مزبوره که ایران مرکزمدنیت دنیا و عظیمترین ممالك قطعات ارض بشمار میآید تازمان استیلاء اسلام همه روزه باقتضای عوامل معاشرت وارتباط باامم سائره زبان پارسی باستان عرضهٔ مزج واختلاط بالغات دیگر شده ودرامتداد ادوار زبان اوستا بزبان پهلوی ودری وفارسی عصر حاضر تبدلّ وانتقال یافتولی امتزاج فزون ازحصر زبان فارسی بالغات بیگانه بعد از انقراض دولت هخامنشی وغلبه‌اسکندرمقدونی برایران‌یعنی هنگامی بود که جم غفیری وجمع وفیری ازسکنه یونان مسافرت بممالك فرس نموده ودرآن متوطّن گشتند واین تمازج یوماًفیوماً درتزاید وتصاعد بود تاآنکه درزمان دولت ساسانیان که اخذعلوم ازیونان وروم ازعوامل مهمّه ترقی وتقدّم آن محسوب است زبان پارسی باالسنه آن دواقلیم آمیختگی تامّ حاصل نمود بخصوص‌آنکه شاپور اول اردشیر بابکان امربترجمه بسیاری ازکتب فلسفی وعلمی یونان بزبان پارسی کرد وهمچنین روابط ایران باامم آشور وکلدان لغات اقوام مزبوره راوارد زبان پارسی نمود وارتباط باعرب نیز ازدوره ساسانیان شروع ودردورهٔ استیلااسلام قوّت واشتداد یافت واین زبان‌را

مورخین زبان دری خوانده اند وبعضی ازایشان وجه تسمیه آنرا چنین نوشته اند که درعصر سلاطین ساسانی فصیحترین زبان فارسی زبان متبادر در السنه واقلام درباریان بشمار میآمده وآن فارسی ممزوج بالغات امم مختلفه بوده که درآن زمان باایران ارتباط داشته اند وبعد ازاستیلاء عرب برممالك فرس واستظلال ایرانیان درظل شریعت سمحاء اسلامیه توفّرامتزاج لغت فصحاء عرب بازبان شیرین فارسی وتأسّی ارباب ادب بقواعد لسانیه عرب ازصنایع بدیعیّه وضوابط فصاحت بیان وبحور شعر واسالیب قوافی واقسام قریض زبان نظامی وسعدی راتشکیل داد وجزالت ونبالت ادبیات فارسی راکه دراواخر ایام ساسانیان مانند سایرفضائل علمیه ومدنیه ایشان بحضیض تدنی وسقوط انحطاط وهبوط یافته بود باوج کمال رسانید چنانکه نابغه عظیم المقام مانند فردوسی طوسی راکه دیناًمسلم بود وباثار واخلاق تاریخی مملکت قدیم باکتریان وعواید ورسوم ومذاهب ایران قدیم احاطه تامّه داشت بتصنیف کتاب شاهنامه برانگیخت ـ وسیر وتفرّج سخنوران پارسی زبان درریاض وحدایق دواین عرب ومضامین رفیع المبانی ایشان اساتیدی مانند عنصری بلخی وعسجدی مروزی ومسعود سعدسلمان جرجانی وهزاران صنادید کلام نظیر آن بپرورد .

سابقا راجع بتغیر وانتقال هیئت وترکیب لغات درمسافرت وارتحال ازمملکتی بمملکت دیگر شمّه معروض داشتیم وبنابرهمین منهج طبیعی

لغت عرب نیز که قسمت عمده کلمات زبان پارسی بعد ازغلبه عرب درممالك ایران مشکّل ازآنست درالسنه شعراء وفصحافرس عرضه همان تحوّل وتبدیل گشت وشعر اوکتابّ ایران دربسیاری ازموارد الفاظ عرب رابشکل وصورتی متفاوت باآنچه بین العرب شایع است استعمال نموده ودربعضی احیان نیزمفهوم ومعنائی غیر از مقصد وفحوای اصلی لغت ازآن اراده نموده اند چنانکه کلماتی از قبیل تعمیر بمعنی عمارت وکلمه ایمن بمعنی امنیت وکاهل بمعنی متهاون ومغفل بمعنی غافل وتسریع بمعنی سرعت وتشریك بمعنی شرکت وتوصیف بمعنی وصف ومسلمان بمعنی مسلم ونظیر این ابنیه که مخالف استعمال عرب است باتراکیب ممزوجه بالغتعرب واضافه متمماتّی مخصوص بزبان پارسی مانند کلمه اولیتر وجملگی واولین وطلبیدن ویاجمع بستن جموع عرب بعلامت جمع فارسی (هاوالف و نون) درکلمات اساتده فصحا بیشمار است وبسیاری تراکیب ممزوجه دراشعار فطاحل شعرأ فرس موجود است که اگرشهرت میت قائلین آن مایه اغماض ازمخالفت آن باقیاس اصحاب فصاحت مشهور آفاق نبود مسلما مورد تعرض ولوم ومعرض اعتراض متعصبین قواعد قوم میشد مثل کلمه کمالیت درشعر سعدی(اگرمانند رخسارت گلی در بوستانستی زمین راازکمالّیت شرف برآسمانستی) وهمچنین لفظ قیمتمندی درشعر نظامی آنهم درموقعی ازکلام که بحث اودررفعت مقام گوهر سخن است چنانکه گوید :

زگوهر سفتن استادان هراسند که قیمتمندی گوهرشناسند

وتراکیب حوالجات ورتیجات درعرف منشیان بزرگ مصطلح وپیدایش آن نظر باین قاعده است که عرب برای تعریب الفاظ مختومه به (ها) درفارسی علامت نسبت است (ها) راحذف وعوض ازآن حرف جیم اضافه میکنند ونویسندگان ایران نظر باحتراز ازجمع بستن کلمه فارسی بالف وتاورعایت فصاحت که آنرا درمطابقت باقواعد عرب میبافتند بدوا درکلمات نظیر نامه ونوشته بعد از حذف ها نسبت حرف جیم ملحق نموده نامجات ونوشتجات میگفتند وبمرور وتدریج اضافه نمودن جیم که بین العرب درتعریب الفاظ فارسی مرسوم بود درالفاظ عربی الاصل نیز تعمیم یافته الفاظ قبالجات ورقیمجات وامثال آن دردفاتر انشاء شایع ومتداول گشت ومتتبّع خبیرعروض این انقلاب وتغییر رانه فقط درانتقال کلمات عرب بممالك ایران یابد بل عین این تطور وتحول درمهاجرت الفاظ ایرانی بامصار عرب بنحو اشدّ واکمل جریان یافته ونویسندگان عرب بعد ازآشنائی باکتب علمیه وصناعیه ایران باهمه تعصبّی که ازازمنه قدیمه درحفظ لغت عرب ازتغییروتبدیل دأب مجبول ورسماً لوف آنان است اززبان فارسی الفاظ بیشمار اخذ نموده بعضی راازقبیل پرگار و ارزیز وبستان وطراز وامثال آن عینا درسیاق کتابت ومحاورات خود متداول ومتبادرداشتند وبسیاری را تعریب نموده وازآن اشتقاقات وتراکیبی باسلوب قواعد عربیه وضع ودرکتب لغت ضبط

صلیه

کرده اند مثلا کلمه مرزبان راکه بمعنی حاکم است علی صورته الا نقل بزبان عرب کرده ودرجمع آن مرازبه گفته اند وازلفظ زرکش که بمعنی مزین ازطلاست مصدر رباعی مجرد زرکشته وافعال مشتقه بروفق قواعد عربیه ابنیه دیگر ازآن بناکرده اند وازلفظ طراز که ازلغات فارسیه است اشتقاقاتی مانند تطریز ومطرّز وضع نموده وکلمه بستان رابصاتین جمع وبکلمه نای الف وتاکه درزبان عرب علامت جمع مصحّح است ملحق کرده نایات گفته اند وکلمات فارسیّه معربه مستعمله درزبان عرب نظیر جناح معرب گناه وصلیب معرّب چلیبا وجلّاب وجلاب (محققا ومشددا) معرب گلاب وبرنامج معرب برنامه وبنفسج معرّب بنفشه واشباه آن آنقدر درالسنه وافواه عرب شایع وکثیرالاستعمال است که ازحدّ وصف خارج وشرح آن مایهٔ اسهاب کلام است.

ازآنچه راجع بتاریخ قسمتی ازلغات غربیه وشرقیه برای نمونه معروض گشت سه مطلب مهم راواضحا وعیانا مکشوف ونصب العین خاطر توان داشت :

مطلب اول آنکه السنهٔ مختلفه الأ سالیبی که امروز درممالک واقالیم دنیا مشتهر ومنتشر است کلا ازلغت واحده متولد ومبدء ومنشاء آن لسان واحد یعنی زبان آریاست وتمازج عام ومشترک السنه موجوده بین الامم برحسب تأثیر عوامل شتّی بدرجه ایست که برای علماء لغت نیز راه یافتن بلغت اوّلیه هیچ قوم وملتی

ممکن الحصول نیستتا زبان برهان عاطفهٔ قومیّت شمرده گردد .
مطلب ثانی آنکه تفرّس وتحرّی تصانیف نظم ونثر ملل مثبت آنست که ناظمین وناثرین اقوام وامم بانهایت جرأت وبدون اعتنا بقواعد وضوابطی که کتب ادبیه ایشان متعرض آنست برقامت بسیاری از لغات اجنبیه لباسی ازمنسوجات لسان قومی پوشانیده ولفظی جدید که شطری ازآن مرسوم زبان ملی وشطر دیگر متعارف درلسان مأخوذعنه است بنا نموده اند واین رسم مألوف نیز که منبعث ازغرائز ذاتیه وقرائح موهومه سخنوران حدید البصراست خود ببیان واضح مشعر برعدم تنازع السنه ولغات ومنافی تعصبی است که معارضین حبّ عالم آنرایکی ازمبانی ملیّت دانسته اند .
مطلب ثالث آنکه استقراء تواریخ ازمنه واستقصاء آداب السنه متانت سبك واسلوب نظام ونثر هرقوم وملت رامرهون مطالعه کتب ومصنفات امم راقیه وورود لغات دخیله درزبان متعارف مملکتی یابد چنانکه دقت الفاظ واوانی ورقت مضامین ومعانی شعراء مفلق ومنایقی نظیر ویکتورهوگو وشکسپیر نتیجه ممارست ادبیات رم ویونان وسمّو مقام ادباء سامی وطائرالصیتی مانند فردوسی طوسی وسعدی شیرازی ونظامی گنجوی وهزاران شاعر رایع وبارع دیگر پارسی زبان یکروز بسبب آشنائی باعلوم وآداب کلده وآشور وروزدیگر بوسیله تناول کلمات فصیحه عرب واتبّاع مبادی واصول ادبیّه آن تحصّل یافته وخلاصة القول همانقسم که انسان ازسن مهد وطفولیت تاعهد وعمرکهولت

وکمال در ادا ء مقاصد بوسائط کلمه وکلام مدارج رشد پیموده وهر قدر برحوائج اوازحیث اتساع دایره حضارت وارتباط که طبعا بدان محتاج ومفتقراست افزوده بهمان نسبت اسالیب معانی وبیانش عالیتر شده وسعی درتهذیب وتحسین زبان برای ترقیه اوبمراتب بلاغت کمك ومساعدت کرده است وزبان هرقوم وملت نیز ازاعصار عتیقه تاعصرحاضر شاخ همین حال است وملتی که متعاج درواج ارتقاست گزیری ازآن ندارد که بعد ازممارست وتدرب درطرز ومنهاج نوشتجات سابقین باقتضاء قانون لازم الاتباع حرکت جوهریه باظروف عصریه موافقت نموده تهذیب وتنقیح زبان راکه ارتقائات او درجمیع شئون ومراتب علمیه ومدنیه تابع اجاده وحسن تاثیر آنست ازوظایف مهمه بلکه الزم مساعی ومجهودات خود شمارد وبالبداهه وقتیکه افکار واحساسات بطریق مبادله بین الملل ساری وسائر باشد الفاظ وکلمات که برای ابدان معانی درحکم لباس وبرای اصول افکار بمنزله فروع اند ازین حکم عام کلی خارج نتواند بود

فصل یازدهم

براهین بقاء و دوام صلح و وحدت در اعصار مستقبل

مبحث اول ــ نهضت مستمّره انسان در نشئه حیوة :

از مباحثی که در ضمن فصول این کتاب مرقوم گشت معلوم آمد که تقدیر هیئت بشریّه در مرّ اعصار گذشته حروب وتنازعات وزمان مستقبل میعاد انقضاء عداوت وخصام وافضاء احوال انسان بورود در عالم صلح وسلام است چنانکه عهد آن در کتب انبیاء سلف باتعیین علائم مشخّصه ودعائم مخصّصه ازسلاله انسان اخذ وموعد تحقق آن مجئی رب الجنود واستظلال امم درسرایرده یومئذ یوفیهم الله دینهم الحقّ " مسطور ومثبوت گشته است اینست که اصول شریعت مؤسّس اعظم درین عصر جلیل بروحدت انسانیه متأسّس ومبادی وتعالیمی که معمار این قصر مشید برای ثبات واستقرار آن بنیاد نهاده درمرحلهٔ اولی موافق شرحی که درفصل وحدت ادیان ثابت آمد بیان حقایق صحف آسمانی واثبات وحدت اصلیّهٔ ادیان ودرمرحله ثانیه امر بتعلیم وتفهیم طالب بصرف رأفت وشفقت ونهی اکید از ــ

مجادله ومحاجّه است ـ بااینحال محظور واشکالی که نظر بمقایسهٔ عصور مستقبل باازمنه ماضیه شاید درخاطر بعضی تخطّر نماید تعذّر بقا واستمرار صلح ووحدت درتمادی ایام وتعسّر مصونیت آن ازتطرّق خلل درخلال احقاب واعوام است لهذا برای دفع این اشکال مقدّر معروض میداریم که آنچه درامتداد ادوارتاریخیه موجب خصومات مختلفه دربین امم واقوام سالفه بوده منشاء آن یکی حبّ تفاخر وتفاضل ودیگر فقدان استعداد بشربرای تشکیلاتی بوده است که سبب حفظ وصیانت اوازسقوط درحفرات وآبارمخاوف واخطار رعونت وخیلاء گردد وامریکه عدم تناسب موازنه ومشابهت ازمنه آتیه رابامقتضیات اعصار ماضیه واضح ومثبوت تواند داشت یکی تهیّوء تامّ انسان بدرك فضائل جوهریه ودیگرسبك واسلوب تعالیمی است که احاطه صانع دستگاه خلقت برحسب ناموس تکامل بجهت ترقیه وجود وتحکیم بنیان سعادت اوتأسیس فرموده لهذا درمطاوی این فصل هریك ازین دومزیّت عمّریه رامشهود بصائر اصحاب عقول سلیمه میداریم.

اولین مطلبی که طرح آن برای وقوف بهندسه صرح عظایم خلقت انسانی لازم ومطالعه آن سبب اطلاع برفروغ اعصار مستقبل ووشوق برظهور مناقب آتیه وتهیّوء تامّ او درعبور ازبرازخ نقص بآسمان باذخ کمال تواند بود تعقل درنوامیس خصوصیه ایست که ازیك جهة دواعی نهضت مستمّره انسان وازجهة اخری بواعث تصاریف

زمان برخلاف مسیرمسموعات طبیعت دراوایجاب تحوّلات تدریجیه نموده است وبامختصر تأمل لایح گردد که آنچه باحثین احوال اجتماعیه رابسبب توهم مشابهت شئون واطوار ازمنه واعصار بتصوّر امتناع بقا ودوام وحدت وسلام درتمادی عصور وازمان واداشته عدم اجاله فکر درظروف خصوصیه حیات انسانی ومابه الافتراق این نوع جلیل ازسایرصنوف وانواع است وبنابرهمین ملاحظه درموضع دیگر این کتاب معروض داشتیم که مکتشفات علمیّه وقتی موجب قوّت بنیه مدارك وافهام وتخلیص آن ازورطهٔ ظنون واوهام تواند بود که علوم طبیعی وماوراء الطبیعه هردوبتعاون یکدیگر متفق الرّای گشته ومعدّ ومعاضد یکدیگر شوند ودرین مقام بمناسبت رشته مقال گوئیم مفهوم علم جنس عامّی است که شامل سه نوع کلی حسّی وعقلی وروحانی است وهریك ازانواع مزبوره نه مباین دیگری است ونه بسبب تفاوت موضوع هیچ یك قائم مقام دیگری تواند بود تاانسان باحرازیکی از دیگری بی نیاز شود ــ مثلا استعانت ازعوامل طبیعی برای تکرارتجربه وملاحظه نه معارض علوم عقلی است که مبادی تناول آن اولّیات عقل است ونه نتایجی راکه ازعلوم عقلّیه منظور است حاوی است وعلوم طبیعی وعقلی بهمین قیاس نه باماحث عالی علوم ماوراء الطبیعّه منافاة دارد ونه مانند علوم ماوراء الطبیعّه میتواند مناهج اعمال حیوتیّه ونتایج مترتبّهٔ برآنرا بآدمی تعلیم نماید ولکن عقل وتجربه هردوگواه این معنی است که این سه نوع علم هرگاه تواما منظور کاشفین

حقایق باشد هریك بسبب روابطی که در بین آنان موجود است معین ومعاون دیگری ومورث تشحیذ ذهن برای تنفیذ آن در صفحهٔ قلب خواهد بود وبالعکس اگر متتبع عجایب وبدایع علم یکی ازآن شعب را بالأ نفراد هدف کاوش خود قرارداده وازدوقسم دیگر صرفنظر کند این حصر فکر مورث اشتباهات موفوره گردد لهذا آنچه علماء فلسفه حسّیه را در تفرّس احوال انسان بطرح این قضیه دلالت نموده که احوال مستقبل اوبرمنوال شئون ماضیه است حصر نظر در وجههٔ حیوة طبیعّیه است واگر لحظه چند فکر راازمقتضیات حیوة طبیعّیه انسان بعواطف عقلیه وروحانیّه اومتوجه ومنعطف میداشتند ازتمسّك باین سفسطه محروم نمانده والتفات باین نکته میکردند که در اعصار آتیه رشد ونماء قوای انسانّیه موجب سلطه واستیلاء آن برطبیعت حیوانّیه شده وعوالمی دیگر که بالکلّ مغایر فجایع ومظالم روز افزون عصور ماضیه است در اوپدیدار خواهد ساخت وهرگاه مخبرین قوانین ثابتهٔ الأصول طبیعت سیر وسیاحتی در ساحت متنزّهات علوم اخلاقیّه مینمودند میدانستند که اگر در عالم انسان حرب افضل ازصلح وانانیت احسن ازتواضع وانتقام اولی ازعفو وغضب اصلح ازکظم غیظ وکذب انفع ازصدق ورذیلت اجدر ازفضیلت وظالم انسب از عدل واتباع هوی الیق ازالزام ورع وتقوی بود مبادی اخلاقیّه ازاعصار سابقه تااین زمان نمیتوانستامری عامّ ومشترك در بین عقول ومدارك باشد بل تعمیم این مبادی رادلیل برآن میبافتند

که معنی انسانیّت سیرتدریجی بصوب این مکارم است .
بیان جامع وتبیان لا معی که برای اخبار ازتحولا ت شئون واعمال انسان در هیئت رمز واشاره درسی محکم وتعلیمی مبرم است ایـــن آیات مبارکه قرآنیه است که میفرماید " واذ قال ربّك للملائکة انیّ جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیهامن یفسد فیها ویسفك الدماء ونحن نسبّح بحمدك نقدّس لك قال انی اعلم مالا تعلمون وعلـــم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانك لاعلم لنا الّا ماعلّمتنا انّك انت العلیم الحکیم قال یاآدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الـــم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض .
مصداق کلمه آدم درین چند آیه مبارکه دررتبه اولیه هیا کل مقدسه مرسلین عظام است که همه اعصار ازآسمان مشیّت الهیه برای غرس بذور فضائل درارا ضی استعدادات نفوس انسانیّه وانماء تدریجـــی اوراق وازهار معارف وکمالا ت وایصال آن بمقام ثمر در ارض ظاهـــر شده ومیشوند وتفاضل آنان بریکدیگر درسلسلهٔ صعودیّه بروفـــق قانون تکامل درهرظهورسابق بمثابه نطفه ایست که درعصر لاحـــق بمقام رشد وکمال رسیده ومنطوق ثّم انشاء ناه خلقا آخر راآشکـــار وعیان سازد چنانکه حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه درکتـــاب مستطاب بیان میفرماید :
"الباب الرابّع من الواحد الثالث فی انّ مانزّل اللّه علیـــه

من الآیات والکلمات اعظم واعلی مما تنزّل الله حینئذ " ملخص
این باب آنکه در هرظهور مشیّتی بارتفاع نفس ظهورکلمات آن هم
مرتفع تراست ازکلمات قبل اوبل اولّ نشاء اولی وثانی نشاء اخری
عند الله وعند اولی الافئدة محقّق است بلکه نیست اول الاّ ازبرای
ثانی ونه ثانی الاّ ازبرای ثالث ونه ثالث الاّ ازبرای رابع الی
مالا نهایه بما لا نهایه لنهابها منها الیها همان قدرکه فضل رسول الله
هست برعیسی همان قدرفضل قرآن هست برکتاب قبل وهمین قسم
درظهور بعد ودرظهور بعد بعد لیس لأمرالله من حدّ ولا ما یتجلی اله
من تحطیل طوبی ازبرای نفسیکه درنزد هرظهور متقمّص بقمیص
حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد روح القدس فی جنان الصاغوره
ذاق من حدائقنا الباکوره ومراد کلمات بدیعه ازشجره حقیقت است
درنزد هرظهور واگرشبهه دراعظم بودن قرآن نزد اولوالافئده هست
برکتاب الف درظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند ونیست ظهور
بعد الاّ بعینه ظهور اول بنحو اشرف ونه کتاب اوالاّ همان کتاب
اول بنحو اشرف اینست که کلّ درحجاب هستند که درک نمینمایند
والاّ امرالله اظهر ازهرشیئی هست وآن الله المنتهی والرجعی
فی الأخرة والاولی وظهور مشیت درهرظهور ظهور مهیمنه برکل است
ظهورات جزئیه درظل او ذکرمیشود مثلا آنچه ازائمه یاشیعیان
ظهور الله مرتفع گردد درظلّ ظهور رسول الله مستظّل میگردد
وهمین قسم است قبل قبل وهمین قسم است بعد بعد وهیچ ظهوری

ازبرای اونیست الاّ باستیلاء برکل وهیمنه برکلّ ذرّات ما یذکربه اسم شئی یذکر فی ظلّ ظهوره وحق علیه ان یتبّعه ذلك امرالّله من قبل ومن بعد وانّا کّل له مخلصون "

وحضرت عبد البهاء الذّی طاف حوله الاسماء درجواب سائل راجع بقضیه آدم علیه السلام وخروج اوازجنّت باین بیان احلی ناطق:

" اماقضیّه آدم علیه السلّام لیس المراد ظواهرها بل ضمایرها ولیس المقصد من ظواهرها الاّ سرائرها فالشجرة هی شجرةالحیاة الثابته الأصل الممتدّه الفرع الی کبد السماء المثمره باکل دائم والمفطرة لکل مرتاض صائم فمنع آدم علیه السلام لیس منع تشریعی تحریمی انما هومنع وجودی کمنع الجنین عن شئون البالغ الرشید فالشجرة مقام اختصّ به سیدّ الوجود الحائز علی المقام المحمود حبیب ربّ الودود محمّد المصطفی علیه التحّیة والثناء والمقصد من حواء نفس آدم علیه السلام فادم احب وتمنی ظهور الکمالات الالهیه والشئون الرحمانّیه التی ظهورها منوطة بظهور سید الوجودفخوطب بخطاب وجودی ان هذا الامرممتنع الحصول مستحیل الوقوع کامتناع ظهورالعقل الرشد للاجنه فی بطون الارحام والنطفة فی الاصلاب فبما کان یتمنّی ظهور هذه الکمالات الرحمانّیه والشئون الربّانیه فی دور الجنین وذلك ممتنع مستحیل فالدّور واقع فی امر عسیر وماکانت النتیجه الاشئی یسیروهذا عبارة عن الخروج من الجنّه

ویکی ازاسرار معراج حضرت رسول اکرم چنانکه مدلول آیه مبارکه

سبحان الذّی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الأقصی الذی بارکنا حوله " اشاره بدان است تکاملی است که در یوم ظهور مالك یوم الأیاب برای آن جناب حصول یافت ودر کریمه " یدبّر الامر من السماء الی الأرض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدّون " ازجمله معانی رقیقه راجع بکلمه یعرج الیه عروجی است که بعد ازرحلت حضرت امام حسن عسکری سلام الله علیه تامدت هزارسال اعراش هیاکل اولیای الهی مصادیق جلوه وظهور آن بوده اند واینست سرکلام حکمت نظام نقطه اولی جلّ برهانه که درکتاب مستطاب بیان میفرماید قوله تعالی

" مثل یوم قیامت بالنسّبه بلیل مثل غرس شجره ایست که در یوم قیامت وقت اخذ ثمرهٔ آنست که قبل ازآن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه درظهور حضرت عیسی غرس شجره انجیل که شد بکمال نرسیده الاّ اولّ بعثت رسول الله که اگر رسیده بود یکروز زود ترهمان روز یوم بعثت میشد که بیست وششم رجب باشد نه بیست وهفتم وآنچه اشجار درانجیل ثمرکرد در بیست وسه سال ظهور بود که وحی درمیان وحکم الله میشد وحکم واقع که من قبل الله هست نازل میگشت وبعد از غرس شجره قرآن کمال آن در هزارو دویست وهفتاد رسید که اگربلوغ آن در دو ساعتی درشب پنجم جمادی الاوّل میبود به پنج دقیقه بعد ترظاهر نمیشد زیراکه همیشه شجره حقیقت درعلّو

عرش خود ناظراست ونظر میکند برشجره که غرس فرموده در افئـــده
وارواح وانفس واجساد خلق همینقدرکه دید ازشجره توان حدیقـه
توحیدی پید اوّل ظهور میکرد واز ورای حجب کنت کنزاً مخفیـــاً
فاحببت ان اعرف را نازل تاآنکه بان خلق خلق شود تاثمرهٔآن کـه
عرفان باوست درقیامت بعد گرفته شود زیراکه اوّل دین معرفـة ست
وازآنجائیکه معرفة اللّه ظاهر نمیگردد الاّ بما وصف اللّه به نفســه
من لسان رسوله اینست که منوط است بمعرفت ظاهر درظهوروهمچنین
تابمنتهی الیه وجود منتهی گردد وآنچه اشجار شجره قرآن است تا عـروج
شجره بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که درآن ثمـر
نبوده والاّ ظاهر میشد زیراکه کل جنّتیان این جنّتملا ئـــکه
مسجین اند نظر میکنند برکلّ خلق اگرنبیند برشجره حدیقه حسبّ
محبوب ایشان هست می چیند وآن هدایت اوست بمعرفان مقصود
نه غیرآن وهمچنین درروم ظهور من یظهره اللّه آنچه که ازبیان باو
ایمان آورد وبحروف حیّ اوهمان اثماربیانست "
اگرچه دراینمقام مقتضی ازمقال شرح نکات ودقایقی درخصوص منطوقات
واذ قال ربك للملائکه الی آخر الایات است ولکن نظر بقیل وقـا لـی
که درین برههٔ اززمان اغلب دربین اصحاب محاجه وجدال درمعنی
(فی یوم کان مقداره الف سنه مماتعدّون) وحمل مفهوم آن بیومی
موهوم متبادر درافواه مشاهده میشود ارجاع نظرمطالعه کنندگان
محترم رابکلام مهمّی که درتفسیر آیهٔ مزبوره ازکلك ملهم اعظم فلاسفه

اسلامی صدرالمتألهین ملا صدرای شیرازی اسکنه الله فی جوار رحمته صدور یافته وگذشته ازاشعار آن بردفع فروض باطله متوهمین مؤیّد مطالب آنفه وعرایض آتیه ماست فریضهٔ ذمّه خود دانستیم (برای مزید اطلاع مصروض میدارد که تفسیر حکیم شایع الصّیت از قرار معلوم بطبع نرسیده ویك نسخه مجلد خطی آن دریکی ازکتابخانه های عاصمه شیراز که ابا" عن جدّ بجناب حاج سیدعلی آقای ذوالریاستین منتقل گشته ونگارنده این اوراق چند سنه قبل درمسافرت بدارالعلم شیراز برآن اطلاع یافت موجود است) وهذه عین عباراته الرشیقه :

" لا یبعد ان یکون ذلك الیوم المذکور المقدّر بالف سنه من ایام **الدنیا** اشارة الی آخرالأ یام الا سبوعیّة الدنیاویّة التی ستتهٔ منها مضت وانقضت قبل هذا الیوم الاخرالمسمّی بالجمعه وهی السّتّه التی کانت کل واحد منها میعاد واحد من الانبیاء العظام السبّته الذّین بهم وبمتابعتهم صعدت النفوس الشریفه الأ نسانیه من اسفل السافلین الی اعلی علیّین وهم آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیهم اجمعین واما الیوم السابع وهو الذی للمحمدیین من اولاده المعصومین سلام الله علیهم اجمعین ورأته الراسخین فی العلم الکاملین فی العمل القائمین بامرالله المعلمین کلمة الحق المستحفظین دینه الی زمان ظهور المهدی علیه السلام الذی به یکون غایة ارتفاع النهارلهذا الیوم

وغاية سطوع شمس حقيقة فی وسط سماء استقامة الحقيقه "

ترجمه این عبارات شریفه واشارات لطیفه آنکه :

دورنیست آن روز مذکور که مقدار آن بهزار سال از روزهای دنیا تعیین گشته اشاره باخرین یوم ازایام هفته دنیا باشد که شش یوم ازآن قبل ازیوم آخر که موسوم بجمعه است گذشته ومنقضی شده است وآن شش یوم شش یومی است که هریك ازآن میعاد یکی ازشش پیغمبر عظیمی بوده است که بوسیله آنها ومتابعت ایشان نفوس شریفه انسانیه ازاسفل السافلین باعلی علیین صعود نموده است وآن شش پیغمبر آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیهم اجمعین هستند واما یوم هفتم روزی است که راجع باولاد معصومین محمدیه سلام الله علیهم اجمعین وواژبین اوست که راسخ درعلم وکامل درعمل وقائم بامرالله و معلم کلمه حق ومستحفاظین دین آن حضرت میباشند تازمان ظهور مهدی علیه السلام که درآن غایت ارتفاع نهار ونهایت درجه سطوع شمس حقیقت دروسط السماء استقامة حقیقة است .

این کلام مکلل بجواهر الهام بنهایت وضوح وصراحت اولاً بررغم تابعین فرض ووهم مشعر برآنست که کلمه (فی یوم مقداره الف سنه) عبارت از دوره شریعهٔ محمدیه است که مدت آن بمدلول آیه مبارکه (ولکل کتاب اجل) هزارسال تقدیرالهی مدت ومیعادآنست وچون دویست وشصت سال دوره ائمه اطهارعلیهم السلام برآن افزوده

شود سنه هزارودویست وشصت منتهی گردد آن سنه ظهور نقطه اولی جلّ اسمه الاعلی است ثانیا دلالت برآن دارد که میعاد ادوارانبیا اززمان آدم ابوالبشر تاعصر خاتم الانبیا علیهم آلاف التحیة والثناء که هریك بنوبه خود وسیله صعود نفوس انسانیه بآسمان کمال بوده اند یك دوره کامله است که بمفاد کریمه " خلق الله السموات والارض فی ستّة ایام ثم استوی علی العرش » درغروب شمس دیانت محمدیه بظهور آنحضرت اختتام یافته وبظهور مهدی علیه السلام دوره دیگر افتتاح وشمس ظهور موعود ملل دروسط السمّاء استقامة حقیقیه طلوع فرمود .

اما دررتبهٔ ثانیه مقصود ازکلمه مبارکه (اذ قال ربك للملائکه اسجدوا لآدم الخ) مسیرتدریجی نوع انسان که بحکم کلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم (" انا وعلیّ ابوا هذه الأمّه " فرزندان روحانی مظاهر صمدانی میباشند ازبرازخ جهل ونقص بجنّات علم وکمال است ـ چه اگرمتفرس رموز خلقتعالم ومتجسّس گنوزمودعهٔ درصدور بنی آدم بکشف نقاب ازجمال کریمهٔ مزبوره گراید وبرمآل ـ انسان ومناقب استقبال او که ظهور آن بعد ازطیّ ادوار ضلال و ـ عمایت وعبور ازهاویه های وبال وغوایتمقدّر گشته مطلع ومستحضر شود بفهم این نکته نائل آید که حیوة آتیه اوخلافا للعصورالماضیه عروج ومعارج فضائل جوهریه وارتقاء بسمواة خصائل روحانیه است باینمعنی که آیه مزبوره بطریق مرموز بیان علم ذاتی الهی قبل از ـ

خلق اعیان موجودات بود ایـع وجواهر مستورهٔ درطینت انسـان واستعداد ارتقاء اوبعـوالم سعادتهای لا نهایه است وشرح شمهٔ ازدررولئالی مخزونه درآن اینکه خدای علیم جلّ سلطانه درفضـای نامحدود (کان اللّه ولم یکن معه من شیئی) بلسان ستر وسـرّ ملئـکه کروبیّن ونفوس مجرده عالین راازمقام شامخ انسان مستحضر و جلالت ونبالت این موجود سامی راکه مظهر (ولقد خلقنا الأنسان فی احسن تقویم) است بآنان اخطار واعلام میفرمایـد وملئـکه باقتضای محدودیّت علم وعدم وقوف برقضاء محتوم الهی نظر رابملاحظه طبیعت سفلای بشر که مطیّهٔ سیر وسفر اوبسمواة روح علویسـت محصور داشته درجواب خطاب خالق حکیم ولع انسان رابرکـوب اهوال وارتکاب مظالم وقتل نفوس وسفك دماء وانحطاف ذاتی خـود بتسبیح وتقدیس ربّ جلیل برحسب فحوای " اتجعل فیها مـن یفسد فیها ویسفك الدّماء ونحن نسبّح بحمدك ونقدّس لك " در حضرت الوهیّت عرضه میدارند وخداوند علیم بسئوال " انبئونـی باسماء هولاء ان کنتم صادقین "محدودیت ملائکه وسفرنامحدود انسانرا بملکوت اسماء وصفات برآنان مدلّل وعیان میفرماید ومفـاد این رموز مقنعه که درستایر اینکلمات مشعشعه پنهان است آنـکه خزائن ودفائن علوم وفضائل درکینونت انسان مکنون ومکتوم وظهـور آن بصرفهٔ شهود بمدلول (الم اقل لکم انّی اعلم غیب السمـوات والأرض) درعلم الهی موجود ومحتوم بوده ولکن بموجب آیـه

مبارکه " واذا سوّیته ونفخت فیه من روحی " تاتسویه بـــــدن که مقصد ازآن عبـــور ازمراحل عالم عنصری است باتمـــام نرسد ونوع بشر درمنازل سیر بادیه های حیوة طبیعی راطی ننمایـد ورود بسرمنزل مقصود که مناهج قرب ولقا ومعارج کمال وارتقاســت منافی قضاء محتوم ان من شئی الا عندنا خزائنه ومانتزّله الاّ بقدر معلوم است

مبحث دوم ــ دواعی تنازعات بشر باوصف تلازم صلح وسلم با فطـــرت اصلیـــــه او

بعد ازآنکه نهضت مست مرّه انسان درنشئه حیوة ازدوره آدم ــ ابوالبشر تاعصر (یوم ینادی المناد) بموجبکلمات جامعه قرآن شریف ودلالت عقل وتجربه واضح ومویداگشت برای تطبیق تجارب و اختبارات علمیه بارموز واشارات قرآنیه اذهان قارئین محترم رابااین نکته معطوف میداریم که اگر درین عصرعلم ومدنیّت علماء مادّی در احوال وخصائص ذاتیه انسان امرار فکرنموده وعوارض طاریهٔ بـر روح وعقل راازجواهر مکنونه درسرشت این موجود سامی فرقمیگذاشتند قوای انسانیّت دراعمال حیوانی نشوونما نکردهٔ ومدارك ومشاعـــر آدمی بروفق وجههٔ که مابه الامتیاز ومناسب خلقت اوست معـــارج کمال میپیمود چنانکه شارعین عظام ومرسلین ذوی الاحتشام بســبب همین معرفت واحاطه تامّه بود که هروقت ازساحت رب غفـــور مبعوث ومامور بهدایت امم شدند رذائل عارضهٔ برهیاکل ارواح

وعقول را بقوه تعلیم وتربیت زائل کرده ومناقب فطریه امم واقـــوام راازعرصه غیب بمنصّه ظهور آوردند چنانکه حضرت عبد البهاء ارواحنا لرشحات آثاره الباهرة فدا درکتاب مستطاب مفاوضات راجع بقـــوت اشراق ونفوذ اعراش حقیقت وکیفیت اشراق انوارتعالیم ایشـــان برمظاهر وجود میفرماید .

" درعالم وجود یعنی کائنات جسمانیّه ملاحظه نمائید دائـــره شمسیّه مظلم وتاریك ودراین دائره آفتاب مرکز انوار وجمیع سیّارات شمسیّه حول اوطائف وازفیوضات آن مستشرق شمس سبب حیات و نورانیّت است وعلّت نشو ونمای کافّه کائنات دردایرهٔ شمســیّه است واگر فیوضات شمسیّه نبود دراین دائره کائنی ازموجودات تحقّق نداشت بلکه کلّ تاریك ومتلاشی میشدند پس واضح ومشهود شـد که آفتاب مرکز انوار وسبب حیات کائنات دردائره شمسیّه است بهمچنین مظاهر مقدسّه الهی مرکز انوار حقیقتند ومنبع اسرار وفیوضات محبت تجلّی برعالم قلوب وافکار نمایند وفیض ابدی برعالم ارواح مبذول فرمایند حیات روحانی بخشند وبانوارحقائق ومعانی درخشـــند روشنائی عالم افکار ازآن مرکز انواروطلع اسراراست اگر فیض تجلّی وتربیت آن نفوس مقدسّه نبود عالم نفوس وافکار ظلمت اندرظلمـــت است واگرتعالیم صحیحه آن مطالع اسرارنبود عالم انسانی جولانگاه اخلاق واطوار حیوانی بود ووجود کلّ مجازی وحیات حقیقی مفقود اینست که درانجیل میفرماید دربدء کلمه بود یعنی سبب حیات کلّ

شد حال ملاحظه نمائید نفوذ آفتاب را در کائنات ارضیه که ازقرب وبعد آفتاب وطلوع وغروب چه آثار ونتایج واضح وآشکار گهی خزانست گهی بهار گهی صیف گهی شتا وچون بخط استوا گذرد بهار روح بخش جلوه نماید وچون بسمت رأس رسد فواکه واثمار بدرجهٔ کمال رسد وحبوب ونباتات نتیجه بخشد وکائنات ارضیه بمنتهی درجه نشو ونما فائز گردد وهمچنین مظهر مقدّس ربانی که آفتاب عالم آفرینش است چون تجلّی بر عالم ارواح وافکار وقلوب نماید بهار روحانی آید وحیات جدید رخ بگشاید قوّه ربیع بدیع ظاهر گردد و موهبت عجیب مشهود شود چنانچه ملاحظه مینمائید که در ظهور هریك ازمظاهرالهیّه درعالم عقول وافکار وارواح ترقّی عجیبی حاصل شد ازجمله دراین عصرالهی ملاحظه نما که چقدر ترقی درعالم عقول وافکار حاصل گردیده وحال بدایت اشراق است عنقریب ملاحظه شود که این فیوضات جدیده واین تعالیم الهیّه این جهان تاریکرا نورانی نماید واین اقالیم غمگین رابهشت برین فرماید ۰»

نظربآنکه بروفق قانون عقل وتجربه حصول معرفت دربارهٔ هرشئی متوقّف برمطالعهٔ آثار جوهریّه‌وتتبّع روابط ومناسباتی است که آنرا بانوع خود بل باکلّیه عوالم وجود مرتبط میسازد برای اکمال مقال واثبات تحتّم صلح عمومی درمستقبل حیوة انسان افکارقارئین محترم رابتدقیق درتطوّراتی که دواعی تصاریف زمان درعالم این

موجود اصیل الخلقه وفقا لنشئة وجوده ایجاب نموده ممطـــوف میداریم تاصورت حال آتیه وامرمستقبل اودرآئینه ظروف ماضـــی مترائی گردد :

براصحاب علم واطلاع پوشیده نیست که همانقسم که تجاذب وتحابب درترکیب عنصری جماد وقوای نشو ونمای نبات وغرائز طبیعیّـــه حیوان بایك روش متحد الاسلوب وموجب استحکام حبال روابط مابین هریك ازانواع مزبوره است درفطرت بشریه نیز برحسب مطابقهٔ عوالـم آفاق وانفس همین کیفیت بانظمی عجیب وحیرت افزا نسبت بابنـاء نوع خود امری ذاتی وجبلّی است ــ ممهذا مطلب دقیق وعمده که مایه استعجاب ومحتاج بتوضیح است اینست که باوصف نظـــام تآم وارتباط عامّ که باقتضای " والسماء رفعها ووضع المیزان" چنانکه سابقا دربیان تعاون موجودات معلوم گشت دربین جمیـــع اجزاء وجود ثابت وموجود وانسان نیز موافق شرحی که گذشـــت ازین قانون کلّی مستثنی نیست سبب آنکه ظاهر احوال اومعارض این قضیّه است چیست چه هیچیك ازرشته های مسلسل طبیعت دیده نمیشود که ازقرون واعقاب اولیّه تااین زمان ازمیزانی کـــه خداوند حکیم برای آن معیّن فرموده تجاوز کرده باشد لکن انسان عشق ومحبتی راکه نسبت بابناء نوع خود مقتضای فطرت الهیـــّه است بمداوت وعناد تبدیل نموده وتصادمات ملل واحزاب درمعظم اعصار موجب اقسام هدم وخراب شده است .

برای ابتداء باین فرق وتفاوت بیّن واطلاع برتقدیر حیوة متناوب نوع انسان که نبوّات جمیع کتب سماوی درمقام انذارو تبشیر حاکی ازآنست اسهل واعدل وسائل مطالعه تحولاتی است که دراوضاع واحوال انسان درتمادی عصور وازمان حصول یافته واوراچه ازحیث استعداد مجبول وچه ازجهة رشد تدریجی وچه باعتبارنتایج مترتّبه برظروف عوامل وصنوف تربیت بعالمی که مقتضای حیوة حاضره اواست إنتقال داده ومطالعهٔ مزبوره موجب تمهید اصولی است که بیان آنرا تقریرالماسیقاتی من الکلام لازم میدانیم .

اصل اول آنکه اگرامعان نظردراوضاع احوال انسان ازاجیال عتیقه تازمان معاصر نمائیم تقدیر حیوة نوعیه اورابالتّمام مشابه زندگانی شخص واحد مشاهده کرده وتطوّرات شخصیه رامیزانی عامّ ومعیاری تامّ برای ادراك مبدء ومعاد وتحوّلات قریب وبعید اویابیم .

اصل دوم آنکه انسان هرچند درجمله موجبات حیوة طبیعی باسایر کائنات مشترك است باین معنی که ذرّات عنصریه اومانند جواهر فرده واجد قوه جاذبه ومایهٔ نشو ونماء او مانند نباتات جذب اغذیه ووسیله حیوة جسدی اومانند حیوان احساسات وامیال غریزیه است لکن هیچیك ازین امور درخلقت اومقصود بالذات نیست بلکه امور مزبوره وسائط وعوامل معدّه برای مستعد ساختن اوبقسمت اعلی وارقای وجود یعنی تکاملات عقلیه است لهذا بسبب مرکزیت قوه عاقله هرقدر ازمرکز دورافتد بمثابه اجسامی که حرکت قسریه

مورث بعد آن ازمرکز شود ازفطرت اصلیه عدول کرده وبمقضای طبیعت که مبدء شرور است پرتاب گردد .

اصل سوم آنکه سعی انسان باقتضاء تقدّم واصالت شأن ورتبهٔ روح باید همیشه معطوف بدان باشد که عقل رابوسیله استمداد از آن موجد وموثر درجنبهٔ طبیعت وطبیعت را منوجد ومتأثر ازجنبه عقل قرار دهد واگر بالعکس عقل مطیع ومنقاد احکام طبیعت شود حرکت انسان بصوب حیوانیت ورذائل خواهد بود ــ زیرافضائل انسانیه امری جز استیلاء عقل براهواء طبیّعیه ورذائل اخلاقیّه چیزی جزامتثال عقل بفرمان طبیعت نیست ــ اماآنچه در عالم انسان ایجاب تنازع دائم ومستمّر مابین عوامل متضادهٔ وجود اونماید یکی اتصّاف بخصیصهٔ اختیار ودیگر عدم محدودیت ومسیر مستمر بصوب مقاصد غیر متناهی است واین دوخصیصه بالبداهه مقتضی آنست که زمام حرکت رابهریك ازجهات متباین الّشأن عقل وطبیعت معطوف دارد وازحدود عقل تجاوز نموده بصوب افراط وتفریط که هردو مستلزم آئین ظلم وعدوان است گراید .

اصل چهارم آنکه مسیر حرکت نوعیّه انسان مانند مسیر حرکت شخصّیه تدریجی ودرهررتبه حائز شئونی خاص بدانست که تاطی آنمرحله ــ ننماید ورود بمرحلهٔ تالیه برای اومیسور نیست واستیلاء طبیعت بر قوای عقلیه درسنین اولیه حیوة باقتضاء حکمت خالق حکیم از لوازم وصول بمدارج تکامل وارتقاست ولکن درسن جوانی که قوای

عقلیه مقتضی تهیئوا استعداد برای استکمال وجهه ارقای وجـــود
است غلبه عساکر طبیعت برجنود عقل ناتج ازعوارضی است کـــه
چنانکه بعد امعروض خواهیم داشت سبب آن حرمان ازفیض مربـی
ماهر ودانا است ــ ملخّص کلام آنکه درسنین حیوة انسان بروفـق
همان قاعده مسلمهٔ علماء حسّیه که اقوی همیشه غالب ومسیطربر
اضعف است قبل ازرشد ونماء قوای عقلیه عوامل طبیعت غالب وفائق
برافاعیل عقل وتنازعات امم قدیمه ازمقتضیات سنین حیوتیه آنان بوده
وامروز که روز ظهورکمالات عقلیه است شبهٔه نیست که آثار جاذبیـت
عقل برقوای طبیعت یوماً فیومـــاً فزونی وقوّت یافته وعالم دیگـــر
که بالکّل مغایر عالم کنونی انسانی است درنشئه حیوة آتیه انسان
جلوه گر خواهد گشت این است که حضرت عبد البهاء ارواحنالرمسه
الاطهر فدا میفرمایـد :

" الحمد للّه قرون واعصار متوالیه است که ندای مدنّیت بلند است
وعالم بشری روزبروزتقدّم وترقّی یافت ومعموریّت جهان بیفزود و ــ
کمالات صوری ازدیاد جست تاآنکه عالم وجود انسانی استعداد
کلی برای تعالیم روحانی وندای الهی یافت مثلا طفل رضیـــع
تدرّج درمراتب جسمانی نمود ونشو ونما کرد تاآنکه جسم بدرجـهٔ
بلوغ رسید وچون بدرجهٔ بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنّویه
وفضائل عقلّیه حاصل نمود وآثار ومواهب ادراك وهوش ودانـــش
ظاهر شد وقوای روحانّیه جلوه کرد بهمچنین درعالم امکان نـوع

انسان ترقیات جسمانیه نمود وتدرّج درمدارج مدنیت کرد و بدایع وفضایل ومواهب بشری رادراکمل صورت حاصل نمود تاآنکه استعداد ظهور جلوه وکمالات روحانیه الهیّه حاصل کرد وقابلیّت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد وفضائل وکمالات روحانیّه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد انوارصلح اعظم ووحدت عالم انسانی وعمومیت عالم بشریت ساطع گشت امیدواریم که اشراق این انوار روزبروز شدیدترگردد واین کمالات معنویه جلوه بیشتر کند تانتیجه کلیّه عالم انسانی ظهوروبروزکند ودلبر محبت اللّه در نهایت ملاحت وصباحت شاهد انجمن گردد . "

اصل پنجم آنکه استقصاء احوال بشر جمیع احساسات وعواطف متولّده درمشاعر ومدارك اوراطائف حول عوامل تربیت وتعلیم مشاهده نماید وتفاوت عظیمی که ازحیث آثار ونتایج تابع اسالیب و مناهج حسنه وسئیّه آنست چندان آشکار وهویداست که درتصدیق آن مجال شبهه وانکارنیست.

اصل ششم آنکه درهمه سنین حیوة سنّی که اثرات فضائل وخطرات رذائل درآن بیش از همه سنین بمعرض ظهورآید سن جوانی است که موعد نبوغ وکمال جمیع قوای مادّیه ومعنّویه وبهمین نسبت اهمّیت تربیت درآن بیش ازسنین سابقه است وسبب آن اینکه حدّت جوانی داعی ومقتضی شدت جوش وخروش برای نیل بمقاصد وامانی است وکیفیّت ذاتیه آن این است که بانهایت ستاب بطلب سعادت مطلوبه

عنانتاب شود وبرای فوز بمقصود باکمال حرارت وعطش خود راباآب و آتش زند واگر اینسورت وهیجان که برای وصول بمآرب ومواهبی جلیل وسامی بآدمی مبذول شده اورابسوق فساد سوق دهد علت آن فقدان تربیت وگم کردن راه سعادت است ـ چنانکه همه روزه بتجربه رسیده که اشخاصیکه درسن شباب بسبب حرمان ازفیض تربیت نافعه دردام نفس خادعه افتند چندان از صفات فاضله بی بهره ونواشوند که ازانسانیت نشانه واثری درآنها نماند ـ نه خصائل شهامت ومروت شناسند ونه ازفضائل صدق وفتوت خبری جویند ـ هرفکر واندیشه راجز غرور وخودبینی برطاق نسیان نهند و تمام عالم حتی عائله وخویش رافدای ادنی آمال خویش نمایند ولکن چون قوای فکریه استعداد ازعوامل تربیت کند کمالات وجود حقیقی خودراادراك کرده براهواء عرضیّه غالب آید واز مطالبی که منبعث ازجهل ودنّو همت است مستخلص گشته بمناقبی که شایان عقل ومسمّو فطرت است روی نماید .

اصل هفتم آنکه سبك ومنهاج پاداش وجزای اعمال انسان درادوار مختلفه حیوة متناسب باتکاملات سنین عمرمتفاوت وهمانقسم که درسنین طفولیت عدم ظهور قوای عقل سبب معاشات مربّی ومؤدّب بااهواء وامیال طفلان خردسال است هرقدرنشو وارتقاء مدارك عقلیّه مزداد گردد اسلوب تعالیم اعلی واکمل وضرورت سعی درافضاء عقول بفضاء رحیب کمال وسداد اوکد والزم گردد وهرفاحص

خبیر که بمطالعه صفحات احوال شخصی ازاشخاص بشر صرف وقت نماید برینمعنی واقف آید که اطفال خرد را انحصار نظیر درامور عرضیه مانع انصراف فکربحقایق جوهریه است بمهراندازه که درسفر زندگانی بمراحل شباب ومشیب نزدیك میشوند کمالی ارقی وابقی را سرمایه فضل وسعادت مییابند وبنابرهمین ملاحظه وحکمت مربی حاذق وادیب برای تحریص وترغیب متربیان دبستان خود باکتساب فضائل وتأدیه وظایف درهردور ازادوارتربیت آنانرا باعطاء جوائزی متناسب بااحساسات وعواطف متولّده منتظر وامیدوارمیدارد وبحکم بداهت دراوان خردی برای طفل شأن وافتخار وشرف واعتباری الیق واجد رازالعاب طفلانه والبسه زرد وسرخ متصورنیست وچون فکر اوقدری توسّع یابد زعماء تربیت وتعلیم فوائد علوم وفضائل رادرمقام تشجیع وتحریص نوید ریاست ووزارت وامید مناصب ومراتب ملکیه درنظراو وانمود نمایند اماوقتیکه همین طفل بمقام بلوغ ومرحله کمال رسد وازتصوراعراض بتبصّر درجواهر فسحت ذهن حاصل نماید شبهه نیست که نه العاب زاهیه سبب اخضاع ضمیر اوشود ونه القابواهیه موجب اقناع فکر اوگردد بل همینکه روح ازمنازل حدود وقیود بموطن اصلی ومبدء سماوی خود اتصال یابد عالم علم وفضیلت بدون طمع وولع هیچ اجر ومزدی جز نفس علم وفضیلت منظور نظر وآخرین منزل سفراوخواهد بود .

اصل هشتم آنکه اثمارشجر حیوة درهرعصر لاحق بالتمّام نتیجه

عوامل تربیت در اعصار اولیّه است که بذور آن یوماً فیوماً در مزرعه قلب تمکّن وتأصّل یافته رشد ونماحاصل نماید وذهن دقیق ازتفکر در اصل مزبور بد ونکته مهم دیگر واقف آید یکی آنکه اطلاع در سوابق ولواحق حیوة انسان بدون احاطه ببواعث وحوادث کلیات و جزئیات نامیسرود یگرآنکه هرگاه عوامل سوء ودایع فطرت الهیّه را درصدورآدمی فاسد وضایع سازد تقلیب احوال بعدازتراکم اهواء واحوال (ظلمات بعضها فوق بعض) بمنطوق آیه قرآنیه " کذلك یبدل الله السیئات بالحسنات " جز بوسیله حرکتی خارق العاده وقوه ماوراء الطبّیعه مستحیل است ودرین مقام است که حضرت رسول اکرم صلی اللّه وعلیه وآله وسلّم میفرماید .

" جذبة من جذبات الرّب تتوازی عمل الثقلین "

ازاصول مطرحه فوق مستفاد توان داشت که گرته ومسطره اعمال انسان وتحولاتی که ازبدایت تاریخ تااین زمان درآن حادث شده بالتمام مطابق نقشه خلقت وانتقالات راقیه آن درعصور مشعشعه مستقبل نیز ازمتابعت آن نقشه خارج نخواهد بود وبرفرض که بر حسب نظریه حماة حرب قانون تغالب ازنوامیس طبیعت باشد این قانون مناسب ازمنه ایست که نظر بعدم ادراك مفاخر ومآثر شریفه مابه الاشتراك انسان باحیوان اشدّ واقوی ازاستیناس بامظاهر عقل بوده اما امروزکه قوای عقلیه دراورشد وکمال یافته نوبت تأمّل درامور وورود بساحترحیب مکاشفه وشهود است وبدیهی است

وقتیکه باصرهٔ روح بمشاهده فضائل جوهریه که خالق وجود درلوح قلب اودیعه گذاشته نائل شود تمام سعی اوبجای غلبه بر امم ضعیفه استیلا بردشمنان داخلی یعنی خصال سخیفه خواهد بود واین غلبه واستیلا ست که آتش غل وبغضا رادردرون اوخاموش کرده ومفاد آیه قرآنیه و " نزعنا مافی صدورهم من غلّ " را بنحو اتم واکمل مشهود ابصارخواهد ساخت واین آن مدینهٔ فاضله ایست که درکتب آسمانی میعاد ورود درسراپرده آن بیوم عظیم رب الجنود محوّل گشته وازکتب سماویه درالسنه فلاسفهٔ بزرگ جمیع اعصار وازمنه جریان یافته است وبنابرآنچه معروض گشت نه فقط تعتم صلح عام وفضائل سامیه درزمان مستقبل باقتضاء غلبهٔ روحانیت برطبیعت متوازن بامیزان عدل است بل حروب ورذائل دنیهٔ اعصار ماضیه نیز بسبب اقوی بودن طبیعت حیوانّیه برعوامل روحانیه انسان بفحوای " العدل یضع الأمور مواضعها " مطابق قانون عدل بوده است وبرای مقایسهٔ حال ماضی ومستقبل انسان اصحاب فراست ونباهت راتدبر درین نکته کافی است که قوهٔ کهربائیه درجمیع اشیاء مخزون است وانسان قبل ازکشف آن قوه عظیمه ازین همه کارخانجات ومعامل واختراعات وصنایع که شرق وغرب عالم رابنحوی حیرت افزابیکدیگر مرتبط ساخته ووسیله هزاران سعادت برای ملل وامم دنیا شده غافل ومحروم بود وازوقتیکه باسرار آن قوّه فائده وسیالّه عظیم الفایده پی برده ازاعباء ثقیله ومشقات فادحه

مستخلص ومشاکل حیوتش برفاهیت مبدل شده ـ درصورتیکه اطلاع برنارطبیعی که درعناصرمادی مکنون است مورث این همه روابط دربین افراد بشرگشته آیااگرنوع بشر چنانکه مقدمات آن آشکار است برنارالهی که درحقایق انسانیه ودیعه است آگاهی یابد بوسیله آن قوهٔ رایعه آئین‌تعاون راشعار همت سازد چه فضیلت ونبالت است که حائز آن نتواند شد وکدام منقبت وجلالت ـ است که نیل بدان برای اوحصول نخواهد یافت ؟

برای افضاح بیان درکیفیّت احوال انسان وایضاح مطالبی که در مطاوی اصول آنفه راجع بتفاوت تاثیر عوامل مربّیه گذشت معروض میداریم که تقدّم وتأخّر هرامتی ازامم تابع طرز واسلوب تربیت وتعلیم ومنشاء ومبداء آن افکارواخلاق وعقاید وملکات فاضله یارذیله آباء وامهاتّ ومعلّمین ومعلمات وقائدین سیاسی واجتماعی وظروف جیده یاردیّه محیطه واقلیم است ودرینصورت اعظم باعث سعادت هرفرد ازافراد انسان عاملی است که ماهیّت اوراکماهی علیه باو شناسانیده ودراو ایجاد تعقل واعتماد بنفس کند وبالعکس اقوی سببی که موجب خزی وشقاست عاملی است که برحسب اغراض شخصیه زعماء قوه تعقّل وقضاوت راازاوسلب نماید وامروز درحالیکه صلاح احوال امم بصلاح احوال علماء که معلمین آنانند منوط ومربوطاست بسعی واهتمام قائدین امم وسائدین‌ملل درجمیع اقالیم دنیا بالتمّام مصروف این منظور است که عواطف وافکارتوده رابوسیله عاملی

ازعوامل ملی یاوطنی یانژادی ونظائر آن بمقصودی که مایه جلب منافع خود وسلب منافع دیگران است تهیج وتحریص نموده وتعطیل قوای فکریه آنان را مایهٔ قوام واستحکام مقاصد خود قرار دهد لهذا انسان فطری که درعصر حاضر رشد ونماء قوای عقلیّه مقتضی سوق اوباحساسات رأفت وشفقت وسجایای مهذّبه است درتحت تاثیر تیارات فکریّه معلمیّن ومربیّان خود پرست وطامع که فضائل جوهریّه اورابرطاق نسیان گذاشته وسعادت حیوة رامشی براثراقدام سباع خونخوار پنداشته اند مشاعرواعمال خودرامغلوب اراده ومقهور تلقینات آنان ساخته بجای اعمال قوهٔ حاکمه واستشاره ازمستشار عقل که وسیلهٔ وحیده برای معرفت راجح ومرجوح است تقلید اعمی راه دلیل راه خود اختیارنموده واگر بعضی ازفریفتگان ظواهر راچنانکه اغلب درالسن وافواه متبادروجاری است تصوّر این فکر سبب انخداع مدارك وافهام شود که محرّك انعطاف توده های ملل درعصرحاضر ازمباحث روحانیّه بمادیّات علوم وفنون راقیه است نه تلقینات زعماء وفلاسفه گوئیم دودلیل واضح عکس این قضیه را اثبات نماید یکی آنکه مبنای تعلیمات عصریّه درمدارس عالم قتل عواطف تعقّل درامور معقوله ومحصور داشتن مبادی علمیه بمباحثی است که مؤید ومسدّد آن تنها مشاعر حسّیه است وحال آنکه گذشته ازابتناء اغلب مباحث مزبوره برزعم ووهم اوثق وسیله برای تثقیف عقول وایجاد اعتماد بنفس درعالم انسان آزاد گذاشتن افکار درانتخاب واختیارمطالب است ودیگر

منسوب داشتن فروضات وهمّیه علماء مادّی بعلوم وفنون راقیّه
خود برهانی دیگر برسریان روح تعبدّ وتقلید برمیاکل افکاروآراء
تودّه‌های ملل است چه بضرورت عقل نافع ترین اثمار درخت علم
تقدّم وترقی درمراحل اخلاقی است وتجارب سنویّه بموجب جرائد
ومجلاّت احصائیه ملل عصریه نتیجهٔ که ازحیث نظر درعلوم حسّیه
وقطع ارتباط بامباحث ماوراالطبیّعه ارائه میدهد اینست که هرچه
برسنین تاریخ میگذرد ارتکاب جرائم مستمرا بانسبتی موحش وحیرت
افزاروبتزاید گذاشته ویوماً فیوماً باضعاف مضاعف برعدد مجرمین
امم متمدّنه دنیا میافزاید وبدیهی است که درینجا مقصد ماازعلوم
فروض وظنونی است که متفلسفین عصر حدیث راجع بمباحث حیوتیه
وکیفیت جعل وخلق ولزوم پیروی نوامیس حیوانی برحسب اذواق و
اغراض خود ایراد کرده وتودّه‌های ملل بدون تفکّر درباعث وعلل
مجعولات مزبوره آنرا عوامل ترقّی وتقدّم تصور نموده اند نه علوم
طبیعی وریاضی ووفلکی که صروح عامت آن سرباوج سماکشیده وتصوّر
منافاة ومباینت دربین علوم مزبوره ومباحث ماوراء الطبیّعه تصوّری
فاسد وعاری ازبرهان است وآنچه بعضی ازگونه نادان رامسحور واز
حقیقت دور ساخته فی الحقیقه راجع بمباحث اساسیّه علم نیست
بل سبب عدول ازآن بفروض وظنونی است که علماء مادی برای فرارازی
توجیه عنان فکر درمضمارمطالب روحانیه جعل کرده اند باینمعنی
که هروقت مطالب آنان تماس بااصول ومبادی حیوة وعلل اولیّه

وغائیه آن پیدا کرده عناد ولجاج نسبتبادیان افهام راباختلاق اوهام مجبور ساخته است وعلی ای حال مقصد ماازبسط این مقال آنست که عقل سلیم باید قضاوت فکر رادردعاوی قائلین ونویسندگان بحکمیت طلبیده وفهم رابدون تأمّل وتعقّل خاضع ایحاث واقاویل مدوّنه درتألیفات آنان ندارد ومحل شبهه نیست که اگرمعلمین بشربجای اماته روح استقلال بعدازعرضه داشتن مطالب خود تحمیل عقیده واجباراتباع رابقبول آن ذنب عظیم دانسته وآنان راحثّ وترغیب براخذ وردّ امور ازروی حریّت فکر وبصیرت صحیحه میکردند قوای عقلیه مدارج رشاد ومناهج سداد میپیمود ونوع بشر بسعادت حقیقی نائل میگشت ولی تتبّع واستقراء جمیع مؤثرات وعوامل این قصد عظیم رادرعصر حاضر محصور بمنهاج قویم حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی یابد ــ چه مقصد آن مصلح حقیقی عالم برخلاف مقاصد سایرمعلمین امم ازبدایت ظهوربالتمام موسس برین اساس متین بوده که باتحمل بلایا ومشقّات لاتحصی وتضحیه جمیع شئون جسدیّه وروحیّه خود بوساطت اعظم وارقی عامل تربیت یعنی تعقّل درامور وتعمق دراحوال ادبی ومدنی جماعات ازمنه خالیه وظروف ومقتضیات زمان معاصر وفهم امور باذهان وقّاد افکار امم رابرمخرات تزاحم وتمانع عوامل نفاق وشقاق واقف ومستحضر ساخته تخالفات وتنازعات مزعجه راکه قرون بیشمار موجب هلاك و بوار مجتمعات انسانیه بوده بوحدت اصلیه وعود بفطرت الهیه

تبدیل نماید وآراء وافکاری راکه باعث ومحرّك آن صرف تقلید وتعبّد بدون اجاله فکر ورویه است متحول بتفکر درعوامل سعادت واستخلاص ازشرور متأصله درسلاله بشر سازد

مبحث سوم

ماهیّت سعادت وشقا واختلاف صور واشکال آن بر حسب تفاوت انظار درمعنی ومفهوم حیوة :

ازشروحی که درمباحث این فصل مرقوم گشت بنهایت وضوح معلوم آمد که هرگاه فاحص اعصارتاریخیّه ازازمنه موصوفه بدوره حجر تا این برهه از زمان که درالسنه وافواه بعصر ذهب موسوم است تاملی درکیفیات سعادت وشقا مجتمعات انسان نماید طرز واسلوب اشکال متنوّعه تطورّات اقوام وشعوب راچه ازحیث تکاملات جوهریه وچه باعتبار فسادهای عارضه برهیکل روح بالتمامّ نظیر زندگی شخص واحد یابد واگرباحثین معیشت بشر اززندگانی ادوارجنینیت اوبسبب بعد تاریخ قادر براستحضار نیستند اوضاع حیوة سنین طفولیت واعوام تالیه آن ازعصور ماقبل التاریخ تاعصر حاضر برای اطلاع ووقوف براشکال وصنوف ارتقا وهبوط هریك ازامم واقوام وملل ردواعی آن کافی است وخلاصه آنکه حیوة هیئت نوعیّه وآثارمتلازمه آن درتتابع ازمان بمنزله حیوة شخص واحد وافراد آن هیئت بمنزله قوی واعضاء وسلولهای اوست که درمرد هوریمنی اززمان انعقاد نطفه انسان در کره ارض تاسنّ رشد یومافیوما ازعالم ادون برتبه اکمل ارتحال نموده

وهمانقسم که درهیکل فردی حیوة وکمال هریك ازقوی واعضاء وذرات عنصریّه باوصف تعین خاص وشخصیّت مستقلّه منوط بتعاون وتضامن یکدیگر است حیوة ومات هیئت نوعیه درهردوری ازادوار برحسب روابط ناتجهٔ ازتفاوت مراتب قوای جسدیه وعقلیه متوازن ومتناسب باهمین طرز واسلوب منظم است وهرچند مقصود ازخلقت انسان ظهور کمالات رتبه ارقای وجود ونموت ذاتیه ایست که دست فضل ورأفت الهیّه دراوبودیعت نهاده است وعلیهذا هرقدر توجه نوع بشر برغائب عقلیه ازیدگردد بسعادتهای خاصّه بخود اقرب وبهراندازه که ازاینناس عقل واقتباس انوار آن بهوسات واهواء طبیعیه گراید ازساحت انسانیت ابعد خواهد بود لیکن ازآنجائیکه بوحدت طرح ونقشه مبدع وجود وسیله وصول بمقاصد عالیه روح طی منازل جسّدیه است شبهه نیست که تاشرایط رشد قوای مزبوره مراعات نشود حائز استعداد بجهت فوز مراتب سداد نخواهد بود اینست که بروفق همان قاعده مطّرده دربین علمای حسّیه که اقوی همیشه غالب ومسیطر براضعف است دراعصار اولیه انسان استتار واختفاء قوای عقلیه درستائر وحجبات غیب وخفا بالضرورّ مقتضی سلطه وحکومت طبیعت برعقل وتوغّل درتفاخرات جسمانیه مانع ورود بملکت روح ومشاهده شئون مودعهٔ درآن بوده است ودرینمقام موضوعی که بیان آن برای کشف احوال ماضی واستقبال درنهایت اهمیّت است بحث درمعنی سعادت وموجبات اختلافی است

که ازازمنه قدیمه تازمان معاصر برای عقول بشری پیوسته‌شغل شاغل واز اجل مباحث ومشاغل بوده است لهذا مقدمةً للمطالب الآتیه گوئیم انسان چنانکه سابقا مدلّل ومکشوف گردید ازحیث جسم محسوس مادّی باسایر موجودات طبیّعیه مشترك ومابه الامتیاز اوازآنان قوهٔ عقل واختیاراست واعظم خصائص که تجارب اعصار ودهور در ذات وصفات اومشاهده نموده تحرّی سعادت است واین عاطفه ایست که درجمیع افراد بشر ازقوی وضعیف ووضیع وشریف موجود وفرق وتفاوتفقط درمفهوم وماهیت سعادت مطلوبه است یکی سعادت را درجاه ولقب وجلال ومنصب داند ودیگری درسلطه وقدرت ونام وشهرت جستجوی آن نماید ـ یکی نیل بفضائل ومعارف راشرف باذخ یابد ودیگری جزعروج برفارف حقایق ومعانی هررتبه وراتبه راارزوی لایسمنه ولا یغنیه شمارد وبهمین سبب موضوع سعادت ازازمنه قدیمه تاعصر حدیث همیشه مابین فلاسفه وعلماء باتباین عقاید وآراء مطرح مباحثه ومقاوله بوده ومرطبقه ازطبقات دانشمندان شرق وغرب درمبنای سعادت انسان برحسب انظار وافکار خود رائی نموده وراهی پیموده اند وعلی ای حال ماهیت سعادت وکمال هرچه باشد نفسی رانتوان یافت که کینونت اوازاین فحص وتکاپو فارغ وآزاد باشد ولکن مطلب درینجاست که آنچه روح قوی وعالی یعنی مالك نفس اعظم سعادت میداند منهمك درعالم طبیعت باشد متاعب میابد وآنچه اواصعب شقامیبیند این یك اکمل سعادت

میشمارد ــ چنانکه تغذیه حیوة وتضحیه منافع شخص بقصد آسایش نوع در دیده اشخاص بلند همت منقبت عظمی ودر چشم کوته نظران بلیه کبری است وبالعکس خود پرستی واستغراق درجلب منافع ذاتی برای طبقه موجب افتخار وبرای طبقه اولی جالب ننگ وعاراست واین تفاوت در اجتلاب سعادت واجتناب ازشقا درعالم شخص ونوع هردو برحسب تفاوت سنین حیوة و ــ درجات نشوو ارتقاست بناء علیه مفهوم سعادت بمثابه هیولای اجسام مابه الاشتراك کل عناصرواشکال ظاهره ازآن درحکم صورت است که باعتبار تعینات حدود یه‌تکثر میابد ــ مثلا هیچکس نمیتواند بگوید ظلم خوب وعدل بد است اماهمان ظلم وعدل برحسب انظار بصور مختلفه نمودارمیشود چنانکه درمجتمعات عصر حاضر با وصف دعوی مدنیت راقیه ارتکاب مظالم وفجایع حرب ونزاع کلا به عنوان عدل وسعی درتحسین احوال ممالك واصقاع است .

ازمطالب معروضه توان یافت که اصل ومنشاء تفاوت آراء راجع بسعادت وشقاء امری جز تفاوت ادراك درمعنی ومفهوم حیوةنیست وبرهان آن اینکه هرفردی ازافراد بشر درجمیع حرکات خود اول ــ چیزی راکه مطمح نظر دارد تفکر درعلل غائیه ومقاصد نهائیه آنست وطرح فکر درموجبات عمل که هرکس آنرابطرزی خاص تصویرمینماید چرخهای عواطف وامال ومدارك وافهام رابجهات متباینه حرکت میدهد این است که یکی بلارابجان میخرد ودیگری ازاندك صدمتی فرارمینماید

یکی شنعت وطعنت یارواغیار جزئی تغیّر درخاطرش پدید نیاورد ودیگری تحمل سخنی ناملایم ومنافی میل نکند ـ یکی عزت وذلت را درتعظیم وتحقیر دیگران یافته وتفکر درآن اورامسرور یامحزون دارد ودیگری حسن وقبح اشیاء را ازامور جوهریه دانسته وتوجهش بنفس عمل معطوف است ومدح وقدح دیگران راقابل اعتنا واعتبار نشمارد ویکی چندان مجذوب حقیقت است که خبر یافتن ازعمل خوب وبد رانیز دلیل بقاء وجود یافته وسرّ ضمیرش بفحوای (وجودك ذنب لایقاس به ذنب) ناطق است باینمعنی که عالم وجود رامتحرك بارادهٔ الهیه دیده ودرارادهٔ الهیه جز خیر وصلاح مشاهده نکند وبطورکلی امرارنظر دررموز واسرارخلقت آدمی وعلل وبواعثی که اورابحث برطلب سعادت نماید سعادت رابر دونوع یابد حقیقی ومجازی ـ سعادت حقیقی آنست که انسان پاداش آنرا درداخل وجود خود احساس کند ومثل آن تناول فضائل اخلاقیه یامسائل علمیه است که نفس حصول وحضور آن در ذهن برحسب درجات ادراك ایراث وجد وانبساط شعف ومسرت نماید وسعادت مجازی آنست که بسبب عدم تحصّل درداخل وجود نظرآدمی رامعطوف بپاداشی ازقبیل حسن صیت وشهرت ومدح وترحیبی دارد که ازخارج باوعاید گردد وازاینروی وجد ومسرتی که بمفاد بیان مبارك حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام " نحن فی لذة لوعلم الملوك بهالقاتلونا بالسلاح "

درقلب مدرك ازسعادت حقیقی حاصل میشود درخاطر نفوسی که ازعالم لذائذ جوهریه بیخبرند خطور نمینماید وبالعکس سعادتی که اسیران اهواء عرضیه درطلب آنند برای اصحاب مدارك راقیه امری جزوهم واهی نیست وشقا نیز مانند سعادت بردوقسم است ــ شقاء حقیقی ملالتی است که دراعماق ضمیر انسان ازاعمال مفروض یارفتاری ناشایسته بدون عطف نظار وتوجیه ذهن بملامت یامجازاة خارجی روی دهد این قسم ملال وملام هرچند اصعب واتعب از احزان وآلام مجازیست چنانکه گفته اند هرکه رادرد ناگزیر رسید کی بغم خوردن مجاز رسد لکن چون شقاء مزبور سبب ارتقاء نفس بآسمان فضائل وتصمیم تلافی مافات برای ترمیم آفات درحکم دواومرهم برای تضمید جرح والم است فی الحقیقه بمناوق " (حفّت الجنة بالمکاره) تریاق شفا وسمی گواراترازشهد مصفی است . اما شقاء مجازی که درآن نظر محصور بملامت خلق واحتقار درانظار یامجازاة قانونی است هرچند آن نیزمقدمه استکمال ورفع نقائص است لکن نجاح واصلاح مزبور تابع عوامل خارجیه است ــ لهذا عطی که بانتظار مکافاة خیر یاازخوف مجازاة سوء مجری شود نوعی ازمعاملات متبادله است وعلی ای حال محل انکارنیست که مابین این دوقسم سعادت وشقا که یکی خاص باحراروما لکان نفس ودیگری مخصوص عبید ومملوکان هوی است تفاوت موفور وفرق بی منتهی است .

هرگاه درمراتب ومدارج ثمرات ونتایجی که ملائم وملازم هر نوع از ــ

سعادتهای خارجیه است بادیده فراست استقصاء ونسبت هریك ازآنها بانفس عمل که فضیلت درونی است سنجیده شود کشف این نکته گردد که اعمال انسان طائف حول نیّت اوست وچون درنفس کلمه نیت تأمل نمائیم دریابیم که کلمه مزبوره درعرف لغت مشتق ازنواة ونواة بمعنی هسته است وبنابرارتباط وعلاقه مابین معنی لغوی واصطلاحی کلمات نیت آدمی هسته عمل اوست وهمانقسم که جز ثومه شجر درمسیر طبیعی خود منظوری جزبذل ثمر ندارد علامت سمونیت آنست که مبتنی برهیچ قصدی جز نفس عمل نباشد علیهذا لازمه فضیلت وعمل پاك عدم مشوبیت آن بامانی واهواء نفسانی ومنافع وفوائد شخصی است) چه عملی که بقصد نوال پاداش از شئون ومفاخر خارجی ازقبیل مال ومنال وشرف وافتخار ومدح وتعظیم ونعت وتحسین خلق مجری شود بالبداهه امری عرضی است ــ آیاکدام جنت عدن رغید العیش ترازآنست که اعمال انسان منبعث ازنفس فطرت که ساحت رستاخیز آدمی است باشد وبذورفضائلی که دست لطف باغبان صنع درارض رحیب وجود افشاند مبدون عدول ازمنهج ذاتی خود واعترائ بثوب فساد آثار واثمارخود را بمنصّه ظهور آرد ودرکلمات مکنونه لسان ــ قدم باینکلمه مبارکه ناطق : آفتاب کلمه واله هوالغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر وباهر وهویدا وآشکار شود وبرعرش غنا متمکّن گردد ومقر یابد

مبحث چهـــــارم

حیوة مستقبل انسان برحسب ناموس تقدم وارتقـــــــاء

ارجاع بصر بمطالبی که راجع بماهیت سعادت وتفاوت انظـــــار درآن معروض گردید کاشف این معنی است که ادراك سعـــادت حقیقی متوقف برفناء نفس ازماسوی است وتحقق چنین فضیلت موافق اصولی که درمبحث دوم این فصل بثبوت پیوست جز درسن رشـــاد وطلوع شفق عقل ازافق وجود مستحیل است ــ چه بهمان منوال که در سیرتدریجی احوال شخصیه معلوم آمد اساس سعادت ومفخرت ــ نوع بشر درهردرجه ازمدارج کمال اموری متناسب باسنین حیوةاوست وبهمین سبب اسلوب تربیتمربیان الهی نیز درهریك ازاعصـــــار بشریت بمقتضای استعداد وقابلیت اومتفاوت میگردد وعناوین مختلفه که درکلمات شارعین عظام درخصوص جزا وپاداش ازسعادت ووبـــال وراحت ونکال وصنوف نعیموعذاب ومکافاة وعقاب مشاهده میشـــود هریك متوافق بادرجهٔ ازدرجات تکامل عقول انسانی است چنانـــکه درتوراة شریف مکاناة ومجازاتی که خداوند حکیم امّت اسرائیل را بدان تبشیر وتحذیر فرموده جمیعاً مادی ودنیوی است ودروعد ووعید آن وجهاً من الوجوه اشاره بعوالم روحانیه نیست وقرآن مجید در مقامی نظر بمماشاة عقول ضعیفه اجر وکیفر حسنات وسیئات رابهشت ودوزخ جسمانی تعیین نموده ودرمقام دیگر مرتقیان مرقاة علم وحکمت

رابشارات **اوعدنا** لعبادنا الصالحين مالا رأت عين ولا سمعت اذن ولا خطر علی قلب بشر مستبشر فرموده است اینست که راجع جنات جسمانیه ناصر خسرو علوی **گوید**

وعده شان روز جزا خواب وخور وسیم وزراست

چونکه مفتون همه برخواب وخور وسیم وزرند

ودرخصوص شئون معنویه جلال الدین مولوی معنوی فرماید :

ترك آن گیرید کان ملك سباست

که برون ازآب وگل بس ملکهاست

وبتجربه ثابت است که هوساتی که درنظار وعدّ جاهل طیب حیوة ورغد عیش است برای طالبان جاه وجلال وطامعان ثروت ومال شبیه بالسابی است که جزحزن واتعاب ازآن نتیجهٔ حاصل نیست همچنین مناصب باذخه والقاب شامخه که برای فریفتگان زخارف مادی نهایت شرف ومفخرت استدر زائقه صاحبان علوم ومعارف رسمی وارباب صنایع واختراعات ملکیه لذتی ایجاد نمیکند وبهمین قیاس ونسبت مدح وتحسین خلق وشهرت وصیت ونام که منظور نظار راقدین بستر اعراض اسم ورسم است دربصائرناقدین جواهر حقایق وفضائل سماویه چیزی جزصرف اوهام نیست وازاینروی درین عصر مهیمن وصول انسان بسن رشد وبلوغ اورابرای استخلاص ازحبس طبیعت وظهور لآلی فضل وکمالی که دست صنع درمخزن کینونت اوودیعت نهاده مهیاو**مستعد**ساخته وموقع آن فرا رسیده است

که آدمی بدرك مواهب عالیه که خداوند درجوهرتابناك وجود او مخزون داشته نائل گردد وامور غیر ثابتهٔ که خارج ازذات اوست دردیده بصیرت وباصره سریرتش بیقدر ووقع آید — اینست که جمال قدم جل اسمه الاعظم میفرماید :

" حکماء عبادآنانند که جزاء عمل رادرنفس عمل دانند "

شبهه نیست که آدمی خودرامیشناسد ومدح وترحیب یاقدح و تکذیبی که درمقابل رفتارخالص وکردارمشوب از داخل وجود خود استماع مینماید ازهرستایش وتحسین ونکوهش وتوهین صادق تراست ودانایان عالم بدین سبب اتکاء بنفس راافضل خصائص دانسته اند اما بدیهی است که اصغاء این نداء رقیق واتکاء بخطاب وعتاب این خطاباء وناصحان شفیق منوط برفع حجاب وقرارسامعه عقل وظهورو پیدایش آذان واعیه است — لهذا درصحف سماویه چنانکه سابقا معروض داشتیم اسلوب بیان شارعین عظام ومربیان امم واقوام متفاوت مشاهده میشود ودرکلمات مربی ومعلم این عصر اعظم جنت نعیم قرب الهی ونارجحیم بحد حق مسطور گشته چنانکه درکلمات مکنونه میفرماید

" لا تحزن الاّ فی بعدك عنّا ولا تفرح الاّ فی قربك بناوالرّجوع الینا "

درینصورت امرمکافات ومجازات برحسب مرتبه ازمراتب رشد امری از امور مسلمه محققه است وقلب پاك وخالص که ازدرکات سفلای طبیعت

بدرجات قصوای وجود ارتقاء جسته هرچند اصلا وبالذات درعقد نیّت وتصمیم عمل جز اعطاء اثمار مودعهٔ درنفس متوجه بهیچ اجـــــر ومزدی نیست اما عدم توجه باجر ومزد وجوب مجازاة و مکافاة راکـه اثر وضعی عمل وتابع آنست نفی نمیکند ومثل محسوس آن اینســـت که افاضه ضوء هرچند ازلوازم ذاتیه شمس استوشمس دراضائه‌واشراق جزعمل برمقتضای وجود خود مناوری ندارد ولکن برای آن چشمـــه حیوة کدام‌پاداش اجل وابقی ازواجد بودن ضوءوحرارتی است که آنرا از رقصد وغرضی خارج ازاحداث حیوة درموجودات طبیعـــت منزه ومبری دارد وبدیهی است که اگرخودعین حیوة نمیبود درمجاری مزارع وحدائق معین حیوة جاری نمیساخت .

چناکه ثابت ومبرهن آمد ادراک شریف ازسعادتهای مادّیه‌ومعنویه متناسب باسنین حیوة ودرجه‌تعالی وتکامل عالم انسانست وناربراین اصل مسلم که قائد وسائق بشر دراعمال اوفکر واراده وبالنتیجه‌همان فکر واراده بروفق وجههٔ مقصود مورث انتهاض وتکمیل ودایع ذاتیّـه ویاانتهاك وافساد آن است هیچ فکر واراده نیست که درآن سعادت و التذاذ منفور وشقا والم محبوب باشد اما اختیار بسعادت و شقـا ولذت والم بروفق طرز واسلوب فکر واراده متفاوت وبموجب شرحـی که سابقا دربیان ماهیت سعادت گذشت آنچه مفهمگین دراهواء نفسانی منتهی لذت میدانند متعارجین فضاء عوالم معنوی غایةالقصوی شقامیشمارند ــ چنانکه گاهی عامل عمل خیر پاداش عمل را در

سعادت مستقبل مشاهده کرده ودرزمان حاضر ازادراك لذت آن بی بهره است وگاهی حقیقت شادمانی ولذت رابدون نظربحال واستقبال آنا محسوس ومشهود مییابد واین مقام مقام وصل معشوق حقیقت است که روح نظر راازهمه‌بریسته وبیاد حق پیوسته است ـ اینستکه واصلین این رتبه دربحبوحهٔ رنج وزحمت مسرور ومتنعم بالآء نشاط وراحتند .

ازمطاوی این فصل مستفاد توان داشت که درسرشت این اعجوبه ونقاوه عالم آفرینش که آمیخته از دوجوهر متباین الذات یعنی جسد ارضی وروح سماوی است لیاقت واستعداد عروج بمعارج عالیه انسانیت وسقوط دروهاد سافله بهیئت فرد و موجود ونظر بآنکه تحصیل سعادت درهررتبه ازمراتب وجود وصول بکمالات خاصه بدان ونجاح ونجاة حقیقی درهر موجود متابعت روش و منهجی است که ازلوازم ومقتضیات خلقت اوست درعالم انسان بنا برتخصّص آن بقوهٔ عاقله ومزیّت جوهر عقل بر جوهر جسد عظمت حقیقی وفضیلت نفس الأ مری دراداراك مواهب روحانیّه است وسعادتهای جسدانّیه فی الحقیقه صور واشباح کمالات معنویه اوست وازآنجائیکه تحقّق اشباح متوقف براستفاضه ازلوامع حقایق است اگرآدمی بر حسب طرح معمار قدرت قوه عقل وارادہ راتابع روح وسایر قوی رامنقاد عقل سازد آثار عظمت واعتلاء دراوبالأ ستمرار رشد ونمایافته وسعادتهای جسدّانیه نیز بالتّبع حصول خواهد یافت.

اما هرگاه بالعکس عقل رایع راتابع طبیعت وزبون اهواء دنّیه دارد حال اومثابه شخصی است که‌پایه وبنیان خانه خودرامنهدم ساخته وبنقش ونگار در ودیوار پر دازد وبنابرین اصل درمقایسه احوال انسان باسایر کائنات عنصریّه کشف این نکته شود که علّت غائیّه ابداع اوبحکم طویّت اصلّیه وقصدالهی قوه عاقله است که شرف انسانیّت بمنطوق بیان مقدس جمال قدم جلّ اسمه الاعظم " کنت فی قدم ذاتی وازلیّة کینونتی عرفت حبّی فیك خلقتك والقیت علیك مثالی واظهرت لك جمالی " راجع باین قسمت ازوجود اوست ــ لکن قطع نظر ازآنکه ناموس تکامل انسان ونهضت اوازعالم طبیعت بمناقب عقلیه برحسب ادوارسنین چنانکه گفتیم متفاوت وقبل ازطیّ بــرازخ نقص طیران درفضاهای باذخ کمال منافی حکمت الهی است نوامیس دیگری که درین موجود جلیل موجبتطورآت مختلف المنهاج شده وقتی اوراباوج رفیع انسانیّت صعود دهد وزمانی درحضیض حیوانیّت فرودآرد چنانکه ازاصول ممهّده درمبحث دوم این فصل معلوم آمد یکی خصیصه اختیار ودیگری مفطور بودن او بحرکت غیرمتناهی است وباین سبب امانی وآمال اواعّم ازآنکه راغب رغائب سماویه یامتدنّی بدنایای ارضیّه باشد درهیچیك ازمراحل سیرخود برتبهٔ ازمراتب قانع نشده ودرحدّی ازحدود متوقف نماند باینمعنی که اگرمطالعه درکتاب وجود خود ورموز واسرار مکتوبه درآن نموده عقل آزاد راازرقیّت واستعباد مشتهیات رذیله

مستخلص دارد درون دل وجان فسحت میدان وثروت بی پایانی مشاهده کند که وسعت ممالك فسیحة الارجاء رانسبت بدان تنگنای زندان بیند وخزائن ارض وسما را درمقابل آن پشیزی نشمارد واگر بالعکس آثار وعوالم مخزونه درو جود خود رافراموش کرده پایه سعادت رابرلذائذ واهیه نهد حرص بیحد وولع نامحصوراورا الی مالا نهایه درمهاوی مساوی ساقط ودرمتائه مکارمسرگردان وتائه خواهد ساخت واین دونحو حال مختلف که صورت ظاهر آن مغایر وغیر منطبق با نوامیس ثابته سایرانواع واجناس دیده میشود بشهادت تجارب تاریخیّه مثبت آنست که وسایل اساسیه تکاملات انسان درهرعصر وزمان شرایع مربیّ الهی بوده وهست تابرای هریك ازاعمال ووظایف حیوتیه اوبنسبت مدارج تهیّو و استعداد حدود ووظایفی که موجب صلاح احوال وسیر اودرمراحل ترقی وکمال باشد تقنین وتعیین فرمایند وچون سنین اولیه حیوةبشر برحسب حکمت خداوند متعال اعصار تسویهٔ صورت وبحفاد آیهٔ قرآنیه (ان منکم الّا واردها) منازل ورود اوبجنّات جان افزای مناقب لاهوّتیه عبور ازحفرات عالم طبیعت بوده وملل عتیقه بسبب عدم ظهور قوای عقلیه هنوز لیاقت استخلاص ازمخالب شرور ومثالب آن راندا شته وفضائل مکنونه دراومانند بذری که باعانت مساعی باغبان وعوامل معدّه متدرجا آثار خودراازبرگ وشکوفه وگل وثمر بحیّز شهود آرد کورا بعد کور وطورابعد طور بوسیله حدیقه پیرایان گلستان وجود ارتقاء بمعارج —

سداد ومراقی رشاد یافته تاآنکه درین عصر جلیل شجر حیوة اولایق مقاومت اغراض مانعه واعداء اثمارفضائل یانعه شده است چنانکه حضرت عبد البهاء درتفسیر آیه غلبت الروم میفرماید .

" ومنها اراد الله بهذه الکلمة التآمة الشئون الجسمانیه والحقائق الناسوتیه وعوارضها وخصائصها فی عالمها وحیزها والمراد من قوله عزشأنه (غلبت الروم) ای فنت الشّئون الجسمانیه عند ظهور الآیات الروّحانیه وفاضت انهارالحقیقه علی اراضی الافئده الصافیه عند استواء الرحمن علی العرش الاعظم بین الأکوان لأن الجنود الروحانّیه تبطش وتصول علی الأحزاب یوم الأیاب بقوة ربّ الأرباب لذا تغلب الجسمانّیات ویکون الحکم للروحانیات وفی ذلك لایات للمتبصرین » ازمقالات سابقه مثبوت ومبرهن گردید که دراعصار گذشته مضرات جهل وتنازعات بشرفی الحقیقه ازحدود معیّنه سنین حیوة اومتجاوز نبوده ولکن بعد ازظهورقوای عقّلیه که تقدیر ثّم انشأنا خلقاً اخر داعی تحریررقبهٔ عقل ازانقیاد اوامرطبیعت خته است اموریکه آدمی را بصوب شرورناشئه ازصقع طبیعت منعطف سا واز مناهج صواب وسداد منحرف دارد صفت اختیاروعدم اقتناع — آن بحدّی ازحدود است وبهمین سبب ازازمنهٔ اولیه تاعصر حاضر درهردور لاحق چنانکه مجذوبیت امم متهذّبه وملل متأدبه بحقایق عقلیه بیش ازدورسابق مشاهده گشته بهمان نسبت شرور و رذائل منهمکین طبیعت نیز اشدّ واقوی ازشرور ورذائل اشرار

قرون و اعصار ماضیه بوده است و مثل این نفوس در سرپیچی از اوامر عقل و فرار از استیناس با مظاهر آن مثل اجسامی است که حرکت قسریه آنرا بفضا پرتاب نموده و از مرکز خود دور داشته است و این شرور در عالم حیوان که مرکز قوای او طبیعت سافله و اعمال او مبتنی بر اختیار نیست اولا باقتضای غریزه ذاتیّه وسائل وقایهٔ حیوة وثانیا محدود بحدود معیّنه ایست که از آن بقدر خردلی تجاوز ننماید لکن در عالم انسان اتصاف بدو خصیصه سابق الوصف موجب آنست که در صورت متابعت زیغ و هوی و ابتعاد از مسیر ذاتی خود در حدی از حدود فساد متوقّف نمانده وعلی الدّوام عنان شرارت و شراست از مهلکه بمهلکهٔ دیگر راند چنانکه تأمل در غرائز حیوانی مثبت این قضیه است که در هر نوع از انواع آن غریزهٔ از بخل وخدعه وحرص و کبر ورعونت وسبعیّت و امثال آن بانظامی عام و قانونی لن یتغیّر راسخ ومتمکّن است وعقل انسان نار بنسیان وجهه ساميهٔ وجود خود تجمع جمیع قوای بهیمیّه راکه در هر نوع بیش ازیکی از آن موجود نیست برای عالم مدنیّت افضل وسایل افتخار وترفّع قرار داده است غافل از آنکه این غرائز در هریك از انواع وحوش و سباع بمثابه تجاذب وتدافعی که در بین عناصر وکواکب مورث تحفظ آنان از تزاحم وتمانع است با نظام و میزانی عادلانه موجب بقاء نوع وصیانت حیوة است اما انسان را چیزی که بخدروخدیعت دلالت نموده وسقوط از جنات عقل بدرکات طبیعت وغمض عین از عیش رغید ومقام سعیدی است که در غلبه

برقوای حیوانی برای اوتقدیرشده است .

چنانکه جمال اقدس ابهی عزّ اسمه الاعلی میفرماید :

" ای بندگان اگر ازبدایع جود وفضلم که درنفس شما ودیعه گذارده ام مطلع شوید البته ازجمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و ازدون من خود رامستغنی بینید وطمطام عنایت و غمغام مکرمتم را درخود بچشم ظاهرو باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیّه ظاهر ومشهود بینید این مقام امنع اقدس رابمشتهیات ظنون وهوی وافکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحهٔ منیعه درکمال روح وریحان درهوای خوش سبحان بانهایت اطمینان طیران نماید وبعد بگمان دانه بآب وگل ارض میل نماید وبحرص تمام خودرابآب وتراب بیالاید وبعد که ارادهٔ صعود نماید خودراعاجز ومقهور مشاهده نماید چه که اجنحهٔ آلوده بآب وگل قادر برطیران نبوده ونخواهد بود دراین وقت آن طایر سماء عالیه خودراساکن ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهای خودرا بااین غفلت وظنون وتراب غلّ وبغضا میالائید تا ازطیران درآسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمانید .

آری اگر درطینت آدمی شئونی جزقوای طبیعی نبود امیدواری به اصلاح مفاسد موجوده اندیشه وتصوّری غیرمعقول مینمود ولی وجود عوامل فائق برطبیعت که درعالم انسان ازامورمسلمهٔ محقّقه است

باعانت تعالیم سماویه که قریبا ببیان آن پرداز یم باصوت رسا فوز نوع بشر رابسعادتهائی که امروز وقوف برآن ازحیطهٔ ادراك اوخارج است اعلان مینماید .

آیا سبب چیست که شعلهٔ طلب وطامع آدمی درفوز بهیچ امری ازامور تسکین نیابد وحصول هیچ مرام و آرزوئی قلب او راطمأنینه وتمکین نبخشد آیا این تباین موفور درسرّ سویدای او ازکجاست که چون بمعالی امور گرود وبنعمت خلوص نیّت وطهارت طویّت متنعم شود ازملك درگذرد وسینه اش گنجینه اسرارالهی و منبع فیوضات نامتناهی گردد واگر دررورطه ضلالت افتد وهواجس نفس اماره بر او استیلا یابد چندان عنان نفس بسوی آن راند که سجایای انسانیه رایکباره ازدست داده حاکم مقتدرعقل را اسیر ومقهوربشهوات رذیله سازد محل تردید نیست که احوال سابق الوصف کلّا شاهد مفطور بودن انسان بتحرّی سعادت نامحصوراست و ازین جهة اگرعلت غائیه این احساس ذاتی رافقط اقتناء سعادتهای جسدیّه دانیم فرض مزبورمستلزم نفی حکمت ولغو وعبث بودن احساس مزبورخواهد بود چه سعادتهای جسدیه محدود وغریزه انسان چنانکه واضح آمد مجبول بطلب سعادت نامتناهی است و حال آنکه عدم خطاء غریزه و تأسس آن بر اساس صحت (چنانکه درموضع دیگراین کتاب بیان شد) از اموریست که تجارب علمی مفرّی از اعتراف و تصدیق بدان ندارد وچون درعالم جسد سعادتی نتوان یافت که نفس

آدمی راقانع داشته ویا آنرا مانع حرص بی منتهی شود چاره نیست جز آنکه بگوئیم این عاطفه سعادت جو که دائما ازپی مطلوب در فحص و تکاپوست اصلا وبالذات برای وصول بعوالمی منزه ازحدود وقیود خلق شده لکن بهمان اندازه که سعی دراستکمال جنبه علویّه نفس و تسلیط آن بر اهواء جسدیّه دراو بحدث صفات ملکوتیه کند اطاعت مشتهیات حیوانیّه وانهماك دراهواء طبیعیّه موجب خفض شأن و انحطاط اوگشته قوت اورا بضعف و غناء اورابفقر تبدیل نماید چه از جهتی آفات عارضهٔ برهیکل روح مانع عروج آن بمناقب جوهریّه و ازجهت دیگر اقتضاء غریزه انسان سیرمستمر درعوالم بیحد وحصراست وبدین سبب همینکه اوج فضائل علوی را بحضیض رذائل سفلی مبدل سازد وله و رغبت او لا ینقطع به سعادت تهای واهیه تزاید یافته و انسانی که برای حکومت برطبیعت وفرمانروائی حواس وقوای جسدیه آفریده شده محکوم و مغلوب آن گردد بخصوص آنکه مطابقت احوال فردی و نوعی و مطالعهٔ تواریخ امم عقلا وشهود اشاهد این معنی است که جمیع عواطف و احساسات مودعهٔ درو جود آدمی اعمّ از آنکه بوسیلهٔ تربیت و تهذیب بسموآت ملکات فاضله صعود نماید یا آنکه تهاون و غفلت آنرا بدرکات سافله نقسم فرود آرد بالتمام درسن جوانی متولد گردد وریحان شباب هما که موقع نبمان فضائل معنویه و خصائل سماویه است بهمان نسبت استعداد مخاطرآن بیش ازسنین گذشته ودرحقیقت موقعی است

که نجات آن از طوفان حوادث جز بدستیاری و مدد کاری کشتیبان استاد و ماهر ممکن نیست آری بهمان مثابه که مدیر امواج پیش آهنگ قافله طوفان و منادی هجوم وطغیان آنست سن شباب که بادی تولد قوای عقلی است زوابع مفاسد وفجایع رابیش ازپیش اخبارمیکند وقرب وقوع آفات و اخطار را اعلام و اخطارمینماید ودرین حال شـــراره این آتش اگر لحظه چند باختیارتند باد قوای طبیعی گذاشته شود آبروی انسانیّت بریزد وخاك دمار برمفارق آفاق بیزد لهذا درین عصرکه جامعه بشر بسنّ رشد رسیده و زمان ظهور وپیدایش جمیـــع حواس و مشاعر ظاهره وباطنه اوست قواصف اهواء طبیعت برضرام هوسات دنیّه دامن زده و اعمال درتعدیل احوال باعث مهالك و خطراتی گشته که ازآن جز انقراض امم حاضره نتیجه و حاصلی تصوّر نتوان نمود و همان قسم که در ازمنهٔ ماضیه انقشاع این غیوم مظلمه از آفاق عقول و افکاربرحسب احاطه بوقایع و حوادث وسوابق ولواحق و وقوف بموجبات وبواعث آفات و حوادث مرهون ادیان الهیه بوده درعصرحاضرنیز علم محدود بشر نه قادربرمعرفت کارخانه وجود انسان وارجاع ذهن باموریست که دراین نوع اصیل الخلقه نسلا بعد نسل منتهی باوضاع عصرحاضرگشته ونه نظربعدم تشخیص مرض برتخلیص او ازآلام مستولیه تواناست وامیدکه حصراین احاطه رابرمظاهرعلم و قدرت الهیّه مشهود اولی الابصار تواند داشت درمقام اول تفاوت نقشه خلقت انسان باسایرکائنات ودرمقام ثانی اختلافات عظیمه ا یست

که باقتضای مؤثرات متباینه اعمّ از عوامل مساعد وغیرمساعد طرز وروش امم وملل را ازیکدیگرمتخالف و متباعد داشته است .

برای مزید بیان معروض میداریم که درعالم انسان چنانکه ازمقدمات مشروحه معروض آمد ناموس حرکت برخلاف نوامیس سایرموجودات مبتنی براموریست که عروج او بمعارج سعادت و ارتقاء وهبوط او بدرکات شقا و انحطاط کلا بدان مرتبط و منهاج آن منافی با تعریفی است که علماء عصریّه راجع بموجودات طبیعت کرده اند چه درهمه موجودات طبیعیه نظر بوحدت نمط ونسق رشته های علل ومعالیل طوریست که وقایع ماضی ومستقبل همیشه متعاقب و پیش‌بینی نتایج وعواقب بروفق آن برای مطالعین آثارطبیعت سهل التناول است ولکن درعالم انسان ازجهتی انحاء متفاوت المنهج احوال ذاتیه وازجهت دیگر تسلط واستیلاء عوامل حسنه وسیئه و سعی یاغفلت درتربیت وتعلیم چندان متباین الاسلوب است که احاطه بدان دردسترس علوم طبیعی نیست و ازین بیان چنین گمان نرود که مقصد ما عدم انطباق نوامیس انسان باقواعد و قوانین ثابته است چه محل شبهه نیست که درهمه کائنات اعمّ ازمحسوس ومعقول همیشه معالیل تابع علل واستقصاء سلاسل روابط مؤید تأسیس قواعد و ضوابط است بناء علیه هرچند درعالم انسان نیز رشته های علل متتابع ونظامات حیوة متفرع بریکدیگراست لکن نحوهٔ ترقی یا تدنی انسان و منهج تناول این علم بالکلّ مغائر ترتیبی است

که علماء درمناهج سیرومشی طبیعت قادربرکشف آنند مثلا وقتیکه انسان چند تصمیم مختلف الحال اتخاذ مینماید که قسمی درخور امیال طبیعت و صنفی شایان قوانین عقل وبعضی موافق نوامیس روح است بالضّروره دربین تصمیمات مزبوره غلبه باعامل اقوی است و گذشته از آنکه درهریك ازسنین مافولیت وشباب و کهولتیکی ازین سه عاطفه غالب و عواطف دیگرمغلوب آنست اثرات متدافعه تربیت عائله ومحیط واقلیم که درتطور حیوة شخصی ونوعی مدخلیّت تامّه دارد برخلاف عوامل طبیعی که بسبب فقدان اراده واختیارحرکت آن حرکت قهریه است بالمرّه از انظارغائب ومختفی است وبهمین سبب علم باحوال مستقبل انسان ازحیطه عقول عادی خارج وحکومت درآن خاص مطلعین اسرار خلیقه یعنی مظاهروحی الهی است اینست که اولا درجمیع اعصار سابقه بشهادت تاریخ الزام عدل دربین مظاهر متخالفه وجود مادی ومعنوی انسان مدیون ادیان سماوی بوده و شارعین عظام و مرسلین ذوی‌الاحتشام برحسب معرفت تامه واحاطه مطلقه بخصائص سنین بشری مروقت ازساحت ربّ غفورمبعوث ومأمور بهدایت امم شده اند آفات مستولیه برهیاکل ارواح وعقول رادرحدود سمه مدارك بعون ومدد تأئیدات لاهوتیّه وتعالیم ملکوتیه زائل کرده ومناقب فطریّه امم واقوام را ازحیّز غیب بمنصه ظهورآورده اند . ثانیا ازدوسه هزارسال قبل عواقب مخازی ومناقب امم درجمیع صحف آسمانی تحذیروتبشیرگشته ودرجمه آن صحف مقدسه اخباربورود یومی عظیم موعود است

که بعد از ظلمات لیالی مدلهمه اشراق آفتاب حقیقت آفاق مفتمه رابنورعدل روشن نموده و سراسر زمین درسایه فسطاط صلح و وحدت از اوصاب خسیسه عالم طبیعت و اتعاب نعیسهٔ آن نجات خواهد یافت وآنروز عظیم چنانکه سابقا معروض گشت درهریک ازصحائف مقدسه خداوند باسم و وصفی موسوم و موصوف است .

ازشروح آنفه که درتحلیل حالات متخالفه انسان معروض گشت ثابت ومبرهن آمد که دربین هرملتی انتقال شعائر واخلاق اسلاف دراخلاف از اصول مسلمه و امورمتحمه است وبطورکلی آثارمتحصلهٔ دراعصار لاحقه چیزی جز رشد ونماء افکار واعمال اقوام سابقه نیست وآلام محیطه بربنیه بشریه کلا عوارضی است که بسبب تربیتهای مختلف درمظاهر وجود مراحل ارتحال پیموده تابصورت حالیه تحول وانتقال یافته است وهرگاه از عوارض مسلطه برجوهر روح که بمثابهٔ خاشاکهای مجتثه جذوع و فروع بذر وجود انسانی را از اثمار یانعه و آثار نافعه ممنوع داشته صرفنظر وبفطرت اصلیه آدمی که واصف آن کلمهٔ مبارکه (ونفخت فیه من روحی) است عاطف بصر شود مثل گوهر ذاتی انسان مثل قوه مکنونه دربذر واعمال متلازمه آن بمنزله حرکات جوهریه آن قوه مشاهده گردد که درمظاهرمتکثره جذور و اوراق و ازهار و اوراد واثمار آنا فآنا طی مراقی کمال کرده ودرهر تحول و انتقال صورتی ادون را بتعیینی اکمل تبدیل نموده است وافناء هیکل سابق وسیله عروج بمقامی اکمل وارفع ونتیجه وثمری

افضل وانفع است و باوصف زوال وذبول دائمی مجال ظهورقـــوه مخفیه و آثار ساریه آن درجمیع مراتب باقی ودرارتقاء واستکمـــال مستمراست علیهذا با اعاده نظار قارئین محترم باصولی که سابقـــا درمشابهت تطورات شخصیه و نوعیه و مماثلت تحولات جوهریه وعرضیه آن ثابت آمد معروض میداریم که همانقسم که دفع سموم تربیتهای سوء درشخص واحد جز بوسیله قوه خارق العاده میسور وغیرمیسوراست درین عصر رشد وکمال هیئت نوعیّه بشرکه قطع رابطه بامبادی دیانات ونسیان کمالات جوهریه موجب تهاجم اینهمه محن وبلایا دراقطـــار واصقاع دنیاشده تریاق برء و دواء شفارا جز از داروخانه مـــداوی سماوی منتظار بودن تصورمحال است و تحولات مستمره نوع انســـان وتطوراتی که آئینه تاریخ ازعصورخالیه تا این عصرعالیم السطـــوع در آئین اعمال او ارائه میدهد بنفسها مثبت انقضاء ادوارحکومـــت طبیعت و ورود او برتبه و مرحله ایست که اقتضاء مرکزیت عقل یومـــا فیوما قوای طبیعت رامجذوب احکام عادله آن ساخته وعالم دیگرکـــه کلمه مبارکه " انس دونی(١) و انس بروحی " واصف آنست درنشئه حیوة آتیهٔ انسان جلوه گرخواهد گشت .

آری چنانکه سابقاگفتیم همه محن ومتاعب ومشکلات ومصاعب کـــه از اعصارماضیه تااین عصرکه بحبوحه سن شباب آدمی است همـــه روزه برعالم بشراستیلایافته وعصرا بعدعصر برصلابت اجنحه ومهابـــت اسلحه اوبرای طیران درهواء وعبورازلجج دریا وتجنیـــد صـــفوف

---

(١) ازکلمات مکنونه جمال قدم جل اسمه

و تورط در ورطه های مخوف افزوده جهل اوبمعنی وحقیقت سعادت است وبهر درجه که ظهورآثارعقل و رشاد واینا ع اثمار شجر روح وسداد اورا ازین جهل رهائی داده وبتعقل درمفهوم حقیقی سعادت راهنمائی کند بهمان نسبت تقیّد دراغلال اوهام و اسارت درسلاسل صیت باطل وشهرتهای بیحاصل را بزرگترین رنج ومشقت دیده و کمال فضیلت را در آزادی ازقیود وتوجه بمطالبی یابد که پر وبال روح رامنبسط داشته وطیرجان را پرواز بفضاهای نامحدود بیاموزد وبعبارة اخری چون عقل انسانی استعداد آنرا واجد شود که ادراك جواهرمودعه درخزینه فؤاد قلب اورا از ظواهر غبار واحتراق درنیران مطامع برای نیل بسعادتهای خارجیه فارغ دارد حبّ مفاخر راکه زادهٔ انانیّت وغرور واصل و منشاء جمیع مظالم و شروراست امری مجازی یافته اعتناء بدان را باقتناء محبّت نوعیّه مبدّل سازد وبدیهی است که چون آدمی وسائل و لوازم غنا وعزّت رادرمملکت وجود خویش مهیّا وموجود یافته و خود را برای نوال آمال فائق برجنود موانع مشاهده کند نه رغبتی به سعادتهای خارجیه خواهد داشت ونه ذرهٔ از مناقب جوهریّه را بعالمی ازشئون عرضیّه تبدیل خواهد نمود .

مبحث پنجم

دواعی تفرقات امم ومنابع تعالیم جمال اقدس ابهی درتبدیل آن باتفاق و وحدت

چون درطیّ مباحث این فصل ظروف اعصار انسانیّت و توازن صنوف فضائل بامقادیرتکاملات نوعیه و منافاة حیوة مستقبل انسان بامظالم ازمنهٔ گذشته معلوم ومشهود آمد مباحث آتیه را انجازا للوعد و اتماما للمرام بایراد مبادی و اصولی که برای تسدید روابط فائقه وسدّ ابواب معارضات سابقه وسائل متحتمه است مخصوص داشته گوئیم شبههٔ نیست که قوت وضعف قوای عقلیه وسموّ ودنوّ وجههٔ عزم و همّت آن برهمین نهج و منوال یعنی متوازن با مناهج کمال و حوائج حیوتیه اوست و همانقسم که تصاویر ونقوش صور واعراض قلب غیرمدرک اطفال را مانع تفکر دربدایع معانی وجواهر است افکارنوع انسان قبل ازتبشیر آیات آفاق و انفس بطلوع تباشیر فلاح ونجاح حائز لیاقت برای جولان درمیدان بواطن اموروحقایق یوم بعث ونشورنبوده تا سعادتهای جسدیه رادرمقابل فضائل روحانیه واشباح واظلال دانسته ومناقب حقیقی را درأربی اجلّ و ارفع مشاهده نماید وبهمین جهت آنچه امم متقاتله را در ازمنه متطاوله برای ادامه نزاع و کفاح شدید البأس وقویّ الجناح داشته عدم استعداد برای تمتع ازسنن وشرایعی است که سبب اطفاء نیران مفاسد وفجایع گشته و اورا بایفاء وظایفی که لایق رتبهٔ سامیه

انسانیت است دعوت نماید .

مطلعین تواریخ دینی و مدنی میدانند که در اعصار قدیمه ازجمله موانع اتفاق امم تنازعاتی است که دواعی مختلفه در آراء وافکار بشر موجب و مولد آن بوده واستقراء حوادث تاریخیه دواعی مزبوره را ازچهارنوع خارج نیابد و آن یا اختلاف درمواضیع علمیه ویا تشتت آراء در احکام غیرمنصوصه ویامقاصد سیاسیّه ویاتفاوت مذاهب درخصوص مصادر امر ومبینین کتاب الهی است و هرچند مؤسسین همه ادیان مستقله امم مستظله در ظل شرایع خود را همیشه بمحافظهٔ وحدت کلمه واجتناب از افتراق و انشعاب وعظ وتحذیر مینمودند ولکن تصور بشر از ادراک تعالیم محوله بمصرتقدم وارتقاء ومسلک بیان مظاهرعلم و وحی الهی درتقنین دستور مصرح و وافی امم قدیمه رادرهریک ازمباحث معروضه خواه بملت حب تفاخر وتفرد وخواه بقصد فحص وتحری چندان برّد وتشنیع وقدح وتقریع یکدیگر برانگیخت که حبال مسالمت و اتحاد را بالمرّه منفصم ومعالم آسایش قلوب وافئده رابالکل معدوم و منهدم ساخت و امتن و اوثق دعائمی که درشریعت مقدسه جمال اقدس ابهی جلّت تعالیمه پایه وبنیان وحدت کلمه وازاحه و اماطهٔ موجبات تفرقه وتباعد مقررگشته و وعاء استعداد هیچیک ازعصورماضیه سعه تلقی آنرانداشته تنصیص ولی امر ودستورهای راجع به بیت العدل اعظم و اصول متفرعه برآنست ومابرای تهیوهٔ اذهان بمناهج تشکیل و نتائج تأسیس آن بدوا

درین مبحث انظار قارئین محترم را ببواعث و دقایقی که راجع بعقاید علمیه و احکام شرعیه و آراء سیاسیّه سبب تبدیل صلح بجدال وسلم بقتال بوده معطوف داشته و بعد ازتشریح معالجات خصوصیّه که درین امراعظم مخصوص هریک از تفرقات مزبوره تحبیه وتمهید گشته مبحث آتی رابیان مبادی اصلیّه و تشکیلات نظام بدیع که ازخصائص عنایمهٔ این‌عصر جلیل و برای دفع و ردع آفات اجتماعیّه وقلع وقمع جراثیم خصومت و انشقاق علی نهج العموم علاج منحصر ودریاق فائق است مخصوص میداریم .

چنانکه معلوم آمد یکی ازعلل و اسباب حروب ملیّه اختلاف آراء وعقاید درمباحث فلسفیه ازقبیل مسائل راجعه بتثلیث وجواز وعدم جواز اتحاد لاهوت و ناسوت و اشباء آن دردیانت نصرانیّه و قدم و حدوث کلام الله و جواز وامتناع رویت الهیّه واستلزام یا عدم استلزام علم باری تعالی ومعلومات باری تعالی و جبر وتفویض و امثال این امور درامّت اسلام است .

اگر برای اطلاع بر موجبات شعب و افتراق در دیانت نصرانیه ارجاع نظر بتاریخ کنیسه وسایرصحائف تاریخیه وتفسیریه انجیل شریف شود بوضوح تام ثابت ومبرهن آید که بعد از صعود حضرت مسیح علیه آلاف التحیة والثّناء

در زمان نفس حواریین مجادلات شدیده بین النصاری شـــروع و مجادلات مـزبوره که با استناد بآیات تورات و انجیل هریـــك به مبتدعی معین مخصوص و منسوب است درقرن رابع میلادی پس از استقلال شریعت مسیحیه بمناقشات اشد واقوی و مقاتلات محرقهٔ دماء و انقسام کنائس منتهی گردید ومبداء این مشاجرات اقاویل فرقهٔ بود که درتاریخ کنیسه باسم بدعت غنوصیّه یا (گینوســتیك معبّر و آن ازلفظ یونانی (گینوسیس) که بمعنی معرفت اســت مأخوذ و مأخذ این تسمیه تمازج فلسفه یونانی که درآن زمان درمما لك روم انتشار داشت با دیانت مسیحیه و مبنی برآن بود که اصحاب این مذهب خودرا راجع بکتاب مقدس دارای علم و معرفت کامـل میشمردند وازجمله نظریات آنان اعتقاد بوجود سلاسل عللی درین خدای اعلی وخدای اسفل یعنی مبداء روح و مبداء مادّه است که مادیّات را متدرجا بمبادی خیر نزدیك میسازند وبنابرهمیـن عقیده عبادت وسائط را که بترتیب قوس صعود وسائل قرب انسان بحقیقة الحقایق اند چنانکه آیه قرآن " وقالوا هؤلاء شفعائنـــا عند الله " مشعربدان است فرض ومحتوم میشمردند وبنابرهمیـــن رأی حضرت مسیح راواسطه بین الخالق والمخلوق و مقصود ازبعثت اورا تسلیط روح برماده میدانستند واین طایفه بدوفرقه انقسام یافت بعضی برای منع ماده ازتسلط بر روح بتعذیب جسد وریاضیـــات صعب پرداخته وبعضی دیگر باتشبث باین اصل که جوهـــر روح

و ماده بایکدیگر متباین وبین آند و مطلقا علاقه وارتباط نیست لوث بمعاصی را باعث آلایش روح و مانع تقرّب بخدا نشمرده حریت مفرطه را در ارتکاب ذنوب شعارخود ساختند واین اختلافات نیز بنوبه خود درهمان قرن اوّل و دوّم مولّد مجادلات فلسفیّه دیگرگشت که اصحاب آن هریك خودرا ناجی و دیگران را هالك میخواندند و اشهر آن مذاهب طوائفی است که هریك بمناسبت اسامی روسأء و مؤسسین باسمی ازقبیل ترتولانیه و نستورینه وکرانتینه و ایّوبیه و مانویّه و مونتانوسیّه واورنجنیّه مشتهر وموسومند . طایفه مونتانوسیّه منسوب به مونتانوس است که خود را مبعوث بتکمیل شعائر دین مسیح میدانست و تعلیم او نهی از تعلّم فلسفه و متاسس بمزاوله و ملازمت صوم و صلوة وریاضات صعبه وترك جمیع حظوظ و تزیینات است وازجمله اشخاصیکه داخل این مذهب شد ترتولین بود که از خطبا وفصحا مشهور وراجع بشریعت مسیحیّه صاحب تألیفات عدیده است فرقه دیگر ازفرق مجادلات علمیه فرقه نستورینه از اتباع نستوریوس است که اتحاد الوهیت را باشخص بشری ممتنع دانسته و برآن رفتند که صلب مسیح راجع بجسد ناسوتی او بوده وحقیقت الوهیّت منزّه از آنست. مذهب دیگرمذهب کرنتین است که مؤسس آن کرنتوس بود . این طایفه علاوه براعتقاد بمبادی فلسفیّه دوسیتین لاهوت مسیح راانکار نموده و براین عقیده بودند که مسیح منبثق از لاهوت درهنگام

تعمید بر یسوع فرود آمده و در موقع صلب اورا واگذاشته و بآسمان صعود نمود .

مسلك دیگر مسلك ابیونیّه است و پیروان این مذهب باکرنتیین علاوه برمباحثی از عقاید فلسفیه اختلاف دیگری که داشتند این بود که عمل باحکام شریعت موسویّه را واجب شمرده ولکن بسبب عدم استطاعت توفیق دربین بعضی ازمطالب اسفار تورات قسمتی ازآنرا انکارنمودند .

شعبه دیگر شعبه اوریژینیه منسوب باوریژن است واین فرقه درتزهّد وتصلّب چندان بتقشّف وتکلف قائل شده اند که نه فقط بقمع نفس از حظوظ اسراف نموده بل تعذیب جسد رابتنسّك و زهادت ورهبانیّت و احتراز از مزاوجت از فرائض دینیّه تصور نموده اند .

حزب دیگر حزب مانویّه اتباع مانی نقاش است درخصوص مانی ومولد وتاریخ ظهور ومذهب وفلسفه او مابین مورخین اختلافات بسیارموجود مصنّفین تاریخ کنیسه اورایکی ازگنوستیکهاومبتدعین دیانت مسیحی دانسته ودربارهٔ اونوشته اند که وی عقاید خودرا ازبدعتکاران ساکنین بین النهرین اخذ نموده وخودرارسول عیسی وعارف بمعانی حقیقی انجیل خوانده وقسمتی ازکتاب عهدعتیق را مجعول ومغایر عدل الهی میشمرد وبنابراعتقاد بدو اصل نوروظلمت بشاگردان خود تعلیم میدادکه فضائل روحانیه ایجاد خداو

وشرور که مبدء آن ماده است مخلوق شیطان است وانسان باید بوسیله تعذیب جسد روح را ازمشتهیّات آن پاك نماید ومانند مونتانیوس واوریژن اتباع خود را از مزاوجت و اکل وشرب وتحلّی بزینت های فاخر منع و بصوم وصلوة وریاضات شاقه امرمینمود وبرآنند که مبتدع مزبور مسیحیان را بد وقسمت تقسیم نموده نصارای کاملین که دارای معارف روحانیه اند و نصارای مستمع که باید اقتدا بکاملین نماید فلسفه دیگر فلسفهٔ نقولا ویین منسوب به نیقولاوس است این طایفه دین حضرت مسیح راباخرافات مجعوله آمیخته وذبائح برای اوثان قربانی میکردند ومعتقد بودند که معرفت خدا وایمان بمسیح برای خلاصی ونجات کافی است وچون حضرت مسیح جان خود را برای حریّت کامله قوم خود فداکرد بغی وفحشاء موجب عذاب وعقاب مؤمنین باو نخواهد بود وهمچنین برآنند که همه اشیاء شایع و عامّ بجمیع ناس است ودراسقاط حق مالکیّت واختصاص مبالغه نموده و جمیع اشیاء رامابین خود شیوع دادند . این مختصری ازمجادلات فلسفیّه است که قطع نظر از شهادت تاریخ نگاران کنیسه و مورّخین دیگر مسیحی کتاب اعمال رسل وتأکید رسولان درتفوّق واستیلاء ماوراء الطبیعه مسیح برجمیع ارباب فلسفه وحکمت وزجر وردع مسیحیان ازجمود براحکام وفرائض تورات وتقشفاتی که مبتدعین فلسفه یونان باتعالیم مسیح بدیشان تلقین نموده اند بنفسها مؤید آنست ومادراینجابدرج چند جمله ازبیانات

بولس رسول اقتصار مینمائیم که در رساله به کورنتیان میفرماید :
" فانّه فیه خلق الکلّ مافی السّموات و ماعلی الارض مایری ومالا یری سواء
کان عروشا ام سیادات ام ریاسات ام سلاطین ..... وانتم الذین
کنتم قبلا اجنبیّین واعداء فی الفکر فی الاعمال الشّریره قد صالحکم
الآن فی جسم بشریته بالموت لیحضرکم قدّیسین وبلالوم ولا شکوی اما
ان ثبّتم علی الایمان متأسسین وراسخین وغیرمنتقلین عن رجاء
الانجیل" تاآنکه بعد ازبیان عظمت مسیح وظهورآثار واسرار او
بموثیت خود برای تعلیم قوم میفرماید " فکما قبلتم المسیح یسوع
الرّب اسلکوا فیه متأصّلین ومبنیین فیه و موطنین فی الایمان کما
علّمتم متفاضلین فیه بالشّکر انظروا ان لا یکون احد یسیبکم بالفلسفه
ویغرور باطل حسب تقلید النّاس حسب ارکان العالم ولیس حسب
المسیح ..... ولا یحکم علیکم احد فی اکل اوالشرب اومن جهته عید
وهلال اوسبت الّتی هی ظلّ الامورالمقیده واما الجسد فللمسیح
لا یخسرکم احد الجعاله راغبا فی التواضع وعبادة الملائکه متداخلا فی
مالم ینظاره منتفخا باطلا من قبل ذهنه الجسدی وغیرمتمسک بالرّاس
الذی منه کل الجسد بمفاصل وربط متوازرا ومقترنا ینمونموا من الله
اذا ان کنتم قد متم مع المسیح عن ارکان العالم فلما ذا کانکم
عائشون فی العالم تفرض علیکم فرائض لا تمس ولا تذق ولا تجس التی
هی جمیعها للفناء فی الاستعمال حسب وصایا وتعالیم الناس التی
لها حکایة حکمة بعبادة ناقله وتواضع وقهرالجسد لیس بقیمة من جهة
اشباع البشریّه"

واضح از رساله مزبوره رساله ایست که بولس رسول بغلاطیان نوشته که در آن این عبارات مسطوراست :

" انّی اتعجب انّکم تنتقلون هکذا سریعا عن الذی دعاکم بنعمة المسیح الی انجیل آخرلیس هو آخرغیرانّه یوجده قوم یزعجونکم و یریدون ان یحولوا انجیل المسیح "

مذاهب فوق وبسیاری ازمعتقدات مبتدعه دیگرکه بیان آن موجب اطناب کلام است ازهمان قرن اول مسیحیت بوسیله تخالف آراء واقوال نفوس مغرور وجاه طلب موجب پیدایش شکوك وشبهات مابین مسیحیان شده وضرام آن درقرن رابع که دیانت عیسویّه بسبب ایمان قسطنطین رسمیت واستقلال حاصل کرد حدّت واحتدام یافت ومنشاء اشتداد نائرهٔ عناد درین قرن مجادله اسکندرریس اساقفه اسکندریه باآریوس بود وتفصیل آن اینکه اسکندر دریکی ازخطابه های خود باتحاد ذاتی اقانیم ثلثه زبان گشوده ومسیحیان رادروجوب اعتقاد بدان موعظه ودعوت نمود وآریوس که اسقفی متبحّر و وفیرالعلم بود بااین عقیده مخالفت کرده تساوی اقانیم راابطال وحقیقت ابن رااولین فیض صادرازذات مطلق ومسبوق بوجود اب سماوی تعلیم داد طول مبارحثه واصرار هریك ازین دورقیب دراثبات رأی خود وافساد رأی دیگری دربین علماء کلام واحبارا علام چندان موجب رد واخذ وتنازع وتدافع گشت که شعله فتنه وآشوب رابمکان آسمان ممتد ساخت وچون رأی آریوس دربین مسیحیان بیش ازرأی اسکندر احراز اهمیّت نمود اسکندر مجمعی تشکیل

داده وبا اخذ رأی حکم برتکفیر وتحریم آریوس صادر کرد ودرین غائله
هائله قسطنطین هرچند برای اصلاح ذات البین وایجاد مسالمت
بین الفریقین سعی ومجاهدت تمذول داشت نارحقد وبغضاطوری در
صدور اعضاء کنائس ازمسوس وسائس مشتعل بود که تدابیروی نیزثمری
نبخشید وعاقبت الامر رأی اوبرآن مقرر شد که درشهر نیقیّه ازبلاد مجاور
قسطنطنیه مجمعی ازنمایندگان کنائس امپراطوری روم برای حلّ
قضیه منعقد سازد لهذا برحسب امر او سیصد نماینده ازاساقفه
جمیع کنائس درآن مجمع که باسم مجمع نیقاوی موسوم گشت حضور
بهمرسانیدند وباحضورامپراطور طرح مباحثه گشت لکن دراینجمع
دواعی لجاج ومخاصمت واحتجاج ومشاحنت مزداد گشت وبعد از
مجمع مزبور همه روزه درجمیع ممالك امپراطوری روم برای حلّ قضیه
مجامع دیگری تأسیس ودرآن مجامع ابحاثی جدید دربعضی ازمسائل
عویصه ازقبیل موضوع ابدیت وسرمدیت وقدم وحدوث وکیفیت جعل
موجودات وجبروتفویض وامثال این امورمعرض مقاوله ومجادله گردید
وگذشته ازآنکه از آراء متضاده مجامع مزبوره جزتبدد شمل وتعدد
فرق ازقبیل فرقه نسطوریه و منوفیزیّه ویعقوبیه ونظائرآن که هریك
لعن وشتم دیگری راوسیله تقرّب بخدا میشمردند نتیجه دیگری
حصول نیافت (وایکاش بهمین مقدارازمحاجّه های بیحاصل ومجادلات
لاطائل اکتفا میرفت) بل اگرفاحص وقایع بتواریخ کنیسه مراجعه
نماید از اطلاع برد ماء مهرقه ونفوس محرقه درسبیل این قال وقیل

غریق دریای بهت وحیرت گردد ومادراین صفحات حذرا عن تطویل الکلام وهربا من الوقوع فی ورطة الملام برای نمونه ببیان یکی از آن حوادث سهمناك که منشاء آن مجادله مابین اساقفه قسطنطنیه راجع بموضوع اقانیم ثلثه است اقتصارمینمائیم واجمال آن اینکه نسطوریوس اسقف قسطنطنیه ازاساقفه اواسط قرن پنجم میلادی تلامیذ خودراکه بعضی از آنان ایرانی ودرآن تاریخ ازممالك فرس بمدرسه اومیآمدند بمغایرت ناسوت و لاهوت حضرت مسیح وجدائی آن دو ازیکدیگرتعلیم میداد وسایراساقفه آن بلدعلم مخالفت باعقیدهٔ اوبرافراشته ودرمجمع شورافسس بعد از اخذ رأی وصدورحکم دربطرد وتکفیراسقف مزبوراتباع خودرا ازاتّباع رأی اونهی وبشورش وتشحیذ سیوف برضد فرقه نسطوریه امرنمود وسیل جارف فتنه وعدوان درین ماجری بحدی شدید وهادم بنیان گشت که مخاطر ومخاوف آن پیروان نسطوریوس رامجبوربفراروهاجرت بممالك فرس ساخت وپس از ورود بایران زوبعه تعصب واقعه دیگری راتهییج واحداث نمود که نتایجش بمراتب اشدّ و اوعراز سورت بطش وصولت اساقفه قسطنطینه گشت و آن این بود که اسقف کنیسه ایران موسوم به آریماس در دربارپادشاهنشاه ممالك فرس تقرّب جسته ویرا اغوا واغرانمود که هرگاه پادشاه با او در دعوت مسیحیان بمسلك طائفه نسطوریه مساعدت کند مسیحیان نسطوری که در ممالك امپراطوری روم ازنشرعقیده خود ممنوعند تابع ایران شده

وبجان ودل اوامرپادشاهی راطـایع خواهند گشت وشاهنشـاه مسئلت اورا اجابت کرده وجمعی ازعساکر رابرای اجراء این نوال بمتابعت او مأمور داشت واسقف مزبور بقیادت عساکرمجهزّه بـه ارمنستان رفته ومسیحیان آن حدود راباتشبث بازیال حرب وقتال مجبور ومضطربقبول عقیده نسطوریوس ساخت .

موضوعی که درمیدان این زمره ازتنازعات نه فقط سبب تجزّء عناصر دیانت مسیحیه وتحلیل بنیه آن بل مایه تنفّر دعاة وتقدم وتمدین ازابحاث ماوراء الطبیعه وعدول از آن بفلسفه حسّیه گشت تصلّب عقاید علمیهٔ مدرسه اسکندریه درمادهٔ مروجین تقلید وتعصـب بود . این مدرسه که دراسکندریه بریاست بعضی از دانشمندان متضلّع درعلوم یونان ازقبیل کلمانت و ترتولین و اوریژن بعـد از اعتناق دین حضرت مسیح تأسیس ودرآن فلسفه یونان باتطبیق بتعالیم مقدسه انجیل تعلیم وتدریس میشد هرچند درقرون اولیّه مورث بسط مدارك وتنشیط افهام راغبین رغائب علم وحکمت بود لکن همینکه اجل آن منقضی و وسعت افکارمقتضی ورود بعالمی اجـلّ و اوسع گشت بالبداهه ناموس تکامل مانع خمود آتش فکرت وجمود بر آراء اقوام سلف بود امامع الاسف اغراض روسا کنائس که عامـدا ام ساهیا تعالیم مدرسهٔ اسکندریه راوحی منزل و احراز آنرامجد موئل میپنداشت عقل آزاد را باستعباد اضالیل خلقه واباطیل غیرمنطبقه بامکتشفات اصحاب بحث وفحص مجبور داشته هزاران نفوس

بیگناه را قتیل مقاصد باطله خویش ساخت و مرد من متوقد و رأی متنفذ که مطالبی مخالف کلمات مصالحه ومباحث مطرّحه مدرسه اسکندریه ابداء و اظهار میداشت ویابرضدّ مباحث متداوله ومطالب متبادره در السن وافواه روسأء کنیسه و متعودین خزعبلات بطارقه وقسیسین تفوّه بکلمه مینمود فی الحال معرض لعن وتکفیر یا عرضه حبس وشمشیر میگشت چه بسیار نفوس ازعیسویان در عین اعتراف بحقانیّت مسیح بجرم آنکه توفیق علم ودین را واجب میشمردند طعمه سیوف شدند و بسا عقول سلیمه که بسبب رفض فروض قدیمه امتناع ازخفض جناح درمقابل علماء رسوم و متقشفین جهول وقشوم جریح اسنه طعن وعناد وشهید دماح ضغائن واحقاد گشتند بحدی که سنت اگوستن که یکی ازفطاحل روحانییّن دیانت مسیحیّه است برین عقیده بود که هرکس قبول عقاید رایجه درکنیسه نکند باید اورا بجبر وعنف منقاد برتسلیم واعتقاد نمود وسن توماس که از اشهرعلماء ومصنّفین قرن سیزدهم میلادی ومذهب تومیسم بدو منسوب است مینویسد " درصورتیکه عدالت مقتضی اعدام اشرار است کفّار نه فقط باید محروم ازحقوق گردند بل حکم عدل بطریق اولی اقتضاء قتل وافناء آنان نماید " وتجسّم مشهود این قضیه قول (پیریکوت) درکتاب موسوم به "رساله اخلاق اجتماعی راجع بفرمولی است که گالیله رادرخصوص عقیدهٔ حرکت زمین بحکم محکمه استنطاق باحضورقضاة باداء آن مجبورساخت

وترجمه آن این است" من که گالیله هستم در سن شصت ودو سالگی در محکمه قضائیه در حالتیکه زانو زده چشمم در مقابل اناجیل مقدس ودستم برروی آنست با اذعان قلبی وایمان خالص ازسهو وکفر قول بحرکت زمین تبرئه ونفرت خود را ازین عقیده اعتراف وقائل آنرا لعن میکنم" وقایع معروضه قسمتی ازهجماتی است که شهادت تاریخ علاوه برلطمات افظع واوحشی که بعدا معلوم آید فقط در نبذه ازمسائل فلسفیّه ارائه دهد وچون ازمطالعهٔ احوال کئیبه مسیحیان باستخبار تنازعات مهیبه که در امثال این مشاجرات سبب افتراق عناصر مسلمین گردیده گرائیم عین مفاسد مرقومه را در امّت مرحومه معاین ومحسوس مشاهده نمائیم چنانکه بعد ازرحلت حضرت رسول اکرم علیه آلاف التحیة والثناء همینکه فی الجمله فراغتی ازتمکین قبائل وتسکین فتن وغوائل حصول یافت همه روزه مابین افراد مسلمین بمجرد ابراز رأی در مسئله ازمسائل علمیه ازقبیل ذات وصفات الوهیّت و علم واراده الهی وقدم وحدوث قرآن وسبب حجیّت آن وثواب وعقاب اخروی و معاد جسمانی وروحانی ونظایر این امور روسأء مشعبذ وپیشوایان متنفّذ آنرا مایه تفاضل وتفوّق اتخاذ نموده وبوسیله تفریق شعبه ومسلک و منهج ومنسک برآتش خصومت و عدوان دامن زدند وبدین ترتیب مذاهبی ازقبیل معتزله وعشائره وقرامطه که هریک ازآن فروعاتی مانند مشبهه ومجسمه جهنیّه ومزواریه وقدریه ومجبره ومرجعهٔ وغیرذلک منقسم است تولد یافت واگربخواهیم شرح اقاویل وانتقاشاتیکه دربین مذاهب

مزبوره وحدت رابملاشاة منجر ساخته مبادرت نمائیم واز دسائسی که هردم بسفك دمی فتوی داده وهرلحظه خلق رابهتك حرمتی اغواکرده سخن رانیم فضلا عن الخروج عمّا نحن فی صدد بیانه اکثار مقال سبب حصول کسالت وملال گردد لهذا وقت آنست که برسر اصل مطلب رفته خوض دراین معنی نمائیم که آیا میتوان ابداء رائی را درمباحث علمیّه سبب آن همه مفاسد قویّه دانست باعلل مظالم وشرور رادر امور دیگر باید تجسّس نمود .

هر متبصّن خبیرکه تسلسل رشته های علم رادرسلسله انسان بعین بصیرت مشاهده کند حکم ومعارفمکتشفه انسانی رادرعصور ترقی وتقدّم بالتمام نتیجه توارد وتطارد افکارمتصادمه درازمان متقادمه یافته وواقف بدین نکته شود که سنوحات علم وحکمت وفتوحات ممالك کشف ومعرفت درعالم انسان ازخصائص ذاتیه این موجود شریف وشأن ومقام آن اجلّ واسنی ازآنست که شنایع مجادله وخصام بدان منسوب گردد وازاینروی اگر بابصر عبرت درین قسمت ازاقسام اربعهٔ تعارضات مللی که مجملی ازمضرات وفجایع آن بیان شد تدبّر نمائیم بیش ازدو موجب راکه ظروف اعصار سابقه مقتضی دفع ورد ع آن نبوده سبب حدوث آن نخواهیم یافت .

موجب اول حب تفرّد وجاه طلبی نفوسی است که بحکم " ذئاب علی اجساد هنّ ثیاب " دین رادام هوی ومایهٔ ذهول عقول ساخته وبرای احراز صیت ونام وشهرت ومقام ناس رابمطالبی لا یسمنه

ولا یغنیه مشغول داشته اند وفی المثل اگر حزب غنوسیه بایراد رائی اجتهاد کرده مقصد اوجز آن نبوده که برسرقومی متبوع ورئیس باشد واگرابوالحسن اشعری طرح مطلبی ریخته منظوری جز آن نداشته است که برجاعل مذهب اعتزال مزیّت وبرتری جوید وحال آنکه برای صرافّ نقود علم درابانهٔ حقیقت نشانه جز انعطاف ذهن بمطلوبیّت جوهریّه عقود لآلی آن تصوّر نتوان نمود وچون بیان حقایق علمیه تنها برین قصد مبتنی باشد مسلما کاربجدال نینجامد وبیان حقیقت باعناد ولجاج خلط وامتزاج نیابد ولکن همینکه نظرگاه طارحین رأی درمطارح علم ابتغاء قنیه واقتناء جاه باشد محاولات فکریه مانند ومیض نارد ازماد نتیجه جز اصطلاء شراره ضغائن واحقاد نخواهد داشت وعلاج قاطعی که حذق و مهارت طبیب الهی درین ظهوراعظم وسیله اطفاء نائره جدال و ابراء این مرض شدید النکال مقررفرموده طرد وردّ هرد ونفسی است که بمعارضه پرداخته وقول خود راحق وکلام دیگری را باطل شمارند چنانکه قلم اعلی درلوحی ازالواح باین کلمات محکمه ناطق قوله اعظم برهانه :

ای جمال الیوم باید بمحبّت ومرحمت وخضوع وخشوع وتقدیس وتنزیهی ظاهر شوید که احدی ازعباد از اعمال وافعال واخلاق وگفتار شماروائح اعمال وگفتار امم قبل استشمام ننماید که بمجرّد استماع کلمهٔ یکدیگر راسب ولعن مینمودند انّاخلقناالنفوس اطوارا

بعضی در اعلی مراتب عرفان سائرند وبعضی دون آن مثلا نفسی غیب منیع لا یدرك را در هیکل ظهور مشاهده مینماید من غیر فصل ووصل وبعضی هیکل ظهور را ظهورالله دانسته واوامر ونواهی اورا نفس اوامر حق میداند این دو مقام هردو لدی الحرش مقبولست ولکن اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو رتبه نزاع وجدال نمایند هردو مردود بوده وخواهند بود چه که مقصود ازعرفان وذکر اعلی مراتب بیان جذب قلوب والفت نفوس وتبلیغ امرالله بوده وازجدال ونزاع صاحبان این دو مقام تضییع امرالله شده وخواهد شد لذا هردو بنار راجعند اگرچه بزعم خود باعلی افق عرفان طائرند ای جمال غیب منیع لا یدرك ینوح ویبکی چه که استشمام نمینماید آنچه راکه الیوم محبوبست اهل حق باید باخلاق اوظاهرشوند انّه هوستّار العیوب وعلاّم الغیوب وغفّار الذنوب امروز روزیست که بحر رحمت ظاهر است وآفتاب عنایت مشرق وسحاب جود مرتفع باید نفوس پژمرده رابنسائم محبّت ومودّت ومیاه مرحمت تازه وخرّم نمود احبّای الهی در هرمجمع ومحفلی که جمع شوند باید بقسمی خضوع وخشوع ازهریك درتسبیح وتقدیس الهی ظاهر شود که ذرّات تراب آن محل شهادت دهند بخلوص آن جمع وجذبهٔ بیانات روحانیّه آن انفس زکیه ذرّات آن تراب را اخذ نماید نه آنکه تراب بلسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه که درحمل مشقات فلاّحین صابرم وبکلّ ذی روح اعطای فیض فیاّض که درمن

ودیعه گذارده نموده ومینمایم مع همّه این مقامات عالیه وظهورات لاتحصی که جمیع مایحتاج وجود ازمن ظاهر است باحدی فخر ننموده ونمینمایم وبکمال خضوع در زیرقدم کل ساکنم ملاحظه درعلماء وعرفای قبل نمائید مع آنکه درهوای توحید طائرند وبذکر مراتب تجرید وتحمید ناطق کلمهٔ ازآن نفوس لدی الکلمه مقبول نیفتاد ونفسیکه ازتکلّم لفظ کلمهٔ توحید عاجز بود چون بمقرّ ظهور موقن شد اعمال نکرده اش مقبول شد وثنای نگفته اش محبوب افتاد فاعتبروا یااولی الابصار قسم باموّاج بحرمعانی که ازابصارمستوراست که احدی قادر بروصف این ظهور اعظم علی ماهو علیه نبوده ونیست لذا باید کل بایکدیگر برفق ومدارا ومحبّت سلوک نمایند واگر نفسی ازادراک بحقی مراتب عاجز باشد یانرسیده باشد باید بکمال لطف وشفقت بااوتکلّم نمایند واورامتذکّر کنند من دون آنکه درخود فضلی وعلوّی مشاهده نمایند " .

وحضرت مولی الوری روح ماسواه فداه میفرماید .

" ای احبّای الهی صریح کتاب الهی اینستکه اگردونفس درمسئلهٔ ازمسائل الهیه بجدال وبحث نمایند واختلاف ومنازعه نمایند هردوباطل اند حکمتاین امرقطعی الهی اینستکه درمیان دونفس ازاحبای الهی جدال ونزاع نشود بنهایت الفت ومحبت بایکدیگر گفتگو کنند اگراندك معارضهٔ بمیان آید سکوت کنند دیگر ابدا طرفین تکلم ننمایند وحقیقت حال راازمبیّن سئوال کنند اینست

حکم فاصل "

بنابراین آیات مهیمنه و بیانات منیعه بدیهی است چون هریك از مصیب و مخطی ابرام در صحت کلام خود و فساد قول دیگری را مورث طرد از آستان الهی و حرمان از فیض سعادت ابدی مشاهده ننماید از در مسالمت درآمده ذائقه روحش مغلوبیّت را عین غالبیّت و مقهوریّت را کمال قاهریّت خواهد یافت .

موجب ثانی که استعلام علل آنرا کمتر از باعث اول جالب محاندت امم ماضیه نیابد تقیّد عقول آنان در اغلال تقلید اعمی و عدم اقتضاء زمان برای جولان در مضمار آزادی فکر بوده ـ چه مطالعهٔ صفحات سرشت آدمی کاشف این نکته دقیقه است که سیاست الهیه در دارالشورای وجود این زبدهٔ عالم ابداع و قدوهٔ جهان اختراع عقل را بجهت فهم حقایق قوهٔ رئیسه و اراده را برای تنفیذ احکام آن وسیلهٔ تائیدیه مقرر فرموده و از آنجائیکه حسن سیاست منوط بتفکیك حق از باطل و حسن تنفیذ موقوف بسلطه و قدرت است مبدع حکیم علم را که شأن آن فرق و تفصیل صواب از خطاست بمعاونت عقل و حریّت را که شغل آن اجراء و ظیفه بمقتضای احکام صادره از محکمه عقل است بوزارت اراده منصوب داشته و محل شبهه نیست که نه عقل بدون معاون علم قادر بر ارائه طریق سعادت و نه اراده بدون وزیر حریّت برتنفیذ قوانین عقل تواناست و باوصف اینحال نظر تنقیب و تحقیق قائدان نظم و تنسیق حیوة اجتماعی

را درهمهٔ عصور ماضیه معارض این دوقوّه عظیمه یافته‌وبرائی المین مشاهده کند که دربین جمیع ملل قدیمه پیکر عقل وارادہ راکه بتقدیر الهی هیئت متماضده انتظام روابط انسانیه اندازبضیه علم وقنیه حریّت محروم داشته وتصرّف فکر رادراموری که خارج ازدایرهٔ معارف محدودهٔ ایشانست کبیرترین معاصی بل ذنب لا یغفرشمرده اند واگردواعی جهل وضلالت امم دراعصار سابقه افهام فائقه راازاظهار عقاید ممنوع نمیداشت نه هزاران‌عالم راصد نظیرگالیله خودرابتکذیب رأی خویش واعتراف برخلاف وجدان مجبور میبافتند ونه‌نفوس لا تحصی ازحکماء راشد مانند شیخ الأشراقیین مقتول سیوف ظالمین شده زبان مقال بالسان حال ایشان‌بکلمه " اری قدمی اراق دمی فسان دمی فهاندمی " ناطق میگشت وخلاصه آنکه منشاء اصلی اضطرام‌این‌نارمتسعّرتقلّد تقلید وتصلّب‌تعصب بوده که شارع سماوی در آیات محکمه این ظهور مبرم ازآن‌نهی شدید فرموده وقصرشامخ آئین متین خودرا برآزادی وابداء رأی بدون تعرض ومزاحمت بعقاید دیگران‌بنیان نهاده چنانکه درلوح بشارات میفرماید قوله‌الا منع الأعلی " یااهل بهاشمامشارق محبت ومطالع عنایت الهی بوده وهستید لسان رابسب ولعن احدی میآلائید وچشم راازآنچه لایق نیست حفظ نمائید آنچه رادارائید بنمائید اگرمقبول افتاد مقصود حاصل والاّ تعرضّ باطل ذروه بنفسه مقبلین الی اله المهیمن القیوم

سبب حزن مشوید تاچه رسد بفساد ونزاع امید هست درظل سدره

عنایت الهی تربیت شوید وبما اراده اللّه عامل گردید همه اوراق یك شجر ید وقطره های یك بحر "

وهمچنین میفرمایـــد :

" من اغتاظ علیکم قابلوه بالرفق والذی زجرکم لا تزجروه دعوه بنفسه وتوکلوا علی اللّه المنتقم العادل القدیر . "

بعد از تأ ملّ وتد قیق درینکلمات منیعه بنهایت وضوح ثابت ولا ئح گردد که چون درعالم انسان جرثومهٔ تفاخر وتبادخ برحســـب دستور محکمی (که راجع بطرد وردّ متخاصمین معلوم آمـــده) ازبن مقطوع وارومهٔ تقلید وتعصّب ازنشو ونما ممنوع ماند اقوی عامـــل تکامل وتسامی این موجود شریف الأصل وسامی حریّت فکـــر ووجدت آزادی است ونکتهٔ که درینمقام اهمیّت دارد آزادی رادرتبادل محاولات فکریّوتکامل شئون آن تائید میکند این است که اولا فرزندان متولدهٔ ازفکرانسانی بحکم عقل وتجربه درحدی ازحدود رشد متوقف نمانده واگر درمراحل سیربمانعی مصادف نشود متتابعا عـــارج بمعارج نشوء وارتقاست بناء علی ذلك آنچه درعالم انسان سبب کشف حقائق واطلاع برد قایق اسرارملك وملکوت تواند بود حرکت عقل وحریتّی است که ازصفات لازمهٔ آنست واجبارآن بجمود فی الحقیقـــه مایه سدّ چشمهٔعلم ازنبعان وتعطیل آن ازجری وفیضان خواهـــد بود ــ ثانیا هرچند اقوالیکه درمباحث الهیّه مابین بعضی علمـــاء ملل سالفه مودّی بمنازعه وجدال وحدوث قیل وقال گشته همـــه

آنها راازشوائب نقائص ومعایب منزّه نتوان دانست لکن این قضیّه نیزمسلّم است که بسیاری ازاختلافات علمیّه بدون آنکه قصوروخلل یافتور وزلل درهیچیك ازافکار متعارضه حاصل باشد منشاء آن اعتبارات ملحوظه یاتنوعی است که تفاوت انظارمتکلّمین برحسب جعل وایجاد الهی اقتضاء آن نماید ــ چه تفاوتیکه شجر برومند عقل وعلم داعی آنست بالتمام مانند تنوعاتی که ازجوهر حبه واحده درمظاهر جذوع واوراق وازهار واثمارتحصّل میابد ازنوامیس ثابتهٔ عقل انسانیست ودرصورتیکه حرکت بحکم ضرورت ازلوازم وجود است شك نیست که تحقق آن درعالم اکمل واشرف مبدعات باضعاف مضاعف اسرع واقوی است ومؤیّد عدم مباینت این قسم ازتعارضات باوحدتیکه تعالیم منیعه این ظهور اعظم مبتنی برآنست بیانات صادره از یراعهٔ حضرت مولی الوری درتفسیر (کنت کنز) ولوح مبارك مصدّر به (دوندای فلاح ونجاح) است چنانکه درتفسیرکنت کنزا مخفیا میفرماید قوله الاحلی :

" وبدان ای عاشق جمال ذی الجلال که اختلاف اقوال اولیاء از اختلاف تجلیات اسماء حق واختلاف مظهریت است زیرا رکینونت هرمرآتی ازمرایاء صفات حقّ وحقیقت هرمظهری ازمظاهر غنّی مطلق اسمی ازاسماء حق برسائراسماء سلطنت نماید اگرچه انسان بخلعت " (لقد خلقنا الأنسان فی احسن تقویم) سرافرازگشته وقمیص روحانی (فتبارك الله احسن الخالقین) دربرنموده چه که حضرت حق

سبحانه هرشیئی ازممکنات وموجودات راباسمی ازأسما تجلّی فرموده چنانچه بعضی ازاولی العرفان گفته اند که ملائکه مظاهر سبّوح و قد وسنّ وشیاطین مظاهر یامضل ومتکبرند وهمچنین سائراشیاء هرکدام درظل تجلیاتاسمی ازاسماء حق موجود. ندواگراین لطایفه ربانی ودقیقه صمدانی یك آن ازشیئی منقطعشود البته معدوم صرف ومفقود بحث گردد ولکن انسان مطلع الفجر است یعنی بدایت روز وحدت وهدایت است وانتهاء لیل کثرت وضلالت ومرآت منطبعه ازجمیع اسماء متضادّه متغایره است ومنبع ظهور کلّ صفات الوهیّت وربوبیّت است زیرا عالم انسانی عالم کلمات تاماتّست این است که میفرماید (خلق اللّه آدم علی صورته) ای علی هیئة اسمائه وصفاته

باری باوجود آنکه مطلع ظهور کل اسماء الهیه ومشرق طلوع کل صفات ربّانیه است لکن یك اسم ازاسماء الهیه دراواشدّ ظهوراً واکبر بروزاً است که کینونتش ازآن اسم بدء شده وبآن اسم عود نماید.

ودرلوح مبارك دوندای فلاح ونجاح میفرماید :

اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف وامم وشعوب وملل عالم راآداب و رسوم واذواق وطبایع واخلاق مختلف وافکار وعقول وآراء متباین باوجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید واتحاد تام بین بشر حاصل گردد گوئیم اختلاف بدوقسم است یك اختلاف سبب انعدام است

وآن نظیر اختلاف ملل متنازعه وشعوب متبارزه که یکدیگر را محو نمایند وخانمانرابرانداز ند وراحت وآسایش سلب کنند وخونخواری ودرندگی آغاز نمایند واختلاف دیگر که عبارت ازتنوع است آن عین کمال وسببظهور موهبت حضرت ذوالجلال ملاحظه نمائید گلهای حدائق هرچند مختلف النوع ومتفاوت اللون ومختلف الصور والاشکال ولی چون ازیك آب نوشند وازیك باد نشو ونمانمایند وازحرارت وضیاء یك شمس پرورش نمایند وآن تنوع واختلاف سبب ازدیاد وجلوه ورونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمة الله است حاصل گردد این اختلاف آداب ورسوم وعادات وافکار وآراء وطبایع سبب زینت عالم انسانی گردد وهمچنین این تنوع واختلاف چون تفاوت وتنوع فطری خلقی أعضاء واجزای انسان است که سبب ظهور جمال وکمال است وچون این اعضاء واجزای متنوعه درتحت نفوذ سلطان روح است وروح درجمیع اعضاء واجزاء سریان دارد ودرعروق وشریان حکمران است این اختلاف وتنوع مؤیدالتلاف ومحبت است واین کثرت اعظم قوهٔ وحدت اگرحدیقه راکلها وریاحین وشکوفه واثمار واوراق وأغصان وأشجار ازیك نوع ویك لون ویك ترکیب ویك ترتیب باشند بهیچوجه لطافتی وحلاوتی ندارد ولکن چون ازحیثیت الوان وأوراق وازهار واثمار گوناگون باشد هریکی سبب تزیین وجلوه سائر الوان گردد وحدیقه انیقه شود ودرنهایت لطافت وطراوت و حلاوت جلوه نماید وهمچنین تفاوت وتنوع افکار واشکال وآراء و

طبایع واخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده ونفوذ کلمـــهٔ وحدانیت باشد در نهایت عظمت وجمال وعلویت وکمال ظاهر وآشکار شود أ لیوم جزقوه **کلّبه کلمة اللّه** که محیط برحقائق اشیا ست ــ عقول وافکار وقلوب وأرواح عالم انسانی رادر ظل شجره واحـــده جمع نتواند اوست نافذ درکل اشیاء واوست محرّک نفوس واوســـت ضابط ورابط درعالم انسانی "

ازینکلمات جامعه وبیانات تامّه بخوبی توان یافت که برخی ازاختلافات درآثار وآراء صرف نظر ازآنکه مذموم ودرخور قدح نیست ممدوح و ــ موجب تشحیذ قرائح وتوسیع افکاراست وآنچه دربجمیع اعصار این عذب فرات رامبدّل بملح اجاج وآئین صلح وسلم رامحوّل بعناد ولجـاج ساخته همانا مخاصمه ومکامدت ومحاجّه و معاندت است وباعـــث آن چنانکه سابقا معروض افتاد مانند همه آفات اجتماعیه طالب تفرّد ومهتری وآرزوی تفوّق وبرتری است که رخسارهٔ عفریت مذارآن بصور مختلفه مصوّرودرمظاهر متنوعه پدیدار میشود چنانکه متتبّع مصائر ــ امور اغلب تراوش آنرا ازمصادر فسادی بیند که بسبب دنائـــت ــ طبع وخبث طینت ازطرح ترهّات مقصدی جزالقاء شبهات ندارند ومجال تردید نیست که درین قبیل موارد اغماض ازرخنهٔ صاحبـــان اغراض شبیه باغضاء بصر ازمضار حیاّت موذیه ایست که حمایـــت آن موجب سرایت مواد سمیّه درابدان انسانیه است ــ لکن درین ظهور اعاظم طعن وشتم ومجادله وتعرّض بآنان نیزمفوض بتودهٔ ملّت

یا اشخاصی ازقبیل خاخامهای یهود یا قسیسین مسیحی یا ملا ها ی اسلام نیست تا مانند امم سابقه غرض برغرض بیفزاید وعدم حذق — پرستاران سبب ازدیاد مرغگرد دبل محافظه ومحاماة هیئت اجتماعیّه ازشرور چنین نفوس مغرض ومفرور ازوظایف بیت العدل اعظم الهی است که برای انتظام امور وتمشیت مصالح ومنافع جمهور چنانکه بعدا بشرح آن پرداخته آید بنیان مرصوص ورأی آن ملهم ومصون ازخطاست .

قسم ثانی ازاختلافات که درادیان سابقه وحدت کلمه رامبدل بتبدد وتفرقه ساخته اختلاف مراجع حکم دراوامر ونواهی غیرمنصوصه یافرائض واحکامی ازحلال وحرام است که فهم آن برای عقول مستصعب ومجهول بوده — چه برآراء متوقدّه پوشیده نیست که احکام جسمانیه برخلاف عقاید روحانیه که ازعروض تغییر وتبدیل منزّه ومبری است درهمه عصور برحسب مصالح وقت ومقتضیات زمان عرضه تغییر وتبدّل است چنانکه نه فقط درمدت آجال شرایع هریك ازمرسلین عظام بل درزمان حیوة ظاهره خود ایشان بسا اتفاق افتد که حکمی ازاحکام بتقاضای تغایروتفاوت ظروف احوال وایام درصحف الهی — مسکوت عنه مانده یابحکمی دیگر که معارض ومتناقض آنست تحوّل وانتقال یابد ومجال انکارنیست که درموارد مزبوره نه سکوت شارعین ادیان راازامر یانهی الحیاذبالله مبنی بر نسیان توان — دانست ونه محو ونسخ رابرهان منقصت حکم منسوخ وکمال امرناسخ

توان شمرد بل موجب هریك از امور مذکوره مانند تفاوت اسالیب نسخه ودستور طبیب بر وفق حکمت و مصلحتی است که قوّت و ضعف بنیهٔ مریض یا تنوّعات مرض اقتضای آن نماید و دیدهٔ تأمّل چون بافراغ ذهن از صداء غرض و عصبیت بتعالیم انبیاء نظر افکند در حدود وسعت فکر بشری ببعضی از حکم و مصالح عدم تنصیص یاالغاء حکم یا تبدیل حکمی بحکم دیگر اطلاع تواند یافت و از جمله امثله واضحه برای ثبوت این مدعا درانجیل شریف این بیان لائح البرهان است که " هنیئذ جاء یسوع من الجلیل الی الاردن الی یوحنا لیتعمد منه ولکن یوحنا منعه قائلا انا محتاج بان اعمد منك وانت تأتی الّی لتعمد علی یدی فاجاب یسوع و قال اسمح الان لانه هکذا یلیق بنا ان نکمل کل بّر حینئذ سمح له " و صریح این آیات کاشف اینمعنی است که حکمت الهیه در اوامر و احکام مقتضی رعایت شرایط زمان و ملاحظهٔ استعداد نفوس در رفض و قبول آنست و در قرآن مجید مثال مشهود آیه مبارکه قرآنیه در خصوص حکم قبله است چنانکه میفرماید " و ما جعلنا القبلة التّی کنت علیها الاّ لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و ان کانت لکبیرة الاّعلی الذین هدی الله و ما کان لیضیع ایمانکم بل یثبتکم علیه ان اللّه بالناس لرؤف رحیم " و تفسیر جلالین در معنی این آیه شریفه بدینموال است که و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها که (وهی الکعبه و کان یصلی الیها فلما هاجر امر باستقبال بیت المقدس تألفا للیهود

فصلّى عليه سنة او سبعة عشر شهرا ثمّ حول) الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه (اى يرجع الى الكفر شكا وظنا ان النبى فى حيرة من امره و قد ارتد لذلك جماعته) وان كانت لكبيرة (وانها كانت شاقّه) الّا على الذين هدى الله و ماكان ليضيع ايمانكم (اى صلاتكم الى بيت المقدّس بل يثبتكم عليه (لانّ سبب نزولها السئوال ممن مات قبل التحويل) ان الله بالناس لرؤف رحيم .

نظر تحقيق از صريح اين آيه مباركه و تائيد تفسير جلالين وشهادت تاريخ سه حكمت كه در تشريع شرايع و تنويع احكام آن عامّ بجميع اديان وفى الحقيقه اصل و عماد مطالب است در تبديل قبله از مكّه معظّمه به بيت المقدّس و تحويل آن از بيت المقدس بمكّه معظّمه بنهايت سهولت ادراك نمايد ــ حكمت اولى آنكه اسلوب رفتار مظاهر مقدسه در تربيت و تهذيب امم و احزاب مانند پدران رؤف و دانا مراعات درجات سنين و استعدادات ايشان براى قبول ايمان است لهذا حكمت استقبال از كعبهٔ بيت المقدس استعطاف قلوب يهود وايتلاف آن با مر اسلام بوده وحكمت ثانيه آنكه در ظهور شرايع آنچه اصل الاصول و مقدّم برهمه فرائض و واجبات است ايمان بمظهر امر و وحى الهى است وساير احكام در مقابل استحكام ايمان امور فرعيّه و تابع آنست و ازاينروى مشيت الهيه عدول از قبله مختاره را بمنظور تالّف قلوب يهود وتشرّف آنان بفيض ايمان درخور اهميت

ندانسته وفرع رافدای اصل فرموده است چنانکه کلمه (وماکان ـ لیضیع ایمانکم بل یشبتکم علیه) درجواب موٴمنین ازصلوة اشخاصی که قبل ازتحویل قبله ازبیت المقدس بکعبه رحلت نموده اند وعطف بیان بجملهٔ ان اللهبالناس لرؤف رحیم بوضوح تام دلالت برآن دارد که تبدیل قبله ازمکه ببیت المقدس باقتضاء مصلحت وقت ومبتنی برحکمت بوده وحکمت ثالثه امتحان خداوند تعالی برای تفریق صادق وکاذب وتفصیل موٴمن وکافراست که آیهٔ وان کانت لکبیرة الاّ علی الذین هدی اللّه برآن گواهی دهد وجمیع این حکم ومصالح ازسنن محتومهٔ الهی است ومؤید ابتناء اینگونه آیات برمقتضیات سوانح وملامح زمان بیان اعظم علماء اسلام شیخ مفید رحمه الله تعالی است که درکتاب مقالات میفرماید .

" القول فی ناسخ القرآن ومنسوخه واقول ان فی القرآن ناسخا ومنسوخا کما ان فیه محکما ومتشابها بحسب ماعلمّه اللّه تعالی من مصالح العباد وقال الله عزّ اسمه ماننسخ من آیة اوننسها نأت بخیر منها اومثلها والنسخ عندی فی القرآن انما هو نسخ ماتضمنه من الاحکام ولیس هو رفع اعیان المنزل کما ذهب الیه کثیر من اهل الخلاف ثم مثل لنسخ الحکم باية العدة وانما صارت اربعه اشهر وعشرا بعد ما کانت حولا وقال واستقرّ هذ الحکم باستقرار شریعة الاسلام وکان حکم الحول منسوخا والآیتشابه فیه غیر منسوخة وهی قائمة فی التلاوه کناسخها بلا اختلاف وهذا مذهب الشیعه

وجماعته من اصحاب الحديث واكثر المحكمه والزيديه ويخالف فيه المعتزله وجماعة من المجبره ويزعمون انّ النسخ قد وقع فى اعيان الآى كما وقع فى الاحكام "

ايضاح مطلب وافصاح قول راجع ببيان شيخ مفيد آنكه ازجمله اختلافات مهمّه مابين ائمّه اسلام نفس موضوع ناسخ ومنسوخ قرآن است بعضى ازايشان قطع نظر ازنسخ احكام قسمتى ازآيات ناسخه ومنسوخه را محذوف يا مرفوع بالسماء دانسته اند ولكن شيخ مفيد اين عقيده را رد نموده وحكمت محو واثبات آيات را نيز چنانكه ازصريح عبارت اوبرميآيد رعايت قوت وضعف اسلام دراستقرار وعدم استقرار حكم دانسته استوتمثيل شيخ مفيد بآيهٔ عده براى ثبوت اين قول دليلى جلى وجليل است وشرح آن اينكه حكم عده دراوايل امر اسلام نظر بعدم تقرر ايمان درقلوب مؤمنين برعايت وصيت ازواج برحسب آيهٔ مباركه والذين يتوفّون منكم ويذرون ازواجاً وصيةً لازواجهم متاعاً الى الحول غير اخراج تربّص يك سنه كاملبروفق وصيت ازواج بود وبعداز رسوخ مسلمين درکلمه اسلام وحصول استعداد براى قبول احكام حكم مزبور بآيه والذّين يتوفّون منكم ويذرون ازواجا يتربصن بانفسهن اربعة اشهروعشراً منسوخ وحكم تربّص بچهارماه وده روزمقررگشت وبراى آنكه برمستطلعين وقايع اديان مبرهن آيد كه سوء تفاهم يا استيلاء توهّم تاچه حد وپايه سبب هدم بنيان اديان وتشويه صورت اصليّه آن گشته است ايراد اين قضيه رابر

سبیل استطراد لازم میدانیم که درخصوص نسخ اعیان آیات نیز درمیان علماء مسلمین اختلافات بسیار ومحاجّه های بیشمار است واخص وابخس ازهمه آنکه جماعتی ازعلماء اخبار وامامیه استشهاد باقوال واحادیثی که معانی حقیقی آنرا ادراك نکرده ومحصول برظواهری غیر معقول داشته اند یا استدلال بآیاتی که وهم باطل ایشان حکم بتناقض آن نموده قرآن مجید راکه بمفاد انّا نحنّ نزلنا الذّکر وانالّه لحافظون درپناه حفظ وکلائت الهی است محرّف تصور کرده اند واحادیثی که برای اثبات این قول سخیف ورأی طفیف بدان استناد نموده اند روایاتی مانند این جمله منقول از حضرت ابی عبد الله علیه السلام است که راجع بقرآن میفرماید که " اصحاب العربیّه یحرفونّ کلام اللّه عز وجلّ عن مواضعه » ویا امثال این بیان شریف که آنحضرت بعد از ذکر نعوت واوصاف اصحاب قائم علیه السلام میفرماید " یتلون کتاب الله کما علمنا هم وان فیما نعلمهم مالوتلی علی الناس لکفروا به وانکروه " وروایاة مذکوره وبسیاری ازنظائرآن راکه حاوی مفاهیم وفحاوی رفیع وجزیل وبمفاد " ان حدیثنا صعب مستصعب " ازانظارناقدان بصرمحجوب ومختفی است دلیل برآن گرفته اند که قرآن محرف یامرفوع بالسّماست و علی التقدیرین غیرازقرآنی است که برحضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم نازل گشته است وحال آنکه رجوع ببیانات محکمه نفس ائمه اطهار علیهم السلام بصراحت تامّ متضمن اینمعنی است

که مقصود ازتحریف کلام اللهتفسیر برأی وتفییرحقایق وعدم استطاعت اسماع براستماع معانی ومقاصدی است که درزمان ظهور موعود منتظر اصحاب قائم بدان تکلم نمایند چنانکه امروز تحقق منطوق حدیث مزبور علی رؤس الاشهاد مشهود وهرهنگام احبای الهی برای ایقاظ وتعلیم نفوس ببیان حقیقت ومعنائی ازحقایق ومعانی قرآنیه زبان گشایند سامعین بانکار واستکبار برخاسته وازاستماع ابا وامتناع نمایند وشاهد اینمقال قول شیخ صدوق رحمةاللهه تعالی است که بعد ازاستشهاد باخبار متضافره میفرماید " یظهر من الاخبار الکثیرة التی مرذکرهاان تلك الزیادات التی کانت فی مصحفه علیه السلام من الأسرارالمخزونه عندهم علیهم السلام لم یظهر وها ولن یظهروهاالی ان تقوم الحجة عجل الله فرجه "

وشیخ مفید اسکنه اللّه فی جواررحمته گوید " قد قال جماعة من الأمامیه انه لم ینقصمن کلمة ولا من آیة ولا من سورة ولکن حذف ماکان مثبتا فی مصحف امیرالمؤمنین علیه السلاّم من تأویله وتفسیر معانیه علی حقیقه تنزیله وذلك کان ثابتا منزلا وان لم تکن من جملة کلام اللّه تعالی الذّی هوالقرآن المعجزوقد سمّی تأویل القرآن قرآنا قال اللّه تعالی ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه وقل ربّ زدنی علما فسمی تأویل القرآن قرآنا وهذا ماالیس فیه بین اهل التفسیراختلاف "

وازبیانات مزبورهوبسیاری ازامثال آن کهرعایت اختصارمانع نقل آنست

واضح آید که مقصود از روایا یتکه جمعی ازعلماء اسلام دلیل برتحریف
اعیان آیات قرآن توهّم نموده اند عدم فهم معانی موّله واسرار
مخزونه درلوح محفوظ وکتاب غیرملفوظ الهی است وقرآن موجود بدون
زیاده ونقصان عین قرآن منزل برخاتم پیغمبران است وآنچه ازابتداء
تاریخ تاامروز دراحوال امم حیرت بخش وشگفت افزاست اینست
که مصارفات آنان اغلب مباحث مشترکه ایست که اگرقابل تصدیق
شمرده شود درهمه ادیان برنهج واحد وارد آید وچنانکه درفصل
وحدت دین مبرهن گشت هرگاه اعجازآیات الهیه درین عصر مهیمن ـ
بیان حقایق کتب مقدسه راوسیلهٔ حسن تفاهم نمیساخت لطمات مخالب
وهم سبب تخدیش رخساره جمیع شرایع بود و هر گاه از مزعومات زعماء
ملت اسلام بصوب موهومات امّت انجیل عطف عنان نمائیم خواهیم
یافت که دلائلی کهنه فقط مسلمین بل نفس مفسرّین کتاب مقدس بر
تحریف آن اقامه نموده اند عیناً مطابق شواهدی است که درتزییف ـ
قرآن اتیان گشته ومسلما اجاله بیان درایراد همه آن انتقادات سبب
اطاله کلام وخروج ازاصل مقصود ومرام است لهذا از شرح سایر
موارد اشتباه مسك قلم نموده مماثلت همین یك توهّم راکه طریك از
فریقین دراستنباط ازکلمهٔ تحریف بدان استدلال کرده اند مسطوره
اتاویل منتحله دیگر قرارداده گوئیم همانقسم که بعضی ازعلماء
اسلام بیاناتسابق الذکرّ ائمه اطهار سلام اللّه علیهم رادلیل
تغییر وتبدیل قرآن یافته اند قائلین تحریفانجیل نیزاعّم ازمسلمین

و نصاری بااستشهاد برساله بولیس بغلاطیان (چنانکه سابقا" در ضمن شواهد مجادلات فلسفیّه عین عبارت آن ذکر گردید که : "انّی اتعجّب انکم تنتقلون هکذا سریعا" الذّی دعاکم بنعمة المسیح الی انجیل آخرالی آخر کلامه) انجیل مقدس را محرّف دانسته اند و اگر این عبارات رساله بولیس باکلمات اهل بیت طهارت ومطالبی که آنفاء از اقوال شیخ صدوق و شیخ مفید بدان اشارت رفت مقایسه شود مبرهن آید که مقصود بولس از تغییر انجیل مخالفتهائی است که عیسویان در همان قرن اول مسیحیت باتعالیم و دستورهای آن روا داشته اند و بهمین قیاس تناقضاتیکه علماء هریك ازین دو شرع شریف برای اثبات تحریف بآیات الهیّه اسناد داده اند عدم التفات بمقاصدیست که تفاوت اعتبار و حیثیت موجب آن بوده است و ازین شروح چنین تصور نرود که منظور ما راجع بتوراة و انجیل مانند مصحف جلیل عدم تغییر الفاظی است که حضرت مسیح علیه آلاف التحّیته و الثناء بدان تنطق فرموده چه در عصر مزبور ظروف زمان برای بقاء اعیان کلمات وصور و حروف مساعدت نداشته بل مقصود امتناع نسخ مفاهیم آن کتاب قویم است که بحکم آیه قرآنیّه ولقد ارسلنا رسلنا بالحّق و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط بالضروره در بین امّت عیسویّه تا زمان ظهور حضرت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه میزان اقوم و قسطاس اعظم بوده است اما درخصوص توراة مطلبی که بیان آنرا لازم میدانیم

اینست که کتاب مزبور متضمن سه قسم اموراست قسم اول که بسفرتکوین موسوم است تاریخی است ومحتویات این سفر ظاهر محوّل شد ن امر بنی اسرائیل بقضاة وسلطنت شاؤل وداود وسلیمان و بنای بیت المقدس بتوسط سلیمان و حجّ بنی اسرائیل بآن بیت ووفات حضرت موسی مثبت آنست که بعد از رحلت آنحضرت بتوسط علماء و احبار یهود تالیف گشته است واغلب مورخین مؤلف آنرا عزراء کاهن که در قرآن بحزیر معبّر است شمرده اند ودوقسم دیگر که یکی تشریعی و شامل شرایع واحکام از حلال و حرام و ذبائح واعیاد وسیاسات وسایر اوامر ونواهی و دیگری نبوی و حاوی نبوّات انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و نحمیا وارمیا و دانیال وامثال ایشان از حوادث امور مستقبل ووعد و وعید وعلائم وشرایط ظهورات بعد از شریعت موسویه است بدون زیاده ونقصان معانی ومفاهیم سماوی و در وحی الهی بودن آن مجال شبهه وتردید نیست ــ چه قطع نظر از برهانیکه آنفاً اتیان گشت مماثلت تامّه توراة درین دوقسم مطالب با آیات قرآنیّه خود اوضح دلیل بر مصون ماندن آن از وصمت تغییر و تبدیل است و برهان دیگر بر ثبوت این قضیه شهادت اصحاب حضرت روح در قرون اولیه مسیحیّت بر عظمت همین توراة موجود عند الیهود و استدلال بآیات آنست چنانکه ژوستن که از شهدای قرن دوم میلاد و اولیر مؤلف در اثبات حقیقت حضرت مسیح و تبرئه و تبریر مؤمنین آنحضرت از مفتریات و تهمتهای اعداست در ردّ مطالبی که راجع بسماوی بودن شرایع یهود ونصاری وسایر امم وتاثیرات عظیمه آن در تهذیب ارواح وعقول اقامه نموده. این است که

افلاطون مسائل لاهوت را درمسافرت بمصر ازموسویان آنزمان اخذ نموده وتعلیمات آن فیلسوف شهیرکلا مقتبس ازتوراة است وترتولین ازافاضل مؤلفین مسیحی همان قرن درمقابل بت پرستان ممالك امپراطوری رومان ویونان برای اثبات افضلیت دیانت یهود ونصاری برسایرادیان بآیات حکمیّه همان کتاب استدلال نموده است واین هردو برای اهل تحقیق برهان لائح برعدم تحریف کتاب عهد عتیق است زیراکه بشهادت جمیع صحف آسمانی هیچ کتابی جزکلام خداوند علاّم واجد آنهمه قوّت ونفوذ نتواند بود که قومی ذلیل وضئیل رامصدر ومرجع فضائل ومناقب فلاسفه نظیر افلاطون نماید ونه کتاب محرّف راشایسته استناد واستشهاد مسیحیان قرون اولیه دیانت آنحضرت توان دانست .

هرچند موضوع مقال ما اختلافات رؤساء روحانیه دراستنباط احکام شرعیه بود ولکن ارتباط رشته های مطالب موجب جری عنان سخن باقوال تافهه واحوال متشابهه علماء ذاهل وساهی درباره صحف مقدسه الهی گشت لهذا عود باصل موضوع نموده معروض میداریم که چنانکه ازشروح آنفه مکشوف گردید درصحف جمیع انبیا تنصیص یا مسکوت عنه ماندن امریانهی ازاوامر ونواهی یابیان فریضهٔ بریك زمان ونسخ آن درزمان دیگرکلا مبتنی برمقتضیات سوانح ایّام ومصالح احوال انام بوده ودرمبدء کمال وحکمت شوب نقص ونسیان متصوّر نیست اینست که حضرت امیرالمؤمنین

سلام الله علیه فرموده است " ان الله افترض علیکم الفرائض فلا تضیعوها وحدّ لکم حدود افلا تعتدوها ونهاکم عن اشیاء فلا تنهکوها وسکت لکم عن اشیاء ولم یدعها نسیانا فلا تتکلّفوها "

وازاین کلام حکمت نظام بخوبی مشهود گردد که امر ونهی طبیب حاذق برحسب نوع مرض دواء برء ودستور فائق است وبهمین سبب اسالیب تعالیم انبیاء درهرعصر وزمان باقتضاء احوال نفوس وتحوّلات آن متفاوت گردد مثلا درزمان حضرت موسی علیه السلام حدود و شعائر درنهایت شدّت مقصور دراحکام شرایع جسمانیه بود ودر دوره حضرت مسیح علیه السّلام بندرت وشدوذ بیانی راجع بظواهر حدود وعبادات درکتاب انجیل مرقوم ودرشریعت حضرت سید المرسلین صلوات الله وسلامه علیه تعالیم الهی ممزوج ومرکب ازهردوقسمت است جزآنکه احکام جسمانیه بحکم آیه‌مبارکه " لا تحمل علینا اصرا کما حملت علی الذّین من قبلنا بصعوبت شریعت توراة نیست وملخص قول آنکه اختلاف فتاوی مابین علماء امم سالفه دراحکام غیرمنصوصه یاآیاتی از کتاب که قادربرفهم آن نیستند بسبب تفاوت استنباطات وآراء اجتهادیه پیوسته معرض نزاع وجدال ومورداخذ وابطال بوده است چنانکه درهریك ازفروع احکام مابین علماءاسلام تباین واختلاف رأی بحدیست که اثر اتفاق وایتلاف رابالمرّه محو وزائل نموده ــ مثلا مراجع فتوی بین اهل سنت چهار مذهب حنفی وشافعی و حنبلی ومالکی است که آن نیزخود بشعوب مختلف منقسم است وبهمین قیاس مصادرحکم درمذهب امامیه وسایرفرق واحزاب آن فقها

و مجتهدینی هستند که هریک صاحب رساله خاص و استنباطات ـ آنان بالکل مغائر یکدیگراست .

چنانکه معلوم آمد محاولات اجتهادیّه فقها که جز محاجّه هـای لفظیه نتیجه از آن حصول نیافته یا راجع باحکامی است که در کتاب الهی از فهم آن عاجز مانده اند و یا آنکه نصّی درباره آن از مصدر مشیت خداوند سبحان وارد نشده و مطلقا اشارتی بدان نیست ـ علیهذا در حلیّت و حرمت و استحباب و کره این زمره از مسائل در رسائل فقهیّه میدان معارضه واسع وبین الفقها اقوال متعارضه لا تحصی شایع گشته جمعی برحسب طرح این اصل (که الأصل فی الاشیاء ـ الاباحه) گفته اند هرچند در مصحف شریف نصی در باب آن نیست حلال ومباح است وگروهی دیگر بحکم" العبد و مافی یده کان لمولاه " بر آن رفته اند که همه اشیاء ملك خداست و برای عباد بدون اذن مالك ایجاد تصرف در ملك او جائز نیست و مدار عمل مسلمین در اکثر احکام و عبادات مسکوت عنه یا غیر مصرّحه قرآن بر وفق رأی و حکم هریك ازین دو فریق در حلال و حرام و مستحّب و مکروه بالضرور متفاوت است و محل شبهه نیست که از اختلاف در فرائض دینیّه جز تردید و تشکیل و تفریق و تشتیت شمل امّت نتیجه ترتّب نیـابد و عظیمترین معجزی که در تعالیم جمال اقدس ابهی دافع جمیع تفرقات ناشئه از آراء مختلفه است رجوع مقاصد ومعانی آیات کتاب الهی بمبیّنین منصوص و تفویض وضع احکام غیر منصوصه به بیت العدل

اعظم است

قسم ثالث ازاختلافات اعصار متقادمه چنانکه درصفحات متقدّمه — بدان اشاره نمودیم تجزّء عناصر سیاست ازیکدیگر بوده اهل علم واطلاع براوضاع مدنی ملل وامم میدانند که درازمنه عتیقه زمام امور خلق درقبضه اختیاروسلطهٔ اشخاص یعنی ملوک مستبدّ الاراء واهواء شخصیّه آنان باعث اجبار رعایا وبرایا بحروب خطیره بود ورأی جماعات بهیچوجه مدخلیتی درمصالح عباد نداشت تاآنکه درقرون اخیره حکومات مشروطه وجمهوریه تشکیل ومجالس شوری ملیّه برقوت وشوکت ملل افزود معذلك نار بتنوع مقاصد واغراض روح حرب ونزاع گذشته ازآنکه ضعیف نشد پیوسته درقلوب بشری سریانی اشدّ واکمل یافت مگرآنکه تنازعات فردیّه سلاطین مستبدّه بتنازعات جمعیتهای سیاسیّه برضد یکدیگر مبدل شد وبعبارة اخری مقاصد واغراض جماعات اقوی موجب ارا قه دماء جماعات اضعف گشت علیهذا تنها تعلیمی که استدامه واستمرارصلح ووحدت رابین الأقالیم ازامور متحتّمه ساخته وباین تنازعات موحشه خاتمه تواند داد دستورالهی بتأسیس محکمه کبرای بین المللی است که درآن روح کلی ملل وامم را حامل عرش سیاست قرارداده جمعیت بشریه راازوقوع درین ورطه هائله نجاة خواهد بخشید چنانکه جمال قدم جلّ اسمه الأعظم میفرماید :

" جمیع رابصلح اکبر که سبب اعظم است ازبرای حفظ بشر امر —

نمودیم سلاطین آفاق باید باتفاق باین امر که سبب بزرگ است از برای راحت و حفظ عالم تمسک فرمایند ایشانند مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی ازحق میطلبیم تائید فرماید بر آنچه که سبب آسایش عباد است شرحی دراین باب از قبل از قلم اعلی جاری ونازل طوبی للعاملین " و همچنین میفرماید .

" یا معشر الملوک انّا نریکم فی کلّ سنة تزدادون مصارفکم وتحملونها علی الرّعیّة ان هذا الّا ظلم عظیم اتّقوا زفرات المظلوم و عبراته و لا تحملّوا الرّعیه فوق طاقتهم لا و تخربوهم لتعمیر قصورکم اختاروا لهم ما تختارونه لانفسکم کذلک نبیّن لکم ما ینفعکم ان کنتم من المتفرسّین انّهم خزائنکم ایاکم ان تحکموا علیهم بما لا حکم به اللّه و ایاکم ان تسلّموها بایدی السّارقین بهم تحکمون و تاکلون و تغلبون وعلیهم تستکبرون ان هذا الّا امر عجیب لمّا نبذتم الصّلح الاکبر ورائکم تمسکوا بهذا الصّلح الاصغر لعلّ به تصلح امورکم وامور الذّین فی ظلّکم علی قدر یا معشر الامرین اصلحوا ذات بینکم اذا لا تحتاجون الی کثرة العساکر و مهمّاتهم الّا علی قدر تحفظون به ممالکم وبلدانکم ایاکم ان تدعوا ما نصحتم به من لدن علیم امین اتحدّوا یا معشر الملوک به تسکن ارياح الاختلاف بینکم و تستریح الرّعیه و من حولکم ان کنتم من العارفین ان قام احد منکم علی الاخر قوموا علیه ان هذا الّا عدل مبین "

و حضرت عبد البهاء تعالت کلماته المهیمنة علی من فی الانشاء

در کتاب مستطاب مدنیّه میفرماید :

" تمدّن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که چند ملوک بزرگوار بلند همّت چون آفتاب رخشندهٔ عالم غیرت وحمیّت بجهت خیریّت وسعادت عموم بشر بحزمی ثابت ورائی راسخ قدم پیش نهاده مسئلهٔ صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند وبجمیع وسائل ووسائط تشبّث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند ویك معاهدهٔ تویّه ومیثاق وشروط محکمهٔ ثابته تأسیس نمایند واعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریّه مؤکد فرمایند این امر اتّم اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کل سکان ارض مقدّس شمرده جمیع قوای عالم متوجّه ثبوت وبقای این عهد اعظم باشند ودر این معاهدهٔ عمومیه تعیین وتحدید حدود وشعور هر دولتی گردد وتوضیح روش وحرکت هر حکومتی شود وجمیع معاهدات ومناسبات دوّلیه وروابط وضوابط مابین هیئت حکومتیهٔ بشریه مقرّر ومعین گردد وکذلك قوهٔ حربیه هر حکومتی بحدّی معلوم مخصص شود چه اگر تدارکات محاربه وقوهٔ عسکریهٔ دولتی ازدیاد یابد سبب توهّم دول سائره گردد باری اصل مبنای این عهد قویم رابر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی ازشروط رافسخ نماید کل دول عالم براضمحلال اوقیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت برتد میر آنحکومت برخیزد اگر جسم مریض عالم باین داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلی کسب نموده بشفای باقی دائمی فائز گردد

ملاحظه فرمائید که اگرچنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت وحکومتی محتاج تهیّوء وتدارکات مهمات جنگ وحرب نباشد ومضطر — باضطناع آلات حربیّهٔ جدیده بجهة مقهوریت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلیلی که سبب تأمین مملکت وتأدیب أهل فساد و شقاوت ومنع فتن داخلیّه است محتاج وپس ازاین جهت اولا بندگان الهی عموم اهالی ازتحمل اثقال مصارف باهظهٔ حربیهٔ دول راحت ومستریح شوند ثانیا نفوس کثیره اوقات خودرا دائما دراصطناع آلات مضره که شواهد درندگی وخونخواری ومنافی موهبت کلیهٔعالم انسانی است صرف ننمایند بلکه درآنچه سبب آسایش وحیات وزندگی جهانیان است کوشیده سبب فلاح ونجاح نوع بشر گردند وعموم دول عالم بکمال عزت برسریر تاجداری مستقروکافهٔ قبائل وامم درمهد اسایش وراحت آرمیده ومستریح شوند "

هرفکر صائب که درین تعلیم مبرم ومتین دقّت نماید میداند که بدون وساطت چنین بنیان قوی ورزین یعنی محکمه کبرای بین المللی که مأمور قطع وفصل تنازعات دول وامم خواهد بود دوام واستقرار صلح محال وآزادی واستقلال ممالك واصقاع بسبب امکان تجاوزات اصحاب نفوذ واقتدار رحیّز امتناع است — چه صلح وسلامتی که بنیان آن بوسیله محکمهٔ الهی وتائید سیارهٔ کلمة اللّه استحکام واستقرار نیابد برفرض که بین امت یاامم باامداد وسائل وموجبات موقّت ومحدود یك چند دوام وامتداد یابد بعد ازمدتی مجددا

بنای آن محو وویران گردد وحرب وقتال قائم مقام آن شود باینمعنی که اصحاب اطماع رادیگ حرص وآز بجوش آمده اتباع خود رابجشر عساکر تهییج وبتجنید جنود تحریص نمایند ــ بناء علیه علاج اختلافات مزبوره ومنحصر وسیلهٔ استحکام دعائم صلح موافق امرمنیع موعود امم محکمه ایست که جمیع دول وملل رابعقد اتفاق برمحافظه وصیانت صلح برانگیخته وافراد ناس راحافظ وحامی آن قرار دهند وبالبداهه تاوقتیکه مدنیّت بشر باسیاست خداوند توام نشود وجداول وانهارقوانین ملکیه ازآن سرچشمه فیض اغتراف میاه عذب سعادتوفلاح ننماید ورشته روابط ممالك واتالیم بوسیله کلمه محیطه برارواح وعقول منتظم نشود مدنیّت نوع بشر جسدی بیجان وکالبدی عاری ازروح وروان است ودرینمقام قلماعلی باین بیان امنع اعلی ناطق قوله جلّ ثنائه :

" کلمة الله دررق دوم ازفردوس اعلی قلم اعلی دراین حین مظاهر قدرت ومشارق اقتدار یعنی ملوك وسلاطین ورؤساء وامراء وعلماء وعرفا رانصیحت میفرماید وبدین وبتمسك بآن وصیّت مینماید آنست سبب بزرگ ازبرای نظم جهان واطمینان من فی الأمکان سستی ارکان دین سبب قوت جهال وجراءت وجسارت شده براستی میگویم آنچه ازمقام بلند دین کاست برغفلت اشرارافزود ونتیجه بالأخره هرج ومرج است اسمعوا یااولی الابصارثم اعتبروا یااولی الانظار "

وهمچنین میفرماید چون آفتاب حکمت از افق سماء سیاست طلوع

نمود باین کلمه علیا نطق فرمود اصل ثروت واصحاب عزت وقدرت باید حرمت دین راباحسن مایمکن فی الابداع ملاحظه نمایند دین نوری است مبین وحصنی است متین ازبرای حفظ وآسایش اهل عالم چه که خشیة اللّه ناس رابمعروف امر وازمنکر نهی نماید اگرسراج دین مستور ماند هرج ومرج راه یابد نیّر عدل وانصاف وآفتاب امن واطمینان ازنوربازمانند هرآگاهی برآنچه ذکرشد گواهی داده ومیدهد ومرکزمیثاق حضرت عبد البهاء ارواحنافداه میفرماید (وازجمله تعالیم حضرت بهاء الله اینکه هرچند مدنیّت مادی ازوسائط ترقی عالم انسانی است ولی تامنضم بمدنیّت الهیه نشود نتیجه که سعادت بشریّه است حصول نیابد ملاحظه کنید که این سفائن مدرعه که شهری رادریکساعت ویران مینماید ازنتایج مدنیّت مادی است وهمچنین توپهای کروپ وهمچنین تفنگهای ماوزر وهمچنین دینامیت وهمچنین غواصهای تحت البحر وهمچنین توربیت وهمچنین سیارات متدرّعه وهمچنین طیارات آتش نشان جمیع این آلات ازسئیات مدنیت مادیتاکرمدنیّت مادیّه منضم بمدنیّت الهیه بود هیچ این آلات ناریّه ایجاد نمیگشت بلکه قوای بشریه جمیع محول باختراعات نافعه میشد ومحصور درانکشافات فاضله میگشت مدنیّت مادیه مانند زجاجست ومدنیت الهیه مانند سراج زجاج بی سراج تاریکست ومدنّیت مادیه مانند جسم است ولو درنهایت طراوت ولطافت وجمال باشد مرده است مدنیّت الهیه

مانند روح است این جسم باین روح زنده است والّا جیفه گـــــردد
پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بـــدون
این روح عالم انسانی مرده است وبدون این نور عالم انسانی ظلمت
اندر ظلمت است زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیست تاانسان ولادت
ثانویه ازعالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ ازعالم طبیعت نگـــــردد
حیوان محض است تعالیم الهی این حیوانرا انسان مینماید .

مبحث شـــــــشم

قوانین راجعه باقتصاد وارث وبیان آنکه تعالیم جمال اقـــدس
ابهـــی تام الهیئه ومتضمن جمیع سعادتهای انسانیه اســـــت.
چنانکه درمحل دیگر این کتاب مبرهن آمد عناصر حیوة انسان مانند
اجزاء کیمیا ویه ایست که شرط حسن تأثیرآن درتعدیل بنیّـــــه
مریض امتشاج وترکیبی مبتنی برحذق وحکمت است وآنچه درعصر
مایوما فیوما برضعف وارتخاء قوای بشریه افزوده واوراملازم بســـتر
نزع واحتضار ساخته غرور وخود بینی پرستاران ومتطبیین است که جهل
آنان باد واء وادویه اعضاء مجتمعات بشریه راازیکدیگر متفرق ومنجّر
بانحلال داشته است ــ لهذا همانقسم که اجزاء کیمیاویه تابحـــذق
ومهارت طبیب تالیف وترکیب نیابد قطع نظر ازعدم تاثیر درحصـــول
صحت اغلب موجب اشتداد مرض بل اماته واهلاك شخص نجور گـــردد
امروز ازآراء متخالفه زعماء سعادت اجتماعیه بجای آسایش بشروآرامش
قلوب نتیجهٔ جز تزیید شقا وبوارحاصل نیست ومنحصر وسیله صلح

واتفاق تعالیمی است که بعلم واحاطه حکیم علی الاطلاق باتناسب وتعادل حدود ومقادیرموزون وتألیف یافته است ــ چنانکه حضرت عبدالبهاء درخطاب بیکی ازاحباء میفرماید .

ای طبیب روحانی جسد امکان بامراض شدیده و اعراض مزمنه وعلل ساریه وحمای مطبقه مبتلا گشت دریای بخشش الهی بجوش ــ آمد وابر حقیقت وعنایت درجهان آفرینش بخروش آمد آفتاب فلك توحید بدرخشید ونفحات جانبخش ازحدائق تجرید بوزید ونفس مسیح الهی برسید پزشك دانا کشف نقاب نمود وطبیب حاذق صادق پرده بدرید اجزائی ازجواهر مکنونه وعقاقیری از لطائف مخزونه ترتیب داده دریاق فاروق اعظم عطا فرمود وپادزهر درمان اکمل احسان کرد معاجین روحانی ترکیب فرمود ومفرّحات ازلئالی ویواقیت رحمانی ترتیب نمود معرّقات ومخدّرات ومحلّلات ازجواهر توحید وخلاصات تجرید تصریف وتعلیم داد تااین جسم علیل وجسد ذلیل ازحرارت وغلیل ضلالتوجهل وشدت واضطراب آلام غفلت وعقر نجات یافته بصحّتتامه الهیه وعافیت کاملهٔ ربانیّه فائز گردد لکن طبیبانی جاهل وحکیمانی کاهل درمیان افتادند وادویه برء الساعه الهیّه رامنع وآنچه سبب طغیان مرض وعصیان غرض است بذل مینمایند توکه باجزاء خانه لاهوتی وادویه قاطعه رحمانی پی بردی همتی فرماکه بلکه راحت کبری وصحّت عظمی چون نور هدی ازمطلع شفا لائح گردد وظلمت حالك امراض ومصیبت مهلك

اغراض زائل شـــود "

هرمتأمل بصیر که ارجاع نظار بحیات اجتماعیه بشر نماید دریابـــد که ازشرایط محتومه تشیّد روابط وتضمید جروع اختلافات استحکام بنیان دین ومطابقت آن باعلم وعقل ولزوم تحرّی حقیقت واجتنـــاب ازتقلید وتعصب ومحبت اهل عالم بطور عموم وتفضیل منافع نوعیـــه برمنافع شخصیه وبالجمله طواف جمیع نوایای حسنه ووظائف وفضائل انسانیه درحول اطاعت وانقیاد دستورنائی است که قلم اعلی بـــدان امر فرموده وتاآن محاجین برء وافلاح که ید حکمت طبیب سماوی ممهد ومهیا ساخته جزء فجزء وسیلمرفع امراض عارضه اتخاذ نشـــود آفت مرض موجود ومخافت خطر باقی است ودرصحف قیمه والـــواح محکمه این ظهور مبارك نه فقط اصول ومبادی نجات ونجاح امـــم ازاسقام مسلطه تشریح وتقنین بل طرز ودستوراجرا وتنفید آن بالصراحه تشریح وتبیین گشته است ــ مثلا ازجمله قضایائی که بین البشـــر یکی دیگر ازاسباب منازعه ودرعصر حاضر ازمحاولات قلمیه حامیان سعادت امم دربحث ازآن جز تخدیش وتشویش اذهان نتیجـــه حاصل نشده موضوع تعدیل اقتضادی است که آن نیزمانند سایـــر اصول ومبادی ازمقتضیات اساسیّه روابط بشر وازمتفرعات صلـــح عمومی است .

برمتتبعین مباحث اجتماعیه مکشوف وواضح است که ازبدایت ظهـــور این فکر درعالم علم مروجین آن باوصف جمه قسم مساعد تهای فکریـــه

وتمهیدات علمیّه وتحمل کرور ها مخارج ومصاریف درهر قدم برای نیل بدان بمانعی جدید ملاقی ومصادف شده وهیچیك ازایشان درمراحل تدبیربمأمن معتمدی نرسیده ووسائل اطمینانی که بدون ایجاد فجایع ومشاکل سبب رفع مخازی ظلم ووضع میزان عدل درمحکمه حقوق انسانیت باشد نیافته اند ــ چند انکه عقل اجراء نظریات مزبوره رامحفوف بصنوف صعوبات وادامه آنرا درتمادی عصور وازمنه مستحیل یابد ولی اگرکسی درضمن قوانین وشرایع متقنه این امر اعظم فقط دریك رشته احکام راجعه بارث ازتقسیم طبقات وراث وعاید ات وارده ببیت المال ومصاریف مقرره آن دقت نماید خواهد یافت که اگر درین ظهور مبارك جزهمین یك قانون قوانین دیگری وضع وتقنین نشده بود عظمت واهمیت آن برای حیوة عالم بشرو تحصیل مقاصد وآمال آرزومندان مساواة اقتصادی کفایت مینمود ودرین موضوع حیوتی هرگاه شخص بصیر امراردقت بقوانینی که ازقرن ماضی تاعصر حاضر دربین ملل متمدنه عالم متداول ومرسوم است نماید وقتی آنرا موجب احتکار ثروت وزمانی مبنی برالغاء قانون ارث یابد که یکی مستلزم حبس اجناس ونقود ومتملکات دریك خانواده ویاشخص واحد ودیگری مغائر اصول طبیعی وسبب حدوث اضطراب درعائله وراث است وبدیهی است که قانون اوّل بالمره منافی مقاصد

یا حشین مسائل اقتصاد یه وبناء علیه خارج ازموضوع بحث ماست و برای خلل وفساد قانون ثانی یعنی الغاء وابطال قانون ارث امتن بینه وبرهان مخالفت آن بانوامیس وجود است که وراثت وبصیرة اخری تمتع انسال واخلاف ازمتروکات واحوال انساب واسلاف ازاقسام ومتفرعات آنست ــ چه همانقسم که اولاد واحفاد خواه برحسب کتب انبیا وخواه بروفق نظریه علما علم حیوة وارثان صحت وسقم ابدان واخلاق پدرند ناموس طبیعی مقتضی آنست که ازمیراث ثروت اونصیب برند علیهذا سدّ طریق این دوفساد که یکی احتکار ارث ودیگری الغاء قانون آنست فقط منوط بمتابعت احکام موضوعه درکتاب مستطاب اقدس است زیراکه اساس احکام تقسیم ارث درآن صحیفه سماویه طوریست که باقتضاء قانون عدل ازجهتی مبنی برتقسیم میراث بین الورّاث وازجهة دیگر بعد ازگذشتن دویاسه نسل محدود ویا فقدان طبقه وطبقاتی ازوراث کلیهٔ اموال وارد بیت العدل شده ومنافع آن عاید بجمیع بشر میگردد .

ودرصورتیکه وارث دارای اولاد شش طبقه دیگر وراث مفقود باشد یک ثلث از مایملك او بیت العدل ودو ثلث دیگر راجع باولاد میشود وهمچنین اگر انسان دقیق درحل مبحث اقتصاد ببیانات مبارکه که از قلم حضرت عبد البهاء دروظایف مالکین وصاحبان ثروت صادر شده تبصر ودرسهولت اجراء و ملائمت و موافقت آن با آمال و امیال جمیع طبقات تفکر نماید تعالیم مزبوره را تنها علاج امراض محیطه بر هیکل

عالم بیند بقسمی که تنفیذ آن نه فقط مایه ارواء متعطشین آسایش بشر بل متضمن ارضاء همه افراد وطبقات است باینمعنی که باوجود ملاحظهٔ شئون ومناصب ومحافظهٔ حدود ومراتب افراد بشر را درنعم وآلاء ثروت وغنا بهره ونصیب موفور دهد وبدون تشبث و والتجا بوسائل جبر وعنف وياتعرض ومزاحمت بحقوق صاحبان ملك وثروت دربین جمیع طبقات واحزاب حیوة مشترکه وسعادت عمومیه ایجاد نماید ــ چنانکه حضرت بهاء الله جلت قدرته درکتاب اقدس میفرمایند :

" من مات ولم یکن له ذریة ترجع حقوقهم الی بیت العدل لیصرفوها امناء الرحمن فی الایتام والارامل وماینتفع به جمهور الناس لیشکروا ربهم العزیز الغفار والذی له ذریة ولم یکن ما دونها عما حدد فی الکتاب یرجع الثلثان بماترکه الی الذریة والثلث الی بیت العدل کذلك حکم الغنی المتعال بالعظمة والاجلال "

وهمچنین حضرت عبد البهاء میفرمایند :

" این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حل تام نیابد بلکه ممتنع ومحال وآن اینست که این مسئله اقتصاد راباید ازدهقان ابتدا نمود تامنتهی باصناف دیگر گردد زیرا عدد دهقان برجمیع اصناف اضعاف مضاعف است لهذا سزاوارچنانست که از دهقان ابتدا شود ودهقان اول عامل است درهیئت اجتماعیه باری درهر قریه باید که ازعقلای آن قریه انجمنی تشکیل شود که قریه درزیر

اداره آن ذیحق باشد وهمچنین یك مخزن عمومی تأسیس شود وکاتبی معین گردد ودروقت خرمن بمصرفت آن انجمن ازحاصلات عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته میشود این مخزن هفت واردات دارد واردات عشریه رسوم حیوانات مال بی وارث لقطه چیزیکه یافته شود وصاحب نداشته باشد دفینه اگر پیداشود ثلثش راجع باین مخزن است معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرعات .

خلاصه صرف دارد اول مصارف معتدله عمومی مانند مصارف مخزن واداره صحت عمومی ثانی ادای عشر حکومت ثالث ادای رسوم حیوانات بحکومت رابع اداره ایتام خامس اداره اعاشه عجزه سادس اداره مکتب سابع اکمال معیشت ضروریه فقراء اول واردات عشراست وآن باید چنین گرفته شود مثلا ملاحظه شود که یکنفر واردات عمومیه اش پانصد دولاراست ومصارف ضروریه اش پانصد دولاراست ازاوچیزی گرفته نمیشود شخص دیگر مصارفش پانصد دولاراست ولی وارداتش هزار دولار ازاو عشر گرفته میشود زیرا زیادتر از احتیاجات ضروریه دارد اگرعشر بدهد درمعیشتش خللی وارد نگردد دیگری مصارف او هزار ووارداتش پنجهزار ازاویك عشرونصف گرفته میشود زیرااضافه زیاد دارد شخص دیگر مصارف لازمه اش هزار دولاراست ولی وارداتش ده هزارازاوعشرگرفته میشود زیرااضافه زیادتر دارد شخص دیگر مصارف ضروریه اش چهار یاپنجهزار دولاراست ولی وارداتش صد هزار

ازاو ربح گرفته میشود دیگری حاصلاتش دویست دولار است ولی احتیاجات ضروریه اش که قوت لایموت باشد پانصد دولار ودر سعی وجهد قصوری ننموده ولی کشتش برکتی نیافته این شخص رابایـد ازمخزن معاونت نمود تامحتاج نماند وبراحت زندگانی نماید ودر مرده هرقدر ایتام باشد بجهت اعاشه آنان ازاین مخزن بایـد مقداری تخصیص نمود ازبرای عجزه ده باید مقداری تخصیص داد ازبرای نفوس ازکارافتاده محتاج باید ازاین مخزن مقداری تخصیص نمود ازبرای اداره مصارف مقداری ازین مخزن باید تخصیص نمود ازبرای صحت اهل ده ازاین مخزن باید مقداری تخصیص نمود واگر چیزی بماند آنرا باید نقل بصندوق عمومی ملت بجهت مصارف عمومی کـرد

چون چنین ترتیب داده شود هرفردی ازافراد هیئت اجتماعیه درنهایت راحت وسرور زندگانی نماید ومراتب نیز باقی مانـد درمراتب ابدا خللی واقع نگردد زیرا مراتب ازلوازم ضروریه هیئت اجتماعیه است هیئت اجتماعیه مانند اردوئیست دراردو مارشال لازم جنرال لازم کاپیتان لازم ونفرلازم ممکن نیست که کل صنف واحد باشد حفظ مراتب لازم است ولی هرفردی ازافراد اردو باید درنهایت راحت وآسایش زندگانی نماید وهمچنین شهر راوالی لازم قاضی لازم تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم و زارع لازم است البته این مراتب باید حفظ شود والا انتظام عمومی مختل گردد .

ایضا حضرت عبد البهاء درخطابه دیگر چندین سنه قبل میفرمایند
" این مسئله اشتراکیون بسیارمهم است وباعتصاب مزدوران حل نخواهد
شد . . . " وازجمله یکی ازاسبابهای حرب عمومی دراروپا همین
مسئله است مثلا اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد
اگرممکن باشد صاحبان معادن وفابریقه درمنافع باکارگران شریک
باشند معتدلانه ازحاصلات صدی چندبه عمله جات بدهند تاعمله
غیر ازمزد نصیبی نیزازمنافع عمومیه کارخانه داشته باشد درکاربکوشد
درآینده احتکار باقی نماند مسئله احتکار بکلی بهم میخورد وهمچنین
برفابریقه که ده هزارسهم دارد ازاین ده هزارسهم ازمنافع دو هزار
سهم راباسم کارگران نمایند که مال آنهاباشد وباقی مال مالیون درآخر
ماه یاسال هرچه منفعت میشود بعد ازمصارفات ومزد برحسب عدد
اسهام درمیان دوطرف تقسیم کنند . "

اگرشخص بصیر دراینمنصی تأمل نماید که امتن شرط تعدیل امور
اقتصادیه اصول وقوانینی است که سهل الاجرا ومتضمن سعادت
جمیع طبقات وصنوف باشد برعظمت محیرة العقول واعجاز تعالیم
این ظهور مبارک اعتراف نموده وخواهد یافت که این مسئله معضلة
که سالهای متمادی است درمیدان افکار مطرح بحث ومذاکره است
جزبوسیله این تعالیم مقدسه حل شدنی وتحقق پذیر نیست وخلاصه
آنکه نوع بشر نظر بعدم احاطه برروابط دستگاه وجود هرقانونی
وضع نموده اگرتسهیلی ازحیثیتی فراهم آورده ابواب هزاران مضرات

دیگر رامفتوح داشته است ولی صدور وفیضان قوانین الهیه چون ازمنبعی است که محیط بروابط هیکل عالم ومطلع برسرائر دستگاه خلقت است تام الهیئه وکامل التر کیب ومتضمن جمیع سعادات ـ ودافع همه مشاکل متصوره است .

درپایان مقال انظاراولی الابصار راباین نکته معطوف میداریم که هرچند مطالعه فجایع عصریه برای لمم معاصر مآلی جز افناء وانقراض نتواند یافت ـ لکن هرگاه اصحاب علم واطلاع دیدهٔ عقل وتجربه را بحوامل محیطه بر اشراط زمان منعطف سازند همه علائم وآثار راگواه حرکت انسان بصوب وحدت یابند واگرتاعصر حاضر تشعبات اقوام وعشائر وتحزبات ملل وامم دنیا متناسب بامدارج ـ تمدن وارتقا ازاموری بوده که ظروف ایام ادائه آنرا ضروری حیوة میشمرده امروز انسان درجمیع شئون حیوتیه مجبور برارتکاز درحول دائره واحده است ـ مسافرین طیاره که اقصی اقالیم وممالک عالم رابهمان سرعت که درایام سابقه شخص بخانه همسایه مجاور خود میرفت طی مینمایند وخطبا ومتکلمین بلیغ که درآن واحد بوسیله تموجات اثیریه خطابات ومطالب خودرا رساتراز آنچه سکنه یك اطاق بتفاهم یکدیگر قادرباشند بمسامع ابعد اصقاع ومجامع دنیا ابلاغ میکنند همه بصوت بلیغ منادی وصول انسان بعصر صلح وسلامی است که درجمیع کتب آسمانی میعاد تحقق آن باین یوم عظیم وظهور رب علیم محول گشته وعلائم وامارات زمان همه نشانه آنست که

درامدی نزدیك جمیع ممالك ونواحی باوصف بعد مسافات ومناحی عناصر یك هیئت واجزاء یك كل خواهند شد وآن كل هیئت جامعه انسانیه است بل قطع نظر ازوسائل معده ومقتضیات رشد عقول اگر شخص دقیق قدری بیشتر متعمق درکشف حقایق شود التفات باین نكته خواهد نمود كه فظایع حربه وحروب دمویهٔ كه امروز درمیدان مدنیت مجال آسایش ورفاه برای احدی باقی نگذاشته بهر اعتبار كه امرا نظر درامور شود خود برای اثبات قرب ورود انسان بدورهٔ صلاح وفلاح ازعلائم قویّه است ــ چه اگر دراوضاع عالم ازوجهه نظام محتوم وجود نظر نمائیم دواعی هلاك وبوار وتلفات وخسائر فزون ازحد وشمار عصر حاضر و اجزاء اعمال وبعبارة اخری عوامل هدم واضمحلال یابیم كه سیاط تأدیب الهی آنرا وسیله تعدیل احوال بشر تقدیر فرموده ومختصر تفكر كاشف اینمعنی است كه نفس شدائد وآلام موجوده وخامت عواقب بیدینی وفلسفه تنازع بقاء ابرنوع بشر برأی العین مشهود وهویدا داشته وعقل وروح اورا بآسمان رفیع فضائل ورغائب معنوی متعاج خواهد ساخت واگر ازطریق اختبار قرون واعصار ماضیه درصدد فحص وفهم امور آتیه برآئیم واقف باین قاعده مسلمّه شویم كه درهرعصر وزمان كه دربین امت وملتی قوای اخلاقیه درهیاكل ارواح وعقول ضعیف ونحیل گشت موقع انحلال كه مقدمه موت ورحیل است فرا رسیده وبعد ازضعف وممات بمدد قوه آسمانی آثارقوت وحیوة پدیدارشده است واگربوسیله دقت درنوامیس عالم طبیعت وتناسق

وتوافق متقن ومنظمی که در بین موجودات عالم ازسنن مسلمه است
حل معضل طلبیم مشهود گردد که قبل از قدوم ربیع عواصف
خریف بوزیدن آمده برگ اشجار بریزد وآثارانحطاط ومرگ در
کائنات طبیعت آشکار گردد وبعد ازخمول وذبول بهارجانفزا
جلوه نماید واجساد مرده حیوة جدید یابد واگردرشئون عالم
بصری روحانی نگریم ودرمشابهت حالات فردیه واجتماعیه ومماثلت
امور جسمانیه وروحانیه امعان نظارنمائیم نکته ارقّ والطف بذهن
وارد آید وآن اینست که همانقسم که برای شخص واحد درعالم
جسم اجلی مقدراست که انقضاء آن بر حسب اقتضاء طبیعی
انتقالات امکانیه ناگزیر وضروری است امتداد واشتداد امراض
روحانیه عصر حاضر نیز برقرب انقراض دوره فجایع ومظالم وانقضاء
نهب واجل آن دلیل وعلامتی واضح وقوی است چه بهمان مثابه که
شخص واحد تاازعالمی نمیردانتقال بعالم دیگرنیابد هیئت نوعیه
انسانیت نیز درعالم حقیقت ومعنی تااحساسات سیّئه او منجر
بنزع نشود انتزاع حالات وصفات اوازملك ادنی بعالم
ارقی مخالف نظام الهی است.

وخلاصه آنکه شخص بصیرازهرحیث که درمقام استبصار واستعلام
شئون واحوال امرمستقبل برآید فضلا عن کل الدلائل والبراهین
همین حالات عصریه یعنی سقوط ملل عالم را بلااستثناء دراودیهٔ
حرب وخصام مقدمهٔ ارتفاع الویه صلح وسلام وبعبارة اخری علامت

تغییر و افناء حالات محتضره حاضره و ارتحال انسانیّت بحضارت راقیه و روحانیه خواهد یافت و علاوه بر نیل بدین ادراك امعان‌نظر در قوّت و استعدادی که برحسب و صول عالم بشریت بسن شبابعامل داخلی سرعت و سهولت تربیت و تکمیل اوست نشو و نماء آتیه بذر فضائل و حقایق را که چمن پیرای فضل و مکرمت دراراضی قلوب افشانده باد وربین عقل مشاهده و نفحات گلهای معطر مناقب و کمالاتی را که باغبان تعالیم الهیه در حدائق عقول و افکار غرس فرموده با مشام خرد استشمام تواند نمود .

تذکر

نظر باینکه کتاب نفیس دلائل الصلح دارای لغات مشکله بوده و ممکن است بعضی از خوانندگان عزیز این کتاب درموقع مطالعه محتاج مراجعه بکتاب لغت باشند وشاید عده ای از آنان دسترسی بکتاب لغت نداشته باشند لهذا معانی برخی از لغات مشکله این کتاب دراین لغت نامه درج شده چون این لغت نامه مخصوص کتاب دلائل الصلح تهیه وتنظیم شده.

لهذا از ذکر معانی عدیده یك لغت که ممکن است داشته باشد فقط بذکر معانی که متناسب با موضوع ومندرجات این کتاب است اکتفا واز ذکر بقیه معانی صرف نظر شده است ونیز لازم میداند که یاد آور شود اگر دراین لغت نامه اشتباهی مشاهده شود خوانندگان محترم آنرا نیاید ناشی از طرف متصاعد الی الله فاضل نحریر جناب عزیزالله مصباح مؤلف کتاب بدانند زیرا این لغت نامه را درموقع تکثیر کتاب یکی از ارادتمندان جناب مصباح تهیه کرده است.

الف

لغت	معنی
آبِق	گریزان - فواری
آجال	جمع اجل - مرگها
آجام	جمع الجموع اجمه - نیزارها - مأوای شیرها
آذان	جمع اُذن - گوش ها
آنِفه	گذشته - سابق الذّکر
اَباطِیل	جمع باطل - مطالب بیهوده و ناصواب
اِباده	ازبین بردن
اِبانه	بیان کردن - توضیح دادن
اِبتناء	بنا کردن
اَبْحُره - بحور	جمع بحر - دریاها
اَبْخِرَه	جمع بخار - بخارها
اَبْدَه	واضح تر - بدیهی تر
اِبرام	اصرار - تأیید
اَبْسَمْ	خندان - خوشرو - متبسّم تر
اِبْطاء	سُست وکند کردن

الف

لغت	معنی
اِبْهام	مجهول و مُبهَم گذاشتن
اَبْیَن	آشکارتر
اَتْقَنْ	محکمتر
اِتّکال	اعتماد و توکّل کردن
اِثاره	تهییج و تحریک کردن
اَثْمار	جمع ثمر - میوه ها
اُجاج	تلخ
اِجاده	خوب عمل کردن - خوب ادا کردن
اِجاله	جولان دادن
اِجتِلاب	جلب و جذب کردن
اِجْتِلاء	دقّت کردن- واضح کردن
اِجْتِناء	چیدن میوه
اَجْدَر	لایق تر - مناسبتر
اَجْلیٰ	روشن تر
اَجْنِحَه	جمع جناح - بالها

الف

لغت	معنی
اَجْیاب	جمع جیب - جیب معمولی لباس
اَجْیال	جمع جیل - قرنها - نسلها - قبیله ها
اَحْبار	جمع حبر - رؤسای روحانی
اِحْتِدام	شعله ورشدن
اِحْتِقار	حقارت - کوچکی
اِحْراز	اشغال کردن - حفظ وصیانت
اَحَسّ	محسوس تر
اَحَطّ	پائین تر - منحط تر
اَحْفاد	جمع حفید - اولاد - نوادگان
اَحْقاب	جمع حقب - یك قرن هشتاد ساله
احقاد	جمع حقد - حسدها
اِخْتِبار	خبرگرفتن - برگزیدن
اِخْتِفاء	پنهان ومخفی کردن
اَخْلاف	جمع خلف - پشت سرپها - آیندگان
اِخْتِلاق	سازش - مدارا - مداهنه - افترا

الف

لغت	معنی
اِخداع	خدعه کردن - فریب دادن
اَخَسّ	پست تر
اِخضاع	خاضع ومطیع کردن
آخگر	جرقه آتش
اِخماد	خاموش کردن
اَدران	جمع دَرَن - کثافات - چرکها
اَدَلّ	واضحتر - مسلّم تر
اَدْمغه	جمع دماغ - مغزها
اَدْناس	جمع دَنَس - ناپاکیها - کثافات
اَدْوَن اَدیم	پائین تر - پست تر سفره چرمی - روی زمین
اِذْعان	اعتراف - اقرار
اَذْیال	جمع ذیل - دامنها
اِراقه	خونریزی
آرانِب	جمع اِرْنَب - خرگوش ها
اِرْتِحال	انتقال - کوچ کردن

الف

لغت	معنی
اِرْتِخاء	سُستی
اِرْتِداء	ردا و قبا پوشیدن
اِرْتِسام	نقش بستن
اِرْتِکاز	ثابت شدن - دفن کردن
اِرْتِیاض	ریاضت کشیدن
اِرْجاع	رجوع دادن - محوّل کردن
اُرْجوزه	رجزخوانی - اشعار مدحیّه در بحر رجز
اَرْذل	پست تر - رذیلتر
اَرَق	رقیق تر
اَرْقی	عالیتر - بلندتر
اِرْواء	آبیاری - سیراب کردن
اُرُومَه	اصل - ریشه
اِزاحه	دور کردن
اِزاغه	منحرف وگمراه کردن
اَزِمّه	جمع زمام - افسارها

الف

لغت	معنی
اَزْیاء	جمع زی - شئون - رتبه‌ها - پوششها
اِسائه	بدی کردن
اَسالیب	جمع اسلوب - طریقه‌ها
اَساتذه	جمع استاد - بزرگان - مربیان
اَسْبال	پرده‌های نازك که برچشم عارض می‌شود
اَسْبَق	قدیمی تر
اَسْتار	جمع ستر - پرده ها
اِسْتِقراء	جستجو
اِسْتِقصاء	تحقیق و تجسس کردن
اِسْتِقْضاء	طلب قضاوت کردن
اِسْتِحاله	غیرممکن - عوض شدن
اِسْتِحْصال	بدست آوردن
اِسْتِدامت	ادامه دادن - پیروی کردن - همیشگی
اِسْتِخفاف	خفیف کردن
اِسْتِرشاد	طلب هدایت وراهنمائی کردن

الف

لغت	معنی
اِسْتِرْقاق	کسی را به بندگی درآوردن
اِسْتِشْکال	ریب - شک - اشکال
اِسْتِطْراد	مطلب وحرف را عوض کردن - سوق کلام از مطلب به مطلب دیگر
اِسْتِعْباد	بندگی - کسی را به بندگی خواستن
اَسْقام	جمع سقم - دردها - امراض
اِسْتِعْطاف	طلب توجه و برگردانیدن
اِسْتِناره	طلب روشنائی کردن
اِسْتِنباء	کسب خبر
اِسْتِواء	قرار گرفتن - نشستن
اِسْتیفاء	مطالبه حق بطور کامل
اِسْتیطان	وطن کردن - متوطن شدن
اِسْتیناس	انس گرفتن
اَسْدَل	پائین کشید پرده را
اُسْطُقسّات	جمع اُسطقس - ماهیّات - جوهرها
اَسْماع	جمع سمع - گوش ها

الف

لغت	معنی
اَسِنَّه	جمع سنان - نیزه‌ها
اِسْهاب	طول دادن صحبت وحرف
اُسُود	جمع اسد - شیران
اَسَی	غم واندوه
اَشْباح	جمع شبح - چیزهائی که حقیقت ندارد سایه‌ها کالبدها
اَشْراك	جمع شَرَك - دامها - طورهای ماهیگیری
اَصْرح	صریحتر - واضح تر
اِصْطِلاء	برافروختن آتش
اِصْطِناع	ساختن - آماده کردن
اِصْغاء	شنیدن - گوش کردن
اَصْقاع	جمع صُقْع - ممالك - کشورها - نواحی
اِضائه	روشن کردن
اِضافی	نِسبی
اَضالیل	جمع اضلوله - خطاها - اِشتباهات
اِضْطِرام	آتش افروختن

الف

لغت	معنی
اِضطِهاد	رنجوری - مقهوریت
اَضَلّ	گمراه تر
اَضْلال	جمع ضلّت - گمراهیها
اَضْواء	جمع ضوء - روشنی‌ها - انوار
اِطْفاح	پرکردن
اِطْفاء	خاموش کردن
اَعْباء	جمع عبوه یا عباء - بارهای سنگین
اِعْتِداء	دشمنی - عداوت
اِعْتِراء	عارض شدن - رسیدن
اِعْتِزال	گوشه گیری
اِعْتِصام	نگاهداری
اِعْتِلال	مریضی
اِعْتِناق	قبول کردن - گردن گذاشتن
اَعْشاب	جمع عشب - گیاهان
اَعْوام	جمع عام - سالها

الف

لغت	معنی
اِعْوِجاج	
اُعیدَت	فعل ماضی مجهول ـ عودت داده شد
اِغاثه	پناه دادن
اِغْتِراف	کاسبی ـ آب کشیدن
اِغْراء	تحریك ـ فریفتن
اَغْصان	جمع غصن ـ شاخه‌ها
اِغْضاء	چشم‌پوشی ـ سکوت
اَغْلال	جمع غلّ ـ زنجیرها
اِغواء	تحریك کردن ـ فریفتن
اَفاعیل	جمع الجموع فعل و فعال ـ عمل و کارها
اَفْئِدَه	جمع فؤاد ـ قلوب ـ وجدانها
اِفْضاع	روشن کردن ـ ظاهر ساختن
اِفْتِقار	احتیاج
اِفْراغ	قالب ریزی
اِفْضاء	رسانیدن ـ حقیر شمردن

لغت	معنی
اِفْکیّات	جمع افك - دروغها - تهمت ها
اَفنان	جمع فنن - شاخه ها
اِفْناء	ازبین بردن
اُفُول	غروب
اَقانیم	جمع اقنوم - شخص های ملکوتی (مسیحیان بخدا - روح القدس ومسیح اقانیم سه گانه می گویند)
اِقْتِناء	کسب کردن - بدست آوردن
اِقْتِناص	شکارکردن
اِکْثار	زیاد وطولانی کردن
اَکْدار	جمع کدر - کد ورت - تیرگیها
اَکْفاء	جمع کفو - امثال واقران
اِکْلیل	تاج
اَکْوام	جمع کوم - کوه ها
اِلْتِقاط	پیدا کردن
اِلْتِقاء	محل ملاقات وبرخورد
اَلْعاب	جمع لعب - بازیها - اعمال بیفایده

الف

لغت	معنی
اِلْقاء	افکندن - انداختن
اَلْوِیَه	جمع لوا - عَلَم‌ها
اَلیف	مأنوس - اُنس گرفته
اَلْیَق	لایقتر
اِماطه	دور کردن
اَمانی	جمع امثیه - آرزوها
اَمْتَن	محکمتر - متین تر
اِمْتِناع	غیرممکن - بازداشتن
اِمْحاء	محو و نابود کردن
اَمْطار	جمع مطر - بارانها
اِمْعان	دقّت - سعی و کوشش
اُمّهات	جمع امور مهمّه
امّهات مسائل	کارهای مهمّ
اُمومَتْ	مادری
اَنابیب	جمع انبوب و انبوبه - دندانها - دندانه‌ها - کره‌نی و میان دو کره

الف

لغت	معنی
اِناره	روشن ومنوّرکردن
اَناشید	جمع انشوده اشعاریکه بلندمی‌خوانند
اِنْبِعاث	برانگیخته‌شدن - مبعوث شدن
اِنْتِعاش	سردماغ بودن
اِنْتِقاد	نقدوخالص‌کردن - ایرادگرفتن
اِنْتِقاش	نقش‌بستن - انطباع
اِنْتِهاض	نهضت - قیام
اِنْتِهاك	هتك احترام - بی احترامی
اِنْجاح	کامیاب شدن - انجام دادن
اَنْحاء	جمع نحو - اقسام - انواع
اِنْحِجاب	ممنوع ومحتجب شدن
اِنْحِدار	پائین آمدن - سرازیرشدن
اِنْخِفاض	شکستن - کج شدن
اِنْخِماد	خمودوافسرده شدن
اِنْخِداع	فریب خوردن

الف

لغت	معنی
اَنْداد	جمع ندّ - امثال - نظایر
اَنْسال	جمع نسل - سلسله اولاد
اِنْصِرام	پاره شدن
اِنْطِباعات	آیینه‌ها - انعکاسات
اِنْطِفاء	خاموش شدن
اِنْعِطاف	تمایل - توجّه - مایل شدن
اِنْغِماس	فرورفتن - غوطه خوردن
اِنْفاد	تمام کردن - بمصرف رسانیدن
اِنْقِشاع	متلاشی شدن
اِنْقِیاد	اطاعت کردن
اِنْماء	رویاندن - نمّو دادن
اُنْمُوذَج	نمونه
اَنْیاب	جمع ناب - دندانهای نیش
اِنْیاع	کج شدن - شاخه درخت بسیله وزش باد
اَنیقَه	زیبا - مفرّح

الف

لغت	معنی
اَنین	آه و ناله
اِنوجاد	تحقّق ووجود یافتن
اِهْتِدا	راهنمائی وهدایت شدن
اَهْواء	جمع هوٰی - هوٰی وهوس‌ها - آرزوها
اَوانی	جمع آنیه - ظروف
اَوْثَق	محکمتر - قابل اعتمادزیاد
اَوْدِیه	جمع وادی - درّه‌ها - صحراها
اَوْراد اَوْرِدَه	جمع وَرْد - گلها جمع ورید - رگهای سیاه رنگ
اَوْزار	جمع وزر - گناهان
اَوْصاب	جمع وصب - بیماریهای دائمی
اَوْعِیه	جمع وعاء - ظرفها
اَوْکار	جمع وکر - آشیانه‌های مرغان
اِیجاز	اختصار
اِیراث	محرّك وباعث شدن
اِیفاء	انجام دادن

الف

لغت	معنی
اِیقاد	آتش را روشن و مشتعل کردن
اِیناع	رسیدن میوه

ب

لغت	معنی
باحِث	بحث کننده - تفحّص کننده
بادی - بادیه	ابتدائی
باذِخَة	مرتفع - بلند
بارِئ	خداوند - خالق
بارِعین	جمع بارع - اشخاص ممتاز در سخن گفتن و علم
باغی	ظالم
بالِیه	کهنه - از بین رفته
بانِده	مهلکه - کشنده
باهِت	حیران - بهت زده
باهِظ	سنگین - گران - مایه زحمت
بَثّ	نشر - غم و غصّه - درد دل کردن
بَحْت	خالص
بَداوت	زندگی - ابتدائی و صحرائی
بُذُور	جمع بذر - تخم ها
بَذیّه	ناسزا - نامربوط

ب

لغت	معنی
بَرایا	جمع بریّه - مردمان
بُرْءُ السّاعه	علاج فوری
بُرْهَه	زمان کم
بُروق	جمع برق - برق‌ها - درخشندگیها
بُزوغ	طلوع - تابش
بَساتین	جمع بستان - باغ ها
بَسالَت	شجاعت - پهلوانی
بَشایِر	جمع بشیره - اخبارخوش
بَطارِق	جمع بطریق - رؤسای روحانی
بُطُؤ	کندی - آهسته
بَغْی	ظلم
بَغْیَه	هدف - مقصود - مطلوب
بَقَر	گاو نر
بَلْ	بلکه
بَلاهَتْ	سفاهت

ب - پ - ت

لغت	معنی
بَهیمیّه	حیوانی
بَوار	هلاکت - ویرانی
بَواسِق	جمع باسق - درختان بلند - امورمهم
بَوارق	جمع بارقه - برقها - جرقه ها
بَوْن	فاصله - اختلاف بین دوامر
بَیْداء	صحرای بی آب وعلف
بیغوله	خرابه - صحرای بی آب وعلف
بینونت	جدائی - عدم اتحاد
پ	
پاد زهر	دوای ضدّ زهر
ت	
تائِهْ	سرگردان
تَأَدَّبْ	مؤدّب شدن
تَأَسّی	پیروی کردن
تَأَصُّل	ریشه دوانیدن

ت

لغت	معنی
تا فِهه	مهمل - یاوه - بیمزه - بیطعم
تَألیف	جمع کردن - الفت دادن
تالی	چیزی یاکسی که پشت سرآید
تَباعُد	ازیکدیگر دوری کردن
تبَجیل	محترم وگرامی داشتن
تَبَلّجُ	روشن شدن - خندیدن
تَبَدّدُ	تفرقه - پراکندگی
تبَریر	پاك وآزاد ساختن
تَبَکیت	بگریه آوردن کسی - درشتی وسرزنش کردن
تِبیان	توضیح دادن - آشکارکردن
تَتَبُّعُ	تجسّس - جستجو
تَثقیف	تهذیب - تعلیم کردن
تَجانی	ظلم وتعدّی - تجاوز
تَجَزّؤُ	جزء جزء شدن
تَجْنید	لشگرکشی

ت

لغت	معنی
تَجَهَّزُ	آماده شدن
تَجْهِیز	آماده کردن
تَحابُب	یکدیگر را دوست داشتن
تَحارُبات	جنگها
تَحَتّمُ	حتمی و واجب بودن
تَحْذیر	برحذر داشتن - ترسانیدن
تَحَرّی	جستجوی بهترین هرچیزی
تَحْریر	آزاد کردن
تَحَزّبات	حزب حزب و دسته دسته شدن ها
تَحَضیریّه	شهرنشینی
تَحْلِیَه	تزیین - آرایش
تَحَیّزُ	مکانی را اشغال کردن
تَخاصُم	با یکدیگر خصومت و دشمنی کردن
تَخَلْخُلْ	سوراخ سوراخ بودن - فاصله داشتن
تَخْلیص	خالص و تمیز کردن

ت

لغت	معنی
تَدَرُّب	ممارست کردن - خو و عادت کردن
تَرائی	دیدن - رؤیت کردن
تَرادُف	پشت سرهم آمدن
تَرَتُّب	منظّم و مرتّب بودن
تَرَقُّب	انتظار کشیدن
تَرْقِیه	ترقّی دادن
تُرّهات	حرفها و چیزهای باطل و بیهوده
تَرْویض	ریاضت کشیدن
تَزاحم	بیکدیگر زحمت دادن
تَزَعْزُع	متزلزل شدن - بحرکت آمدن
تَزْکِیه	پاك کردن
تَزْییف	رای و نظر دیگری را خوار شمردن
تَسامی	تعالی - بلند مرتبه شدن
تَسْریر	خوشحال و مسرور کردن
تَسْفیط	سفسطه و مغالطه

ت

لغت	معنی
تَسْلیط	زیرفرمان گرفتن - مسلّط شدن
تَسْیار	صفحه شطرنج - میدان - سیر - حرکت
تَسْویه	تعدیل و برابر کردن
تَشَبُّث	چنگ زدن - متوسّل شدن
تَشْحیذ	تیز کردن
تَشْکیک	شک کردن - بشک انداختن
تَشْنیع	تقبیح و ملامت کردن
تَشْهیرسلاح	شمشیر کشیدن
تَشَیّد	محکم شدن
تَشْیید	محکم کردن
تَصاریف	جمع تصریف - گردشهای زمانه
تَصَدّی	مباشرت کار یا مقام
تَصَفُّح	مطالعه - تفکّر دقیق
تَصْفیف	صف آرائی - قسمت بندی
تَصَوُّن	حفظ و صیانت

ت

لغت	معنی
تَضْحِیَه	قربانی کردن
تَضْمید	مرهم وضماد گذاشتن
تَطاوُل	ظلم وجور - غارت
تَطَرُّق	راه یافتن
تَطَوُّرات	تغییرات
تَطْییب	پاکیزه کردن
تَعابیر	جمع تعبیر - بیان کردن ها - تفسیرها
تَعادی	دشمنی - عداوت با یکدیگر
تَعاضُد	بیکدیگر کمك کردن
تَعالی	عطا کردن - بخشیدن بیکدیگر
تَعاند	با یکدیگر دشمنی کردن
تَعَب	رنج وزحمت
تَعَبَق	وزیدن رایحه معطر
تَعَبُّد	بندگی کردن - بدون دلیل چیزی را قبول کردن
تَعْبِیَه	ساختن وآماده کردن

ت

لغت	معنی
تَعْدید	شمردن
تَعَسُّر	سختی - عسرت
تَعَلُّل	مسامحه - سهل انگاری
تَعْلیل	بیان علّت - اثبات امر
تَعَنُّت	عیب جوئی - بدگوئی - ایراد گرفتن
تَعَوّد	عادت کردن
تَعَیّنات	تشخّصات
تَعْیِیب	عیب جوئی
تَغالب	بیکدیگر غلبه کردن
تَغْدَقُ	فعل مضارع است - باران میبارد
تَغْذِیه	خوراك وغذا دادن
تَغْطِیه	پوشانیدن
تَفْدِیه	قربان و فدا کردن خود
تَفَرُّد	تشخص
تَفَرْزَنَ	فعل ماضی - دربازی شطرنج پیاده وزیر شد

ت

لغت	معنی
تَفَرّس	با دقت جستجو کردن
تَفَوّهات	گفتگوها
تَقادم	قدیمی تر - قدیمی شدن
تَقْریع	کتك زدن
تَقْلیداعمی	پیروی کورکورانه
تَقَمُّص	پیراهن پوشیدن
تَقَهْقُر	به عقب برگشتن - تنزّل
تَقَیّد	درقید بودن - مقیّد شدن
تَکَثّر	زیاد شدن
تَلازم	لازم و ملزوم بودن
تَلاوم	ملایمت
تَلَجْلج	واردات خطورات قلبیّه
تَلَظّی	شعله ورشدن
تَمازُج	اختلاط و امتزاج - قاتی شدن
تَمْحیص	امتحان

ت

لغت	معنی
تَمْدین	از تمدّن بهره‌مند شدن
تَمَرّن	تمرین کردن - عادت پیدا کردن
تَمَنُّع	قابل دسترس نبودن - باز داشتن
تَنافُر	تنفر - دوری وجدائی از یکدیگر
تَناشید	به آواز بلند خواندن
تَنافر	با یکدیگر اختلاف داشتن - متنفر شدن
تَناقُص	بهمدیگر رغبت وسیل کردن
تَناوُل	اخذ کردن - گرفتن
تَنْسیق	مرتب و منظم کردن
تَنْشیط	مسرور کردن - تهییج
تَنْقیب	تحقیق عمیق کردن
تَمنیه	تقویت - رویاندن
تَهاون	اهمال - سستی
تَهَدّم	خراب شدن - ازبین رفتن
تَهَذّب	تربیت و پاکیزه شدن
تهذیب	تربیت و پاکیزه کردن

ت

لغت	معنی
تَهَیّؤ	آمادگی
تَوادد	بایکدیگر دوستی کردن
تَوانی	کندی - تأنّی
تَوَرُّط	فرورفتن بورطه خطر وهلاکت
تَوَسّع	گشایش - فراخی
تَوْسَن	اسب جوان
تَوْطید	محکم کردن
تَوَغّل	فرورفتن - غرق شدن درکاری
تَوَقّد	شعله ورشدن
تَیارات	جمع تیار - امواج - واردات
تَیَقّظ	بیداری

لغت	معنی
ثاقِبه - ثاقب	نافذ - روشن
ثَعالِب	جمع ثعلب - روباه‌ها
ثُعبان	اژدها
ثِغْر	دندان
ثُغُور	جمع ثغر - حدود
ثَمالَة الکأس	ته مانده جام باده یا کاسه
ثَمِل	آشامیدن - مست شدن
ثورَت	حمله - هیجان - کثرت
ج	
جائِره	ظالم
جُرْثومه	اصل ریشه - جمع آن جراثیم است
جُرزه	زمین بد و شوره زار و نامستعد
جَرّعساکر	لشگرکشی
جُروح	جمع جرح - زخمها
جَزافیه	کلام نسنجیده و باطل

ج

لغت	معنی
جَزالَت	بزرگی - وسعت کلام
جَزیل	بزرگ - فراوان - کلام فصیح
جُذور	جمع جذر - ریشه ها
جُذوع	جمع جذع - ساقه های درخت
جُذوه	تکه آتش - آتش پاره
جَسیمه	بزرگ
جَلیّه	آشکار
جَمْر - جمره	آتش پاره - پاره آتش
جَمّ غفیر	عدّه زیاد - جماعت کثیر
جُمود	جامد شدن - یخ بستن
جَناح	بال
جُنود	جمع جند - لشگریان
جَودَت	سخاوت - مردانگی - روشنی ذهن
جوق	دسته - جوقه
جَیّدٌ - جَیّدِ	زمین خوب ومستعد پاک - نیکو
جیفه	لاشه گندیده

ح

لغت	معنی
حاجِز	مانع - پرده
حالِك	تاریکی زیاد
حالّ	حلول کننده
حانّ	فعل ماضی است - وقت فرارسید
حِبال	جمع حبل - رشته ها
حُبوب	جمع حبّه - دانه ها
حِثّ	وادارکردن - تحریك
حُجُب	جمع حجاب - پرده ها - روبندها
حُجَج	جمع حجّت - دلائل وبراهین
حَدائق	جمع حدیقه - بستانها - باغات
حدیث	تازه - روایت
حَدیده	تیزبین
حَذاحَذوه	اقتدا و پیروی کردن
حَذق - حذاقت	مهارت - ورزیدگی
حُرّاس	جمع حارس - نگهبانان

ح

لغت	معنی
حُروب	جمع حرب - جنگ ها
حَریز	حصن و پناهگاه محکم
حِصاد	فصل دروکردن
حِصافت	استحکام رأی و عقل
حضارت	شهرنشینی - تمدّن
حَضیض	منتهی درجه پستی
حُفَرات	جمع حفره - گودال ها
حَفیف	صدای آهسته برگ درختان
حَفیلات	جمع حفله - محافل - جماعات
حلّه	لباس
حُلو	شیرین
حُلیه	زیور و زینت
حُماة	جمع حامی - حمایت کنندگان
حَماسه	شجاعت - دلیری
حَمامات	جمع حمامه - کبوتران

ح

لغت	معنی
حُمای مطبقه	تب دائم
حَنْظل	هندوانه ابوجهل
حَنین	آه و ناله
حُویصلات	جمع حویصل - سلّولها
حَیّات	جمع حیّه - مارها - مکربها
حَیْتان	جمع حوت - ماهی‌ها
حیطه	حوزه - محوّطه

خ

لغت	معنی
خائِضه	خوض کننده - فرورونده
خادِع	حیله گر
خالِیه	گذشته - متروکه - سابقه
خاوِیه	خالی - پوچ
خَبایا	جمع خبیئة -پنهان‌ها - اسرارها
خَرْق	پاره کردن
خَریده	لؤلؤ - مروارید غلطان
خَریف	پائیز
خُزَعْبلات	حکایات فکاهی - خنده دار
خِزْی	خواری - ذلّت
خَسیسه	پستی - خساست
خِصام	دشمنی - خصومت
خَصیصه	صفت مخصوص طبیعی
خِضارت	سبزی
خَطیر	بزرگ

خ

لغت	معنی
خَفْض	شکستن بال
خَفْض جناح	کنایه از فروتنی - شکسته نفسی
خَلایا	جمع خلیه - خلاء - کندوها - جای خالی
خَلْع استار	برداشتن حجابها و پرده‌ها
خَلَعْتُ	فعل ماضی است - لباس را کندم
خِلْقه	کهنه - پوسیده
خُلُوّ	خالی بودن
خُمود	خاموش
خُمول	تاریکی - خاموشی - پژمردگی
خَواطِف	جمع خاطف - حرکت کنندگان سریع
خَوْض	غور - تفکّر - فرو رفتن
خَیْلا	نخوت - تکبّر

د

لغت	معنی
دَأْب	خصلت - عادت
دارِسه	کهنه
داعی	موجب - خواهان - دعاگو
دُجاجه	مرغ خانگی
دَخیله	باطن
دَعائم	جمع داعیه - پایه‌ها - ستون‌ها
دَکّ	ازهم پاشید
دِماء	جمع دم - خون‌ها
دَنایا	جمع دنیّه - چیزهای پست
دُهْنی	روغنی وچربی
دُون	غیر - پست وپائین
دیهیم	تاج

ذ

لغت	معنی
ذِآب	جمع ذئب - گرگان
ذاهِل	فراموش شده - ازبین رفته
ذُباب	جمع ذبابه - مگس ها
ذُبول	پژمردگی
ذُکاء - ذَکارت	هوش - هوشیاری
ذَنْب	گناه
ذَهَبی	طلائی
ذُهول	فراموشی - زایل شدن
ذَوات الأَجْنِحَة	پرندگان
ذَوات القَوائِم	چهارپایان
ذیل	دامن - قسمت پائین هرچیز

ر

لغت	معنی
راجِحِیّت	برتری
راجِمه	طردکننده - سنگ انداز
رادِع	مانع
راشِد	رستگار - راه یافته
رَأیت	علم
راغِب	مایل
راقی	ترقّی کننده - بالارونده
رایع	مترقی - نموّکننده - زیاد شونده
رُبَّما	بَسا - اغلب
رَبیع	بهار
رَثیثه	کهنه
رَجراجه	مرتعش - لرزنده
رِجْل	پا - جمع آن ارجل است
رَجُل	مرد جمع آن رجال است
رَحیب	بزرگ - وسیع

ر

لغت	معنی
رَدائت	بدی - پستی - خرابی
رَدِیّه	بد - پست
رَذیل الطّبع	پست فطرت
رِزانت	استحکام
رَزایا	جمع رزیّه - مصیبت ها
رَزین - رزینه	محکم
رَشاقت	ظرافت - تیزبینی - خوش اندامی
رَشیقه	زیبا - خوش اندام - لطیف
رَشْح	آب پاشیدن - قطره آب
رِصاص	سرب - کنایه از گلوله تفنگ
رَصین	محکم
رِضاع	شیرخوارگی
رُعود	جمع رعد - صداهای حاصله از اصطکاک ابرها
رُعونت	سبکسری - حماقت
رَغائب	جمع رغیبه - کارهای خوب - امیال

ر

لغت	معنی
رَغْمًا لِلموانع	باوجود مشکلات - برضدّ مشکلات
رَغید	فراوانی
رَفه	رفاه آسایش
رِقّ	غلام اسیر
رِقاع	جمع رُقعه - نامه ها
رِماح	جمع رُمح - نیزه ها
رِماد	خاکستر
رَمَد	دردچشم
رَمْس	قبر - خاك قبر
رُموز	جمع رمز - اسرار - چیزهای پنهان
رُموزسافره	اسرارکشف شده
رَمْیة من غیررام	بدون قصد تیری بهدف انداختن
رَمیم	پوسیده
رَنَّه	طنین صدا
رَهیب	ترسناك

لغت	معنی
رُهْبانیّت	تارك دنیائی
رَهَط	جماعت - دسته
رَوائح	جمع رائحه - بوها
رَوَحات	جمع روحه - راحتی ها - شادیها
رَوْع	بزرگی - عظمت - پرهیزکاری
رَوْی	آبیاری - رفع عطش
رَیْعان شباب	اول جوانی - بهترین وقت جوانی
(ز)	
زاهِق	زایل - ازبین رونده
زاهِیه	پرجلوه وضیاء
زُبْده	برگزیده
زَرْع	زراعت وکشتکار
زُعَماء	جمع زعیم - پیشوایان
زَلازِل	جمع زلزله - زمین لرزه ها
زلّات	جمع زلّت - لغزش ها

ز

لغت	معنی
زلل	بمعنی زلّات است
زِمام	افسار
زَنْدقه	کفر - الحاد
زهادت	زاهدی - پرهیزکاری
زَوابع	جمع زوبعه - طوفانها - حوادث شدیده
زَوال	ظهر - زایل شدن
زوراء	اسم کوه ومحلّی است در اطراف طهران در اینجا اشاره بطهران است
زؤان	دانه های تلخک که با گندم میروید
زَیْبَق	جیوه
زَیْت	روغن
زَیْغ	انحراف ازحق - شک کردن

ژ - س

لغت	معنی
ژاژخوائی	بیهوده و مهمل گفتن
«س»	
سائح	سیاحت کننده
سائر	سیرکننده
سائس	سیاست مدار
سائق - سائقه	سوق دهنده - محرک
سابحه	شناور
سانج	جوهر خالص
سافره	آشکار کشف شده
سافل	پست - مادون
سامّه	زهردار
سامی	بلند - عالی
سامیه	بلند - عالی
ساهی	سهل انگار - مسامحه کار
سباع	جمع سبع - درندگان

س

لغت	معنی
سَتائِر	جمع ستاره پوشش دفاعی
سترك	بزرگ
سُجون	جمع سجن - زندانها
سَجِیّه	عادت - خصلت
سِحاب	ابر
سخافت	سبکی - سستی
سَخیف	سبك - ضعیف
سِداد	محکم - درست
سِدید	محکم
سدی	باطل - بیفایده
سَذاجت	سادگی - خالص
سَرائِر	جمع سریره - اسرار - افکار پنهانی
سَراب	ازدور آب می‌نماید ولی آب نیست
سَرِیرت	فطرت باطن
سَرَیان	جریان سرایت

س

لغت	معنی
سَطْوت	جلالت - عظمت
سِعایت	سخن‌چینی
سِعَه	وسعت - گشایش
سَفائن	جمع سفینه - کشتی‌ها
سَفاسِف	جمع سفساف - سخنان بی معنی
سَفْسَطَه	استدلال غلط - مغالطه
سَفْك دَم	خون‌ریزی
سُفْلیٰ	پائین - مادون
سُفُن	جمع سفینه - کشتی‌ها
سِقایه	آبیاری
سَلَّ السَّیْفَ	شمشیرکشید - باشمشیرزد
سَلاسِل	جمع سلسله - زنجیرها
سُلَّم	نردبان
سَمّ ناقِع	زهرکشنده
سَمْحاء	آسان

س

لغت	معنی
سَمك	ماهی
سُمُوّ	مرتفع - عالی
سُنَن	جمع سنّت - قاعده‌ها - عادات آداب
سُنوح	خطور - ظهور
سِهام	جمع سهم - تیرها
سَوْرت	شدّت - سطوت
سَوّاس	سیاستمدار - رئیس
سَوائل	جمع سائل وسیّال - مایعات - جاری
سَواقی	جمع ساقیه - جویبارهای کوچك
سَوانح	جمع سانحه - واقعه‌ها - حادثه‌ها
سُوَیدای - طُوَیْت	حقیقت وکنه نمیرود وجدان
سِیاط	تازیانه‌ها مفردش سوط است
سِیاق	روش - طریقه
سَیْطَره	هیمنه - عظمت
سُیُوف	جمع سیف - شمشیرها

لغت	معنی
سُیُول	جمع سیل - سیل ها
سَیَلان	جریان
«ش»	
شابّ	جوان
شاحِذه	برنده - تیز
شاخَصَتِ الأبصار	چشم‌ها خیره شد
شارِق	تابان - آفتاب
شاسِع	دور و بعید
شاطی	ساحل - کناره
شاعِر	صاحب شعور و فهم - سراینده شعر
شامِخ	مرتفع
شاهِقه	بلند و مرتفع
شَباب	جوانی
شباك	پنجره
شتات	متفرق

ش

لغت	معنی
شَتّی	متعدّد
شَتْم	فحش
شَجَره	مشاجره - منازعه - درخت
شَحْناء	دشمنی - کینه شدید
شدیدالأحوال	هولناك
شَراست	درّندگی - تندخوئی
شَرْزِمه	مختصری - شمّه‌ای - جماعت
شَرْسه	سرکش - بدخو
شَرْعه	طریقه - راه
شَرُود	رمنده - گریزنده
شَریعت مثلی	دین خوب - اعلی - افضل
شَعَرات	جمع شعره - موها
شَعْریّه	نازك مانند مو - موئی
شَعائِر	جمع شعار - آداب محسوسه دین - لباس زیر
شُعَف	شادی

ش - ص

لغت	معنی
شَقا	تساوت - بدبختی
شَنْعت	بدی
شَواهِق	جمع شاهق- بلندها - مرتفعات
شَوائب	جمع شائبه - ناپاکیها - عیب ها - آلودگیها
شیمه	خصلت - شیوه
«ص»	
صائبه	درست - صحیح وصواب
صارِم	قطعی - تیز و برنده
صاغِیه	شنوا
صافرهٔ	گویا - باصدا
کلمات صافرهٔ	کلمات گویا وواضح الدّلاله
صَباحت	زیبائی
صَبْغ	رنگ
صحافت	نوشتن - تحریر
صَخره ملساء	سنگ صاف ولطیف

ص

لغت	معنی
صُخُور	جمع صخره - سنگ های سخت
صَدَفه	برحسب تصادف
صُرُوح	جمع صَرْح - قصرها
صِعاب	جمع صعب - سختی ها
صَعْب المنال	آنچه بسختی بدست بیاید
صَفْح	عفو و اغماض
صُقور	جمع صقر - پرندگان شکاری
صلا	صدا دعوت
صَلْب	بدار زدن یا بدار کشیده شده
صَلیب	چوبه دار
صِلات	جمع صله - جایزه که به شاعر مدیحه سرا داده میشود
صَمّاء	سخت و محکم
صَنادید	جمع صنديد - بزرگان قوم - اشخاص قوی و شجاع
صَواب	درست و صحیح
صَوْب	طرف

ص ـ ض

لغت	معنی
صِیانت	محافظه و نگهداری
صیت	آوازه و شهرت
صیف	تابستان
«ض»	
ضارِیه	درّنده
ضَئیل	ضعیف ولاغر
ضَجیج ـ ضجّه	فریاد و فغان
ضَرّاء	سختی ـ مصیبت
ضِرام	احتراق ـ هیزم افروخته
ضَغائن	جمع ضغینه ـ دشمنی‌ها ـ کینه‌ها
ضَنّت	تنگ نظری ـ بخل
ضَنک	تنگی معیشت ـ مصیبت
ضِیاع	جمع ضیعه دارائی ـ املاک ـ فقدان
ضَوابط	جمع ضابطه ـ قوانین و قواعد
ضَیقیّه	تنگ ـ باریك

ط

لغت	معنی
طارِح	طرح کنند.
طارِم	ایوان
طاری - طاریه	عارض - عارضه
طامّه	قیامت
طایِع	مطیع
طِباق	جمع طبقه - کنایه از هفت آسمان است
طَرایق	جمع طریقه - راه‌ها - جاده‌ها
طَرَیان	عارض شدن - پرواز
طُعُوم	جمع طعم - مزه‌ها
طفیف	بی اهمیّت - بیوزن - اندك
طُقوس	جمع طَقْس - رسوم دینی
طَلاقت	فصاحت
طَلاوت	زیبائی - بهجت
طَلیق	آزاد - فصیح
طَمْطام	دریای بزرگ - وسط دریا

ط - ظ - ع

لغت	معنی
طَنْطَنَه	صوت - طنین
طُوِیّت	ضمیرباطن - فطرت وجدان
طِین	گِل وخاك
«ظ»	
ظلّ	سایه
ظَلیل	سایه پایدار - سایه افکن
«ع»	
عاطِل	باطل - بیمصرف
عامّ المنطوق	معنی ومفهوم آنراهمه بفهمند
عِتْق	آزادی - آزادکردن
عَتیقه	قدیمی - کهنه
عَداها	غیرازاو - غیرازآن
عُروج	صعود - بالارفتن
عَزایم	جمع عزیمه - قصدها - اراده‌ها
عَسَف	ظلم وجور - انحراف - گمراهی

ع

لغت	معنی
عُصارات	جمع عصاره - جوهر کشی شده هرچیز
عَصافیر	جمع عصفور - گنجشک ها
عُضال	صعب العلاج - شدید
عَظْم	استخوان
عَظیمات	جمع عظیمه - استخوانهای کوچك
عِفاف	پاکدامنی - عفّت وعصمت
عِقار	ملك - خانه - اثاثیه
عَقاقیر	گیاهان طبّی
عِلَّة العِلل	علّت اوّلیه
عَلَقَه	مراحل اولیّه - طفل درشکم مادر
عَلَی الْعمیاء	کورکورانه
عَمیاء - عمایت عمی	کور - کوری ونابینائی
عناء	رنج - زحمت
عَنُف - عنفیّه	اجباری - شدید - اجبار
عنَت له الوجود	خاضع شد - بخاك افتاد برای او رویها

ع - غ

لغت	معنی
عَناکِب	جمع عنکبوت
عَوارِف	جمع عارفه - عطایا - امورخیر
عَواصِف	جمع عاصفه - تند بادها
عَواصیم	جمع عاصمه - پایتخت‌ها - شهرهای بزرگ
عَوائِق	جمع عایق - مانع‌ها
عون	مساعدت وکمک کردن
عویصه	غیرقابل ادراک
«غ»	
غابِره	گذشته - سابقه
غارِس	درختکار - زارع
غاطِسه	درآب فرورفته
غامِضه	مشکل
غالِیه	غلوّ وطغیان کننده
غایة القصوی	مقصد نهائی - منتهای آرزو
غَبْراء	زمین

غ

لغت	معنی
غَباوَت	جهالت - نادانی
غَدیر	گودال آب
غَرامیّه	اشعار وحکایات عشقی
غَرائِز	جمع غریزه - صفات فطری
غَرْس	کاشتن
غَزارت	وفور - زیادتی
غِشائیّه	پرده‌ای - پوشش
غِشاوَة	پرده
غصُون	جمع غصن - شاخه‌ها
غِطاء	پرده - پوشش
غَضّ	تروتازگی وخرّمی
غلّت	عطش
غلطات	جمع غلط اشتباهات
غَمام	ابر
غَمَد	غلاف

غ

لغت	معنی
غَمَرات	جمع غمره - گودترین نقطه‌های دریا
غَمْض عین	چشم پوشی
غوایت	گمراهی - ضلالت
غَوائل	جمع غائله - حادثه‌ها - اغتشاشات
غور	رسیدگی دقیق - اندیشیدن
غَواشی	جمع غاشیه - پرده‌ها - پوشش‌ها
غوص	درآب فرورفتن - غوّاصی
غیّ	گمراهی - ضلالت
غَیاهِب	جمع غیهب - تاریکی‌های شدید
غُیُوث	جمع غیث - بارانها
غُیُوم	جمع غیم - ابرها

ف

لغت	معنی
فائِق	برتر
فائِقیّت	برتری
فِئَه	جمعیّت
فاحِص	جوینده - تفحّص کننده
فادِح - فادحه	سنگین - خسته کننده - مزاحم بزرگ
فارِسان	جمع فارس - سواران
فاضحه	رسوا کننده
فَجایع	جمع فاجعه - فجیعه - حوادث بدوزشت
فُجور	کارزشت - فسق وفجور معروف است
فَحاوی	جمع فحوی - مدلولها - مفهوم ها
فَرائِض	جمع فریضه - وظایف واجب
فِراخ	جوجه های مرغ خانگی جمع فرخ است
فَرامین	جمع فرمان - احکام مقامات خیلی عالی
فَریسه	شکار
فُسْحَت	اطمینان خاطر - گشادی

ف

لغت	معنی
فَسیحة الأرجاء	نواحی وسیعه - پروسعت
فسطاط	سراپرده - خیمه
فضیله	عشیره - اولاد واحفاد
فَطاحِل	جمع فطحل - بزرگان وعلماء برجسته قوم
فَظایع	جمع فظیعه - حوادث زشت و ناپسند
فَکّ	جداکردن - رهاکردن
فَکورُ	صاحب فکر
فَلَک اَثیر	فضای ما فوق جوّ زمین
فُلْک	کشتی
فِناء	آستانه
فَوارِق	جمع فارق - جداکنندگان
فَواکه	جمع فاکهه - میوه ها

ق

لغت	معنی
قائِد - قُدْوَه	پیشوا
قادِح - قادِحه	ملامت و مذمّت کننده
قادِسه	مقدّس - کشتی وجزیره بزرگ
قارِس	سخت - شدید
قاسِیه	سختی - قساوت قلب
قاطِن	کسی که درجائی ساکن و متوطّن شود
قالِیه	مبغوض شدید - زیان رساننده
قَبَس - قبسه	آتش پاره - تکّه آتش - شعله - شراره
قَبْض	گرفتگی خاطر
قَدْح	مذمّت کردن
قَرائِح	جمع قریحه - طبع ها - استعدادها
قَرابین	جمع قربان - ذبیحه ها - قربانیها
قَرَّتِ الأَبْصار	چشمها روشن شد
قِرطاس	کاغذ
قُرُوم	جمع قرم - اشخاص بزرگ - رؤسای قوم

ق

لغت	معنی
قَسْرِیّه	قهریّه
قِسطاس	میزان
قُشُور	جمع قشر - پوستها
قَطّ	کافی - بس - ابدًا - هرگز - لاغیر
قُلْزم	دریا
قَلَقْ	اضطراب
قَمْع نفس	کفّ نفس شدید - خودداری زیاد
قَمْقام	عطردان - دریای بیکران بزرگ
قنیه	دارائی - جمع ثروت ونگهداری آن
قَواصِف	جمع قاصفه - طوفانهای شدید

ک

لغت	معنی
کابة	غم وحزن - سوءحال
کَئیب	محزون
کاسِر	درّنده - خردکننده - شکننده
کافِل - کفیل	ضامن - متعهّد
کامِن	پنهان درنهاد هرچیز
کئُوس - کأوس	جمع کأس - کاسه ها
کبول	دستبند - زنجیر
کَتائب	جمع کتیبه - قسمت معیّنی ازلشکر (گردان)
کرُوم	جمع کرم - موستان باغ انگور
کَریمه	چیزگران قیمت
کَظْم	فروبردن خشم وغضب خودرا
کَفاح	جنگ
کِلْك	قلم
کمُون	چیزیکه درذات هرچیز مخفی و پنهانست
کَهْربا	مغناطیس - کهربا معروف که جنبه زیوردارد

ک ـ گ ـ ل

لغت	معنی
کَهْف ـ کهوف	پناهگاه ـ غار
کهنوت	کهنات ـ یکنوع ریاست دینی است
کَوْر	قسمتی اززمان ـ عالم ـ دور
« گ »	
گُرْته	مدل ـ نمونه ـ الگو
« ل »	
لاتُحْصٰی	غیرقابل شماره ـ زیاد ـ بیحساب
لاتَنْهَکوا	مرتکب نشوید
لاحِقه	آنچه بعداً بیاید وملحق نشود
لارَیْب	بدون شك ـ شك نیست
لائح	آشکار
لُبّ	خالص
لُثام	حجاب ـ پرده
لُجام	دهنه وافسار
لُجَج	جمع لجّه ـ وسط دریاها ـ آبهای زیاد

لغت	معنی
لَحْم	گوشت
لُقَطَه	چیز یافته شده بلاصاحب
لَمْح البَصَر	چشم بهمزدن - کنایه از زمان خیلی کم
لَهیب	شعله آتش
لوعت	حرارت عطش و تشنگی
لَواقِح	جمع لاقحه - باردارکنندگان باربهای باردارکنده
لَوامِع	جمع لامعه - انوار - درخشندگان
لَوّامَه	ملامت کننده
« م »	
مَأْب	آخر - کنایه از آخرت مقابل دنیا
ما اِنْهَدَن	منصرف نشد - فعل ماضی منفی است
مُؤاخات	برادری
مُؤْتَمَرْ	اجتماع - جلسه - انجمن
مَأثُوره	روایت و نقل شده
ماحی	محو و زایل کننده

لغت	معنی
مَأخوذ	گرفته شده - اخذ شده
مارق	کافر - فراری
ماریّه	جاری - مرور وگذر کننده
مَأمول	آرزو شد
مُبادعت	ایجاد - بدعت گذاشتن
مُبارات	تباهی - خرابی - هلاکت
مُبتَدِع	بدعت گذار - ناحق
مَبْدَأ	اوّل - دنیا
مُبْدِع	خالق
مُبْکی	گریه آور
مِتائه	محلّ سرگردانی
مُتَألّهین	جمع متألّه - معتقدین بخدا
مُتَأنِق	زیبای اعجاب آور
مَتاعِب	جمع تعب - رنجها
مُتَأمل	متفکّر

م

لغت	معنی
مُتَبادِر	سبقت گیرنده - بذهن خطورکننده
مُتَبَدِّده	متفرق و پراکنده
مُتَتَبّع	جستجو و تفحص کننده
مُتَحالِف	همقسم - همعهد
مُتَحَضِّره	متمدن
مُتَحَلّی	مزیّن
مُتَدَنّی	پست - پائین آمده
مُتَرائی	منعکس شده درآیینه
مُتَرَبّیات	زنان تربیت شده
مُتَرَبّی	تربیت شده
مُتَنَزّهات	جاهای باصفا و نزهت
مُتَسَعّر	مشتعل - شعله ور
مُتَضافره	تأییدکننده یکدیگر - موافق
مُتَضلّع	شخص قوی و توانا
مُتَعَطِّشین	جمع متعطّش - تشنگان

لغت	معنی
مُتَعادِیه	دشمن یکدیگر
مُتَعَذِّر	غیرممکن
مُتَعانِده	دشمن یکدیگر - دوری کننده ازیکدیگر
مُتَفَرِّس	باهوش وبا فراست
مُتَقَلِّدین	زمامداران - پیشوایان
مَتْلوّ	مرتبه مادون - پشت سری
مُتَشَیِّی	مرتّب وتمشیت داده شده
مُتَناسِق	منظم ومرتّب
مُتَنَقِّد	انتقادکننده
مُتَوازِن	متعادل - هموزن
مُتَوَصِّل	واصل ونایل شونده
مُتَوَغِّل	فرورفته درکاری یا چیزی آلوده شده
مُتَوَقِّد	سریع - روشن - وقّاد
مَثالِب	جمع مثلبه - عیب ها
مُثَقَّف	مهذّب - پاکیزه - مطمئنّ

م

لغت	معنی
مَثُوبات	جمع مثوبه - کارهای ثواب وخوب
مَجاهیل	جمع مجهول - چیزهای نامعلوم
مُجْتَثّه	ازریشه کنده شده
مُجْدَبه	لم یزرع
مَجْعُول	ساختگی - غیر واقع
مَجْهُول النّعت	تعریف و توصیف نشدنی
مَجیئ	آمدن
مُحاوَره	گفتگو - مباحثه
مُحاولات	جمع محاوله - مباحثات - گفتگوها
مُحْتَضَر	شخص درحال مردن - احتضار
مَحْتوم	واجب - حتمی الوقوع
مَحْجُوب	پوشیده شده - پنهان
مُحْصِنَه	محصور - قلعه دارای دیوار
مُحَضّر	حاضر - احضار شده
مَحْفُوف	پوشیده - وپیچیده شده

م

لغت	معنی
مِحَنْ	جمع محنت - مصیبتها
مَحیص	فرارگاه
مَخازی	جمع مخزی - ذلّت‌ها - خواریها
مَخاطِر	جاهای خطرناك
مخالِب	جمع مخلب - چنگال‌ها
مَخاوِف	جمع مخوف - اشخاص واشیاء ومحلّهای خوفناك
مَخذول	پایمال شده - منکوب
مُخطی	خطاکار
مُخَمَّر	سرشته شده - باطبیعت آمیخته شده
مُداهَنَه	تملّق گفتن - تظاهر برخلاف واقع
مَدْحور	منفور - مطرود
مِدْرار	ابربارنده
مُدْرِعه	زره‌پوش
مُدْلهمّه	تاریك
مُدْهِش	ترس‌آور - هولناك

م

لغت	معنی
مُذْعِن	مقرّ و معترف
مَراسِح	جمع مرسح - تماشاخانه ها
مَراقی	جمع مرقاة - نردبانها
مَرامی	جمع مرمّی - آرزوها
مَرایا	جمع مرآت - آیینه‌ها
مَرئیّات	جمع مرئی - دیدنیها
مَرْبوب	مملوك
مُرْتَجلاً	بالبداهه وبدون سابقه
مُرْتجف	لرزان
مُرْتعد	مرتعش - مضطرب
مَرْجوحیّت	پائین تربودن
مُرّ	تلخ
مَرْصُوص	محکم
مُرْعِبْ - مرعبه	ترسناك - رعب آور
مِرْقاة	نردبان

م

لغت	معنی
مَرْکوب	وسیله سواری ونقلیّه
مُزاوَله	قصد انجام کاری کردن - مطالبه
مَزایا	جمع مزیّت - برتریها
مِزداد	زیادکردن
مُزْعِجَه	مختلّ - مشوّش
مُزَکّی	پاك
مَزْعومات	جمع مزعومه - تصوّرات
مَسْئوس	تابع - مرؤس
مُسارَعَت	سرعت وعجله - کوشش - مبادرت بکار
مَسامِع	جمع مسمع - گوشها
مَساوی	جمع مساء - بدیها - افعال واقوال قبیح
مُسْتَحْدَث	امرتازه
مُسْتَطْلِع	کسب خبرکننده
مُسْتَظْهر	متّکی - پشت‌گرم
مُسَلَّح	باوسایل جنگ آماده شده

م

لغت	معنی
مَسْرود	مذکور - مأخوذ
مَسْطَره	سطرآرا - سرمشق - میزان
مُسَیْطِر	مسلّط - صاحب قدرت
مَسْطور	نوشته شده
مَسْك	خودداری - گرفتن
مَشّاطه	آرایشگر
مَشْحون	پُر - لبریزشده
مُشَعْبِد	شعبده باز
مُشَوَّه	زشت - قبیح
مَصائِر	جمع مصیر - نتیجه ها - عواقب امور - راهها
مُصَمّته	ساکت - توخالی
مَصُونیّت	محفوظ ماندن
مُصیب	صوابکار - رونده راه درست
مُصَیْقِل	صیقلی شده - جلا داده شده
مَضایِق	جمع مضیقه - تنگی‌ها

لغت	معنی
مَضْبوطه	محفوظ - ضبط شده
مُضْحِکه - مُضْحِك	خنده آور
مُضْرِم	مشتعل کننده - آتش افروز
مُضْطَرّ	مجبور
مُضْغَه	مرحله بعد از علقه طفل در شکم مادر
مِضْمار	میدان
مَضیف	مهمانخانه
مُطاعَنَت	طعنه وکنایه زدن
مَطامِع	جمع مطمع چیزهای مورد طبع ومیل
مُطاوِع	تابع ومطیع
مَطاوی	جمع مطوی - محتویات
مَطایا	جمع مطیّه - وسائط سواری
مُطْرَحه	طرح شده - مورد بحث ومذاکره
مُطَرَّد - مُطَرَّدَه	بیان شده - عمومی بلا استثناء - متداول
مَطْمُور	خرابه وخراب شده

م

لغت	معنی
مُظلَم	تاریك
مَعاتِب	جمع عتاب - ملامت ها
مَعاجِز	جمع معجزه - خارق العادات
مُعادات	دشمنی وعداوت ورزیدن
مَعارِك	جمع معرك - جنگها - معرکه ها
مُعاضِد	کمك کننده بیکدیگر
مَعالیل	جمع معلول - اثرهای علّت ها
مَعالی	جمع معلاة جاهای مرتفع وعالی
مَعایش	جمع معیشت - وسایل زندگی
مُعاین	آشکار - محسوس
مُعَبّر	تعبیرشده
مُعَدّده	آماده - شمرده شده
مَعْرك	کشتارگاه
مَعْقوده	بسته شده - گره خورده
مُعْلِن	اِعلان واعلام کننده

لغت	معنی
مَعْمَل	کارخانه - محل کار
مِعْیار	میزان
مُغایِر	متفاوت - مخالف
مُغْتَمّه	ابرآلود - تاریك - محزون
مُغْتَرفین	جمع مغترف - غواص‌ها - میوه‌چین‌ها
مَغْرس	محل کشت وغرس
مَفارِق	جمع مفرق - فرق سر - فرق سرها
مُفْتَرسه	درّنده
مَفَرّ	فرارگاه
مَفْطور	فطری وطبیعی
مُفْلِق	شکافنده - پاره کننده
مُقارَنَه	موازنه - قرین یکدیگر بودن
مُقاسات	تحمّل وصبر
مُقاوَلات	جمع مقاوله - صحبتها وگفتگوها
مَقْصور	منحصر

م

لغت	معنی
مَکارِم	جمع مکرمت - نجابت‌ها - بزرگواریها
مَکامِن	جمع مکمن - محلهای حفاظت
مَلابس	جمع ملبّس - لباسها
مَلاصِق	چسبیده - همراه - ملازم
مُلاشات	خرابی - نفاق - تفرقه
مَلامِح	جمع لمحه - سنّت‌ها - وعادات ملّی وقومی نگاههای خفیف فوری
مَلام	ملامت ومذمّت
مَلْجَأ	پناهگاه
مُلِمات	جمع ملمّه - مصیبتها - دردها
مَلْهوف	مظلوم - ستمدیده
مُمازَجَت	مخلوط شدن
مُماشات	مدارا - سازش
مُمْتَلی	پر
مُمِدّ	کمک کننده دائمی
مُمَرَّد	صاف وپاک

لغت	معنی
مَمْسوخ	مسخ شده - بشکل دیگر درآمده
مُمْعِن	دقیق - امعان نظرکننده
مَمْقوت	منفور - مبغوض
مُمْلکه	چیزیکه برای انسان ملکه شده است
مُناجَزت	منازعه - طلبیدن جنگ
مَناحی	جمع منحا - فاصله‌ها - مسافت دور
مَناسِک	جمع منسک - عبادات - اعمال حج
مَناشی	جمع منشا - سرچشمه‌ها - منابع هرچیز
مَناطیط	جمع منطاط - طیارات
مَناهِج	جمع منهاج ومنهج - طریقه‌ها - راهها
مَناهِل	جمع منهل - منابع - سرچشمه‌ها
مُنْبَثِق	لب ریز - سرشار
مُنْبَعِث	برانگیخته شده
مُنْتَزَع	جدا شده
مُنْحَطّه	تنزل کرده وپائین آمده

لغت	معنی
مُنحه	عطیه و بخشش
مَنْحل	سرچشمه - محل آب نوشیدن
مَنْحوته	چوب یا سنگ تراشیده شده
مُنْدَمِج	مندرج - درج وضبط شده
مُنْذِر	ترساننده
مُنْسَلِخ	جدا شده
مَنْسِیّ	فراموش شده
مُنْصَعِق	فروریخته - مدهوش - بیهوش
مُنْطَلِق	فصیح و بلیغ
مَنْطوق	مدلول - مفاد
مِنْطیق	ناطق - بلیغ و فصیح
مِنْظار	آیینه - دوربین - تلسکوب
مُنْفَصِم	پاره شده - منفصل
مُنْقاد	مطیع
مُنَقَّح	پاکیزه وتمیز - کلام منظم وصحیح

لغت	معنی
مُنْهَدِم الأساس	پایه واساس ویران شده
مُنْهَدِمه	خراب شده
مُنْوَجِد	تحقق یافته - بوجود آمده
منیف	عالی - مرتفع
مَهابط وحی	جمع مهبط - محلهای نزول وحی - انبیا
مَهالِك	جمع مهلکه - جاهای هلاکت
مَهاوی	جمع مهوی - درّه‌ها - فاصله دوکوه
مُهَدِّد	هدردهنده - ضایع کننده
مُهَذّبه	پاك وخالص
مُهْرِق	خونریز
مِهَن	جمع مهنه - خدمات - کارها - مشاغل
مَوائد	جمع مائده - اطعمه - خوراکها
مَوْئل	پناهگاه
مُواسات	معاونت - ازمال خود بدیگری دادن
مَواشی	جمع ماشیه - چهارپایان

م

لغت	معنی
مَواقیت	جمع میقات - فصل‌ها - اوقات
مَواسِم	جمع موسم - فصل‌ها - اوقات معینه
مَوالید	جمع مولود - متولدین
مُودَعه	امانت گذاشته شده
مُؤَوَّله	تأویل شده
مُؤلم	دردناک
موهون	ضعیف - خوار
مَیامِن	جمع میمون - چیزهای مبارک
مَیْسُور	مقدور - ممکن
مِیاه	جمع ماء - آبها
مَیَعان	جریان

ن

لغت	معنی
نائِیه	دور
ناثِرین	جمع ناثر - نثر نویسان
ناحِل	ضعیف - فرسوده
ناشِیه	سرچشمه گیرنده
ناظِمین	جمع ناظم - نظم نویسان
ناعِت	وصف و تعریف کننده
ناقِعه	کشنده
ناکِث	عهدشکن
ناهنجار	ناموافق
نَبَأ	خبر
نَباهت	آگاهی
نَبْراس	چراغ
نَبَعان	فوران - جوشش
نحاس	مِس
نَحْل	زنبورعسل

ن

لغت	معنی
نِحَل	جمع نحله - امّت‌ها - اقوام
نَحیل	ضعیف بواسطه مریضی
نَسائج	جمع نسیجه - تارها - بافتنی‌ها
نَسْر	عقاب - مرغ شکاری معروف است
نَضارت	تروتازگی
نَضج	بحدّکمال رسیدن - قوام گرفتن
نُطُف	جمع نطفه - معروف است
نِعاج	جمع نَعْجه - گوسفندان ماده
نِفاد	تمام شدن - ازبین رفتن
نفور	بیزار - متنفّر
نَقاوه	پاك وخالص - جوهر - برگزیده
نَکال	تنبیه - عقوبت
نَمارِق	جمع نمرقه - بالش‌ها
نَمَط	طریقه - روش
نَمْل	مورچه

ن

لغت	معنی
نَمیمه	سخن چینی - دو بهمزنی
نُهیٰ « نها »	عقل
نَهْب	غارت
نَهْج	طریقه - راه
نِهْضت	بیدارشدن - قیام و انقلاب
نهك	استعمال زیادیك چیز
نَوائِب	جمع نائبه - مصیبتها
نَوابِغ	جمع نابغه - اشخاص فوق العاده
نَوال	رسیدن - نایل شدن - بخشش
نَوامیس	جمع ناموس - قواعد و قوانین

و

لغت	معنی
واعِیه	شنوا - دقیق - مدرك
واهِیه	سست - پست
وُتیره	طریقه - روش
وِثاق	رشته
وَثَنِیَّت	بُت پرستی
وَجیزه	مختصر
وَحیده	یکتا - یگانه
وخامت	بدی
وَخیم المئآل	عاقبت بد
وَدایع	جمع ودیعه - امانات
وَری	مردم
وَساوِس	جمع وسوسه - دودلی‌ها - القاآت شیطانی
وَطائد	جمع وطیده - اساس‌ها وپی بناها
وَطید	اساس - محکم - استوار
وَعید	وعده وخبرعذاب وبد

و

لغت	معنی
وَغْی	همهمه - آشوب
وَفْر	فراوانی
وُفود	ورود بمقام عالی - یا نزد شخص بزرگ
وَقّاد	تند و تیز - روشن
وِقایه	محافظت - نگهداری
وَقْر	سنگینی و وقار
وَلَع	طمع - حرص
وَمیض	جهش برق - لمعان کم
وَهّاج	درخشان
وِهاد	جمع وَهْدَة - گودالها

لغت	معنی
« هـ »	
هائِل	ترسناك وهولناك
هابِط	ساقط و نازل
هاتِف	صداکننده - نداکننده
هادِم - هادِمه	خراب کننده
هارِب	فراری
هاطِل	ریزش تند و شدید
هامده	ساکن وبیحرکت - زمین مرده
هُبوب	وزیدن باد
هُبوط	سقوط و نزول
هتاف	صدا - نداء
هِجائِیّه	اشعاریکه دربدی وهجوکسی گفته میشود - حروف هجائیه الفبا
هَمَجات	جمع هجوم - حمله ها
هُجو	بدگوئی
هَجین	لئیم - پست - خوار

هـ

لغت	معنی
هَدْم	خراب کردن
هَدِیر	صدائیکه مرتبًا تکرارشود - بانگ شتر وکبوتر
هَذر	هذیان - بیهوده حرف زدن
هَمّ	همّت وکوشش
هِمَجِیَّت	جهالت - پستی
هُنَاکَ	آنجا
هَواجس	جمع هاجس وهاجسه - خیالات وسوانح خاطر
هَوامّ	جمع هامّه - حشرات کوچك مانند پشه
هَوان	خواری
هوّه	درّه عمیق - پرتگاه
هُیام	شیفتگی وشوریدگی وعشق

ی

لغت	معنی
یَراعه	قلم
یَعْتِقُ	آزاد میکند
یَقَظَه	بیداری
یُنَبِّئُكَ	خبر میدهد ترا
یَنابیع	جمع ینبوع - چشمه ها
یَواقیت	جمع یاقوت - یاقوتها - یك نوع سنگ زینتی وقیمتی است
یوم التّناد	روز قیامت وجدا شدن از یکدیگر
یوم النّشور	روز قیامت - روز ظهور مظهر الهی